

نگاه

نشریه‌ی کانون پژوهشی «نگاه» - دفتر سی و نهم - اوت ۱۴۰۲

تحولات سرمایه‌داری جهان؛

رقابت،

جنگ،

پیامد!

تحولات سرمایه‌داری جهانی؛ رقابت، جنگ، پیامد!

بیژن هدایت

* جنگ و بازاریابی جهان سرمایه!

صفحه‌ی ۳

پروین اشرفی

* جنگ، تحریم اقتصادی و بحران گرسنگی

صفحه‌ی ۱۳

ولادیمیر مایاکوفسکی - ترجمه‌ی: امید آدینه

* خیال‌بافی نکن!

صفحه‌ی ۱۸

* «نگاه» می‌پرسد: تحولات سرمایه‌داری جهانی؛ رقابت، جنگ، پیامد!

گفت‌وگویی با جعفر رسا، محمدرضا شالگونی، فرهاد بشارت، سعید رهنما، حامد سعیدی و لیلا دانش

صفحه‌ی ۱۹

پل الوار - ترجمه‌ی: امید آدینه

* به نام صلح

صفحه‌ی ۵۲

متیاس سدرهُلم

* اروپا، آروآسیا و بازگشت ژئopolیتیک!

مترجمین: پیام دیرین - سینا نیاکان

صفحه‌ی ۵۶

* گفت‌وگویی اسکنی هیل با نوام چامسکی: جنگ، رسانه‌های جمعی، تبلیغات و مسئولیت!

برگردان: پروین اشرفی

صفحه‌ی ۶۳

* گفت‌وگویی ناتالی بالدوین با اولگا بایشا: زلنسکی واقعی: از پوپولیستی مشهور تا نتویبرالی غیرمحبوب مانند پیشوشه!

ترجمه و تلخیص: پوران نوابی

صفحه‌ی ۷۳

ریچارد سیمور - برگردان: پروین اشرفی

* روش فکرانی که جنگ، و امپریالیسم، را ترویج می‌کنند!

صفحه‌ی ۷۹

مایکل هادسون

* بلعیدن یورو تو سط دلار

ترجمه‌ی: محبوبه مشکین - فرهاد بشارت

صفحه‌ی ۸۲

جان بلامی فاستر

* جنگ نیابتی آمریکا در اوکراین!

ترجمه‌ی: علی اورنگ

صفحه‌ی ۸۵

آلن گرش

* به سوی یک نظام ژئopolیتیک نو!

برگردان: شهباز نخعی

صفحه‌ی ۹۰

اورن بالتا

* سرنوشت اوکراین و یک جنگ (سرد؟) کاملاً جدید!

صفحه‌ی ۹۳

مایاکوفسکی - ترجمه‌ی: شهاب تشکار

* جواب پس دادن!

صفحه‌ی ۹۶

«نگاه»

* یک تقاضا از مسئولین محترم سایت‌های اینترنتی!

صفحه‌ی ۹۷

جنگ و بازآرایی جهان سرمایه!

معاهده، که در سال ۱۹۹۴ امضا شده بود، با یک واقعیت رئوپولیتیکی جدید به روز شد: برچیدن پیمان ورشو! هفت سال از آن زمان می‌گذرد، اما این معاهده تنها توسط چهار کشور، از جمله فدراسیون روسیه، امضا شده است. کشورهای ناتو آشکارا اعلام کرده‌اند، که این معاهده را امضا نمی‌کنند... گسترش ناتو نشان دهنده‌ی یک تحریک جدی و کاهش سطح اعتماد متقابل است. ما به طور مشروع حق داریم بپرسیم این گسترش علیه چه کسی انجام می‌شود. تضمین‌هایی که شرکای غربی ما پس از انحلال پیمان ورشو دادند چه شد؟ این تضمین‌ها کجاست؟

سرمایه‌داری غرب، اما، غرق در حس «پیروزی» بود و اعتنایی به «غرولندهای رقیب شکست خورده نکرد. در اجلاس ناتو، در بُخارست، آوریل ۲۰۰۸، اعلام شد: «ناتو از جاهطلبی‌های اروپایی-آتلانتیکی اوکراین و گرجستان درباره‌ی عضویت در ناتو استقبال می‌کند. ما امروز توافق کردیم، که این کشورها سرانجام به عضویت ناتو در آیند».

ویلیام برنز، رئیس فعلی سازمان «سیا» و سفیر ایالات متحده در روسیه به هنگام نشست بُخارست، در یادداشتی برای کاندولیزا رایس، وزیر وقت امور خارجه، نوشت:

«عضویت اوکراین در ناتو مشخص‌ترین خط قرمز نُخگان روسیه است... طی صحبت‌هایی که در پیش از دو سال و نیم با بازی گران کلیدی روسیه داشتم، هنوز کسی را پیدا نکرده‌ام که عضویت اوکراین در ناتو را چیزی غیر از چالش مستقیم منافع روسیه بینند».

آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، و نیکلا سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه، از همین رو،

و مُعادلات قدرت جهان سرمایه بازگشت. جهان «تک‌قطبی» به سوی جهان «چندقطبی» چرخش یافت. در این متن، رقابت فزاینده میان سرمایه‌داری غرب و روسیه - و نیز چین- معنا می‌یابد و جنگ حاضر - و نیز جایگاه اوکراین، همسایه‌ی اروپایی مهم روسیه- بر بستر این رقابت مُتعین می‌شود.

زمینه‌ی مُنازعات در اوکراین

مُنازعه در اوکراین، در دوره‌ی مُعاصر، از سالیان آغازین پسا- فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۹۰، با نقض تعهدات امنیتی سرمایه‌داری غرب و «ناتو»- با هدف آشکار تضعیف و تمکین روسیه- در جریان بود. از زمان ختم «جنگ سرد»، به رغم توافق‌ها، «ناتو» به سمت شرق، به سوی مرزهای روسیه- گسترش یافت. ابتدا لهستان، جمهوری چک و مجارستان، ۱۹۹۹، به عضویت «ناتو» پذیرفته شدند. پس از آن هم کشورهای حوزه‌ی بالتیک، ۲۰۰۴، به این پیمان نظامی پیوستند. از منظر سرمایه‌داری غرب، تداوم این روند می‌باشد به عضویت اوکراین در «ناتو» ختم می‌شد و این یکی به پُشت مرزهای روسیه می‌رسید. روسیه، در این دوره، در ضعف و فترت بود و جز هُشدار - و حتا در دوره‌ای ابراز تمایل برای پیوستن به «ناتو»، که پذیرفته شد- توان مقابله‌ی موثر نداشت.

در جریان کنفرانس امنیتی مونیخ، دهم فوریه‌ی ۲۰۰۷، پوتین، رئیس جمهور روسیه، در حضور رابرт گیتس، وزیر دفاع ایالات متحده، و آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، درباره‌ی نقض تعهدات امنیتی سرمایه‌داری غرب و سیاست گسترش «ناتو» اظهار داشت: «... مایلم درباره‌ی بحرانی صحبت کنم، که معاهده‌ی نیروهای مسلح مُتعارف در اروپا در حال عبور از آن است. این

عُرش توب‌ها و بمبافکن‌های روسیه در اوکراین، در بیست و چهارم فوریه‌ی ۲۰۲۲ به ناگهان و به یکباره رُخ نداد. ریشه و پیشینه داشت. در امتداد سیاستی بود، که سالیان دراز از دو سو - روسیه و در سوی دیگر، در اساس، ایالات متحده‌ی آمریکا و «ناتو»- در جریان بود. و نُطفه‌های جنگی موحس را در اوکراین می‌پروراند. لحظه‌ی عُرش اولین توب‌ها و بمبافکن‌های روسی، لحظه‌ی آغاز این جنگ نیست. به این منظور باید به گذشته نظر کرد، به زمانی که ختم «جنگ سرد» و جهان دوقطبی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رقم خورد. جهان «یک‌قطبی» شد. و تحت سیطره‌ی بلامنازع ایالات متحده در آمد. یک محور استراتژیک جهان «یک‌قطبی»، محاصره‌ی سیاسی - نظامی - اقتصادی روسیه، به مثابه مُهم‌ترین بازنده‌ی اتحاد جماهیر شوروی پیشین، و تضعیف و تمکین آن، بود؛ چنان که هرگز امکان سر بر آوردن به مثابه یک قدرت جهانی و توان رویارویی با ایالات متحده و متعددین اروپایی آن را نداشته باشد. ادغام کشورهای «بلوک شرق» و نیز کشورهای استقلال یافته‌ی پسا- فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در مدار سیاسی - اقتصادی - نظامی سرمایه‌داری غرب، و گسترش پیمان نظامی «ناتو» به اوکراین، در نیم قدمی مرزهای روسیه، راه‌کار تحقق این استراتژی بود.

این راه‌کار، در شرایط ضعف و فترت روسیه، در ابتدا با موفقیت همراه شد. سیر تحولات آتی جهان سرمایه، اما، آن گونه که سرمایه‌داری غرب می‌پندشت، پیش نرفت. قدرت‌های سیاسی - اقتصادی - نظامی دیگری سر بر آوردن. روسیه نیز، به تدریج، خود را بازیافت، بر بُنیه‌ی خود به ویژه به مثابه یک قدرت نظامی افزود، و به صحنه‌ی مُنازعات

بودند. یوشچنکو کاخ ریاست جمهوری و یانوکوویچ صندلی نخست وزیری را تصاحب کردند. تشکیل دولت ائتلافی، تنش‌ها را کاهش نداد. یوشچنکو دستور انتخابات پیش از موعد پارلمان را صادر کرد. «آبی پوش»‌ها باز هم به خیابان‌ها هجوم آوردند و فضای اوکراین بار دیگر بحرانی شد. رُخدادهای پسا-انتخابات پارلمانی، ۲۰۰۶، سرانجام به ریاست جمهوری یانوکوویچ در انتخابات ۲۰۱۰ انجامید. «آبی»‌ها بر «نارنجی»‌ها پیروز شدند!

یانوکوویچ، رئیس جمهور اوکراین، برای کاهش مُنازعات، در نشت بروکسل، بیست و پنجم فوریه‌ی ۲۰۱۳، با مسئولین اتحادیه‌ی اروپا درخصوص تشکیل منطقه‌ی آزاد تجاری به توافق رسید. «توافق بروکسل»، دولت اوکراین را موظف به اجرای مجموعه‌ی از اصلاحات مورد نظر اتحادیه‌ی اروپا در دستگاه قضایی و سیستم انتخاباتی اوکراین می‌نمود. روسیه مخالف بود. یانوکوویچ، تحت فشار روسیه، در بیست و یکم نوامبر همان سال، از اجرای این توافق سر باز زد. و بحران، در سال ۲۰۱۴، اوج تازه‌ای گرفت. این بار مخالفین یانوکوویچ به خیابان‌ها آمدند. اوکراین، از نوامبر ۲۰۱۳، صحنه‌ی مُنازعات خونین گشت. ورود جنبش «میدان» (Maidan) به صحنه بر و خامت وضعیت افزود. «میدان» آشکارا از حمایت‌های همه جانبی ایالات متحده‌ی آمریکا، به هنگام ریاست جمهوری اوباما، و اتحادیه‌ی اروپا برخوردار بود. یانوکوویچ در برابر اعتراضات دامنه‌دار «میدان» تاب نیاورد و به روسیه گریخت. همزمان با این حوادث، گرایش‌های جدایی طلبانه در شرق اوکراین، با حمایت روسیه، به مقابله با «میدان» برخاستند. ارتش اوکراین و دسته‌جات نئونازیست‌ها دست به کار شدند. هزاران نفر در جنگ‌های خونین شرق اوکراین کُشته و یک میلیون نفر آواره گشتند. سرانجام دو جمهوری خلق «دونتسک» و «لوهانسک» اعلام موجودیت کردند. نیمی از «دونباس» نیز در اختیار جدایی طلبان، متحد روسیه، قرار گرفت. در مارس ۲۰۱۴، درگیری و تنش اوج تازه‌ای یافت و به لشکرکشی روسیه به کریمه و الحاق آن به خاک خود انجامید.

رونده حوادث، این بار، الکساندر تورچینف را بر صندلی ریاست جمهوری موقت نشاند. با برگزاری رفراندوم در کریمه، شانزدهم مارس ۲۰۱۴، این شبه‌جزیره به روسیه

میدان داد. و سرانجام به استیضاح یوشچنکو، مسئول پیش‌بُرد این سیاست، ۲۰۰۱، انجامید. وی، با حمایت ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا، رهبر اپوزیسیون دولت کوچما شد. و کاندیدای ریاست جمهوری، ۲۰۰۴، گشت. در دور نهایی این انتخابات، نوامبر ۲۰۰۴، یوشچنکو از کاندیدای دیگر، یانوکوویچ، شکست خورد. صحبت انتخابات، با حمایت همه جانبی سرمایه‌داری غرب، مورد تردید واقع شد. ایالات متحده تهدید کرد، که در صورت عدم ابطال نتیجه‌ی انتخابات، کمک‌های مالی خود به اوکراین را قطع و دارایی‌های آن در آمریکا را توقيف خواهد نمود. اعتراضات حامیان یوشچنکو برای ابطال نتیجه‌ی انتخابات بالا گرفت. خیابان‌ها مملو از پرچم‌های «نارنجی» شد! فشارها نتیجه داد.

به پیشنهاد رئیس پارلمان اوکراین، ولادیمیر لیتوین، لایحه‌ی ابطال نتیجه‌ی انتخابات در پارلمان تصویب شد. در غرب اوکراین، نودهی مردم به مخالفت برخاستند. اوکراین تا آستانه‌ی جنگ داخلی پیش رفت. در انتخابات مجدد، دسامبر ۲۰۰۴، یوشچنکو پیروز شد. وضعیت اقتصادی بیش از پیش رو به و خامت گذاشت و به نارضایتی گسترد به ویژه در میان میلیون‌ها توده‌ی کارگر انجامید. شکاف طبقاتی - مبنی بر سیاست‌های اقتصادی دیکته شده‌ی «صندوقد بین‌المللی پول» - اوجی بی‌سابقه یافت. سرمایه‌داران ثروتمندتر و کارگران تهی دست‌تر شدند! آن چه از «انقلاب نارنجی» حاصل آمد، نه بهبود معیشت اکثریت عظیم مردم اوکراین، که تنها تغییر سمت اوکراین از سرمایه‌داری روسیه به سرمایه‌داری غرب بود.

تحولات سیاسی - اقتصادی ناشی از «انقلاب نارنجی»، زمینه‌ی «انقلاب آبی» را فراهم آورد. توده‌ی مردم ناراضی از دولت «نارنجی»، این بار با پرچم‌های آبی به نشانه‌ی حمایت از یانوکوویچ، به خیابان‌ها هجوم آوردند، پیروزی پارلمانی او را رقم زدند، و بازگشت روسیه به سپهر سیاست اوکراین را جشن گرفتند. این بار سرمایه‌داری روسیه بود، که با سلاح «گاز پروم» و جلوگیری از صدور آن به اوکراین، یافای نقش کرد و شکست ائتلاف یوشچنکو- تیموشنکو، رهبران «انقلاب نارنجی»، را باعث شد. به رغم شکست ائتلاف یوشچنکو- تیموشنکو، هیچ یک از دو حزب اصلی پارلمانی - «حزب اوکراین ما» به رهبری یوشچنکو و «حزب مناطق» به رهبری یانوکوویچ - حائز اکثریت پارلمانی

با عضویت اوکراین در «ناتو» مخالف بودند. تمام این‌ها، تلاش دولت جورج دبیو بوش ثمر داد و «ناتو» در بیانیه‌ی پایانی نشست بُخارست، عضویت اوکراین و گرجستان را در آینده‌ی ندیک نوید داد! گرجستان به عضویت درآمد. عاقبت، اما، جنگی بود که روسیه به آن تحمیل کرد. عضویت اوکراین، با توجه به اهمیت استراتژیکی آن، پیچیده‌تر بود و به تعویق افتاد.

اوکراین، در واقع، از همان ابتدای اعلام استقلال، با دو مناقشه‌ی به هم پیوسته - مُناقشه‌ی سرمایه‌داری غرب و روسیه بر سر آن؛ و مُناقشه‌ی بورژوازی اوکراین بر سر دو راهی ادغام در سرمایه‌داری غرب یا ماندن در مدار سرمایه‌داری روسیه - مواجه بوده است. این دو مُناقشه‌ی به هم پیوسته، همواره، مساله‌ی اصلی سپهر سیاست داخلی و خارجی در اوکراین بوده است. توازن قدرت بین گروه‌بندی‌های اصلی سیاسی در درون، و وزنه‌ی نفوذ سرمایه‌داری غرب و روسیه از بیرون، که به نوبه‌ی خود بر توازن قدرت بین گروه‌بندی‌های اصلی سیاسی در درون اوکراین تاثیر می‌گذشته است، سویه‌ی این مُناقشه را گاه به سمت سرمایه‌داری غرب و گاه روسیه جهت می‌داده است.

به لحظاتی از سیر تکوین این مُناقشه نظر می‌اندازیم: اوکراین تعطیلی زرادخانه‌ی هسته‌ای خود، در سال ۱۹۹۴، را مشروط به دفاع سرمایه‌داری غرب از «تمامیت ارضی» و «استقلال» خود نمود و «تفاهم نامه‌ی بوداپست» مُهر تایید این تضمین امنیتی شد. روسیه، در این سال‌ها، به تدریج از زیر بار شکست و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بیرون می‌آمد و تشبیثات خود در جلوگیری از ادغام اوکراین در مدار سرمایه‌داری غرب را آغاز می‌کرد. «انقلاب نارنجی»، ۲۰۰۴، یک تُقطه‌ی عطف در این مُناقشه‌ی دو سویه بود. ریاست جمهوری لئونید کوچما، در واقع، بستر «انقلاب نارنجی» بود. او با تحمیل («صندوقد بین‌المللی پول»)، یوشچنکو، حامی ادغام اوکراین در سرمایه‌داری غرب، را به مسئولیت پیش‌بُرد سیاست خصوصی سازی اقتصاد گُماشت. کاربرد این سیاست - با فروش و واگذاری موسسات صنعتی و خدماتی به بخش خصوصی، تعدیل نیروی کار، انجاماد دست‌مزدها، کاهش سقف تامینات اجتماعی، و افزایش هزینه‌های زندگی - به بی‌کاری، فقر و فلاکت، و نیز فساد و ارتشای گُستره‌ی مقامات دولت،

شرق اوکراین اصرار ورزید. ناسیونالیسم اوکراینی در این سال‌ها، به زور قانون و نیروهای وحش و ویش خود، گام به گام حق زیست برابر در این کشور را به مُحاقد برد و «دموکراسی»، مورد ادعای سرمایه‌داری غرب، را با سیاست تبعیض و نابرابری میان شهروندان این کشور، به منظور ادغام اجباری «غیر اوکراینی»‌ها در «ملت بزرگ اوکراین»، برپا کرد. قانون «خلقهای بومی»، که هجدهم مه ۲۰۲۱ در پارلمان تصویب شد، شهروندان اوکراین را از حیث ملیت به سه دسته تقسیم نمود. اوکراینی‌ها در دسته‌ی اول؛ اقلیت‌های شبه‌جزیره‌ی کریمه در دسته‌ی دوم؛ و روس‌ها، لهستانی‌ها، مجارها، و رومانیایی‌ها در دسته‌ی سوم گرفتند. این قانون ارتجاعی، شهروندان دسته‌های

گُردن شبہ‌نظمی و نئونازیستی «آزوف» نیز به پاس نقش موثر در قلع و قمع توده‌ی مردم مُعرض به «میدان»، در «گارد ملی اوکراین»، نوامبر ۱۴، ادغام شد.^(۲)

دولت پروشنسکو به سیاست خصوصی‌سازی و تبعیت کامل از برنامه‌ی اقتصادی «سازمان بین‌المللی پول» متعهد بود. سرمایه‌گذاری‌ها و برنامه‌های حمایتی از سوی دولت، تحت شعار «انحصار زدایی»، متوقف شدند. دولت پروشنسکو، ممکن بر فاسدترین محاذل سرمایه‌داری اوکراین، با نیروی سرکوب وحش و ویش نئونازیستی، و در پناه حمایت سرمایه‌داری غرب، پرچم «ناسیونالیسم» اوکراین را به دست گرفت، جمعیت چند میلیونی روس‌زبان را از دایره‌ی «افتخارات» این ناسیونالیسم مُعنَّف کنار نهاد، و آن‌ها



اوکراین به نیابت از سرمایه‌داری غرب در این پنگ تضور دارد... بجهه‌ی مقدم بنگ روسيه و سرمایه‌داری غرب در دوره‌ی تاریخی حاضر است. و شهروندان آن، به ویژه مردم کارکر و فرودست، فقط کوشت دم توپ بلوك‌های سرمایه‌داری و برازدازی مُتبع شد هستند. این ظم نیکتی، که تنها با ارزش افزایی بی‌کران سرمایه و برده‌گی مزدی بان‌سوز طبقه‌ی کارکر زیست می‌کند. بنگ را نیز پون دیگر سار و کارهای ضرور در بود و بقای نور نهارینه کرده و به وقت لزوم مورد استفاده قرار می‌دهد. بنگ در اوکراین - پون بنگ در یوگسلاوی سابق، عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و... از این پنس است، در رقابت میان بلوك‌های سرمایه، به منظور کسب حوزه‌ی نفوذ سیاسی - اقتصادی گسترش‌دهنده ارزش افزایی افزون‌تر، صورت می‌بنند این، معنای واقعی «بنگ، بنگ تا پیروزی» در اوکراین است!

دوم و سوم را از بسیاری حقوق شهروندی - حق تاسیس مراکز آموزشی به زبان مادری، دریافت کمک‌های مالی از دولت و... محروم ساخت. پیش از آن هم، تصویب «قانون زبان»، ۲۰۱۹، کاربرد زبان اوکراینی را در مراکز آموزشی و بهداشتی، رسانه‌های گروهی، صنعت فیلم‌سازی، مراسم فرهنگی و هنری، و حتا اجراء شرکت در امتحان زبان اوکراینی و اخذ گواهی نامه برای کارکنان دوابر دولتی، مقامات قضایی و... الزامی و عدم اجرای آن را مشمول مجازات نمود.

دور تازه‌ی درگیری و تنش، ابتدا از مارس تا آوریل ۲۰۲۱ و سپس از اکتبر ۲۰۲۱ تا فوریه ۲۰۲۲، اوج یافت. روسيه از ایالات متحده و «ناتو» خواستار «تضمين امنیتی» - مبنی بر تداوم سیاست حمایتی از جدایی طلبان در

را «خائنین به وطن» نامید. این وضعیت وحشت‌بار، سیمای واقعی «دموکراسی» در اوکراین در نتیجه‌ی پیش‌رفت سیاست استراتژیکی سرمایه‌داری غرب در این کشور بود!

با میانجی‌گری فرانسه و آلمان، فوریه‌ی ۲۰۱۵، در مینیسک پایتحت بلاروس، دو سوی مُنازعه در اوکراین با خودمختاری «دونتسک» و «لوهانسک» و عفو عمومی توافق کردند. «توافق مینیسک» به جنگ خاتمه داد، اما زمینه‌ی مُنازعات را از بین نبرد. از این سو، دولت اوکراین به توافق متعهد نماند؛ «ناتو» به سیاست الحاق اوکراین و افزایش تسلیحات جنگی در اروپای شرقی و در جوار مرزهای روسيه ادامه داد؛ و از دیگر سو، روسيه نیز بر تداوم سیاست حمایتی از جدایی طلبان در

محاق رفت؛ دارایی حزب، ساختمان‌های نهادهای سراسری و منطقه‌ای آن، مُصادره شد؛ و فراکسیون حزب در پارلمان، که شامل ۳۲ نماینده بود، اخراج گشت. حتا استفاده از نمادهای اتحاد جماهیر شوروی پیشین، قدغن و مشمول مجازات شد. دسته‌جات نئونازیست - از جمله: «سازمان ملی گرایان اوکراین» (OUN)، که شبہ‌نظمیان آن در کشتار یهودیان مُشارکت مستقیم داشتند، و «ارتش شورشی اوکراین» (UPA)، که شاخه‌ی نظامی آن مسئول گشتار ۱۰۰ هزار لهستانی بود - «مبازان استقلال» نام گرفتند و ستایش شدند. استپان باندرا، که در سازمان مخفوف (اس اس) آلمان هیتلری خدمت کرده و در خلال جنگ دوم جهانی در قتل عام مردم یهود مُشارکت داشت، «قهرمان ملی» نام گرفت. و

ارزش افزایی افزون‌تر، صورت می‌بندد. این، معنای واقعی «جنگ، جنگ تا پیروزی» در اوکراین است!

اهمیت اوکراین در جهان سرمایه

اوکراین از هنگام استقلال، ۱۹۹۱، همواره، بر سر انتخاب میان سرمایه‌داری غرب و روسیه در نوسان بوده است. یک دلیل بارز این نوسان، پیشینه‌ی سیاسی - تاریخی و نیز ترکیب جمعیتی - زبانی اوکراین است.

ناسیونالیسم عظمت‌طلب روس، با اتکا به همین پیشینه، اوکراین را همه‌گاه به مثابه بخشی از سرزمین و حوزه‌ی نفوذ اتحاد جماهیر شوروی پیشین، و متعلق به «روسیه تاریخی»، در نظر گرفته است. «تعلق» اوکراین به «روسیه تاریخی» را پوتین سه روز پیش از تهاجم به اوکراین، بیست و یکم فوریه‌ی ۲۰۲۲، به صراحت بیان کرد:

«اوکراین برای ما فقط یک کشور همسایه نیست، بخشی جدا ای ناپدید از تاریخ، فرهنگ و فضای معنوی ماست. آن‌ها رفقاء ما هستند، کسانی که برای ما عزیزترین‌هایند، نه تنها هم‌کاران، دوستان و افرادی که با هم خدمت کرده‌ایم، بلکه اقوام و خویشاوندانی که با ما پیوند خونی و خویشاوندی دارند...»

تعلق اوکراین به «روسیه تاریخی»، از منظر سرمایه‌داری روسیه و ناسیونالیسم عظمت‌طلب آن، بر این بُنیان‌ها استوار است: - از حیث تاریخی: اوکراین قرون متمادی جزیی از سرزمین اتحاد جماهیر شوروی بود و در سیاست، فرهنگ، اقتصاد و تاریخ پُر فراز و نشیب آن ریشه داشت. در عین حال، کی‌یف خاست‌گاه کلیساً ارتدوکس روسیه است و از این حیث نیز نزد جامعه‌ی سنتی و مذهبی روسیه حائز اهمیت بسیار است؛

- از حیث هویتی: نزدیک به ۲۰ درصد از جمعیت اوکراین، روس‌زبان هستند و پیوندهای عمیق زبانی، فرهنگی و مذهبی با روسیه دارند؛

- از حیث اقتصادی: بخش قابل توجهی از صنایع سنگین اتحاد جماهیر شوروی پیشین در اوکراین قرار داشت و پس از فروپاشی آن، به اوکراین تعلق گرفت. نزدیک به ۸۰ درصد گاز طبیعی و ۷۵ درصد نفت خام روسیه، تا قبل از جنگ حاضر، از طریق اوکراین به اروپا صادر می‌شد. علاوه بر این، اوکراین درگاه پروژه‌ی اتحادیه‌ی گمرکی آروآسیا به اروپا است و از این حیث نیز برای اقتصاد روسیه

سیاسی - اقتصادی - نظامی روسیه صورت می‌گیرد؛ امنیت ملی این کشور را به مُخاطره می‌اندازد؛ و می‌بایست به هر شکل، حتاً با توصل به حربه‌ی جنگ، درهم شکسته شود. در عین حال، یک اوکراین مُطیع و

در مدار سرمایه‌داری روسیه، بر توان آن در مُنازاعات جهانی با سرمایه‌داری غرب می‌افزاید. از حیث سرمایه‌داری غرب، اما، روسیه می‌بایست از طریق اوکراین محاصره و تضعیف و از مُنازاعات و مُعادلات قدرت جهان سرمایه حذف گردد. در استراتژی سرمایه‌داری غرب، پیش‌برد این سیاست، چین را نیز از همراهی یک متحد استراتژیک، در مقابله با آن، محروم می‌گردد. و امکان احیای سیطره‌ی به دست انداز افتاده‌ی ایالات متحده بر جهان سرمایه را بیش تر فراهم می‌سازد.

این‌ها ریشه و پیشینه‌ی جنگ در اوکراین، و دلیل وقوع آن در متن مُنازاعه‌ی بلوک‌های سرمایه، است. «مبارزه علیه خطر فراینده‌ی ثنومنازیست‌های اوکراین، دفاع از جان روس‌زبان‌های آن کشور، و...»، از یک سو، و «حمایت از دموکراسی اوکراین در برابر استبداد روسیه، و...»، از سوی دیگر، خُرُبلاطی که مُدام از بلندگوهای مدیا پادو و منقاد هر دو سو تکرار می‌شود، تنها هدف پنهان داشتن واقعیت جنگ را در سر دارد. جنگ در اوکراین، آشکار، جنگ قدرت بلوک‌های سرمایه است! و اوکراین به نیابت از سرمایه‌داری غرب در این جنگ حضور دارد. خون می‌دهد و درهم کوبیده می‌شود، تا شاید سرمایه‌داری غرب به هدف استراتژیک «تضعیف و تمکین روسیه» دست یابد. و به جایگاه قدرت بلا مُنازع جهان سرمایه بازگردد. اوکراین جبهه‌ی مقدم جنگ روسیه و سرمایه‌داری غرب در دوره‌ی تاریخی حاضر است. و شهروندان آن، به ویژه مردم کارگر و فرودست، فقط گوشت دم توب بلوک‌های سرمایه‌داری غرب و بورژوازی مُرجع خود هستند.

این نظم نکتی، که تنها با ارزش افزایی بی‌کران سرمایه و برده‌گی مزدی جان‌سوز طبقه‌ی کارگر زیست می‌کند، جنگ را نیز چون دیگر ساز و کارهای ضرور در بود و بقای خود نهادینه کرده و به وقت لروم مورد استفاده قرار می‌دهد. جنگ در اوکراین - چون جنگ در یوگسلاوی سابق، عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و... - از این جنس است؛ در رقابت میان بلوک‌های سرمایه، به منظور کسب حوزه‌ی نفوذ سیاسی - اقتصادی گُستردۀ قدرت

شرق، عدم الحق اوکراین به آن، و نیز کاهش نیروهای نظامی و تسليحات جنگی «ناتو» در اروپای شرقی - شد. پاسخ، یکسره، منفی بود. ولودیمیر زلنیسکی، رئیس جمهور اوکراین، در چهاردهم سپتامبر ۲۰۲۰، با حمایت سرمایه‌داری غرب، استراتژی جدید امنیت ملی اوکراین - مبنی بر «گُسترش مُشارکت مُتمایز» با «ناتو»، جهت زمینه سازی عضویت در آن را - اعلام نمود. در بیست و چهارم مارس ۲۰۲۱، فرمان دیگری از سوی او به اعضاء رسید، که «ادغام مُجدد سرزمه‌های اشغال شده‌ی کریمه و سواستوپل» را دستور می‌داد و ارتش را به حالت آماده‌باش جنگی در می‌آورد.

از فوریه‌ی ۲۰۱۴ تا فوریه‌ی ۲۰۲۲، در واقع، سرمایه‌داری غرب یکسره در کار تقویت بُنیه‌ی نظامی اوکراین بود. «ناتو»، آموزش نظامی ارتش اوکراین را از سال ۲۰۱۴ آغاز کرد و طی هشت سال، به طور میانگین در هر سال، حدود ۱۰ هزار نیروی نظامی آن را آموزش داد؛ دولت دونالد ترامپ، در دسامبر ۲۰۱۷، اقدام به ارسال تسليحات به اصطلاح «دافعی» به اوکراین کرد؛ دولت‌های اتحادیه‌ی اروپا هم ارسال تسليحات نظامی به اوکراین را افزایش دادند؛ ارتش اوکراین در روزماش‌های اولین کارهای این اتحادیه مُشترک نظامی با نیروهای «ناتو» شرکت داده شد. ورود جو بایدن به کاخ سفید، ژانویه‌ی ۲۰۲۱، سیاست ایالات متحده در قبال روسیه را به سطح تخاصم علنی کشاند.

در اوکراین نیز سیاست ضدروسی فراینده شد؛ چندین کانال تلویزیونی طرف‌دار روسیه، فوریه‌ی ۲۰۲۱، تعطیل شدند؛ احزاب و سیاست‌مداران حامی روسیه منع گشتن؛ روزنامه‌نگاران مستقل از کار محروم شدند؛ رسانه‌های گروهی زیر تیغ سانسور رفتند؛ و تعدادی هم به جرم دیر‌اشنای «خائنین به وطن» به زندان افتادند. در همین دوره، نشست «ناتو»، چهاردهم ژوئیه‌ی ۲۰۲۱، تصمیمات نشست بُخارست را تایید کرد: «اوکراین بر اساس «برنامه‌ی اقدام عضویت» و به عنوان یکی از فرآیندهای حتمی آن به عضویت این ائتلاف در خواهد آمد». و بدین ترتیب، بیش از پیش بر آتش خُصوصت و جنگ با روسیه دمیده شد!

جنگ در اوکراین بر متن این تحولات به وقوع پیوسته است. از حیث دولت سرمایه‌داری روسیه، گُسترش «ناتو» به شرق و به پشت مرزهای روسیه، و ادغام اوکراین در آن، با هدف محاصره و تضعیف قدرت

در منطقه‌ی اروآسیا شود». و با جدا کردن اوکراین از روسیه و اضمحلال آن در سرمایه‌داری غرب، در واقع، روسیه توان عروج به مثابه یک ابرقدرت را نخواهد داشت:

«بدون حضور اوکراین، تمام تلاش‌های مسکو برای بازسازی نفوذ خود در قلمرو سابق اتحاد جماهیر شوروی شکست خواهد خورد».

جنگ، پرسش‌ها، اختلاف‌ها

روسیه، نه چنان که آسان می‌پندشت، اما، در پیش‌بُرد اهداف نظامی خود در تهاجم به اوکراین سر جمع موفق بوده است: بخشی از سرزمین اوکراین در جنوب و شرق را تصرف کرده است؛ در نبرد پُر اهمیت بندر «ماریپول»، و شکست سنگین گردن نتوانایستی «آزوف»، پیروز شده است؛ به دریای سیاه دست یافته است؛ در برابر تحریم‌های فرابینده‌ی اقتصادی ایالات متحده و متحدین اروپایی آن، به رغم تنگناهایی که تحریم‌ها در اقتصاد روسیه و معیشت مردم کارگر و فروduct آن ایجاد نموده، مقاومت کرده است؛ و بر خلاف پیش‌بینی‌های اولیه، هنوز از نفس نیفتاده است! این حقایق به چرخش نظرات و اختلافات میان دولت‌های سرمایه‌داری غرب میدان داده است.

تحریریه‌ی «نیویورک تایمز»، از مراکز مهم سیاسی - فکری ایالات متحده و جهان سرمایه، در نوشه‌ی تحلیلی «جنگ پیچیده‌تر می‌شود و آمریکا فاقد آمادگی در برابر آن است!»، بیستم مه، ضمن انتقاد به ارزیابی‌های غیرواقع‌بینانه اولیه‌ی ایالات متحده، هُشدار می‌دهد:

«پیروزی کامل بر روسیه ممکن نیست و اوکراین باید به صلحی تن دهد، که منطبق با ارزیابی‌های واقع‌بینانه‌ی آمریکا و میزان توان او در ایفای تعهدات خود است... ایالات متحده و ناتو تا این جای قضیه شدیداً درگیر جنگ شده‌اند، هم از حیث نظامی و هم از حیث اقتصادی. و انتظارات غیرواقع‌بینانه می‌تواند آن‌ها را عمیق‌تر وارد یک درگیری پُر هزینه و طولانی‌مدت نماید».

تحریریه پیشنهاد می‌کند:

«پرزیلنلت بایدن باید صریحاً برای پرزیلنلت ولودیمیر زلتسکی و هم‌کاران وی روشن نماید، که ایالات متحده و ناتو تا چه حدی حاضر به مقابله‌ی رودررو با روسیه، و تا

گرفته و کلان‌طرح «جاده‌ی ابریشم جدید» چین، که اروآسیا را با تحولات گستره‌ای مواجه ساخته، نیز به مراتب بر اهمیت آن افزوده است.

از منظر روسیه، مولفه‌های ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی این کلان‌طرح، به دلیل پیشینه‌ی رُخدادهای سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ - بحران شبه‌جزیره‌ی کریمه، کاهش ارزش روبل، و تحریم‌های اقتصادی غرب عليه آن - اهمیت به سزاگی دارد و روسیه را قادر به مقابله با گسترش نفوذ ایالات متحده‌ی آمریکا و متحدین اروپایی آن به سمت شرق می‌کند. از همین رو، اگر روسیه تا پیش از رُخدادهای آن سال‌ها، «جاده‌ی ابریشم جدید» را فقط امکانی برای جذب سرمایه‌ی می‌دانست، پس از آن رُخدادها، این کلان‌طرح را به عنوان ابزاری ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی در مقابله با سرمایه‌داری غرب هم می‌نگرد. اروآسیا، در عین حال، از اهمیتی برجسته و تعیین کننده نزد ایالات متحده‌ی آمریکا بخوردار است. در سند «استراتژی امنیت ملی آمریکا»، در سال ۱۹۹۰، در زمان بوش پدر، آمده است: «واشنگتن تقریباً در تمامی سال‌های قرن بیستم بر این اعتقاد بود، که ادامه‌ی حیات آمریکا به این بستگی دارد که قدرت‌های دیگر را از استیلاً بر منطقه‌ی اروآسیا بازدارد».

ژیگنیو برژینسکی، استراتژیست و مشاور سابق امنیت ملی ایالات متحده، در کتاب مورد استناد خود، «تخته‌ی شطرنج بزرگ، اولویت آمریکایی و مفاهیم ژئواستراتژیک آن»، ۱۹۹۷، درباره‌ی اهمیت استراتژیک «أُراؤسیا» در سیطره‌ی اورآسیا بازدارد.

«أُراؤسیا ابرقاره‌ی محوری در جهان سرمایه می‌نماید. این ابرقاره‌ی محوری در جهان است. قدرتی که بر اروآسیا مسلط شود، نفوذ قطعی بر دو منطقه از سه منطقه‌ی مهم اقتصادی جهان - یعنی اروپا و آسیای شرقی - خواهد داشت. چشم انداختن به نقشه‌ی جهان نشان می‌دهد، که هر کشوری که بر اروآسیا مسلط شود، خود به خود بر خاورمیانه و آفریقا نیز چیزگی داشته و کنترل این مناطق را در اختیار خواهد داشت».

اهمیت از دیرباز اوکراین برای ایالات متحده‌ی آمریکا و متحدین اروپایی آن، ریشه در همین استراتژی دارد. به گفته‌ی برژینسکی: «آمریکا تنها زمانی می‌تواند جایگاه خود را به عنوان تنها ابرقدرت جهانی تشییت کند، که بتواند مانع ظهور ابرقدرتی دیگر

نقش بارزی ایفا می‌کند؛

- از حیث ژئوپولیتیک: اوکراین، به واسطه‌ی موقعیت ویژه‌ی جغرافیایی خود، همواره، نقش حائل روسیه و اروپا را ایفا کرده است. از یک سو، اوکراین سپر دفاعی روسیه در برابر

(ناتو) و گسترش آن به سمت مرزهای روسیه؛ و از دیگر سو، دروازه‌ی سرمایه‌داری غرب به مرزهای روسیه و محاصره‌ی آن است؛

- از حیث ژئواستراتژیک: اوکراین، به واسطه‌ی وجود دریای سیاه، اهمیت راهبردی برای روسیه دارد. ناوگان دریایی روسیه در دریای سیاه، در پندر سواستوپل در شبه‌جزیره‌ی کریمه، مستقر است و دسترسی به دریای سیاه، چه به لحاظ نظامی و چه اقتصادی، برای آن در رسیدن به مقام یکی از قدرت‌های برتر جهان سرمایه اهمیت تعیین کننده دارد؛

- از حیث سیاسی: اوکراین به نماد «شکست» یا «پیروزی» روسیه بدل شده است: اگر در (ناتو) ادغام شود، «شکست» روسیه در مُنازعات و مُعادلات قدرت در جهان سرمایه رقم می‌خورد و نمونه‌ای مناسب در ترغیب سایر کشورهای حوزه‌ی اتحاد جماهیر شوروی پیشین برای ادغام در سرمایه‌داری غرب و پیمان نظامی آن می‌گردد؛ اگر در مدار روسیه وارد شود، «پیروزی» روسیه و عروج آن به مثابه یکی از قدرت‌های برتر

جهان سرمایه را ممکن می‌سازد.

روسیه‌ی مُسلط بر اوکراین، در واقع، یک قدرت برتر جهانی و بدون آن یک قدرت منطقه‌ای است!

اهمیت وافر «أُراؤسیا» در جهان سرمایه بر اهمیت ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی اوکراین نیز می‌افزاید. و آن را به یک کانون مُهم مُنازعه میان قدرت‌های برتر جهان سرمایه بدل می‌کند. اروآسیا از دیرباز، همواره، کانون مُنازعات ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی جهان بوده است. مک‌یندر^(۳) در نظریه‌ی (هارت‌لند)، منطقه‌ی اروآسیا را از حیث راهبردی، مُهم‌ترین منطقه‌ی جغرافیایی جهان و «قلب» سیاست آن معرفی می‌کرد. و سلطه‌ی بر این «قلب» را برابر سلطه‌ی بر «جهان» می‌دانست. ابرقاره‌ی «أُراؤسیا»، به یمن وجود ذخایر عظیم انرژی و موقعیت جغرافیایی و جمعیت عظیم انسانی، نقش بر جسته و تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری موقعیت ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیک قدرت‌های برتر جهانی دارد. ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان و درصد منابع انرژی جهان در این ابرقاره قرار

تنگناهایی حتا سخت تر از آن چه در دهه‌ی هفتاد، بر اثر شوک نفتی، تجربه شد، روبرو خواهد ساخت. در دهه‌ی هفتاد، جهان سرمایه فقط درگیر شوک نفتی بود، در حالی که بحران انرژی حاضر نه تنها نفت، که گاز طبیعی، زغال سنگ و حتا چرخه‌ی سوخت هسته‌ای را نیز در برمی‌گیرد. آلمان، بزرگ‌ترین اقتصاد اتحادیه‌ی اروپا، از هم‌اکنون نیاز به جبره‌بندي گاز را در دستور گذاشته است. به پیش‌بینی وزیر امور اقتصادی آلمان، روپرت هابک، اگر اتحادیه‌ی اروپا تواند اقتصاد ناشی از انرژی را مدیریت کند، در معرض سرایت بحران به سبک «لیمان»، اشاره به بحران مالی ۲۰۰۸، قرار می‌گیرد. روسیه‌ی می‌تواند با کاهش صدور گاز طبیعی به اروپا، یا قطع آن، جبهه‌ی دیگری را نیز در جنگ حاضر بگشاید، تا دولت‌های اروپایی: ۱- قادر به ذخیره‌ی مورد نیاز گاز طبیعی برای زمستان نگردند؛ و ۲- به ناچار نرخ هزینه‌های استفاده از آن را افزایش دهند و با موج نارضایتی گسترش و پیامدهایی چون ورشکستگی موسسات تولیدی، بی‌کاری و... در جوامع خود روبرو شوند.

تداوم این وضعیت، بی‌شک، به چرخش نظرات و اختلافات در سرمایه‌داری غرب، و به ویژه در اروپای قاره، پیش از پیش دامن خواهد زد. اظهارات جوزپ بورل، مسئول دیپلماسی خارجی و امنیتی اتحادیه‌ی اروپا، این واقعیت را برملا می‌کند. او در پایان نشست وزیران «جی ۲۰»، در اندونزی، اظهار داشت:

«روایت‌های مختلفی پیرامون اوضاع اوکراین وجود دارد... در ماه مارس، ۱۴۰ کشور، از جمله اعضای «جی ۲۰»، با اقدام نظامی روسیه در اوکراین مخالفت کردند. اما، امرروزه بسیاری از آن‌ها درباره‌ی وضعیت کنونی مطمئن نبوده و مایل نیستند طرف اوکراین را بگیرند. چون این امر، منافع رئوبولیتیکی آن‌ها را به خطر می‌اندازد.»

عدم تبعیت بخش عظیمی از جهان سرمایه از سیاست‌های سرمایه‌داری غرب نیز عاملی در چرخش نظرات و اختلافات بوده است. ۱۶۵ کشور از ۱۹۵ کشور جهان، از جمله چین و هند با جمعیتی قریب به ۳۵ درصد از سکنه‌ی جهان، نه تنها از وضع تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه خودداری کرده‌اند، که رابطه‌ی تجاری و اقتصادی خود با آن را افزایش هم داده‌اند. چین، در بیانیه‌ی مشترک با روسیه، به هنگام بازدید پوتین از ال‌مپیک زمستانی

لیست ۵۰ مواد معدنی را بدین پول سرمایه قرار دارند و حتا ایالات متحده نیز به آن‌ها نیازمند است. باقطع صدور گازهای «آرگون»، «هليوم» و...، هم از یکسو، روند تولید محصولات الکترونیکی در بسیاری از کشورها جهان سرمایه دشوار خواهد شد و هم از دیگر سو، قیمت تراشه‌ها به شدت افزایش خواهد یافت؛ روسیه، در عین حال، تامین کننده‌ی گذرهای فلزهای «نیکل» و «پلاتینیوم» مصرفی در صنعت اتموپیل و تولید اجسام شیمیایی برای صنایع شیمیایی است. و سرانجام، روسیه و اوکراین پیش از ۲۵ درصد گندم جهان را نیز تامین می‌کنند. از همین رو، سلاح تحریم‌های اقتصادی نه فقط در درازمدت روسیه را به ورطه‌ی بُن‌بُست اقتصادی خواهد کشاند، که به اقتصاد بسیاری از کشورهای جهان سرمایه، به ویژه اتحادیه‌ی اروپا، نیز لطمه زده و دورنمای تورم، رکود، و تنگناهای اقتصادی را فراخ خواهد نمود. گرانی و کمیابی مواد غذایی، انرژی، سوخت و... هم امروز زندگی صدها میلیون انسان در گستره‌ی جهان را درهم فشرده و برآمد اعتراضات کارگری و شورش‌های توده‌ای، از آن‌گونه که در سریلانکا رُخ داد، را به کابوس جهان سرمایه بدل کرده است.

تورم در ایالات متحده، که پیش از جنگ نیز بالا بود، به رغم تلاش بانک مرکزی، به ۸ درصد فزونی یافته است. کاهش رشد اقتصادی، افزایش نرخ بی‌کاری، افزایش سرسام‌آور مواد غذایی، سوخت و... در چشم‌انداز است. بُنیاد اقتصادی «بلومبرگ» پیش‌بینی کرده است، که رکود اقتصادی بعدی در آمریکا تا پایان سال آینده به طور فزاینده‌ای نزولی خواهد بود و ممکن است چنان به درازا بکشد، که مُنجر به بروز یک بحران مالی حتا بزرگ‌تر از بحران ۲۰۰۹-۲۰۱۰ و رکودهای متواالی دهه‌ی هشتاد شود. وضعیت در اروپای قاره، به مراتب، نابسامان‌تر است. اتحادیه‌ی اروپا حدود ۳۰ درصد از نفت، ۴۰ درصد از گاز طبیعی، ۱۵ درصد از محصولات نفتی، ۶۰ درصد ذغال، و ۷۰ درصد محصولات فلزی استخراجی مورد نیاز صنایع خود را از روسیه دریافت می‌کند. تحریم‌های اقتصادی روسیه، بی‌شک، سبب گرانی، کمبود، افزایش هزینه‌های زندگی، مشکل تامین انرژی، و انسداد اقتصادی در کشورهای اتحادیه‌ی اروپا خواهد شد. و این همه، به نارضایتی گسترشی تودهی مردم دامن خواهد زد.

بحران جهانی انرژی، جهان سرمایه را با

چه حدی دارای امکانات برای دادن پول و تسليحات و هم‌چنین حمایت سیاسی از اوکراین، هستند. تصمیمات اوکراین باید مبتنی بر ارزیابی واقع‌بینانه از امکانات خود و پاسخ به این سؤال باشد، که اوکراین تا چه میزانی از عهده‌ی تخریب کشور خواهد آمد... این در خدمت منافع و مصالح آمریکا نیست، که در جنگی طولانی و پُر هزینه درگیر شود... حتا اگر یک صلح مبتنی بر مذاکره احتمالا نیازمند اتخاذ تصمیمات دشوار توسط اوکراین باشد.»

چرخش نظرات و اختلافات، در کفرانس «مجمع جهانی اقتصاد»، «دواوس»، بیست و دوم مه، پیش‌تر آشکار شد. در حالی که ولودیمیر زلسکی هم‌چنان خواستار کمک‌های مالی و تسليحاتی پیش‌تر سرمایه‌داری غرب برای شکست روسیه بود؛ هنری کیستجر، نظریه‌پرداز امنیت و استراتژی ملی ایالات متحده، به صراحة از لزوم واگذاری بخش‌هایی از سرزمین اوکراین به روسیه و پایان جنگ سخن گفت:

«اوکراین بهتر است به جای این که خودش را تبدیل به مرز اروپا با روسیه کند، یک کشور حائل بی‌طرف باشد... روسیه به مدت ۴۰ سال بخش مهمی از اروپا و ضامن ساختار موازنی قدرت اروپا در موقع حساس بوده است. رهبران اروپایی نباید روابط بلندمدت با روسیه را از دست بدهند و آن را به سمت اتحاد دائمی با چین سوق دهند.»

به رغم تحریم‌های فراینده‌ی اقتصادی، و مُصادره‌ی دارایی‌های روسیه، ارزش روبل در طی جنگ افزایش یافته است؛ و فروش غلات، کودهای شیمیایی، نفت و گاز و...، هزینه‌های جنگ را تامین کرده است. روسیه در بین ۱۴ کشور برتر اقتصاد جهان سرمایه قرار دارد. از نظر منابع استراتژیک چون نفت، گاز طبیعی و مواد معدنی کمیاب، غنی است. و نقش موثری هم در زنجیره‌ی تامین بسیاری از صنایع کلیدی جهان دارد. از همین رو، تحریم‌های اقتصادی روسیه، بخشی از زنجیره‌ی تامین صنایع کلیدی در خطر از هم گسیختن قرار داده است. روسیه تامین کننده‌ی گذرهای ماده‌ی اصلی (سیلیکات آلومینیوم) است، که برای تولید چیپ‌های نیمه رسانا به کار می‌رود؛ اقلام مُهم دیگری در زنجیره‌ی تامین، چون (پلاستیک)، (پلاتین)، (تیتانیوم)، (ثئون) و... نیز در روسیه تولید می‌شوند؛ این مواد در

مزدی - و سرکوب و تلاشی هر آنچه که رنگی از آزادی، آسایش و رفاه دارد - مقدور می‌گردد. تا وقتی چنین است، جهان بشری همچنان شاهد جنگ، کُشتار، آوارگی، گرسنگی، بی‌کاری، و رنج و شکنجه میلیاردها بردهی مزدی، خواهد بود.

نیرویی که قادر است چرخ این جنگ - و هر جنگ دیگر بلوک‌های سرمایه - را از حرکت بازدارد، آن نیرویی است که مُسبّبین واقعی جنگ را بازمی‌شناسد؛ الزام کاریست جنگ، در تداوم سیاست‌های جاری آن‌ها، را تشخیص می‌دهد؛ و مبارزه علیه جنگ را به مبارزه‌ای گسترشده‌تر و همه‌جانبه‌تر گره می‌زند؛ به مبارزه علیه نظم سرمایه؛ به مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه ستم و استثمار، علیه سودآوری، و علیه بود و بقای سرمایه!

بلوک‌های سرمایه، خود یک جنایت است؛ جنایت علیه جهان بشری! جنگ را می‌باشد به صراحت و بدون لذت زیان، از هر دو سو، محکوم کرد! نقش سرمایه‌داری غرب و «ناتو» و دولت اوکراین، به واسطه‌ی زمینه‌سازی در وقوع و استمرار جنگ، به هیچ رو کمتر از نقش سرمایه‌داری روسیه نیست! کارشکنی بایدن، جانسون، زلنسکی، و «ناتو»، در شکست مذاکره برای نوعی از سازش و آتش‌بس، بیش از آن آشکار است که به بحث در آید. با این همه، صرف محکومیت جنگ مُشكّل را حل نخواهد کرد! گرهی را نخواهد گشود!

جنگ در شرایطی صورت بسته است، که مُنازعات بلوک‌های سرمایه بر بستر تضادهای هاد ناشی از حاد ناشی از بحران اقتصادی و آشکارهای سیاسی در بین قدرت‌های برتر بجهان سرمایه، افزایش یافته و به مرحله‌ای نظیر و تعیین‌کننده پا گذاشته است! بلوک‌های سرمایه، در گیر و دار تعیین تکلیف نظام «مسلط» و قدرت «برتر» بجهان سرمایه هستند! ایالات متحده، در سودایی نظم گُهن و موقعیت بلا منازع خود، کُهن و موقعیت بلا منازع خود، غیب برداشته است. چین، روسیه و هند... از سوی دیگر، در پی سهم و موقعیت مناسب خود در بین قدرت «برتر» و نظام «مطلوب»، هیچ یک از این‌ها اما، کمترین ربطی به هستی میلیاردها برده‌گان و نیکی از آزادی، آسایش و رفاه دارد - مقدور می‌گردد.



اگر چنین مبارزه‌ای در ضعف و فترت باشد، اگر نیروی پیش‌برنده‌ی این مبارزه از آگاهی و قدرت لایزال طبقاتی خود دور افتاده باشد، آن‌گاه جنیش «ضد جنگ» هم آشکارا ناکارآمد خواهد بود؛ چنان که هست! جنیش «ضد جنگ» را، بی‌تردید، می‌باشد تقویت کرد؛ خاتمه‌ی جنگ، برچیدن تسليحات جنگی و نیروی نظامی «ناتو» از شرق، عقب‌نشینی ارتش روسیه از اوکراین، پایان دادن به میلیتاریسم، و... را، بی‌تردید، می‌باشد بر پرچم این جنیش حک نمود. بیش از هر چیز، اما، می‌باشد نظم سرمایه، گلیت آن، سراپای منحوس آن، را محکوم کرد و سیل مبارزه‌ای بی‌وقげ و بی‌امان ساخت!

جنگ در اوکراین می‌تواند، بر بستر شرایط خاطر حاضر، استمرار و گسترش یابد و

چندپاره‌گی سیاسی در بین قدرت‌های برتر جهان سرمایه، افزایش یافته و به مرحله‌ای خطیر و تعیین‌کننده پا گذاشته است! بلوک‌های سرمایه، بر بستر این تضادهای حاد، در گیر و دار تعیین تکلیف نظام «مسلط» و قدرت «برتر» جهان سرمایه هستند! ایالات متحده، در سودایی نظم گُهن و موقعیت بلا منازع خود، خیز برداشته و اتحادیه‌ی اروپا را به رکاب در آورده است. چین، روسیه و هند...، از سوی دیگر، در پی سهم و موقعیت مناسب خود در جهان سرمایه، در متن نظمی نوین، هستند. قدرت «برتر» و نظام «مطلوب» هیچ یک از این‌ها، اما، کمترین ربطی به هستی میلیاردها برده‌گان و نیکی از آزادی، آسایش و رفاه دارد - مقدور می‌گردد.

پکن، چهارم فوریه‌ی ۲۰۲۲، بر «دوستی بی هیچ محدودیت» میان دو کشور تاکید کرد: «... طرف‌های امضاکننده بیانیه، نسبت به تاثیر منفی استراتژی «هنند و اقیانوسیه» ایالات متحده بر صلح و ثبات در منطقه هشدار می‌دهند... آن‌ها تاکید می‌کنند، که روابط جدید دولتی بین روسیه و چین برتر از اتحادهای سیاسی و نظامی دوران جنگ سرد است و دوستی بین دو کشور هیچ محدودیتی ندارد...»

سرمایه‌داری چین، از جیش موقعیت مشابه در رابطه با تایوان، در جنگ اوکراین و نتایج و پیامدهای آن، ذی نقش و ذی سهم است. اگر این جنگ به پیروزی روسیه، و عقب‌گرد سرمایه‌داری غرب و «ناتو»، منجر شود، آن‌گاه اقدام چین به عمل مشابه در تایوان دور از

بنک در شرایطی صورت بسته است، که مُنازعات بلوک‌های سرمایه بر بستر تضادهای هاد ناشی از بحران اقتصادی و آشکارهای سیاسی در بین قدرت‌های برتر بجهان سرمایه، افزایش یافته و به مرحله‌ای نظیر و تعیین‌کننده پا گذاشته است! بلوک‌های سرمایه، در گیر و دار تعیین تکلیف نظام «مسلط» و قدرت «برتر» بجهان سرمایه هستند! ایالات متحده، در سودایی نظم گُهن و موقعیت بلا منازع خود، غیب برداشته است. چین، روسیه و هند... از سوی دیگر، در پی سهم و موقعیت آن‌ها ندارد، بر عکس، برقراری و تثبیت هر یک از این‌ها تنها با استثمار و حشیانه‌تر برده‌گان و نیکی از آزادی، آسایش و رفاه دارد - مقدور می‌گردد.

ذهن نخواهد بود. هند، به رغم تمامی تلاش‌های ایالات متحده و انگلیس، همچنان یک خریدار اصلی نفت و تسلیحات روسیه باقی مانده است. در خاورمیانه و آفریقا، عدم تبعیت از سیاست‌های سرمایه‌داری غرب یک خط آشکار و بر جسته است. در آمریکای قاره، کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه از روسیه حمایت می‌کنند. برزیل از اعضای «بریکس» است و (طرف) روسیه مانده است. مکزیک هم از پیوستن به چهه‌ی مشترک آمریکای شمالی در محکومیت روسیه خودداری کرده است. جهان در محکومیت و تحریم‌های اقتصادی روسیه، به رغم ادعاهای پوچ سرمایه‌داری غرب، همراه و هم‌آهنگ نبوده است! به جنگ بازگردیدم: این جنگ، و هر جنگ

توان اقتصادی خود را - از طریق توسعه‌ی روابط تجاری و اقتصادی با اکثری از دولت‌های سرمایه‌داری در گستره‌ی جهان- بازارسازی و احیا نموده است، اما، به ویژه به اعتبار توان نظامی امکان حضور در مُنازعات بلوک‌های سرمایه و مُعادلات قدرت در جهان سرمایه را یافته است. روسیه پس از ایالات متحده‌ی آمریکا، دومین قدرت برتر نظامی جهان حاضر است.

حضور اتحادیه‌ی اروپا، ژاپن، هند و...، در امتداد قدرت‌های برتر سیاسی - اقتصادی - نظامی جهان سرمایه، و تشکیل اتحادهای منطقه‌ای و بین‌المللی (بریکس)، «بنج چشم»، «سازمان هم کاری شانگ‌های»، «سازمان هم کاری و توسعه‌ی اقتصادی» و...، هم یک ویژگی بر جسته‌ی جهان حاضر و شدت مُنازعات بلوک‌های سرمایه است. از این میان، اتحادیه‌ی اروپا غرق در مشکلات است. هم راهی و هم رایی در اتحادیه، اگر هم در گذشته وجود داشته، امروزه شکاف برداشته است. جدایی بریتانیا، لطمہ‌ای جُبران‌ناپذیر بوده است. برخی از دولت‌های اتحادیه - ایتالیا، اسپانیا و... - در بحران و بُن‌بست اقتصادی عمیق و فرساینده فرو رفته‌اند و اتحادیه قادر نیست بار آن‌ها را به دوش بکشد. نزدیکی بیشتر به ایالات متحده در پروسه‌ی جنگ در اوکراین، تعیت از سیاست‌های ایالات متحده در خصوصت آشکار با روسیه و مُشارکت فعل در تحریم‌های اقتصادی آن، نه تنها دریچه‌ای به سوی بُنیه‌ی سیاسی - اقتصادی بیشتر اتحادیه و هم راهی و هم رایی آن نگشوده، که به تنگناهای اقتصادی به مراتب افزوده، اختلاف نظرها و شکافها را عمیق کرده، و به نارضایتی گسترده‌ی شهر و ندان این جوامع انجامیده است. اختلاف نظرها و شکافهای درونی اتحادیه بر یکباره‌چگی «ناتو» هم تاثیر منفی خواهد گذاشت و این پیمان نظامی را با دست‌انداز مواجه خواهد ساخت. سازناک‌تر ترکیه در اُرکستر به ظاهر هم آهنگ «ناتو» - در زمینه‌ی عضویت سوئد و فنلاند - یک نمونه است. افرون بر این‌ها، اتحادیه‌ی اروپا هرچند مُتحد استراتژیکی ایالات متحده محسوب می‌شود و در جنگ حاضر هم از سیاست‌های آن تعیت کرده و به تمام در رکاب بوده، اما بر سر پاره‌ای از مسائل مهم جهان سرمایه با ایالات متحده هم نظر نیست. فرانسه و آلمان، ارکان اصلی اتحادیه‌ی اروپا، به ویژه، نماد این ناهم‌نظری و تلاش در حفظ موقعیت

تحولات جهان سرمایه‌داری، اما، چنین سیر نکرد. بلوک‌های قدرت دیگری سر بر آوردند؛ سیطره‌ی بلاهُمَّاذع ایالات متحده رو به زوال رفت. توسل ایالات متحده و متحابین اروپایی آن به حربه‌ی جنگ در افغانستان، ۲۰۰۱، و در عراق، ۲۰۰۳، هم چاره‌ساز نگشت. بحران کوینده‌ی اقتصادی، در سال ۲۰۰۸، و تداوم و تشدید آن از سال ۲۰۱۸، از بُنیه‌ی اقتصادی ایالات متحده بیشتر کاست. و توان آن نه فقط در اداره‌ی اقتصاد، که در تامین امنیت جهان سرمایه - در قیاس با عصری که «پاکس آمریکا» در اوج بود - نیز رو به نزول رفت. در زمینه‌ی اقتصادی، میانگین نرخ سود سرمایه‌ی اجتماعی ایالات متحده که در دهه‌ی شصت قرن بیست از ۴۵ درصد افزون بود، در سال‌های پایانی قرن تا میزان ۱۵ درصد کاهش یافت؛ و در زمینه‌ی نظامی، سیاست راهبردی ایالات متحده آمریکا در «جنگ جهانی علیه تروریسم»، که از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در افغانستان آغاز شده بود، با صرف هزینه‌ای بیش از ۲۶۰ تریلیون دلار، ۲۴۱ هزار کشته، و چندین میلیون آواره، نه تنها «تروریسم» را از بین نبرد، که با معامله و سازش با «تروریست‌ها»، زمینه‌ی عروج مجدد حاکمیت وحشت و جنایت «طالب‌ها» بر افغانستان را فراهم آورد؛ و روند رو به نزول سیطره‌ی بلاهُمَّاذع آن را بیش از پیش آشکار ساخت!

این روند، هم‌زمان، با برآمد اقتصادی - سیاسی چین و تجدید قدرت نظامی روسیه توأم بود. موازنی قدرت بین‌المللی برهم خورد. و جهان چندُقُطبی سر بر آورد. در این سال‌های پسین، به ویژه پس از بحران بزرگ مالی، ۲۰۰۸، چین به مثابه کارخانه‌ی بزرگ سرمایه‌داری جهانی، بی‌وقفه در کار تولید همه گونه محصولات مورد نیاز صنایع، حتا برای ایالات متحده و اروپای قاره، بوده و سهم اقتصاد رو به رشد و گسترش خود در تولید ناخالص داخلی جهان را از ۴ درصد در ۲۰۰۳ به ۱۷ درصد در ۲۰۱۹ رسانده است. کلان‌طرح اقتصادی «جاده‌ی ابریشم جدید»، که با هزینه‌ای مُعادل ۱۳۰۰ میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری در زیربنای اقتصادی بیش از ۶۵ کشور جهان برنامه‌ریزی شده، نیز به نوبه‌ی خود تجارت جهانی را به شدت تحت تاثیر اقتصاد چین می‌گیرد و آن را در آتی‌یی نزدیک در جایگاه قدرت برتر اقتصاد جهان سرمایه می‌نشاند.

روسیه هرچند طی دهه‌ی نخست قرن حاضر

فاجعه‌ای بس هولناک را برای جامعه‌ی بشری رقم بزند؛ می‌تواند با پیروزی نظامی روسیه و انصمام بخش‌های از اوکراین به خاک آن؛ یا با شکست روسیه در اثر تداوم جنگ و فرسایش توان نظامی و اقتصادی آن؛ و یا در هراس همه‌ی آشتوهای دخیل در جنگ از خطر از هم گُسیختن زنجیره‌ی نظم موجود سرمایه در اثر شورش انبوه کارگران و فروندستانی که از گرانی و گرسنگی به فغان آمده‌اند؛ به نوعی از سازش برسد و خاتمه یابد. در هر حالت، اما، نتایج جنگ هیچ سودی برای طبقه‌ی کارگر و اکثریت عظیم مردم در روسیه و اوکراین، و جامعه‌ی بشری، نخواهد داشت؛ مُنازعات بلوک‌های سرمایه تداوم خواهد یافت و بر استثمار وحشیانه‌ی برده‌گان مزدی افزوده خواهد گشت! این جنگ سرمایه‌داران است، اما، نه تنها قربانیان آن از کارگران و فروندستان جامعه هستند، که سرمایه‌داران صورت حساب هنگفت جنگ خود، و نیز هزینه‌های گراف بازسازی پسا - جنگ، را از قبل استثمار مُشدّد آن‌ها تامین و پرداخت خواهند کرد!

بهران اقتصادی و تشدید مُنازعات

پیش‌تر گفته شد، جهان سرمایه از بحران اقتصادی و آشفته‌گی و چندپاره‌گی سیاسی در بین قدرت‌های برتر خود در تلاطم است. و جنگ در اوکراین، ناشی از این وضعیت خطیر است. در پیشینه‌ی وضعیت حاضر جهان سرمایه این نیز گفته شد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در دهه‌ی پایانی قرن بیست، آغازی بر جهان یک‌قطبی تحت سیطره‌ی بلاهُمَّاذع ایالات متحده آمریکا بود. (پیان تاریخ) با «مرگ کمونیسم» اعلام گشت. پیروزی «دموکراسی» و «بازار آزاد» با هلهله و شادی جشن گرفته شد. و قدرت بلاهُمَّاذع، سرمست از پیروزی، به شرق روی آورد. اجرای سیاست خصوصی‌سازی و تعديل ساختاری، همراه با عضویت در پیمان نظامی (ناتو)، در کشورهای بلوک شرق و برخی از کشورهای مستقل شده‌ی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آغاز راه ادغام هر چه بیش‌تر آن‌ها در مدار سرمایه‌داری غرب بود؛ راهی که محور استراتژیکی محاصره‌ی سیاسی - نظامی - اقتصادی روسیه، به مثابه مُهم‌ترین سرزمین بازمانده از اتحاد جماهیر شوروی پیشین، و تضعیف و تمکین قطعی و حذف آن از مُنازعات و مُعادلات قدرت جهان سرمایه، را سنگ‌فرش می‌کرد.

فاشیستی و نئونازیستی در آمریکا و اروپا را به وضوح آشکار کرد. هزاران هیولای فاشیست و نئونازیست، با حمایت سرمایه‌داری غرب و دولت اوکراین، هم‌اکنون به کار جنگ در آن‌جا مشغول هستند. اموزش نظامی می‌بینند. و شبکه‌ی ارتباطاتی میان خود را تقویت می‌کنند. سوی دیگر جنگ در اوکراین، دولت سرمایه‌داری روسیه، نیز از هم‌پالگی‌های چچنی و... آن‌ها در این جنگ سود می‌برد. نظم سرمایه‌نه تنها با آزادی فعالیت این دسته جات موحش مخالفتی ندارد، که با حمایت‌های آشکار و پنهان از آن‌ها، بخشی از سیاست‌های رذیلانه خود - در سرکوب سازمان‌های رادیکال کارگری، کمونیست‌ها، فعالین سیاسی مخالف و مُعترض، جنبش ضدجنگ، مهاجرین، و...- را توسط آن‌ها پیش می‌برد.

میلیتاریسم به یعنی مُنازعات فزانیده بلوک‌های سرمایه و جنگ در اوکراین خیزی بلند برداشته است. ایالات متحده قصد حضور نظامی بیش‌تر در اروپای قاره دارد. «ناتو» فرست را برای گسترش خود و عضویت اعضاً جدید، به بهانه خطر روسیه و چین، غنیمت شمرده است. دولت‌های سرمایه در مسابقه‌ای دیوانه‌وار، بودجه‌های نظامی را افزایش می‌دهند و انبارهای تسليحات جنگی را لبریز می‌کنند. یک نماد این میلیتاریسم افسار‌گسیخته، تقاضای عضویت سوئد و فنلاند - که تاکنون به صلح‌جویی و پرهیز از مشارکت در جنگ شُهرت داشتند - در بزرگ‌ترین و خون‌ریزترین پیمان نظامی جهان، «ناتو» است.

بحران و بُن‌بست اقتصادی جهان سرمایه، ناگزیر، نقاب «دموکراسی» را هم از چهره‌ی این نظام مُتعفن برداشته و واقعیت وجودی آن را، حداقل بر بخشی از شهروندان جهان، آشکار کرده است. شمشیر از رو بسته شده است. عوام‌فریبی در شرایط بحران و بُن‌بست اقتصادی، مُنازعات فزانیده بلوک‌های سرمایه، تکان‌ها و تنشهای سهمگین اجتماعی، کم‌تر کارساز است. سانسور رسانه‌های گروهی، حتا در «غرب دموکرات» افزایش یافته است. روزنامه‌نگاران مستقل، به جرم افسای حقایق، از کار اخراج می‌شوند؛ پلاتفرم‌های اجتماعی - فیسبوک، توئیتر، یوتیوب، اینستاگرام و...- نظرات کاربران خود را کُنترل کرده و در صورت تخطی از «خط رسمی» حذف می‌نمایند؛ کُتب نویسنده‌گان شهری روسی از کتابخانه‌های عمومی

اقتصادی، تشدید خواهد شد. افزایش سرسام آور هزینه‌های زیست انسانی - از مواد غذایی گرفته تا مسکن، نفت، گاز، انرژی و...- هم‌اکنون هستی صدها میلیون انسان را به مُخاطره اندخته است. قحطی و گرسنگی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین یک تهدید جدی است. شمال ثروت‌مند هم روز به روز بیش‌تر شریک این مصائب می‌شود. صفاتی طویل در برابر موسسات خیریه برای دریافت غذای رایگان، حذف برخی از اقلام مواد غذایی برای کاهش هزینه‌ها، اجبار به ریاست کشی اقتصادی برای گذران زندگی و... به تدریج به نرم زندگی در آمریکا و اروپا بدل می‌گردد. و «فقیر» باز تعریف می‌شود. شکاف فقر و ثروت، هیچ‌گاه، این اندازه وسیع و عمیق و ارزش‌آور نبوده است. فقر و فلاکت و احساس عصیان از نابرابری فزانیده، بی‌تردید، به خشم شدید «دوزخیان زمین» دامن می‌زند و شورش‌هایی از جنس آن‌چه در سریلانکا رُخ داد، را در چشم انداز می‌گیرد.

این وضعیت خطیر، تاثیر بلاواسطه‌ای بر دولت‌های سرمایه‌داری مُرجع و مُتحده بلوک‌های سرمایه در گوش و کنار جهان خواهد گذاشت و به رقابت و عداوت در میان آن‌ها هم دامن خواهد زد. این دولت‌ها، که از پیش هم با طوفان تلاطم‌های سیاسی- اجتماعی - اقتصادی مواجه بوده‌اند، در برابر مبارزات مردم کارگر و فروdest این جوامع، به ناگزیر، به اختناق و سرکوب خونین حداکثری روی خواهند آورد. جمهوری آدم‌کُش اسلامی و دار و درفش آن در ایران،

تنهای نمونه نیست!

عروج جریانات ناسیونالیست و نژادپرست، و ورود به پارلمان‌های بورژوازی، یک مشخصه‌ی جهان سرمایه در این سال‌های پیش بوده است. با بحران و بُن‌بست اقتصادی - و در متن ناکارآمدی احزاب سنتی، بی‌کاری فزانیده، و...- روند عروج این جریانات هم‌چنان رو به فزون است. شدت مصایب اقتصادی - سیاسی - اجتماعی در جنوب، در ضمن تخریب مُحيط زیست، مُهاجرت گستردۀ مردم محروم و فروdest و جنگ‌زده این جوامع را به سوی «شمال» افزایش خواهد داد. بر مُشكلات «شمال» خواهد افزود. و پُتانسیل فعالیت و تاثیرگذاری این جریانات در حوزه‌ی سیاسی را بیش‌تر نموده و فعالیت وحشیانه‌تر آن‌ها، در اشکال فاشیسم و نئونازیسم، را نیز گسترش خواهد داد. جنگ در اوکراین، حضور دسته جات

مستقل خود در میان قدرت‌های برتر جهان سرمایه هستند.

هند، هم‌اکنون با رشد اقتصادی متوسط ۸ درصد، در رده‌ی چهارم اقتصاد، از نظر تولید صنعتی در رتبه‌ی یازدهم، و از تحصیل کرده در ردیف سوم جهان سرمایه قرار دارد. و به پیش‌بینی تحلیل گران اقتصادی بُنیاد «بلومبری»، تا سال ۲۰۳۵ به رده‌ی سوم اقتصاد جهان سرمایه ارتقا خواهد یافت. آرژانتین و آفریقای جنوبی، بزریل و... هم در راه هستند.

در چنین جهان آشفته و پُر تلاطمی، با آکتورهای متعدد و منافع مُتضاد، بحران بزرگ مالی سال ۲۰۰۸ ضربه‌ای هولناک بر نظم سرمایه وارد آورد؛ اندکی بعد، بحرانی که از ماه‌های پایانی سال ۲۰۱۸ در گرفت، بر بُن‌بست اقتصادی آن افزود؛ و سپس پاندومی کرونا ابعاد این بُن‌بست را فزانیده کرد. جامعه‌ی سرمایه‌داری بر بُنیان سوداواری و ارزش‌افزایی سرمایه استوار است. بحران و بُن‌بست اقتصادی، روند متعارف هستی و کارکرد سرمایه را به مُحاقد می‌برد؛ آشفته‌گی و چند پاره‌گی سیاسی در نظم موجود ایجاد می‌کند؛ مُنازعات بلوک‌های سرمایه را افزایش می‌دهد؛ و دریچه‌ی جنگ را نیز در امتداد راه کارهای سیاسی جاری فراخ می‌سازد.

پیامدها و پیش‌اندازها

در این سال‌های پیش، هم‌گام و همراه با بحران و بُن‌بست اقتصادی و تشدید مُنازعات بلوک‌های سرمایه، عروج دسته جات فاشیستی و نئونازیستی در غرب، نیروهای آدم‌کُش اسلامی در خاورمیانه و آفریقا، استثمار وحشیانه طبقه‌ی کارگر، کاهش امکانات آموزشی و بهداشتی، سیر نزولی بیمه‌های اجتماعی، گرانی و بی‌کاری و آواره‌گی، و... میدانی فراخ یافته است. این مصایب جان‌کاه نظم سرمایه نه تنها استمرار خواهد داشت، که در پیامد جنگ در اوکراین به مراتب فزونی هم خواهد گرفت. توازن قوای درهم پاشیده‌ی جهان سرمایه، و مُنازعات فزانیده بلوک‌های سرمایه، جنگ‌های نیابتی، منطقه‌ای، و حتا سراسری و هم‌چنین به کارگیری بیش‌تر جنگ‌های سایبری و چه بسا هسته‌ای را محتمل خواهد کرد. و جهان را بیش از پیش به آشوب خواهد کشید.

هزینه کرده است. اسناد و مدارک کُشتار آدم‌کشان نئونازیست در اوکراین چنان مدل و غیرقابل اغماض بود، که موجی از اعتراضات جهانی را به دنبال آورد. توجه کنگره امریکا نیز به این مساله جلب شد. کنگره، یک بار در سال ۲۰۱۵ و بار دیگر در سال ۲۰۱۸، از وزارت دفاع امریکا خواست هر گونه کمک به گُردن «آزوف»، به خاطر سرشت نازیستی آن، قطع شود. پس از آن هم، چهل عضو کنگره، در بیست و چهارم نوامبر ۲۰۱۹، از وزارت امور خارجه خواستند گُردن «آزوف» را به عنوان یک سازمان تروریستی معرفی نماید، که حاصل نشد.

۲- هالفورد جان مکیندر (Halford Mackinder) از افسران نیروی دریایی انگلیس، یکی از بنیان‌گذاران «ژئوپولیتیک عملیاتی» بود. او، در سال ۱۹۰۴ میلادی، نظریه‌ی «هارت‌لند» را ارائه داد. در این نظریه، تمامی خشکی‌های جهان –قاره‌ی آسیا، آفریقا و اروپا– یک «جزیره‌ی جهانی» هستند، که حول یک محور مرکزی –«هارت‌لند» یا «قلب جهان»– گرد آمده‌اند. بر بنیان این نظریه، هر دولتی که بتواند «هارت‌لند» را به سلطه در آورد، کنترل «جزیره‌ی جهانی» را در دست خواهد گرفت و هر کس کنترل «جزیره‌ی جهانی» را در اختیار داشته باشد، لاجرم بر تمامی جهان تسلط خواهد یافت.

در حال انجام است، زنجیر بندگی و برده‌گی را تحکیم خواهد کرد و سرنوشت شوم طبقه را برای نسل‌ها رقم خواهد زد.

* * *

روزهای پُر مخاطره و پُر تلاطمی در پیش است. روزهایی که از یکسو، میدان فراخ مبارزه‌ی طبقاتی علیه تعزیزات موحسن سرمایه‌داری و تمامی مصایب ناشی از آن را فراروی طبقه‌ی کارگر، و به ویژه فعالین کمونیست و رادیکال آن، در گستره‌ی جهان می‌گشاید. و امید به رهایی و آزادی را به «دوزخیان زمین» نوید می‌دهد؛ از سوی دیگر، این نظم مُتعفن با امکان به کارگری دسته‌جات فاشیستی و نئونازیستی، آدم‌کشان اسلامی، با حربه‌ی خشن ترین شیوه‌های سرکوب و اختناق، و ساز و کارهایی چون مذهب، ناسیونالیسم و رفرمیسم می‌کوشد روند تکوین و گسترش دور جدید مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و فروستان علیه خود را سد کرده و در خون خفه نماید. راه سومی نیست! یا برانداختن نظم سرمایه یا ادامه‌ی وحشت و دهشت بی‌انتهای آن علیه هست و نیست طبقه و گلایت جامعه‌ی بشری! سوسیالیسم یا بربریت!

دهم ژوئیه‌ی ۲۰۲۲

* * *

جمع می‌گردد؛ پُرتره‌ی یوری گاگارین، فضانورد روسی، از موزه‌ی فضانوردان برچیده می‌شود؛ دادگاهی در بریتانیا، برخلاف شئونات قضایی، حکم استرداد جولیان آسانث، موسس سایت افشاگر ویکی‌لیکس، به ایالات متحده را تصویب می‌کند؛ و دولت «سوسیال دموکرات» سوئد به منظور پذیرش در «ناتو»، شروط دولت مُرتفع و فاشیست ترکیه برای استرداد تعدادی از فعالین سیاسی کرد را می‌پذیرد! آنچه رُخ می‌دهد، سکانس آخر نمایش پُر هیاهو، اما، ارزان و بی‌مایه‌ای است که دهه‌ها افکار عمومی جهان را فریب داده و مصایب جان‌کاهی را بر هستی شان آوار کرده است. «دموکراسی»، به مثابه نماد غرب «مُتمدن» و «مردم‌سالار»، بیش از پیش، رنگ می‌باشد.

تعدیات فراینده‌ی سرمایه‌داری به کار و معیشت طبقه‌ی کارگر، به طور منطقی، به اعتراضات و اعتصابات کارگری در گوشه و کارگران، کارگران علیه آن خواهد انجامید. کارگران، حتا ناباورترین و خام خیال‌ترین آن‌ها، به تدریج در خواهند یافت زندگی مشقت‌بار آن‌ها – با تداوم بود و بقای سرمایه‌داری – جز رنگ تیره‌ی شوربختی، رنگ دیگری نخواهد دید. این وضعیت، گرایش رفرمیستی درون طبقه‌ی کارگر و اتحادیه‌های کارگری را در دوراهی یک انتخاب سرنوشت‌ساز و تعیین کننده قرار می‌دهد: یا در برابر تعدیات توحش‌بار سرمایه‌داری به کار و معیشت کارگران، و تحت فشار بدنی خود، به ناچار به مبارزه و مقاومت روی خواهند آورد؛ امری که با توجه به درهم آمیختگی آن‌ها با نظم سرمایه، دور از انتظار است؛ و یا بیش از پیش به مجری سیاست‌های سرمایه‌داری در درون طبقه‌ی کارگر، و مانعی در راه مبارزات ضد سرمایه‌داری کارگران، بدل خواهند شد؛ امری که به دوری و از جار بیش تر کارگران از این اتحادیه‌ها خواهد انجامید، فروپاشی مفتضحانه‌ی آن‌ها را رقم خواهد زد، و یک مانع مهم در شکل‌گیری مبارزه‌ی رادیکال طبقه‌ی کارگر علیه نظم سرمایه را از صورت مساله‌ی این مبارزه‌ی طبقاتی حذف خواهد کرد این روزها خواهد گذاشت. شوک ناشی از رُخدادهای عظیم این روزها، دیر یا زود، سپری خواهد شد. طبقه‌ی کارگر به خود خواهد آمد. فعالین کمونیست و رادیکال کارگری سر بر خواهند آورد. راهی جز این در فرارو نیست. هستی اجتماعی طبقه در میان است. سکوت و سکون، پذیرش آنچه

زنگ، تحریم اقتصادی، و بحران گرسنگ!

می شود جهان با یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های مهاجران و پناه‌جویان دوره‌ی حاضر مواجه شده است. حدود ۱۳ میلیون اوکراینی مجبور به ترک خانه‌های خود گشته و از این میان، ۶/۶ میلیون نفر از آن‌ها به کشورهای همسایه کوچ کرده‌اند. بنا به آمار سازمان ملل، حدود ۴ میلیون اکراینی، که ۹۴ درصد آن‌ها زن هستند، به لهستان و بسیاری نیز به مولدابی، مجارستان و رومانی پناه آورده‌اند. بیش از ۷۸۰ هزار اوکراینی در آلمان، نزدیک به ۳۷۰ هزار نفر در جمهوری چک و ۱۴۵ هزار نفر نیز در ترکیه پناه گرفته‌اند. علاوه بر این جمعیت، در حدود ۸ میلیون نفر نیز در خود کشور اوکراین جا به جا و آواره شده‌اند. تخمین زده می‌شود، که بیش از نیمی از این آواره‌گان و مهاجران زن هستند و بسیاری از آنان درست به همین دلیل بیش تر از تبعات شوم جنگ آسیب می‌بینند و در عین حال، مورد آزار و خشونت جنسی نیز قرار می‌گیرند.

على‌رغم این که یک‌سوم زیرساخت‌های اوکراین در اثر تهاجم نظامی روسیه ویران شده، اما به صراحت می‌توان گفت پیامدهای وحشیانه‌ی این جنگ به هیچ وجه به اوکراین محدود نمی‌گردد و کل جهان بشری را در بر می‌گیرد. افزایش قیمت کالاهای و از جمله مواد غذایی در بازارهای بین‌المللی، که در اثر جنگ و هم‌چنین تحت تاثیر تحریم‌های اقتصادی روسیه رخ داده است، یک نمود بارز تاثیرات مُخرب این جنگ در سطح جهان می‌باشد. بنا به گزارشات متعدد نهادهای ذیربط، شاخص‌های جهانی پس از آغاز این جنگ یک جهش افزایش ۱۸ درصدی نزد کالاهای از سال ۱۹۷۰ به این سو، را نشان می‌دهد. همزمان، افزایش قیمت سوخت و انرژی بر میزان تورم در کشورهای مختلف جهان انجامیده و در

عملیات نظامی و بمباران‌های وحشیانه‌ی عراق نبود، که صدها هزار انسان را به کشتن داد، تقضی عضو کرد، و آواره ساخت، بلکه سلاح تحریم اقتصادی هم فجایعی غیر قابل جبران آفرید. بنا به گزارشات متعدد سازمان‌های بین‌المللی، بر اثر تحریم اقتصادی عراق، یک قلم فقط حدود ۵۰۰ هزار کودک عراقی به علت گرسنگی، بی‌دارویی، و فقر، جان سپردند. این فجایع و حشت‌ناک زاده و فرآورده‌ی آن سیاستی هستند، که جنگ، و به کارگیری سلاح تحریم اقتصادی، را ناگزیر می‌کند!

تحریم‌های اقتصادی دولت‌های سرمایه‌داری غرب علیه روسیه، پس از تهاجم نظامی وحشیانه‌ی آن به اوکراین، نیز از همین قاعده پیروی می‌کند. این دولت‌ها به دنبال بالا گرفتن اختلافات خود با روسیه، نه تنها از طریق گُسترش «ناتو» به پشت مرزهای روسیه، و اختصاص ددها میلیارد دلار بودجه‌ی مالی در تامین تسليحات سبک و سنگین به دولت اوکراین، مستقیماً در این جنگ و تداوم آن دخالت موثر نموده‌اند، بلکه با به کارگیری سلاح تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه، هم این جنگ را تشدید کرده و تنور آن را گرم نگه داشته‌اند و هم ابعاد و پیامدهای مُخرب آن را فراموشه‌ای و جهانی کرده‌اند. تهاجم روسیه به اوکراین از یکسو، و دخالت موثر دولت‌های سرمایه‌داری غرب و «ناتو» در دامن زدن به آتش این جنگ از سوی دیگر، منجر به ویرانی عظیمی شده است که بدون شک با تشدید و تداوم آن، رو به افزایش هم خواهد گذاشت. تاکنون هزاران نظامی و غیرنظامی کشته یا زخمی شده و میلیون‌ها نفر چه در درون اوکراین و چه در کشورهای دیگر آواره و مهاجر گشته‌اند. امواج آواره‌گان و مهاجران اوکراینی به اندازه‌ای است، که گفته

جنگ فقط وجه نظامی آن نیست، فقط گرش سهمگین توب و تانک و هواپیما، ویرانی شهرها و خانه‌ها، تصویر حزن‌انگیز مردمی که در هراس از مرگ پا به فرار گذاشته‌اند، چهره‌ی غم‌بار کسانی که عزیزان را از دست داده‌اند، و...، نیست! ابعاد جنگ و پیامدهای شوم آن بسیار وسیع‌تر و متنوع‌تر از فقط وجه نظامی آن است. تحریم اقتصادی نیز یک سلاح جنگی است و برای برآوردن همان الزامات سیاسی‌یی که وجه نظامی را ناگزیر کرده است، به کار گرفته می‌شود. سلاحی که گاه به مثابه ابزار بازدارنده از وجه نظامی جنگ، و گاه در طول آن، و در همه حال، برای پُر هزینه کردن اقدامات طرف مقابل، تضعیف و فروپاشی اقتصادی، و تسريع پروسه‌ی شکست آن، به کار گرفته می‌شود. و مانند وجه نظامی جنگ، و گاه حتا بیش از آن، به فقر و فلاکت و گرسنگی و قتل عام انسان‌های بی‌شماری می‌انجامد.

تاریخ جنگ‌هایی که در آن از سلاح تحریم اقتصادی استفاده شده است، پیامدهای ویران‌گر آن را به وضوح به نمایش می‌گذارد؛ پیامدهایی که به فقر و فلاکت و گرفتن جان میلیون‌ها انسان منجر شده است؛ انسان‌هایی که هیچ نقشی در بروز جنگ، تداوم آن، و بدله بستان‌های سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی طرفین متخاصم جنگ نداشته، و فقط به مثابه گوشت دم توب مورد استفاده قرار گرفته و قربانی شده‌اند. به عبارت دیگر، سلاح تحریم اقتصادی، در معنای واقعی خود، یک سلاح تنبیه‌ی و مجازات جمعی علیه توده‌ی مردم، و به ویژه مردم فرودست، طرف مقابل است و به نسل کُشی می‌انجامد. تحریم اقتصادی علیه عراق، در دوره‌ی زمامداری صدام حسین، نمونه‌ی روشی از عواقب شوم و غیرانسانی به کارگیری این سلاح را نشان می‌دهد. فقط

نُه روز پس از آغاز جنگ، رسید. این رکوردي تاریخي برای قیمت گندم در بازارهای جهانی است. افزایش قیمت مواد غذایی تنها به گندم محدود نمانده است. قیمت ڈرت نیز در حال رکورد زدن است و قیمت دانه‌ی سویا و روغن پالم... نیز هم اکنون رکورد زده‌اند.

کشورهای خاورمیانه، از جمله ایران، وابستگی زیادی به گندم و غلات و خوراک دام صادراتی روسیه و اوکراین دارند. ایران از بزرگ‌ترین واردکنندگان غلات از روسیه و اوکراین است. ۴۰ درصد ڈرت ایران از این دو کشور تامین می‌شود. حجم بسیار زیادی از گندم ایران نیز از روسیه و قزاقستان وارد می‌شود و اوکراین و آلمان هم ۱۰ درصد از نیاز گندم ایران را تامین می‌کنند. بر اساس آمار «فاؤن»، لبنان تا میزان ۸۱ درصد از گندم خود را از اوکراین و ۱۵ درصد را از روسیه خریداری می‌کند. با توجه به انفجار سال ۲۰۲۰ در بیروت، که سوله‌های استراتژیک غلات لبنان را نابود کرد، و کمبود مواد غذایی و دیگر کالاهای اساسی در این کشور حتا پیش از شروع جنگ اوکراین، می‌توان تصور کرد شهر و ندان این کشور با چه خطر عظیمی از گرسنگی روپرور هستند. مصر ۶۰ درصد گندم خود را از روسیه و ۲۵ درصد آن را از اوکراین خریداری می‌کند. دولت مصر نیز به دنبال منابع بدیل برای تامین غلات است. ترکیه نیز در سال ۲۰۲۱، حدود ۶۵ درصد گندم را از روسیه و ۱۳,۵ درصد آن را از اوکراین وارد کرده است. تونس تا ۶۰ درصد گندم مورد نیاز خود را از اوکراین وارد می‌کند. کشورهای دیگر خاورمیانه و شمال آفریقا هم دچار همین وضعیت هستند. یمن، امارات متحده‌ی عربی و آذربایجان به گندم روسیه وابسته‌اند و اسرائیل به گندم اوکراین. فرهنگ غذایی خاورمیانه به شدت به نان گره خورده است و طولانی ترشنده جنگ اوکراین، بحران گرسنگی را گسترده‌تر می‌کند. افزایش قیمت غلات و خوراک دام، به نوبه‌ی خود، به افزایش قیمت گوشت نیز می‌انجامد و بر دامنه‌ی مشکلات اقتصادی، فقر غذایی، کاهش سلامتی و ده‌ها مُصیت دیگر به مراتب می‌افزاید.

مشکل کمبود سوخت و انرژی و مواد غذایی، و افزایش قیمت‌ها، فقط محدود به خاورمیانه و شمال آفریقا نیست. افزایش قیمت نفت خام، تراز تجاری شیلی، آرژانتین، پرو و سایر واردکنندگان انرژی در آمریکای مرکزی و دریای کارائیب را هم از بین خواهد بردا. به این ترتیب، این دولتها می‌باشند که مالیات بر سوخت افزایش دهنند و یا این که مالیات بر سوخت

و اوکراین هم در رده‌ی چهارم صدور این محصول پایه‌ی غذایی قرار دارد. صادرات گندم از روسیه و اوکراین مجموعاً ۳۰ درصد صادرات گندم در جهان را شامل می‌شود. به علاوه، این دو کشور مجموعاً ۱۹ درصد صادرات ڈرت جهان را نیز بر عهده دارند و خوراک دامها هم بخش دیگری از محصولات صادراتی آن‌ها می‌باشد. میزان قابل توجه وغیر قابل جایگزینی محصولاتی چون نفت و گاز و گندم... بسیاری از کشورهای جهان، که تاکنون از روسیه تامین می‌شده است، به نوبه‌ی خود نشان‌دهنده‌ی اهمیت اقتصادی این کشور و به همین علت، تاثیرات به شدت منفی تحریم‌های اقتصادی آن بر کار و زندگی میلیون‌ها مردم جهان است.

با این وصف، اما نباید نادیده گرفت که پیش از وقوع این جنگ نیز میزان گرسنگی در جهان به طور نگران کننده‌ای بالا بود. طبق یافته‌های نهاد «برنامه‌ی جهانی غذا» (Global Report on Food Crises- GRFC) گرسنگی و بی‌غذایی در سال ۲۰۲۱ از سطح قبلی خود بسی فراتر رفت، به طوری که نزدیک به ۱۹۳ میلیون نفر (در ۵۳ کشور/ سرزمین) در نامنی شدید غذایی و نیازمند به کمک فوری به سر می‌برند. این اندازه انسان گرسنه و نیازمند کمک، افزایشی نزدیک به ۴۰ میلیون نفر را فقط در مقایسه با میزان گرسنگی در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد.

به گفته‌ی ژولی مارشال، سخنگوی نهاد «برنامه‌ی جهانی غذا»، با حمله‌ی روسیه به اوکراین، امنیت غذایی به ویژه برای کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، که از واردکنندگان اصلی گندم و غلات از این دو کشور هستند، در معرض خطری به مراتب پیش‌تر از گذشته قرار می‌گیرد و زندگی دهها میلیون از توده‌ی مردم این مناطق را به مُخاطره می‌اندازد. با تداوم جنگ، اوکراین توانایی کاشت گندم را نخواهد داشت، تولید گندم این کشور به شدت رو به کاهش خواهد گذاشت، و بر مشکلات «امنیت غذایی» افزوده خواهد شد. در این میان، تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی علیه روسیه نیز فروش محصولات این کشور در بازارهای جهانی را دشوارتر خواهد کرد. و این وضعیت باعث خواهد شد، که هم قیمت آن افزایش یابد و هم دسترسی به آن دشوار شود. هم‌اکنون قیمت گندم در بازارهای جهانی در مقایسه با سال گذشته، دو برابر شده است. بنابراین اسپکتیور ایندکس، قیمت جهانی یک کپل گندم از ۶,۵ دلار در چهارم مارس ۲۰۲۱ به ۱۳,۴ دلار در چهارم مارس ۲۰۲۲، یعنی فقط

نتیجه، بخش عظیمی از دست‌مزد خانواده‌های کارگری و مردم فرو دست را می‌باعد و دایره‌ی مشکلات اقتصادی و فقر و فلاکت صدها میلیون تن از جمعیت کشورهای مختلف جهان، حتا کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، را وسیع‌تر می‌کند.

با در نظر گرفتن این که اوکراین پیش از تهاجم روسیه در فوریه‌ی ۲۰۲۲، به عنوان «سبد نان» جهان شناخته می‌شد و ۴,۵ میلیون تن از محصولات کشاورزی این کشور (شامل ۱۲ درصد گندم مورد نیاز در سطح جهان، ۱۵ درصد ڈرت و نیمی از روغن آفتاب‌گردان...) آن هر ماه به کشورهای دیگر صادر می‌شد، قابل پیش‌بینی بود که این جنگ چگونه به افزایش قیمت کالاهای مورد نیاز و در صورت تداوم به بحران گرسنگی در سطح جهان دامن خواهد زد. علاوه بر نقش و تاثیرات مُخرب جنگ در این زمینه، تحریم‌های اقتصادی دولت‌های سرمایه‌داری غرب (آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا) علیه روسیه، که از پیش از جنگ نیز در جریان بود، و افزایش شدید آن پس از آغاز جنگ در اوکراین، فقط دست و بال روسیه برای تجارت و صادرات جهانی را نسبت، بلکه پیامدهای آن کُل جامعه‌ی جهانی را در بر گرفت، به رشد سرسام آور قیمت مواد غذایی و سوخت و انرژی انجامید و در نتیجه‌ی این‌ها، فقر و فلاکت و گرسنگی توده‌ی مردم کم‌درآمد در سطح جهان را بسیار بیش‌تر از گذشته کرد؛ به طوری که همه‌ی نهادهای بین‌المللی ذیربط، زنگ خطر بحران گرسنگی جهانی را به صدا در آورده‌اند.

دو عامل جنگ در اوکراین و تحریم‌های اقتصادی روسیه، نامنی غذایی را به ویژه در آفریقا، آسیا و خاورمیانه رو به گسترش کشانده است؛ زیرا علاوه بر عواملی که در گذشته موجب نامنی غذایی در این مناطق می‌شودند، موجب نامنی غذایی در این مناطق وسیع می‌گشت، تحويل غلات از این دو تولید کننده‌ی برتر گندم جهان قطع شده و نرخ آن تا سطح ۴۰ درصد افزایش یافته است. گفته می‌شود در همین بازه زمانی، ۱۷,۱ درصد قیمت غلات و ۲۳,۳ درصد قیمت روغن‌های گیاهی افزایش یافته است. با توجه به این که گندم یک غذای اصلی جمعیت انبوی از مردم جهان - به ویژه در مناطق یاد شده - را تشکیل می‌دهد، می‌توان دریافت که این امر در کنار افزایش قیمت سوخت و انرژی در سطح جهان، تا چه اندازه عرصه‌ی زندگی را بر میلیون‌ها انسان تنگ کرده است. روسیه بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی گندم است

بنا به این گزارش، در دو سال گذشته، «امنیت غذایی و تغذیه‌ی میلیاردها نفر به دلیل همه‌گیری «کرونا» تضعیف شده بود و اکنون، با جنگ در اوکراین، سناریوی جهانی بسیار وخیم‌تر و پیچیده‌تر از گذشته شده است... از هر پنج نفر در آفریقا (۲۰.۲ درصد از جمعیت) یک نفر در سال ۲۰۲۱ با گرسنگی مواجه بوده است. این تعداد در آسیا ۹.۱ درصد، در آمریکای لاتین و دریای کارائیب ۸.۶ درصد و در اقیانوسیه ۵.۸ درصد و در آمریکای شمالی و اروپا کمتر از ۲.۵ درصد بوده است. و در مجموع، تقریباً ۳.۱ میلیارد نفر در طی دو سال گذشته از داشتن یک رژیم غذایی سالم محروم بوده‌اند».

اگر بر وضعیت هراس‌انگیز، پیامدهای مُخرب جنگ در اوکراین و تحریم‌های اقتصادی

خود می‌شدند، مواد غذایی قابل دسترس آن‌ها فاقد کیفیت لازم برای تامین سلامتی کامل بود. فقدان تغذیه‌ی مناسب در بسیاری از کشورهای جهان، در واقع، یکی از بزرگ‌ترین عوامل مرگ‌های قابل پیش‌گیری به ویژه در بین کودکان زیر پنج سال هست. بنا به آمارها، هم‌اکنون ۲۰۰ میلیون کودک زیر این سن در جهان، چهار سوء تغذیه‌ی می‌باشند. و به عبارتی، در هر ۱۱ ثانیه، یک کودک بر اثر سوء تغذیه جان خود را از دست می‌دهد. آن کودکانی هم که از سوء تغذیه جان سالم هم به در می‌برند، تا آخر عمر با رنج ناشی از مشکلات جسمی و روانی رو برو هستند. با ادامه‌ی جنگ در اوکراین و با تحریم‌های اقتصادی روسیه، بی‌تردید، بر میزان گرسنه‌گان و مرگ و میر ناشی از آن در جهان به مراتب افزوده خواهد

و مواد غذایی را کاهش دهنده، تا مارپیچ تورم متوقف شود. سایه‌ی جنگ بر اینبارهای غله‌ی اروپا، آسیب‌پذیری تجارت جهانی را نیز بر ملا کرده است. افزایش بهای کالاهای اساسی پس از آغاز جنگ اوکراین، که بالاترین افزایش نرخ ماهیانه مواد غذایی در ۱۴ سال اخیر را نشان می‌دهد، گواه روشن میزان آسیب‌پذیری سنگ بنای «جهانی» بودن است.

جنگ اوکراین و تحریم‌های اقتصادی بی‌سابقه‌ی روسیه، زنجیره‌ی تامین گندم، کود و روغن‌های گیاهی - که این غول اوراسیا بین ۱۵ تا ۲۵ درصد از تولید جهانی آن‌ها را عهده‌دار است - مختل کرده است. نه تنها ۳۰ درصد از تولید جهانی گندم توسط روسیه و توکراین صورت می‌گیرد، بلکه روسیه و بلاروس تقریباً نیمی



آن‌چه در بررسی مفصل کمبود و کرانی مواد غذایی و بدران گرسنگی آشکار می‌شود لین است که سرمایه برای نوع غذای کارکر و زحمتکش هم تصمیم می‌گیرد و این تصمیم‌گیری را هتا در سایر جوهرهای قلمرو فضوصی زندگی وی، تا هر کجا می‌توارد و سودجویی‌ها بش اقتضا می‌کند. ادامه می‌دهد و دقیقاً در همین تصمیم‌گیری‌ها است، که امر بنز و پکونکی پیش‌بُرد آن را نه تنها به ظالم‌گری عنان گُسیقه‌اش، بلکه به تحریم‌های اقتصادی، به کمبود و افزایش قیمت مواد غذایی و در نهایت به هستی انسان‌ها که می‌زند اصل سدآوری و افزایش هرچه بیشتر آن در این نظام همه پیز می‌گردد و انسان پیزی نیست بزعدی که باید برای تامین درص و آز و سودآوری داکثری آن به ندمت گرفته شود.

روسیه - که به شدت به افزایش قیمت مواد غذایی، سوخت و انرژی و کمبود آن‌ها در بازارهای بین‌المللی انجامیده - را هم بیافراییم، آن‌گاه متوجه خواهیم شد جهان ما با چه خطر مُهملکی رو برو است!

این جالازم است بر این نکته مهمن تاکید شود، که اگرچه جنگ و تحریم‌های اقتصادی یکی از عوامل افزایش مرگ و میر ناشی از سوء تغذیه و گرسنگی است، اما امر عرضه و تقاضای مواد غذایی از دیر باز جهان را به پلاتتفورمی برای سودجویی بیشتر سرمایه‌داران در این عرصه تبدیل کرده بود. به عبارت دیگر، هرچند جنگ روسیه در اوکراین و تحریم‌های اقتصادی آن یک فاجعه‌ی جهانی در عرضه‌ی مواد غذایی و افزایش سرسام آور قیمت‌های آن را برجسته کرده است، اما این فاجعه قبل از جنگ نیز در

شد. سازمان ملل متحده در آخرین گزارش خود از وضعیت امنیت غذایی در جهان، اعلام کرده است: «سطح گرسنگی در جهان که در سال‌های پیش به دلیل همه‌گیری «کرونا» افزایش یافته بود، در سال جاری به علت تغییرات اقلیمی و جنگ در اوکراین به مقیاس بی‌سابقه‌ای رسیده است. و خطر واقعی افزایش این آمار در ماههای آینده هم چنان وجود دارد.» به گفته‌ی دیوید بیزلی، مدیر اجرایی نهاد «برنامه‌ی جهانی غذا»: «جهش قیمت مواد غذایی، سوخت و کودهای شیمیایی ناشی از جنگ روسیه و اوکراین، کشورها را به سمت قحطی می‌کشاند. نتیجه‌ی این امر، بی‌ثباتی جهانی، گرسنگی و مهاجرت دسته‌جمعی در مقیاسی بی‌سابقه خواهد بود. ما باید امروز برای جلوگیری از این فاجعه بزرگ اقدام کنیم!»

از صادرات پتاس را هم به خود اختصاص می‌دهند، که جزء ضروری کودهای نیتروژنی است. به علاوه، روسیه ۲۰ درصد آمونیاک و اورهی مورد استفاده در کشاورزی جهان را نیز تولید می‌کند. هرچنان، اوراسیا تاکنون به صادرات غلات و سایر محصولات خود ادامه داده است، اما تحریم‌ها، روند پرداخت‌ها را پیچیده کرده و عرضه‌ی این محصولات را مشکل نموده است. وقوع آشفتگی در بازارهای هیدروکربن و مواد معدنی هم‌چون نیکل، گاز و نفت روسیه، قیمت فلزات را نیز از زمان آغاز جنگ ۱۱ درصد افزایش داده است.

البته، باید در نظر داشت که گرسنگی و سوء تغذیه در بسیاری از کشورهای جهان پیش از حمله‌ی روسیه به اوکراین نیز بیداد می‌کرد. مردم این کشورها حتاً اگر قادر به تامین غذای

محصول در سال، با ارزش حدود ۱ تریلیون دلار) به هدر می‌رود یا دور ریخته می‌شود، تا قیمت آن‌ها در بازارهای بین‌المللی تنزل نیابد! به طور مثال، ایالات متحده هر ساله انبوهی از گندم مازاد خود را در اقیانوس می‌ریزد، تا قیمت جهانی آن سقوط نکند. این امر به وضوح به معنای خارج کردن گندم از دست رسانی می‌باشد، که در نتیجه به افزایش خیل عظیم آن می‌باشد، که در نتیجه به افزایش خیل عظیم گرسنه‌گان می‌انجامد. امری که بار دیگر ما را به این واقعیت می‌رساند، که امروزه «غذا» به تجاری سودآور برای سرمایه‌داران تبدیل شده است و به همین خاطر، فرآیند تولید مواد غذایی هم در اختیار انحصارات خاص چند ملیتی قرار گرفته است. گفته می‌شود، دوازده شرکت اصلی که چهل شرکت واسطه در زیرمجموعه‌ی خود دارند، «زنگرهی غذایی» جهانی را در اختیار خود در آورده‌اند. این دوازده شرکت به نوبه‌ی خود زیرمجموعه‌ی ۵ کارتل فراملیتی غله‌ی جهان هستند، که شامل کارتل‌های «کارگیل»، «کانتینال گرینز»، «آرچر دانیلز میدلن»، «لوئیز دریفوس» و «بانگ اند بورن» می‌باشند. این کارتل‌ها حاکمیت کامل و مطلق خود را بر بازارهای جهانی غلات - از گندم گرفته تا ذرت و از بلغور جو تا گوشت، محصولات لبنی، روغن، چربی، میوه، سبزیجات، شکر و ادویه و... اعمال می‌کنند. به عنوان مثال، شرکت فراملیتی «کارگیل» ۲۵ درصد گل صادرات غله‌ی آمریکا را در انحصار خود دارد. شرکت «کانتینال گرینز» نیز علاوه بر سرمایه‌گذاری در اوراق بهادر، مستغلات و خرید و فروش بنگاه‌های تجاري، به طور مشخص انحصار جو، گوشت ماقیان و گوشت گاو را در اختیار دارد. شرکت «آرچر دانیلز میدلن» نیز فعالیت‌های خود را در زمینه‌ی تجارت سوخت‌های گیاهی متعمکر کرده است و نیمی از سود خود را از راه تولید محصولاتی که دولت آمریکا به آن‌ها یارانه می‌پردازد، کسب می‌نماید. این انحصارات در کنار سایر بنگاه‌های سرمایه‌داری در سطح جهان، وضعیت در این عرصه را به گونه‌ای رقم زده‌اند، که قیمت مواد غذایی در نه ماهه‌ی گذشته (یعنی حتا پیش از جنگ در اوکراین) ۴۵ درصد افزایش یافته بود. آن هم با توجه به این که قیمت مواد غذایی و افزایش آن در ماه دسامبر ۲۰۲۱، در مقایسه با بیست سال گذشته، بی‌سابقه بوده است.

سیاست کنیف و غیرانسانی دور ریختن مازاد تولید مواد غذایی فقط به افزایش قیمت و به عدم امنیت غذایی و گرسنگی انبوهی از مردم

کمک وافری نموده و سبب گردیده است، که امنیت و رژیم غذایی اکثریتی از جمعیت جهان پایین‌تر از حداقل‌های ضروری و ناکافی برای «دفع بیماری‌های ناشی از قحطی» باشد. و از این رو، درصد مرگ و میر جهانی به همین علت هر روزه بالاتر برود. در این میان، صاحبان کارخانه‌های تولید مواد غذایی نیز با افزودن ترکیبات خطرناک و حتا سمی به محصولات خود، برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها و سودآوری بیشتر، کیفیت غذایی را کاهش داده و بیش از پیش بر مشکل امنیت غذایی در جهان می‌افزایند.

مارکس منشاء این تقلیب‌های غذایی را در طبقه جست‌وجو کرد. او بر این باور بود، که شرایط غذایی طبقه‌ی کارگر بخشی از دیالکتیک بزرگ‌تر فقر و نشانه‌ای از گرفتاری فقیران در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. در واقع، بزرگ‌ترین فقر در رژیم غذایی تنها هنگامی فرا می‌رسد، که دیگر محرومیت‌ها بر آن مقدم شوند. نظام سرمایه‌داری مبتنی بر خصوصی سازی‌های گسترده، برای جلوگیری از برهم خوردن «توازن بازار»، دست شرکت‌های مُعظم چند ملیتی را هر روز بیشتر از روز پیش باز گذاشته، تا همه‌ی عرصه‌های تولید مواد غذایی - از کشت و کار گرفته تا مهندسی زیستی بذرهای کشاورزی و تغییرات زیستیکی آن‌ها وغیره- را کاملا در انحصار و کنترل خود در آورند. و در این میان، با تولید مازاد مواد غذایی نیز به گونه‌ای رفتار می‌کند، که نرخ سود آن‌ها کاهش نیابد. و به این منظور، حتا اگر لازم باشد، بسیاری از این تولیدات مازاد را به دریاها ریخته و سربه نیست می‌نماید، تا مبادا مجبور شود آن‌ها را با نرخ ارزان‌تری به بازارهای بین‌المللی عرضه و در نتیجه، سود کمتری به دست آورد. اگر نتیجه‌ی این سیاست هم بحران گرسنگی و سوء تغذیه‌ی جهانی باشد، مهم نیست. برای نظام سرمایه‌داری، اصل اساسی و غیر قابل تخطی، سود و باز هم سود است. مهم آن است، که به این اصل اساسی لطمه‌ای وارد نشود! به همین دلیل است، که در شرایط حاضر - جنگ اوکراین و تحریم‌های اقتصادی روسیه- از یک سو قیمت مواد غذایی افزایش می‌یابد و محصولات غذایی دچار کمبود می‌شوند و جمعیت انبوهی از مردم جهان با حذف وعده‌های غذایی یا انتخاب جایگزین‌های کم‌مذکور برای غذای مورد نیاز خود آسیب می‌بینند؛ و در عین حال، از سوی دیگر، بنا به آمارها در حدود یک سوم مواد غذایی در سطح جهان (معادل ۱,۶ میلیارد تن

حال وقوع بود. زنجیره‌ی تامین مواد غذایی به طور فزاینده‌ای جهانی شده بود. رکود بزرگ ۲۰۰۹-۲۰۰۸ شروع به برهم زدن این زنجیره کرد. در واقع، این شرکت‌های عظیم چند ملیتی مواد غذایی بودند که عرضه‌ی محصولات، تنظیم قیمت‌ها، و کنترل بازارهای جهانی را میلیارد انسان در سراسر جهان به سودهای نجومی دست یافتند. جنگ در اوکراین و تحریم‌های اقتصادی روسیه، در واقع، به کمک حفظ و تقویت این پلاتکورم آمده است: این دو عامل از یک سو، دایره‌ی گرسنگی و عدم امنیت غذایی توده‌ی مردم جهان را وسیع تر می‌کند؛ و از سوی دیگر، و همزمان، با افزایش سرسام‌آور قیمت مواد غذایی و...، بر سود شرکت‌های مُعظم سرمایه‌داری در این عرصه می‌افزاید!

بحران غذایی در گلایت خود موضوع پیچیده‌ای است، که بخش عظیمی از توده‌ی مردم جهان را بسیار نگران کرده و در عین حال، بسیاری از آن‌ها را هر روز بیش از روز پیش با سیماهی واقعی نظام مبتنی بر سود سرمایه‌داری روپرتو ساخته است. این بحران که سراسر جهان - به ویژه فقیرترین کشورها و آسیب‌پذیرترین طبقات و اقسام اجتماعی را آماج خود قرار داده است - یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری است که در کنار دیگر ویژگی‌های آن، هم‌چون کاربرد جنگ و تحریم اقتصادی، آز و حرص پایان‌ناپذیر این نظام و هجوم لجام‌گسیخته‌ی آن برای نایبودی همین حداقل دستاوردهای مبارزاتی طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های اجتماعی دیگر در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی... را نشان می‌دهد و نقاب از چهره‌ی آن، هم‌چون کاربرد جنگ و تحریم اقتصادی، آز و حرص پایان‌ناپذیر این نظام و مردم جهان به ورطه‌ی هولناک بحران غذایی در درجه‌ی اول به کالا شده‌گی مواد غذایی، سازوکارهای تولید و مصرف آن، مالکیت بی چون و چرای شرکت‌های مُعظم سرمایه‌داری بر آن و چگونگی ساماندهی کار در این نظام مرتبط می‌باشد. در کنار این‌ها، البته، تغییرات اقلیمی و تخریب زیست محیطی نیز به دامنه‌ی این بحران می‌افزاید؛ اما، این عامل مهم و موثر هم خود نتیجه‌ی سیاست‌های نادرست اقلیمی و زیست محیطی دولت‌های سرمایه‌داری است. کمبود مواد غذایی، که گاه برای افزایش قیمت‌های آن به صورت کمبود ساختگی هم جلوه می‌کند، قیمت‌های متورم بر اثر جنگ و تحریم اقتصادی و تغییرات اقلیمی و تخریب زیست محیطی، به کالا شده‌گی مواد غذایی

میل دولت‌های سرمایه‌داری روسیه و اوکراین و امریکا و دولت‌های اتحادیه‌ی اروپا و... هم پاسخ نخواهند گرفت. همه‌ی این دولت‌های سرمایه‌داری در جنگ حاضر ذی‌سهم و ذی‌نفع هستند؛ به فکر سود اقتصادی و قارت سیاسی و نظامی هرچه بیشتر خود، به قیمت فقر و فلاکت و گرسنگی و آوارگی مردم جوامع خود و سراسر جهان، هستند؛ این دولت‌های سرمایه‌داری اگر به مصلحت بینند، که جنگ در اوکراین و تحریم‌های اقتصادی روسیه را برای تامین منافع درازمدت خود پایان دهند، دریغ نخواهند کرد! پای میز مذکوره خواهند نشست، دست یکدیگر را خواهند فشد، لب‌خندزنان بر قراردادی امضا خواهند گذاشت و به جنگ پایان خواهند داد! اما همین دولت‌ها، از استثمار طبقه‌ی کارگر، از منجمد کردن دست‌مزدها، از کاهش امکانات آموزشی و بهداشتی، از افزایش سرسام‌آور هزینه‌های زندگی، از تحمیل فقر و فلاکت و... به طبقه‌ی کارگر و مردم فروdest جوامع خود نه تنها هیچ گاه دست نخواهند کشید، که کاملاً بر عکس، برای تامین هزینه‌های صرف شده در جنگ، برای سودآوری حداکثری خود، شدت استثمار و فشار کار را تا نهایت افزایش خواهند داد و دمار از روزگار طبقه‌ی کارگر و مردم فروdest جوامع خود در خواهند آورد!

با این همه، و علی‌رغم همه‌ی سختی و دشواری در امر تغییرات بُینانی وضعیت حاضر، می‌توان به جنگ و پیتمدهای شوم و زیان‌بار آن خاتمه داد؛ قیمت مواد غذایی در بازارهای بین‌المللی را پایین آورده؛ فقر و فلاکت و گرسنگی و آوارگی را از بین برده؛ بهداشت و آموزش مناسب و با کیفیت مطلوب را برقرار کرده؛ می‌توان جهانی مبنی بر صلح، آسایش و آرامش به وجود آورده؛ جهانی عاری از استثمار و تبعیض و نابرابری و... فقط به شرطی و در شرایطی که طبقه‌ی کارگر آگاه به منافع طبقاتی خود به همراهی همه‌ی آن مردمی که مصایب نظام سرمایه‌داری را با گوشت و پوست و خون خود تجربه می‌کنند، پای به میدان مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری بگذارند و مجموعه‌ی مطالبات خود برای یک زندگی شایسته‌ی انسان را بر ویرانه‌های این نظام متحقّق کنند!

ژوئن ۲۰۲۲

نوزدهم مه ۲۰۲۲ سازمان ملل خاطرنشان کرد: «بدون آن راه حل، تهدید امنیت غذایی جهانی ناشی از جنگ جاری منجر به قحطی، بی‌ثبات‌سازی کشورها و هم‌چنین مهاجرت دسته‌جمعی بر حسب ضرورت خواهد شد.» بنا به گزارشات آماری، در حال حاضر ۸۱۱ میلیون گرسنه می‌زمن در سراسر جهان به سمت عدم بازگشایی بنادر دریای سیاه، اulan جنگ عليه نامنی غذایی جهانی است و سبب می‌شود ۲۷۶ میلیون نفر دیگر در سراسر جهان به سمت گرسنگی بروند. بنا به این آمارها، جنگ در بردن ذخایر جهانی گندم، جهان را از حدود ۴۳ میلیون تن گندم محروم کرده و با موج بی‌سابقه‌ی قحطی و گرسنگی مواجه می‌سازد! این سیاهه را هم‌چنان می‌توان ادامه داد. پیامدهای شوم و زیان‌بار جنگ در اوکراین و تحریم‌های اقتصادی روسیه، همان‌طور که در ابتدای این نوشه آمده است، ابعادی جهانی به ویژه برای طبقه‌ی کارگر و مردم فروdest جهان دارد! اما، مساله‌ی مهم این است، که فقدان امنیت غذایی، سوء تغذیه، فقر و فلاکت... پیش از این جنگ، و پیش از همه‌گیری «کرونا»، هم وجود داشته است. این مصایبی که امروز، پیش از پیش، دامن جهان بشری را گرفته و زندگی را بر میلیاردها انسان سخت و دردناک کرده است، در اساس ناشی از کارکرد نظام سرمایه‌داری است. این نظام مبتنی بر سود، عامل و باعث و بانی اصلی جنگ‌ها، تحریم‌های اقتصادی، تخریب زیست محیطی و تغییرات اقلیمی، فقر و فلاکت، گرسنگی و همه‌ی آن مصایبی است که بر جهان بشری خواهد ماند. بی‌تردید جنگ روسیه در اوکراین باید پایان گیرد؛ تحریم‌های اقتصادی روسیه باید خاتمه یابد؛ ارسال تسليحات نظامی و هم‌چنین میلاردها دلار کمک مالی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا، که از تشدید استثمار طبقه‌ی کارگر جهانی هزینه می‌شوند، به دولت اوکراین باید قطع شود؛ قیمت مواد غذایی در بازارهای بین‌المللی باید کاهش یابد؛ و هم‌زمان و همراه با این‌ها، دست‌مزد طبقه‌ی کارگر و مردم فروdest، قدرت خرید آن‌ها، امکانات آموزشی و بهداشتی و... آن‌ها باید افزایش یابد. این مطالبات جدا از هم متحقّق نمی‌شوند، یک زنجیره‌ی واحد و بهم پیوسته هستند. و به درجه‌ی اولی به اراده‌ی طبقات حاکم، به

جهان نمی‌انجامد، بلکه محیط زیست را هم تخریب می‌کند. به گفته‌ی «آژانس حفاظت از محیط زیست»، مواد غذایی دور ریخته شده، بزرگ‌ترین جزء دفن زباله و زباله‌سوز هستند که منبع فرایندهای از گاز متان را تشکیل می‌دهند و گاز گلخانه‌ای بسیار قوی‌تری از دی‌اکسید کربن را تولید می‌کنند. و بسیاری از آن‌ها از روی زمین به قعر دریا روی آورده و محیط زیست را تخریب می‌نمایند.

آن‌چه در بررسی معضل کمبود و گرانی مواد غذایی و بحران گرسنگی آشکار می‌شود، این است که سرمایه برای نوع غذای کارگر و زحمت‌کش هم تصمیم می‌گیرد و این تصمیم‌گیری را حتا در سایر حوزه‌های قلمرو خصوصی زندگی وی، تا هر کجا می‌خواهد و سودجویی‌هایش اقتضا می‌کند، ادامه می‌دهد. و دقیقاً در همین تصمیم‌گیری‌ها است، که امر جنگ و چگونگی پیش‌برد آن را نه تنها به نظامی‌گری عنان گُسیخته‌اش، بلکه به تحریم‌های اقتصادی، به کمبود و افزایش قیمت مواد غذایی و در نهایت به هستی انسان‌ها گره می‌زند. اصل سودآوری و افزایش هرچه بیش‌تر آن در این نظام همه چیز می‌گردد و انسان چیزی نیست جز عددی که باید برای تامین حرص و آز و سودآوری حداکثری آن به خدمت گرفته شود.

جنگ روسیه در اوکراین، به نوبه‌ی خود، بر صنعت کشاورزی و عرضه‌ی مواد غذایی سایه افکنده و جهان بشری را با مشکلات بسیاری مواجه کرده است؛ تحریم‌های اقتصادی روسیه نیز، به مثابه یک فاکتور مهم و قابل توجه دیگر، در گرانی و کمبود مواد غذایی و سوتخت و انرژی در جهان تاثیر گذاشته و به تشدید فقر و فلاکت و بحران گرسنگی در جهان کمک کرده است. وضعیت حاضر جهان سرمایه‌داری به قدری مُحاطره‌آمیز است و شورش و خیزش توده‌ی مردم گرسنه و جان به لب رسیده به حدی قابل انتظار و در چشم‌انداز است، که همه به تکاپو افتاده‌اند؛ راه‌چاره می‌جویند؛ و برای همان مردمی که در شرایط جنگی، گوشت دم توب آن‌ها و در شرایط به اصطلاح عادی، برده‌ی مزدی آن‌ها در تولید سود حداکثری هستند، دل می‌سوزانند. نهاد « برنامه‌ی جهانی غذا »، در این میان، خواستار یک « راه حل سیاسی » برای جنگ در اوکراین شده است؛ زیرا « بسته شدن بنادر اوکراین در دریای سیاه و عدم امکان صدور منابع غذایی، جان میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان تهدید می‌کند! » دیوید بیزلی، مدیر اجرایی این نهاد، در نشست در

خیال بافی نکن!

ولادیمیر مایاکوفسکی
ترجمه‌ی: امید آدینه



زیرا شورش:
تصویری از نیرنگ
یا پلیدی نیست
و خاموشی،
در غزل و اردهای انتقام
محنا ندارد
به گمان‌ها:
ماتم تو از فقر
یا زخم من از رنج
ظلمت را به نخمه و نور
بدل فواهد کرد
نگاه کن:
که حاکمان چلا در سرشت مقدس پیشنهاد
چگونه ژرود را
به وقت سمر
از ناسور استخوان هامان
بیرون می‌کشد و
به مساجد و کلیساها می‌برند
بی شک
هنگامهای سُرخ انقلاب است!

خیال بافی نکن
مگر نمی‌بینی؟
دهقان و بزرگ
در ازدهام پنه،
و آهن
گم گشته‌اند... دود شده‌اند
هیاهویی،
جز لغزش فورشید بر چهره‌ها نیست
کارخانه‌ها:
با سوگند به حقوق بشر
تقویم شقاوت و حیله‌اند
بیدرق و میشت
بر انبوه سیاره‌ها،
و هر کشور
می‌غرد
کسی شبیه یک نویسنده
آری!
یک موسیقی‌دان
که چندان نمی‌شناسیم اش
از هراس گلوله و زندان
به خیابان نمی‌آید
و هرگز هم:
در اشتیاق آزادی و صلح
نمهاهد رقصید
باید فیره شویم...
کومه‌های مان را
با دستان پنه بسته
تقسیم کنیم
از مترسک!
آزمون بگیریم و
هتا به ناقوسک پیش در معدن طلا
هشدار دهیم
آیا اعتراض،
و اعتصاب
رسالتی از جنسِ حقیقت نیست؟
آیا هر شیار بر گرددوها و سینه‌هایمان
هماسه را بر تارک صدا
طلب نمی‌کندا
اینک بر فیض و
فریادی باش در اوچِ مُصیبت...
بر فانه‌های تاریک

تحولات سرمایه‌داری جهانی؛ رقابت، جنگ، پیامد!

شوری سابق و بلوک شرق و ادغام آن‌ها در نظام سرمایه‌داری غرب تشدید شد، در اساس بر این باور مبنکی بود که اقتصاد بازار و رقابت جهانی بهبود عمومی رفاه و رشد اقتصادی همه‌ی کشورها و تعیین الگوی نظام پارلمانی غرب به کشورهای جدیدی که به آن منضم شده بودند را به همراه خواهد داشت. به عبارت دیگر، این روند جهانی شدن سرمایه‌داری قرار بود با اتکا به قدرت عظیم مالی و تکنولوژی غرب، به ویژه آمریکا، جهان سرمایه‌داری را مطابق الگوی غرب یکدست و بازار عظیم جهانی را بر پا کند، که در آن حرکت سرمایه و کالا و نیروی کار بدون کمترین مشکلی قرار بود در جریان باشد. البته در این میان فرض بر این بود که ماحصل این روند جهانی شدن، موقعیت بالامنازع آمریکا را به عنوان تنها ابرقدرت دنیا برای همیشه تضمین خواهد کرد. این توقعات برای چند دهه به قوت خود باقی ماند و در این دوره شاهد یکه تازی آمریکا و متعددین اش در تکوش و نقاط جهان بودیم، از کشورهای بالکان گرفته تا افغانستان و عراق، سوریه و لیبی و قدر قدرتی در مقابل چین و کشورهای آمریکایی لاتین.

البته این سراب تاریخی با بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷-۸ میلادی برهم خورد. این بحران که شیرازه‌ی بازار اعتباری و مالی جهان سرمایه‌داری را در با از هم گسیختگی مواجه کرد، به بحران‌های اقتصادی جدی در بسیاری از کشورها منجر شد. اقتصاد سرمایه‌داری غرب برای نجات موسسات مالی و بانکی اش و همین طور موقعیت برتر ارزی اش، بار سنگین این ورشکستگی مالی را به عame‌ی مردم و کشورهای پیرامونی منتقل کرد و به سمت اتخاذ سیاست‌های حمایت از بازار داخلی خود چرخید. این بحران اقتصادی و سیاست‌های متعاقب آن، ناقوس مرگ سیاست جهانی شدن سرمایه‌داری چهار دهه‌ی قبلی را به صدا در آورد و زمینه‌ی را برای رشد جریانات راست ناسیونالیستی و حتا فاشیستی هموار کرد. در این میان، هم در روسیه و هم در اوکراین، چنین جریاناتی تقویت شدند و بستر عمومی جنگ اخیر را فراهم ساختند. حرکت جهانی شدن به نفع منطقه‌ای شدن سرمایه‌داری شروع به تغییر کرد. سرمایه‌داری روسیه در این میان به فکر کسب موقعیت و پژوهای برای خود در یکی از قطب‌های منطقه‌ای در حال شکل‌گیری است. بنابراین، این وضعیت پیش از آن که به موقعیت ناتو در غرب روسیه برگردد، به تلاش سرمایه‌داری روسیه به بازتعریف کردن موقعیت خود بر می‌گردد.

البته دولت‌های سرمایه‌داری، چه در آمریکا و چه در روسیه و چین، منافع خود را به عنوان منافع عمومی منعکس می‌کنند. برای توجیه از دست رفتن جان دهها هزار نفر، تخریب هزاران واحد مسکونی، و آواره‌گی غریب به ده میلیون نفر، به همراه هزینه‌های جنگی دهها میلیارדי، باید به نحوی صحبت کرد که عame‌پسند باشد. روس‌ها به تقلید از غرب این را خوب یاد گرفتند و دو توجیه مسخره برای این همه جنایت و آدم‌کشی تعییه کردند.

اول این که: این جنگ برای شکستن نفوذ نازیسم در اوکراین است و با این کار جلوی رشد آن را گرفتند. در این شک نیست، که در

در آغاز این مصاحبه، لازم است ابتدا نظر شما را درباره‌ی چرایی جنگ روسیه در اوکراین بدانیم. این جنگ چرا و بر متن کدام زمینه‌های ملی، منطقه‌ای، و جهانی صورت می‌گیرد؟

■ این جنگ جنبه‌های جهانی، منطقه‌ای و ملی دارد و شاید به این علت که این دلایل مختلف در هم تبند شده‌اند، درک علل و تداوم جنگ و همین طور تحول نهایی آن را دشوار و پیچیده کرده‌اند. طبعاً چنین درجه‌ای از پیچیدگی به باورها و تحلیل‌های مختلف منجر می‌شود و زمینه را برای یافتن هر گونه توطئه‌چینی و ادعاهای کاذب هم باز می‌گذارد.

اجازه بدھید به هر کدام از این جوانب جداگانه بپردازم:
از جنبه‌ی بین‌المللی آن‌چه به طور غالب چه از جانب روسیه و از جانب جریانات مخالف روسیه گفته می‌شود، این است که این جنگ عکس‌عملی است در مقابل گسترش ناتو به سمت شرق و لذا به خطر افتادن امنیت نظامی آن کشور در صورت پیوستن اوکراین به این پیمان نظامی. به عبارت دیگر، ریشه‌ی این جنگ ناشی از به خطر افتادن منافع رئوپولیتیک فدراسیون روسیه و سرسختی آمریکا و متعددین اش در احتراز از وجود آمدن این وضعیت است. به عبارت دیگر، مقصص اصلی آمریکا و ناتو است. این باور حتاً از سیاست‌های روسیه هم ندارند، گفته می‌شود و در اساس یک طرز تلقی ضد آمریکایی است. البته سابقه‌ی چپ، که هیچ منافع مشترکی با سیاست‌های روسیه هم ندارند، گفته جنایت‌کارانه‌ی آمریکا در همین چند دهه‌ی اخیر - که در سراسر جهان چیزی به جز تعرُض، اشغال‌گری، تشدید بی‌ثباتی و تغییر حکومت نبوده است - در پیشیانی از این وضعیت ذکر می‌شود. بی‌شك در این باور حقیقتی نهفته است. اما این تفسیر، علل واقعی پیدایش این جنگ را توضیح نمی‌دهد. این مُستمسک مناسبی برای روسیه بوده که، به سهم خود و مشابه آمریکا، دست به تعرُض جنایت‌کارانه متقابل در کشور کوچک‌تر و ضعیف‌تری بزند.

برای فهم بهتر زمینه‌ی این جنگ لازم است قدری به عقب برگردیم و به روند جهانی شدن سرمایه‌داری معاصر یا آن‌چه «گلوبالیزاسیون» نامیده شده، غور کنیم که از اواخر دهه‌ی هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی شروع شد. این روند جهانی، که پس از پیوستن چین به تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری و از هم پاشیدن اتحاد جماهیر

با هزینه‌ی بسیار بالای انسانی، مالی و محیط زیستی. دوم این که به خطر افتادن امنیت مرزهای روسیه در گرو حضور مستقیم نیروهای ناتو در داخل خاک اوکراین است. لازم نیست کسی متخصص امور نظامی و یا سلاح‌های هسته‌ای باشد، تا بتواند به سرعت به این اطلاعات دست یابد که بخش قریب به اتفاق سلاح‌های هسته‌ای ناتو در سیلوهای کنده شده در اعماق زمین قرار ندارند. این‌ها از طریق هوایپامهای غول‌پیکر و زیردریایی‌ها و شناورهای دیگر به طور منظم در حال حرکت و آماده‌ی شلیک هستند. اگر واقعاً کار به یک جنگ خانمان‌سوز جهانی تبدیل شود، رسیدن این سلاح‌ها به خاک روسیه در گرو استقرار آن‌ها در داخل اوکراین نیست. اگر روسیه مدعی داشتن موشک‌هایی است که پایتخت کشورهای عضو ناتو را در عرض پنج دقیقه به کُلی ویران می‌سازند، پس تصور این که ناتو هم چنین سلاح‌های ضد انسانی و گشتار جمعی را داشته باشد و علیه شهرهای روسیه به کار گیرد، خارج از تصور نیست. بنابراین، همه‌ی این هیاهو و جار و جنجال برای چیست؟ مگر این که این‌ها همه دستاويزی برای مقاصد دیگری است و در حقیقت چیزی به جز یک کارزار تبلیغاتی برای پخش اکاذیب و پوشاندن مقاصد واقعی شروع این جنگ از طرف روسیه نیست.

از جنبه‌ی منطقه‌ای حضور کشور اوکراین در مدار کشورهای غربی در میان‌مدت برای روسیه و کشور هم‌پیمان آن بالروس یک تهدید جدی است. باید درباره‌ی نیت غرب در اوکراین بدون ملاحظه صحبت کرد. اساساً آمریکا و متحدین غربی آن خواهان روسیه به عنوان کشوری تضعیف شده و حتاً تجزیه شده هستند. این نیت را برخی از سیاست‌مداران غربی حتاً با صراحت اعلام می‌کنند. طبعاً پیش‌رفت این خط‌مشی برای غرب از نظر نظامی نه ممکن و نه مفید است. روسیه باید از درون متحول و یا تجزیه شود. هر چند در شرایط کنونی و قبل از شروع جنگ اخیر، اوکراین کشوری بوده با درجه‌ی بالایی از رشوه‌خواری و فساد مشابه آن‌چه در روسیه وجود دارد و در بسیار موارد سیاسی و فرهنگی از روسیه هم دست کمی نداشته است، اما با پیوستن اوکراین به اتحادیه‌ی اروپا و سرآذیر شدن صدها میلیارد یورو و دلار به این کشور و بالا رفتن موازین حقوقی کارکرد سرمایه‌داری در آن‌جا، این کشور به مراتب جذبه‌ی بالایی برای نسل جدید روس‌ها و بالروس‌ها خواهد داشت. در مقابل یک رژیم و یک ساختار بسته و به مراتب مستبد با امکانات رشد محدود شخصی و اجتماعی، اوکراین می‌تواند الگوی سرمایه‌داری مُستعدتری را به این نسل جوان روس، که هم‌اکنون بعد از گذشت سه دهه فی‌الحال با تنوعات این سرمایه‌داری آشناست، فراهم آورد. این تحولی فوری نخواهد بود، ولی زمینه‌های این تحول می‌تواند به سرعت فراهم شود و آن وقت اوکراین در مقابل روسیه و بالروس می‌تواند همان نقشی را ایفا کند که مثلاً گُرهی جنوبی در مقابل گُرهی شمالی ایفا می‌کند. این وضعیت برای صاحبان قدرت در روسیه‌ی کنونی قابل قبول نیست. پس باید آن را در همان نُطفه خفه کنند، تا اوکراین به این مدار کشورهای غربی نپیوندد و حتاً در میان‌مدت الگوی متفاوتی در مقابل روسیه نباشد. از این بهتر، برای صاحبان قدرت فعلی در روسیه، از هم پاشیدگی اقتصادی و اجتماعی اوکراین و تجزیه‌ی آن به عنوان یک کشور مستقل می‌تواند هُشداری برای سایر کشورهای فعلاً هم‌جوار و متحد روسیه باشد و آن‌ها را از داشتن چنین تجربه‌ای به هراس و ادارد، تا دریابند که کنار آمدن با قدرت قاهر روسیه بهتر از پیش‌بردن هر گونه نزدیکی به مدار کشورهای غربی است.

اوکراین یک جریان افراطی راست و نفوذشیستی وجود داشته و دارد. این جریان موسوم به «آزوُف»، به ویژه در سال‌های اخیر از طرف سازمان‌های اطلاعاتی غرب و به ویژه آمریکا، تقویت هم شده است. ولی این پدیده‌ی منحصر به فرد در اوکراین نیست. در همه‌ی کشورهای غربی شاهد رشد چنین جریاناتی هستیم، از سوئد گرفته تا آلمان و فرانسه و هلند و دانمارک تا ایتالیا و لهستان و مجارستان و بریتانیا و آمریکا. سهم اوکراین از این روند سریع، رشد ناسیونالیسم افراطی متفاوت از بقیه‌ی کشورها نیست. به عنوان مثال در انتخابات پارلمانی اوکراین، سال ۲۰۱۹، میزان آراء این احزاب دست راستی چیزی حدود دو درصد بود. به عبارت دیگر، این جریانات بخش قریب به اتفاق مردم اوکراین را نمایندگی نمی‌کنند.

در مقابل، در روسیه جریانات دست راستی ناسیونالیستی و نفوذشیستی بسیار قوی‌تری هستند، که از حمایت ضمیمی یا آشکار دولت و نیروهای اطلاعاتی روسیه هم برخوردارند. در بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ تعداد ثبت شده‌ی خشونت‌های سیاسی جریانات افراطی نژادپرست در روسیه ۴۹۵ مورد بود، که به ۴۵۹ مورد قتل منجر شده است. این میزان خشونت سیاسی مُبیعث از اقدامات جریانات فاشیستی در روسیه پنج برابر آن‌چه است که در آمریکا و هفت برابر آن‌چه است که در اروپا در همین دوره رُخ داده است. گروه نئونازیست «روسکی اوپراز» یا «اندیشه‌ی روسی» از حمایت رسمی دولت روسیه برخوردار است. همین طور جریان دست راستی ناسیونالیستی «گرگان شب» که یک باند موتورسیکلت‌سوار هستند روابط نزدیکی با خود پوتین دارند و او به همراه آن‌ها رکاب هم زده است. علاوه بر این، چه در اوکراین و چه در کشورهای غربی، روسیه روابط نهان و آشکار با بسیاری از جریانات دست راستی و فاشیستی دارد، که پروروس هستند. بنابراین، اگر کسی قرار است از فاشیسم‌زادایی سخن بگویید، جریان حاکم در روسیه از چنین موقعیتی برخوردار نیست. البته مزید بر این‌ها، ما می‌توانیم به اظهارات مقام‌های ارشد دولتی، امنیتی و پارلمانی روسیه هم اشاره کنیم که در لحن و محتوای سخن خود درباره‌ی خون و خاک روسی، یادآور فاشیست‌های آلمان دهه‌های بیست تا چهل دهه میلادی قرن گذشته هستند.

دوم این که این جنگ برای جلوگیری از تهدید نظامی خاک روسیه است، که در صورت نزدیک شدن نیروها و ابزار نظامی غرب در مزه‌های اوکراین با خطر جدی ویژه از طریق سلاح‌های هسته‌ای مواجه خواهد شد. در این ادعا دو فرض مهم وجود دارد: اول این که نه فقط اوکراین، بلکه کشورهای سابق عضو پیمان نظامی ورشو که در زمان وجود اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شد، باید پذیرند که در عمل به عنوان حائل نظامی روسیه عمل کنند و لذا از حق تصمیم‌گیری درباره‌ی روابط نظامی خود با پیمان ناتو یا هر پیمان نظامی دیگری که به طور بالقوه ممکن است امنیت مزه‌های روسیه را به خطر بیندازند، احتراز کنند. این توقع به معنای نفی حق این کشورها در داشتن استقلال سیاسی و نشان دهنده‌ی رویای نظامیان روسی برای ایجاد یک منطقه‌ی امنیتی وسیع در شرق اروپا برای خودشان است. بنابراین، جنگ اوکراین فقط آغازگر جنگ‌های بیشتری در این منطقه خواهد بود؛ زیرا تصور این که همه‌ی این کشورها حقوق ملی خودشان و تفاقات قبلي نظامی شان را فدای تهدیدهای دولت روسیه بکنند، یک خوش خیالی محسن است. پس جنگ اوکراین تنها امنیت خیالی روسیه را با بی‌ثباتی درازمدت همه‌ی کشورهای غرب روسیه ممکن می‌سازد و این یعنی شروع جنگ‌های بی‌انتها و فرسایشی

محدودی سرمایه‌دار نزدیک به قدرت متمرکز است و این شامل خانواده و دوستان گرما به و بُستان شخص پوتین هم می‌شود، و از سوی دیگر سطح متوسط درآمد در بخش وسیعی از روسیه بسیار پایین است. خوشبختانه کسی از گرسنگی و فقر مطلق در روسیه هلاک نمی‌شود، ولی در عین حال در آمدها برای قریب به اتفاق مردم چنان پایین است که امکان وجود یک بازار مصرف گستردۀ برای کالاهای مصرفی مدرن سرمایه‌داری در آن جا هم فراهم نیست. این از یک سو زمینه‌ی سرمایه‌گذاری را در آن جا محدود کرده است و به این اعتبار از رشد یک اقتصاد گستردۀ رقباتی در مقابل غرب کاسته است و از سوی دیگر میلیاردها دلار ثروت بادآورده را در دست عده‌ی محدودی قرار داده است که برای ضایع کردن آنها، این مبالغ عظیم را خرج پروره‌های گزاف نالازم و یا گذاشتن در حساب‌های پس انداز خود در بانک‌های غربی و خرید مستغلات و تیم‌های ورزشی در کشورهای غربی کرده‌اند.

با بالا گرفتن موج نارضایتی عمومی نسبت به این وضعیت، سرمایه‌داران و طبقه‌ی حاکمه روسیه به تشجیع احساسات ملی حول

از جنبه‌ی ملی روسیه زمانی می‌تواند قدرت جهانی متناسب با تفوق نظامی اش داشته باشد، که از نظر اقتصادی هم زمینه‌ی رشد و فن‌آوری پیش‌رفته را داشته باشد. تجربه‌ی تجزیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی نشان داده، که تفوق نظامی در درازمدت امکان پایداری سیاسی و جغرافیایی روسیه را تضمین نمی‌کند. باید قبول کنیم کسانی که امروز در مسند قدرت در روسیه هستند و سرمایه‌داران روسیه متکی به این قدرت، آنقدر شعور و فهم سیاسی و تاریخی دارند که این موضوع را فهمیده باشند. ولی پاشنه‌ی آشیل سرمایه‌داری روسیه همین جاست. الگوی رشد سرمایه‌داری در این کشور و موقعیت طبقه‌ی حاکمه‌ی آن کشور، که از برکت این سرمایه‌داری میلیاردها دلار به جیب زده است و در رفاه و ثروت فراوان زندگی می‌کنند، خود مانع تحول این سرمایه‌داری و اقتصادی روسیه است. دو دلیل اساسی می‌تواند باشند: این وضعیت باشند:

اول این که اقتصاد روسیه اساساً متکی به تولید نفت و گاز و محصولات کشاورزی است. این عرصه‌ی علی‌رغم وجود وسیع منابع طبیعی، از نرخ بارآوری کار و تکنولوژی بسیار پایین‌تری در مقایسه با



در این نکته که این بندگ در اساس بندگی بین مناطق سرمایه‌داری روس و غرب است، نباید شکی کرد. اما بیانات و ادعاهایی که طرفین برای توجیع منافع فود در این بندگ می‌کنند را باید باشک کامل فهمید. در این طرف بانی گشته شدن هزاران نفر، آواره‌کنی و از بین رفتن ثروت انسانی و اقتصادی میلیون‌ها نفر هستند. در این که روسیه این بندگ را لین وسعت شروع کرده است، شک نباید کرد. همان اندازه که توجیمات آن را در باره‌ی نازی‌زادایی و مبارزه با فاشیسم باید به سُفره گرفت. ولی طرف دیگر، به ویژه بریانات تئوفاکسیستی اوکراینی، که با دمایت سازمان‌های اطلاعاتی غرب به طور منظم زمینه‌ی تحریک روسیه را در منطقه‌ی دنباس فراهم می‌کرند، هم باید مسئول دانست.

یک جنگ منطقه‌ای نیاز داشتند. همان کاری که البته سرمایه‌داران غربی در گذشته و حال انجام می‌دهند. این جنگ موهبت و فرصتی بود برای تغییر فضای سیاسی روسیه، سرکوب و ساکت کردن مخالفان سیاسی و یک‌دست کردن و پسیج جریانات ناسیونالیستی و راست روسیه حول یک مشی واحد. با تضعیف موقعیت جریانات موافق غرب، ناسیونالیسم نظامی گرا و افراطی روسیه فرصتی را به دست آورده، که برای چند دهه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از دست داده بود. از این رو، جنگ فعلی برای صاحبان قدرت در روسیه، ارزش مصرف بالایی دارد و هزینه‌ی انسانی و اقتصادی آن برایشان چندان مهم نیست.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی این جنگ را نه جنگی بین روسیه و اوکراین، که جنگی «نیابتی» و در واقع جنگی بین روسیه و «ناتو» به سرکرده‌گی ایالات متحده‌ی آمریکا می‌دانند؛ برخی آن را جنگی بین «دموکراسی» و «خودکامگی»، «خوب» و «شر»، ارزیابی می‌کنند؛ و برخی هم صحبت از یک «جنگ سرد» جدید به میان

کشورهای غربی برخوردار است. به عنوان مثال، روسیه حتا در تولید گاز مایع و استخراج نفت و گاز از مناطق دریابی از تکنولوژی پایین‌تر و نازل‌تری برخوردار است. رشد اقتصادی روسیه در عرصه‌هایی غیر از نفت و گاز مدبون حضور هزاران شرکت غربی بوده است. در هر عرصه، به جز تولید تسليحات نظامی، این ضعف روسیه را می‌توان مشاهده کرد. در صنعت ماشین‌سازی، تولید هوایپماهای غیرنظمی، تولیدات آهن، پتروشیمی و فرآورده‌های بافت‌های پولیمر، در عرصه‌ی خدمات بانکی و مالی و غیره و غیره. بنابراین، بعد از گذشت سی سال از تشکیل کشور جدید روسیه، این تفاوت تکنولوژیک در زمینه‌ی تولیدات غیرنظمی به طور چشم‌گیری وجود دارد. با این موقعیت ضعیف، روسیه توانایی رقابت تجاری و اقتصادی لازم در مقابله سرمایه‌داری غرب را ندارد و به این اعتبار امکان تشکیل یک قطب اقتصادی قدرتمند و جذاب در مقابل آن را نخواهد داشت.

دوم این که توزیع ثروت در روسیه چنان ناموزن است - و این البته دیگر حتاً محدود به روسیه نیست و در سایر کشورهای غربی هم این را داریم مشاهده می‌کنیم - که از یک‌سو انبوه ثروت در دست

بدون آن که فعلاً از تسلیحات و نیروی نظامی استفاده کنند. روس‌ها این موضوع را صریح‌تر اعلام می‌کنند. البته این وضعیت تبعات جهانی داشته است، چون روسیه و اوکراین در مجموع بخش قابل ملاحظه‌ای از مواد سوختی و غذایی دنیا را تامین می‌کنند. توقف در تولید و توزیع این محصولات، البته باعث بالا رفتن قیمت آن‌ها در بازار جهانی و فلاکت صدها میلیون جمیعت گُرهی زمین شده است که استطاعت خردی این محصولات با قیمت‌های تورما فراز را ندارند. جنگ فعلی فقط در اوکراین به کشتار دهانه هزار نفر منجر شده است. این جنگ هم‌اکنون هزاران نفر را در دنیا از گرسنگی و برخوردار نبودن از سوخت لازم به فلاکت و مرگ کشانده است. به همین دلیل ساده، هر انسان شریفی باید خواهان توقف فوری این جنگ باشد و به ترهات ناسیونالیست‌های دوطرف این جنگ گوش ندهد.

این جنگ چه راه حلی دارد؟ در چه شرایطی پایان می‌گیرد؟ و چه پیامدهای سیاسی- اقتصادی- اجتماعی بر جهان به جای خواهد گذاشت؟ حداقل، مهم‌ترین این پیامدها از نظر شما کدام‌ها هستند؟ ■ این جنگ در کوتاه‌مدت هیچ راه حل سیاسی و صلح‌آمیز ندارد. طرفین در این جنگ چنان جنایت و ویران‌گری کرده‌اند، چنان‌حال متقاضی به خود گرفته‌اند، و چنان مطالبات مانع‌الجمع و متضادی را مطرح کرده‌اند، که بهترین حالت توقف این جنگ یک صلح مُسلح‌انه خواهد بود. چیزی شبیه آن‌چه که در شبه جزیره گُره، بین بخش شمالی و جنوبی آن، وجود دارد. این وضعیت به استمرار نظامی شدن منطقه خواهد انجامید و نفاق بین روسیه و اوکراین را طولانی خواهد کرد. روسیه بخش‌های اشغالی اوکراین را به خاک خود مُلحق می‌کند و از نظر نظامی در کنار دریای سیاه موقعیت بلامانعی به دست خواهد آورد. این در کوتاه‌مدت موقعیت صاحبان قدرت در روسیه را تقویت خواهد کرد و موقعیت جریان ناسیونالیستی افراطی را روسیه تحکیم می‌کند. در اوکراین، این وضعیت باعث تقویت نظامی آن کشور خواهد شد و انضمام آن به مدارغرب را تسریع خواهد کرد. به لطف وارد شدن به اتحادیه‌ی اروپا، ناسیونالیسم افراطی اوکراین باید از مطالبات عقب‌افتداد و غیرانسانی اش کوتاه بیاید و جریانات نفوذی‌شیتی هرس شوند.

نظامی شدن منطقه، در عین حال موقعیت نظامی ناتو و در راس آن آمریکا را تحکیم می‌کند و اروپای واحد را از نظر امنیتی و نظامی بیش از گذشته مُطبع سیاست و اولویت‌های نظامی آمریکا خواهد کرد. این وضعیت در عین حال پروسه‌ی منطقه‌ای شدن جهان سرمایه‌داری را هم تشديد خواهد کرد و کشورهای امثال چین و هندوستان و برزیل و غیره را به جُست‌وجوی پیمان‌ها و مُتحدین جدید خواهد کشاند. این‌ها هم موقعیت جهان در آستانه‌ی قرن بیست و یکم را بیش از گذشته به مُخاطره خواهد انداخت.

البته در تحلیل نهایی، این روسیه است که در میان‌مدت بیش‌ترین ضرر را خواهد دید. محدود شدن رشد اقتصادی آن در کنار بالا گرفتن نارضایتی‌های اجتماعی، زمینه‌ی تضعیف و تجزیه‌ی روسیه را بالا خواهد برد. این با خطمشی درازمدت آمریکا و غرب هم‌خوانی دارد. در این وضعیت، بازنده‌ی اصلی میلیاردها جمیعت زحمت‌گش گُرهی ارض هستند که یا در میدان‌های جنگ و یا به دور از آن در زندگی محقر خود از فقر و فلاکت و نامنی تلف خواهند شد. به این معنا، دایریه‌ی وسیع‌تر این جنگ همه را خواهد گرفت و تبعات درازمدت آن واقعاً ضدبشری است.

■ می‌آورند. شما چه می‌گویید؟

در این نکته که این جنگ در اساس جنگی بین منافع سرمایه‌داری روس و غرب است، نباید شکی کرد. اما بیانات و ادعاهایی که طرفین برای توجیع منافع خود در این جنگ می‌کنند را باید با شک کامل فهمید. در این جنگ خیر و شر وجود ندارد. هر دو طف شر هستند. هر دو طرف بانی گشته شدن هزاران نفر، آواره‌گی و از بین رفتن ثروت انسانی و اقتصادی میلیون‌ها نفر هستند. در این که روسیه این جنگ با این وسعت شروع کرده است، شک نباید کرد. همان‌اندازه که توجیحات آن را درباره‌ی نازی‌زدایی و مبارزه با فاشیسم باید به سُخره گرفت. ولی طرف دیگر، به ویژه جریانات نفوذی‌شیتی اوکراینی، که با حمایت سازمان‌های اطلاعاتی غرب به طور منظم زمینه‌ی تحریک روسیه را در منطقه‌ی دنباس فراهم می‌کرددند، هم باید مسئول دانست. اوکراین کشوری است، که یک اقلیت قابل ملاحظه‌ی روس زبان دارد و این‌ها برای دهه‌ها در کنار همسایگان اوکراینی شان زندگی می‌کردند. مطبوعات و شبکه‌های رادیو تلویزیونی وسیعی در اوکراین به روسی پخش می‌شوند. حزب دوم پارلماتی اوکراین برای سال‌ها حزب طرف‌دار روسیه بوده و از آرای وسیعی هم برخوردار بوده است. حال در همان کشور به جای به رسمیت شناختن زبان روسی به عنوان زبان دوم، استفاده از زبان روسی را محدود کرده‌اند و به جای به رسمیت شناختن این اقلیت وسیع روسی و هم‌زیستی متمدنانه با آن، این شهروندان اوکراینی را به اشکال مختلف تحت فشار قرار می‌دهند. در شرایط فعلی، یک طرف ناسیونالیسم افراطی روسی را دارید و از طرف دیگر ناسیونالیسم افراطی اوکراین. این به هیچ وجه به معنای این نیست، که قریب به اتفاق مردم این دو کشور همسایه ناسیونالیست‌های افراطی هستند، ولی قطعاً این را نشان می‌دهد که آتش بیار معرکه و کسانی که تنور جنگ را داغ نگه می‌دارند و به نام مردم این دو کشور حرف می‌زنند، هر دو از یک قُماش ارجاعی ناسیونالیستی هستند.

در این فضای مُنشج و نظامی هم البه آمریکا خطمشی درازمدت خود برای تضعیف توان نظامی و سیاسی روسیه را دنبال می‌کند و این هم بخشی از آن‌چه است که به این جنگ ویژه‌گی بیش‌تری می‌دهد.

دولت‌های غربی در این جنگ - با تخصیص بودجه‌های مالی هنگفت و ارسال تسلیحات به اوکراین و نیز تحریم‌های کم‌سایقه علیه روسیه- دخالت و حضور موثری دارند. نظر شما به ویژه درباره‌ی سیاست «تحریم»، که دیگر به یک اهرم جنگی دولت‌های غربی علیه دولت‌های مخالف خود بدل شده است، چیست؟ این سیاست هم‌اکنون نه فقط بر روسیه، که بر کشورهای منطقه، اروپا، و بسیاری از کشورهای جهان - در زمینه‌ی انرژی، گرانی و کمبایی برخی از اقلام مواد غذایی و...- تاثیرات به شدت منفی گذاشته و دامنه و پیامدهای جنگ را جهانی کرده‌اند. ادامه‌ی آن چه ترتیجی به بار خواهد آورد؟ ■

تحریم، تاریخاً به معنای تعقب سیاست جنگی بدون استفاده از اهرم نظامی بوده است. شما این را در ارتباط با انواع تحریم‌های اقتصادی جند دهه‌ی اخیر می‌بینید. روسیه با کوبا درگیر جنگ نظامی نیست، ولی آن را برای بیش از ۵۰ سال است که تحریم کرده است. آمریکا و غرب با تحریم عراق باعث مرگ و بیماری میلیون‌ها شهروند عراقی شدند و این کار را هر جای دیگری هم که لازم باشد، انجام می‌دهند. بنابراین، کشورهای غربی درگیر یک جنگ واقعی با روسیه هستند،

دارد. میلیاردها نفر در این دنیا در تنگنای فقر و فلاکت هستند. این وضعیت فقط منحصر به کشورهای عقب نگه داشته شده در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین نیست. امروز در قلب آمریکا و اروپا، میلیون‌ها نفر با خطر گرسنگی و بی‌مسکنی مواجهه هستند. آمار و ارقام در این زمینه می‌توان بسیار آورده، ولی فکر می‌کنم برای خواندن‌گان این سطور تکرار این فاکت‌ها لازم نباشد. واقعیت عریان برای همه دیدنی است. در کنار نکبتی که سرمایه‌داری - با هر نام و نشانی که داشته باشد - بانی آن است، میلیاردها آحاد انسانی هم هستند که هر چه بیشتر متوجه می‌شوند فقط یک نژاد در دنیا وجود دارد و آن هم نژاد انسانی با همه‌ی تنوع و جذایت‌های متنوع و جالب‌اش است. همان اندازه که دنیا از طریق شبکه‌های اجتماعی به طور سریع و ارزان به هم تینده شده، به همان اندازه مطالبات و خواسته‌های انسانی هم یکدست می‌شوند. هر حرکت و جنبشی که به حس هم‌یاری، خودیاری و همبستگی انسان‌های دردمد مُنجِر شود و فرای تنگ‌نگری و محدودیت‌های گذشته برود، در خود خدمتی به این جنسن وسیع انسانی است. فعلاً باید به این جنبش در هر کجا که می‌شود و به هر شکلی که زمینه‌ی عملی و اجتماعی آن وجود دارد، کمک کرد. الگوی واحد و یکدستی وجود ندارد، ولی جهت حرکت روشن است و هر روز صدها هزار نفر در اشکال مختلف مبارزه، از تظاهرات خیابانی گرفته تا اعتراضات گسترده، به این جهت عمومی کمک می‌کنند. این شروع خوبی برای قرن بیست و یکم است.

شاید گفتن این حرف در کنار آن ظلمت و جوری که این روزها در همه‌ی گوش و نقاط جهان بر پسر تحمیل می‌شود، باعث تعجب بعضی‌ها شود، ولی من شخصاً به آینده‌ی بشر بسیار خوش‌بین هستم. جهان بشری علی‌رغم همه‌ی آن‌چه در این چند سده بر آن روا شده، به جامعه‌ای جهانی تر، انسانی‌تر و متمدن‌تر تبدیل شده است. این روند قابل بازگشت نیست. سرمایه‌داران در کنار کاخ و ثروت عظیم خود، چه به شکل مُکلا یا مُعمم ظاهر شوند، آرزوی تداوم موقعیت ممتاز خود را دارند. میلیاردها زحمت‌کش این دنیا نیز با خواست‌ها و مطالبات انسانی‌شان خواهان واژگونی این نظام سرمایه‌داری و ساختن یک نظام انسانی فراگیر هستند که رشد آزادانه‌ی هر فرد، شرط رشد همگان است.

سی‌ام‌ژوئیه‌ی ۲۰۲۲

تلاش‌های بسیاری از سوی دولت فعلی ایالات متحده‌ی آمریکا و دولت‌های اروپایی برای تقویت و یکپارچگی «ناتو» در این دوره صورت گرفته است. در روزهای اخیر هم دو دولت فنلاند و سوئد، که تاکنون خارج از این بیمان نظامی بوده‌اند، تقاضای پیوستن به آن را امضا کرده‌اند. اما آیا آن طور که گفته می‌شود، «ناتو» تقویت و یکپارچه شده است؟ آن هم در شرایطی که در بین کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، اختلافاتی در زمینه‌ی جنگ و تحریم و بسیاری مسایل دیگر وجود دارد. در عین حال، به زودی انتخابات میان دوره‌ای مجلس سنای آمریکا و پس از آن انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود. اگر ترامپ، یا فردی چون او با سیاست «اول آمریکا»، برگزیده شود، چه بر سر «ناتو» و اتحادیه‌ی اروپا خواهد آمد؟ ■

وضعیت فعلی و این جنگ محصولات شرایط تاریخی هستند، که برای چند دهه در حال رشد و گسترش بوده‌اند. تغییر رئیس جمهور آمریکا یا هر مقام دیگری به طور اساسی این وضعیت را تغییر نخواهد داد، هرچند که ممکن است از شدت و عمق آن بکاهد. اما، در اساس قضیه فرق نخواهد کرد. ناتو گسترده‌گی بیشتری پیدا خواهد کرد. اتحادیه‌ی اروپا از نظر سیاسی و امنیتی تمرکز بیشتری خواهد یافت و دنیای معاصر به چندپاره‌گی قدرت و چندمداری تبدیل خواهد شد.

هرچند در پاسخ‌های قبلی به این مساله اشاراتی شده است، اما هم‌چنان برای فهم دقیق‌تر این جنگ، و جایگاه آن در جهان سرمایه‌داری، لازم است نظر شما را درباره‌ی شرایط امروز جهان بدانیم. پس از پایان «جنگ سرد» و «جهان دوقطبی»، نه تنها «جهان یک‌قطبی» - آن چه که در واقع ایالات متحده‌ی آمریکا در نظر داشت - شکل نگرفت، که قدرت‌ها و بلوک‌های سرمایه‌داری مختلفی پا به عرصه‌ی رقابت گذاشتند و جهان را به دوره‌ای از تنش‌های حاد و جنگ‌های خانمان‌سوز و بی‌پایان وارد کردند. جهان به چه سمت می‌رود؟ عاقبت این وضعیت هراس‌انگیز چیست؟ ■

اگر به تاریخ بشر معاصر طی همین چند سده‌ای که سرمایه‌داری شکل گرفته است نظری بیاندازید، متوجه خواهید شد که این تاریخ برای دوره‌های طولانی متکی به چندقطبی قدرت سیاسی و نظامی بوده است. جهان دوقطبی و برای یک دوره‌ای کوتاه حتاً جهان تکقطبی محصول شرایط تاریخی محدود و استثنایی بوده‌اند. این دوره تمام شده است و یک دوره‌ی تاریجی جدید برای جهان سرمایه‌داری باز شده است. سرمایه‌داران چینی، هندی، برزیلی، روسی در کنار اروپایی و آمریکایی، حقوق سیاسی و اقتصادی خودشان را می‌خواهند. جهان سرمایه‌داری، جهان رقابت و تضاد است و این نه فقط تضاد سرمایه‌داران با مردم زحمت‌کش، بلکه تضاد سرمایه‌داران با هم می‌شود. در این میان، همیشه قربانیان در وهله‌ی اول مردم زحمت‌کش هستند که به نام ملت و مذهب و جهل تلف می‌شوند.

نقش طبقه‌ی کارگر، و گرایش چپ در جامعه، در این میان چیست؟ چه سیاست‌ها و راه‌کارهایی می‌تواند این طبقه، و گرایش چپ در جامعه، را قادر به مقاومت در مقابل تعریضات سرمایه‌داری کند، سیاست‌های آن را به شکست بکشاند، و جامعه‌ی بشری را از این توحش و بربریت برهاند؟ ■

قطعاً تاریخ فقط تاریخی نیست که سرمایه رویای ساختن آن را

تحولات سرمایه‌داری جهان؛ رقابت، جنگ، پیامد!

بود، رسمًا عنوان «قهرمان اوکراین» اعطا کرد. در کشوری که یکی از صحنه‌های اصلی خونین ترین جنایات آلمان نازی بوده، این اقدامی واقعاً تکان‌دهنده بود. آش چنان شور بود که نه فقط روسیه، بلکه پارلمان اورپا، لهستان و سازمان‌های یهودی و بسیاری از نهادهای دیگر به شدت آن را محکوم کردند و این عنوان با حکم دادگاه پس گرفته شد. دو: با فروپاشی شوروی، اقتصاد اوکراین بیش از اقتصاد روسیه صدمه دید. درآمد سرانهی آن از ۱۵۷۰ دلار در سال ۱۹۹۰ به ۶۳۵ دلار در سال ۲۰۰۰ سقوط کرد. هنگام فروپاشی شوروی، سطح زندگی در روسیه تقریباً دو برابر آن در اوکراین بود، این نسبت در سال ۲۰۱۵ سه برابر شده بود و حتاً در بلاروس سطح زندگی دو برابر اوکراین بود.

سه: سیستم سیاسی پس از استقلال در اوکراین بازتر از روسیه بود، اما بسیار پُر تناض و آشکارا ضعیفتر از روسیه؛ و این باعث می‌شد، که دست اولیگارش‌ها در چپاول کشور در مقایسه با روسیه بازتر باشد.

چهار: تنش‌های رئوپولیتیک میان غرب و روسیه، بحران‌های تو در توی اوکراین را تشدید کرده و می‌کند و مداخله‌های دو طرف بی‌ثباتی را در این کشور دامن می‌زنند. همان‌طور که اشاره کردم، جاذبه‌ی اتحادیه‌ی اورپا و آمریکا در غرب اوکراین آشکارا نیرومند است و همبستگی با روسیه در شرق این کشور.

اما برای فهمیدن علت شروع این جنگ، باید توجه داشته باشیم که پوتین وقتی به قدرت رسید - مانند یلتسین - سعی می‌کرد با آمریکا و اتحادیه‌ی اورپا روابط کاملاً دوستانه‌ای داشته باشد. او مُدام تاکید می‌کرد، که روسیه به لحاظ تاریخی و فرهنگی یک کشور اروپایی است. او گاهی تا آنجا پیش می‌رفت، که می‌گفت ما جزو اورپاییان غربی هستیم. به یاد داشته باشیم، که این شعار پیوند یافتن با اورپا حتاً پیش از فروپاشی اتحاد شوروی مطرح شد و گوریاچف یکی از هدف‌های پرسترویکا را حرکت به طرف «خانه‌ی مُشتک اورپایی» اعلام کرد. پس از فروپاشی شوروی، این تلاش برای اتحاد با غرب شتاب گرفت. حتاً پوتین در اوایل رسیدن به قدرت، مطرح کرد که ممکن است به پیمان ناتو بپیوندد. پس از حمله‌ی تروریستی یازدهم سپتامبر، پوتین اولین رهبر یک کشور خارجی بود که با جرج بوش اعلام همبستگی کرد و در گرمگرم کارزار آمریکا علیه تروریسم، او سعی کرد روسیه را در کنار آمریکا و اتحادیه‌ی اورپا قرار بدهد و در جریان حمله‌ی امریکا به افغانستان نیز در آسیای مرکزی به نیروهای آمریکایی پایگاه تدارکاتی داد. او حتاً به گسترش ناتو به کشورهای بالتیک اعتراض نکرد. اما از همان آغاز خط قرمزی داشت، که همیشه بر آن تاکید می‌کرد: استقلال عمل روسیه و حفظ سنت‌های تاریخی آن. پوتین با صراحة اعلام کرد، که روسیه برای حفظ نظم به یک دولت نیرومند نیاز دارد و در سطح بین‌المللی نیز باید موقعیتی را که از قرن هژدهم به عنوان یک قدرت بزرگ داشته، حفظ کند.

رهبران آمریکا و متحдан آن‌ها ظاهراً با «دولت نیرومند» در داخل روسیه مشکلی نداشتند، ولی در سطح بین‌المللی حاضر نبودند روسیه را به عنوان یک قدرت مستقل تحمل کنند. از نظر آنان، روسیه یا

در آغاز این مصاحبه، لازم است ابتدا نظر شما را درباره‌ی چرایی جنگ روسیه در اوکراین بدانیم. این جنگ چرا و بر متن کدام زمینه‌های ملی، منطقه‌ای، و جهانی صورت می‌گیرد؟

قبل از هر چیز باید توجه داشته باشیم که این دو کشوری که حالا به دشمن هم تبدیل شده‌اند، پیش از سال ۱۹۹۱ بخش‌هایی از یک کشور واحدی بوده‌اند به نام اتحاد جماهیر شوروی و حتاً در داخل آن کشور واحد نیز این دو (هرماه با بلاروس) به لحاظ قومی، زبانی و فرهنگی، بیش از همه‌ی بخش‌های دیگر شوروی به هم نزدیک بودند و در واقع هسته‌ی مرکزی اتحاد شوروی را تشکیل می‌دادند. قبل از شکل‌گیری اتحاد شوروی در دوره‌ی روسیه‌ی تزاری نیز این سه کشور بسیار درهم تنیده بودند و از اواخر قرن شانزدهم تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بخش‌هایی از یک کشور واحد بودند و هسته‌ی مرکزی امپراتوری روسیه تزاری را هم تشکیل می‌دادند. با توجه به پیوندهای طولانی، این دو کشور درهم تنیدگی‌های قومی و اقتصادی بسیار گستردگی‌ای با هم دارند. کافی است به یاد داشته باشیم که حدود ۱۸ درصد جمعیت اوکراین روس هستند و نزدیک به ۳۰ درصدشان به زبان روسی حرف می‌زنند و هنوز هم بیش ترین مراوات اقتصادی اوکراین با روسیه است و بخش‌های شرقی و جنوبی آن درهم تنیدگی‌های عمیق‌تری با اقتصاد روسیه دارند و جمعیت این بخش‌ها در مقایسه با غرب اوکراین از سطح زندگی بالاتری برخوردارند.

درست به دلیل همین درهم تنیدگی‌ها، جدایی روسیه و اوکراین از هم دیگر از همان سال ۱۹۹۱ بحران‌های تودرتویی در هر دو کشور به وجود آورده و این بحران‌ها در اوکراین بسیار عمیق‌تر از روسیه بوده است؛ به چند دلیل:

یک: اوکراینی‌ها در غرب این کشور خواهان فاصله‌گیری هرچه بیشتر روسیه و پیوستن این کشور به ناتو و اتحادیه‌ی اورپا بودند؛ در حالی که جمیعت شرق اوکراین غالباً مخالف این گرایش بودند. این شکاف تا آنجا گسترش یافت که ویکتور یوشچنکو (که با حمایت مخالفان روسیه به ریاست جمهوری انتخاب شد) در سال ۲۰۱۰ به یکی از ناسیونالیست‌های راست افراطی اوکراین به نام استپان باندرا، که در دوره‌ی جنگ جهانی دوم همراه آلمان هیتلری علیه شوروی جنگیده

جنگی در این منطقه در می‌گیرد که با افت و خیزهایی هنوز هم ادامه دارد.

فضایی که پس از جدایی کریمه از اوکراین و آغاز جنگ در دُنیاس به وجود آمد، ناسیونالیست‌های راست اوکراین را به شدت تقویت کرد و باعث تضعیف نیروهای چپ و مترقبی در این کشور شد. الحال کریمه به رویه هرچند محبوبیت پوتین را در میان روس‌ها به صورت برندۀی واقعی آن امریکا بود. همان موقع، پری اندرسون (مارکسیت نامدار انگلیسی) در ارزیابی برخورد پوتین با اوکراین روی دو اشتباه بزرگ او انجشت گذاشت: اول این که او احساسات ملی اوکراینی‌ها را نادیده گرفت؛ دوم این که گمان می‌کرد در رویه می‌توان یک نظام سرمایه‌داری به وجود آورد که به لحاظ ساختاری با سرمایه‌داری غرب مرتبط باشد، ولی مستقل از آن عمل کند، یعنی «غارانتگری در میان غارتگران دیگر، که در عین حال می‌تواند با آن‌ها مقابله کند.» در واکنش به اقدام پوتین در ملحق کریمه به خاک رویه، امریکا و شرکای اش رویه را از «گروه هشت» اخراج کردند (و این گروه دوباره به «گروه هفت» تبدیل شد) و دولت اوباما تحریم‌های سنگینی علیه رویه وضع کرد؛ تحریم‌هایی که هزینه‌ی آن‌ها برای اقتصاد رویه (بنا به ارزیابی‌های مختلف) تا نیمه‌ی سال ۲۰۱۶ دست کم ۱۷۰ میلیارد دلار بود.

پترو پوروشنکو، که در انتخابات ۲۰۱۴ با وعده‌ی صلح در دُنیاس به قدرت رسید، بلافضله با چرخش کامل تغییر موضع داد و جنگ در دُنیاس را به عنوان ضرورت سرکوب تروریست‌ها تشید کرد. در اتحادیه‌ی اورپا، آلمان و فرانسه تلاش کردند از اشتعال بیشتر جنگ در دُنیاس جلوگیری کنند، که نتیجه‌ی آن «توافق مینسک» بود که در سپتامبر ۲۰۱۴ از طرف رویه و اوکراین و «سازمان امنیت و همکاری اورپا» امضا شد و هرچند درگیری‌ها را تا حدی کاهش داد، ولی نتوانست به آتش‌بس کامل بیانجامد. و بنابراین، در فوریه‌ی ۲۰۱۵ با یک توافق دیگر (معروف به «مینسک دوم») تکمیل شد، که مقرر می‌کرد علاوه بر آتش‌بس و بیرون بردن سلاح‌های سنگین از خط مقدم درگیری و آزادی زندانیان دو طرف، حق خودحکومتی بعضی مناطق دُنیاس در قانون اساسی اوکراین گنجانده شود. این توافق هرچند (در هفدهم مارس ۲۰۱۵) توسط پارلمان اوکراین تصویب شد، ولی در عمل جریان‌های راست افراطی به مخالفت‌شان با آن ادامه دادند و به بهانه‌های مختلف و با فراز و فرودهایی جنگ در دُنیاس را ادامه دادند و البته آمریکا نیز مخصوصاً در دوره‌ی اوباما در بی اعتبار کردن «توافق مینسک» نقش مهمی داشت. پورشنکو به طور کامل به طرف غرب چرخید، خصوصی‌سازی‌های بسیار گسترشده‌ای راه انداخت و با قراردادهایی اوکراین را به یک منطقه‌ی اقتصادی زیر نفوذ غرب در آورد. آمریکا نیز عملاً ارتش اوکراین را برای مقابله با رویه بازسازی کرد. در سال ۲۰۱۶، اوباما کمک‌های نظامی آمریکا به اوکراین را دو برابر کرد و ژنرال جان ای زید را (که در سال‌های اول اشغال عراق، فرماندهی گل نیروهای آمریکا در آن کشور و بعد مسئول «ستاد فرماندهی مرکزی آمریکا» در خاورمیانه و شمال آفریقا بود) به عنوان مشاور ارشد وزیر دفاع اوکراین مامور مدرنیزه کردن ارتش اوکراین کرد. در همان سال، پارلمان اوکراین «حزب کمونیست» این کشور را غیرقانونی اعلام کرد و راست‌های افراطی حملات گسترده‌ای علیه جریان‌های مختلف چپ و حتا فمینیست‌ها و هم‌جنس گرایان و کوئی‌ها به راه انداختند. تغییر مهم دیگر، این بود

می‌باشد زیر هژمونی جهانی آمریکا قرار بگیرد یا بال و پرش چیده شود. وقتی پوتین چنین را گرازکوب می‌کرد، کلیتون و تونی بل برای اش کف می‌زدند، ولی در همان حال پیمان ناتو را قدم به قدم به طرف شرق پیش می‌راندند؛ اقدامی که در عمل جز محاصره‌ی روسیه معنای دیگری نمی‌توانست داشته باشد. در واقع، تلاش برای گسترش ناتو به طرف شرق از زمان کلیتون شروع شد. در این زمینه، دموکرات‌های آمریکا در مقایسه با استراتژیست‌های برزینسکی بیان شده است، که یکی از برجسته‌ترین استراتژیست‌های دموکرات‌ها بود. او در «صفحه‌ی شططنج بزرگ» (که در سال ۱۹۹۷، یعنی در آستانه‌ی دور دوم ریاست جمهوری کلیتون نوشته)، می‌گوید: برای مقابله با ناسیونالیزم جریحه‌دار شده‌ی روس‌ها و انتقام‌جویی آن‌ها، باید ناتو را در شرق اورپا پیش راند و رویه را از طریق اوکراین در غرب و آذربایجان و ازبکستان در جنوب محاصره کرد. او حتا تا آن‌جا پیش می‌رود، که می‌گوید: شاید بهتر آن است که رویه را به سه دولت متعادل تقسیم کرد، یکی در غرب منطقه‌ی اورال، دیگری در سیبری و سومی در شرق دور، یا دست‌کم این‌ها را در یک کنفرانسیون شل جمع کرد.

طبعی است، که این سیاست دوگانه و متناقض بالاخره به بحران اقتصاد رویه توسط یلتین (که جز غارت اموال عمومی در این کشور معنای دیگری نداشت) او را به عنوان مهمان به جلسات «گروه هفت» (G7) دعوت کردند و از سال ۱۹۹۷ رویه را رسماً به عضویت آن درآورند، و این گروه تبدیل شد به «گروه هشت» (G8)؛ یعنی رویه ظاهرا تبدیل شد به یکی از قدرت‌های متعدد تحت رهبری آمریکا، ولی تلاش آمریکا برای محاصره‌ی رویه چنان‌دانه یافت، بی‌آن‌که پوتین به مقابله برخیزد؛ اما وقتی جرج بوش در کنفرانس سران ناتو در آوریل ۲۰۰۸ اعلام کرد، که گرجستان و اوکراین به عضویت ناتو پذیرفته خواهند شد، او ناگزیر شد راه خود را از آمریکا جدا کند. البته بوش می‌دانست که این کار با مخالفت رویه روبرو خواهد شد و رهبران آلمان و فرانسه نیز به این کار راضی نبودند، ولی با توجه به رهبری ساکاشویلی در گرجستان و یوشچنکو در اوکراین، او نمی‌خواست فرصت پیش راندن محاصره‌ی رویه را از دست بدهد. پوتین چند ماه پس از نشست ناتو با شروع جنگ در گرجستان و اشغال آبخازیا و اوستیای جنوبی به اقدام ناتو پاسخ داد، اما در مورد اوکراین با احتیاط بیشتری تلاش کرد نیروهای طرف‌دار رویه را تقویت کرد. در انتخابات ۲۰۱۰، ویکتور یاناکوچیگ (کاندیدای طرف‌دار رویه) یک‌بار دیگر به ریاست جمهوری رسید. او در نوامبر ۲۰۱۳ مذاکرات تجاری و سیاسی با اتحادیه‌ی اورپا را به حالت تعليق در آورد و به جای آن تصمیم گرفت روابط اقتصادی ویژه با مسکو را احیا کند. این اقدام بار دیگر جنبش اعتراضی «میدان» (یا سومین «یورو میدان») را برانگیخت و سرکوب آن در کیف باعث شد که پارلمان اوکراین در فوریه‌ی ۲۰۱۴، یاناکوچیگ را از ریاست جمهوری برکنار کند و او از ترس تعقیب و محاکمه به رویه فرار کرد.

این نقطه عطفی است در رابطه‌ی رویه و اوکراین. درست چند روز پس از این حادثه، نیروهای مسلح طرف‌دار رویه در کریمه اعلام جدایی می‌کنند و پس از برگزاری رفراندوم شانزدهم مارس، کریمه رسماً به رویه ملحق می‌شود. در ماه آوریل همان سال، جدایی طلبان طرف‌دار رویه در منطقه دُنیاس اعلام استقلال می‌کنند. در نتیجه،

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی این جنگ را نه جنگی بین روسیه و اوکراین، که جنگی «نیابتی» و در واقع جنگی بین روسیه و «ناتو» به سرکرده‌گی ایالات متحده‌ی آمریکا می‌دانند؛ برخی آن را جنگی بین «دموکراسی» و «خدودکامگی»، «خوب» و «شر»، ارزیابی می‌کنند؛ و برخی هم صحبت از یک «جنگ سرد» جدید به میان می‌آورند. شما چه می‌گویید؟

قبل از هر چیز باید تاکید کنم، که درباره‌ی علل و زمینه‌های شکل گیری این جنگ هر نظری داشته باشیم، تجاوز روسیه به اوکراین و زیر پا گذاشتن حاکمیت مردم اوکراین را نباید نادیده بگیریم و باید محکوم کنیم. پوچین با به راه انداختن این جنگ جنایت کارانه نه تنها حاکمیت یک کشور دیگر را زیر پا گذاشت، بلکه سرزمینی را که بخشی از خاک روسیه می‌داند، مانند سوریه به نابودی کشانده است. البته او همین کار را قبل از چچن هم انجام داده بود و حالا در کشور پنهانواری مانند اوکراین همان جنایتها را تکرار می‌کند. همان طور که در پاسخ به سؤال اول به تفصیل توضیح دادم، تردیدی نیست که تحریکات آمریکا و ناتو در شکل گیری این جنگ بسیار مهم بوده،

که پارلمان اوکراین در فوریه‌ی ۲۰۱۹ با تغییر در قانون اساسی و کنار گذاشتن اصل بی‌طرفی اوکراین در سطح بین‌المللی، راه پیوستن این کشور به ناتو را هموار کرد.

در انتخابات ۲۰۱۹، پورشنکو از ولدیمیر زلنسکی که سابقه‌ای در سیاست نداشت، شکست خورد. فاصله‌ی بی‌سابقه‌ی میان آرای دو جز نارضایی اکثریت قاطع مردم اوکراین از اقدامات پورشنکو معنای دیگری نداشت. زلنسکی با شعار مبارزه با فساد، پایان دادن به جنگ در دُنیاس، احرای «توافق مینسک» و مبالغه‌ی زندانیان دو طرف به پیروزی رسید و البته در آغاز توانست آزادی زندانیان دو طرف و آتش‌بس در دُنیاس را عملی سازد و برای عملی شدن «توافق مینسک» نیز قدم‌های مهمی برداشت. اما بعد با مقاومت و کارشکنی ناسیونالیست‌های افراطی روپوش و آمریکا نیز عملی زیر پای او را خالی کرد. بنابراین، زلنسکی نیز مانند پورشنکو در مقابل فشارهای «صندوق بین‌المللی پول» برای گسترش «بازار آزاد» زانو زد و در حوزه‌های دیگر نیز عملی در مسیری افتاد که پورشنکو در پیش گرفته بود.



تردیدی نیست که این یک بند نیابتی است میان آمریکا و متحدان آن در ناتو از یک سو و روسیه از سوی دیگر، که هزینه‌های مصیبت‌بار آن را بیش از همه مردم اوکراین می‌پردازند و هم‌پنین تا حدی مردم روسیه (فتا اکر تمام و کمال نیز از لین بند کنند) کنند. اما آن‌هایی که در توضیع این نوع بندک‌ها از تعبیر «بنک میان دموکراسی و خودکامگی» یا مسافرتم از آن، «بنک میان فیر و شر» استقاده می‌کنند، دانسته یا ندانسته، گفتمان قدرت‌های امپریالیستی غربی را به کار می‌برند که برای توجیه غارت‌کری‌های استعماری و نواسع‌کاری ابداع شده است. آیا اشغال افغانستان و عراق به وسیله‌ی آمریکا پس از یاردهم سپتامبر، «بنک میان دموکراسی و خودکامگی» نبود؟ آیا پس از آن اقدام بنایت‌کارانه که این دو کشور را به فاک سیاه نشاند و بخش‌های بزرگی از خاورمیانه را به خون کشید، هنوز هم می‌شود از این تعییرات استفاده کرد؟ تردیدی نیست که هنوز هم می‌شود از این تعبیرات استقاده کرد؟

ولی هیچ یک از این عوامل نمی‌تواند و نباید توجیهی برای کمرنگ کردن جنایات ارتش روسیه در اوکراین باشد. تردیدی نیست که این یک جنگ نیابتی است میان آمریکا و متحدان آن در ناتو از یک سو و روسیه از سوی دیگر، که هزینه‌های مصیبت‌بار آن را بیش از همه مردم اوکراین می‌پردازند و هم‌چنین تا حدی مردم روسیه (حتا اگر تمام و کمال نیز از این جنگ حمایت کنند). اما آن‌هایی که در توضیع این نوع جنگ‌ها از تعبیر «جنگ میان دموکراسی و خودکامگی» (یا مسخره‌تر از آن، «جنگ میان خیر و شر») استفاده می‌کنند، دانسته یا ندانسته، گفتمان قدرت‌های امپریالیستی غربی را به کار می‌برند که برای توجیه غارت‌گری‌های استعماری و نواسع‌کاری ابداع شده است. آیا اشغال افغانستان و عراق به وسیله‌ی آمریکا پس از یاردهم سپتامبر، «جنگ میان دموکراسی و خودکامگی» نبود؟ آیا پس از آن اقدام جنایت‌کارانه که این دو کشور را به خاک سیاه نشاند و بخش‌های بزرگی از خاورمیانه را به خون کشید، هنوز هم می‌شود از این تعییرات استفاده کرد؟ تردیدی نیست که دموکراسی در هر جا و در هر حد هم که باشد، بهتر از خودکامگی است. اما دموکراسی

به گفته‌ی ولدیمیر ایشچنکو (جامعه‌شناس و فعال سیاسی مارکسیست اوکراینی)، زلنسکی در همان اوائل ۲۰۲۱ محبوبیت خود را از دست داده بود و پلاتتفورم اپوزیسیون در بسیاری از نظرخواهی‌ها محبوبیت پیش‌تری داشت. بنابراین، او شروع کرد به سرکوب اپوزیسیون و بستن رسانه‌هایی که از او انتقاد می‌کردند؛ اقدامی که برخلاف قانون و حتا بدون رای دادگاه صورت می‌گرفت. با چرخش زلنسکی و بالا رفتن نفوذ طرفداران غرب، پوچین به این نتیجه رسید که اوکراین به شکل برگشت‌ناپذیری به مقابله با روسیه کشیده شده و جز با تهدید نظامی قاطع و حتا اشغال اوکراین به منظور برپایی یک دولت دست نشانده، نمی‌توان آن را از عضویت در ناتو بازداشت. تردیدی وجود نداشت، که چنین کاری یک راه حل بسیار پُر مخاطره است که هیچ کس در اوکراین و حتی در سطح بین‌المللی فکر نمی‌کرد روسیه به آن روی بیاورد.

در یک کلام، این جنگ مصیبت‌بار در بستر گسترش بی‌مهر ناتو برای محاصره‌ی روسیه و برانگیخته شدن ناسیونالیسم جریحه‌دار شده‌ی روس‌ها شکل گرفت.

این جنگ چه راه حلی دارد؟ در چه شرایطی پایان می‌گیرد؟ و چه پیامدهای سیاسی- اقتصادی- اجتماعی بر جهان به جای خواهد گذاشت؟ حداقل، مهم‌ترین این پیامدها از نظر شما کدام‌ها هستند؟

حالا به روشنی می‌توان دید که روسیه در این جنگ علی‌رغم همه‌ی پیش‌روی‌های نظامی‌اش، دو شکست بزرگ خورده. اولین و مهم‌ترین شکست، این بود که پوتین درست با آغاز حمله نظامی به اوکراین، یعنی یک کشور خویشاوند با پیوندهای متعدد، اوکراینی‌ها را به آغوش آمریکا پرتاپ کرد. این حمله قبل از هر چیز نفوذ آمریکا را در اوکراین و کشورهای اورپای شرقی تقویت کرد. می‌دانیم که جنگ هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به هدف‌های سیاسی و اقتصادی. با این جنگ، پوتین می‌خواست پیش‌روی آمریکا به طرف مزدهای روسیه را متوقف کند، اما با برانگیختن ناسیونالیسم اوکراینی‌ها علیه روسیه، اکثریت ملت اوکراین را از دست داد. دومین شکست پوتین، این بود که گمان می‌کرد با یک جنگ ضربتی می‌تواند اوکراین را تحت کنترل روسیه در آورد، در حالی که اکنون با یک جنگ فرسایشی بسیار پُر هزینه برای روسیه حتا نمی‌تواند شرق اوکراین را به طور قطعی تصرف کند. مسلم است که روسیه به سادگی از خاک اوکراین عقب نخواهد نشست و تلاش خواهد کرد لائق شبه جزیره کریمه را که اهمیت استراتژیک فوق العاده‌ای برایش دارد، حفظ کند و هم‌چنین برای حمایت از روس‌های اوکراین، منطقه‌ی دُبَاس را یا به خاک خود ملحق کند یا به عنوان یک منطقه‌ی خودمختار زیر نفوذ خود نگه دارد. در نتیجه، آن‌چه در افق کنونی می‌توان دید، این است که جنگ به صورت فرسایشی هم‌چنان ادامه خواهد یافت. اما طولانی شدن این جنگ بیش از همه به نفع آمریکاست، ولی به ضرر اوکراین و روسیه و هم‌چنین اتحادیه‌ی اورپا و مخصوصاً آلمان. در نتیجه، هم‌گرایی منافع آن‌ها در کوتاه ساختن جنگ، ممکن است راه‌های واقع‌بینانه‌ای برای پایان دادن به جنگ بگشاید. اما مساله‌ی اصلی این است، که آمریکا تا چه حد موفق خواهد شدن گشوده شدن چنین راه‌هایی را دشوار سازد. در هر حال، این جنگ مُصیّبَت بار هرچه زودتر باید تمام شود و گرنه نه فقط مردم اوکراین و روسیه، بلکه مردم بسیاری از کشورهای جهان صدمه‌های جبران‌ناپذیری را تجربه خواهند کرد.

تلاش‌های بسیاری از سوی دولت فعلی ایالات متحده‌ی آمریکا و دولت‌های اروپایی برای تقویت و یک‌پارچگی «ناتو» در این دوره صورت گرفته است. در روزهای اخیر هم دو دولت فنلاند و سوئد، که تاکنون خارج از این پیمان نظامی بوده‌اند، تقاضای پیوستن به آن را امضا کرده‌اند. اما آیا آن طور که گفته می‌شود، «ناتو» تقویت و یک‌پارچه شده است؟ آن هم در شرایطی که در بین کشورهای اتحادیه‌ی اورپا، اختلافاتی در زمینه‌ی جنگ و تحریم و بسیاری مسایل دیگر وجود دارد. در عین حال، به زودی انتخابات میان دوره‌ای مجلس سنای آمریکا و پس از آن انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود. اگر ترامپ، یا فردی چون او با سیاست «اول آمریکا»، برگزیده شود، چه بر سر «ناتو» و اتحادیه‌ی اروپا خواهد آمد؟

حقیقت این است که ناتو از همان آغاز یک پیمان نظامی تعرضی بود برای تحکیم نفوذ آمریکا در اورپا، زیر پوشش دفاع از کشورهای اورپایی در مقابل «خطر» تعرض اتحاد شوروی، خطروی که واقعی نبود؛ زیرا خود اتحاد شوروی همیشه در حالت تدافعی قرار داشت،

همیشه در داخل مزدهای سیاسی مشخصی معنا دارد و بیرون از آن مزدها می‌تواند به تکیه‌گاه داخلی یک قدرت چباول گر تبدیل شود. کافی است به یاد بیاوریم، که دموکراسی در داخل مزدهای آمریکا مانع از آن نشد که دولت این کشور در شیلی حکومت دموکراتیک سال‌وارور آلنده را براندازد و به جای آن دیکتاتوری و حشت‌ناک پینوشه را بنشاند. یا دولت انگلیس (که قدیمی‌ترین دموکراسی موجود جهان است) برای غارت کشورهای دیگر چه جنایت‌ها و مُصیّبَت‌ها را اندخته است. بنابراین، وجود دموکراسی مدافعانه دموکراسی باشد. می‌دانیم که آن کشور در بیرون از این هم مدافعانه دموکراسی غرب، در عین حال بزرگ‌ترین غارت‌گران جهان ما در چند صد سال اخیر بوده‌اند و هنوز هم هستند. دموکراسی در داخل این کشورها، در واقع تکیه‌گاهی است برای آرام نگاه داشتن پشت جبهه‌ی این دولت‌ها برای تاخت و تاز در خارج از مزدها شان.

اما درباره‌ی «جنگ سرد» جدید: به نظرم با تضعیف هژمونی جهانی آمریکا و شکل‌گیری نظام بین‌المللی چندُطبی، مسلماً جنگ سرد جدیدی میان بلوک‌های رقیب سرمایه‌داری شکل می‌گیرد، اما این جنگ سرد جدید پوشش ایدئولوژیک دوره‌ی رویارویی آمریکا و اتحاد شوروی را نخواهد داشت و ممکن است بیش‌تر با پوشش به اصطلاح «جنگ تمدن‌ها» جریان یابد.

دولت‌های غربی در این جنگ - با تخصیص بودجه‌های مالی هنگفت و ارسال تسليحات به اوکراین و نیز تحریم‌های کم‌سابقه علیه روسیه- دخالت و حضور موثری دارند. نظر شما به ویژه درباره‌ی سیاست «تحریم»، که دیگر به یک اهرم جنگی دولت‌های غربی علیه دولت‌های مخالف خود بدل شده است، چیست؟ این سیاست هم‌اکنون نه فقط بر روسیه، که بر کشورهای منطقه، اروپا، و بسیاری از کشورهای جهان - در زمینه‌ی انرژی، گرانی و کمیابی برخی از اقلام مواد غذایی و...- تاثیرات به شدت منفی گذاشته و دامنه و پیامدهای جنگ را جهانی کرده‌اند. ادامه‌ی آن چه نتایجی به بار خواهد آورد؟

واقعیت این است که با شکل‌گیری نظام بین‌المللی چندُطبی، کارکرد اهرم تحریم‌های آمریکا تضعیف می‌شود و استفاده بیش از حد از آن به ضرر خود آمریکا تمام خواهد شد. هم‌اکنون وزن اقتصادی چین در سطح بین‌المللی چنان بالا رفته، که بسیاری از کشورهای متحده آمریکا دیگر نمی‌توانند به آن بی‌تفاوت بمانند. فشار بیش از حد به روسیه می‌تواند نزدیکی چین و روسیه را شتاب بدهد و از دست دادن امکانات طبیعی روسیه، یعنی پهناورترین کشور جهان، برای اقتصاد اتحادیه‌ی اورپا و مخصوصاً آلمان بسیار پُر هزینه خواهد بود. از این رو، اتحادیه‌ی اورپا نمی‌تواند با تحریم طولانی روسیه از طرف آمریکا هم‌راهی کند. این می‌تواند در سیستم مالی بین‌المللی، که پس از جنگ جهانی دوم تحت رهبری آمریکا به وجود آمده، شکاف ایجاد کند. تصادفی نیست که حتا کشورهایی مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی، که وابستگی‌های استراتژیک تعین کننده‌ای به غرب و به ویژه آمریکا دارند، حالا هم‌کاری‌های اقتصادی گستره‌ای را با چین آغاز کرده‌اند و حتا رابطه با روسیه را نیز تا حدودی مستقل از خواست آمریکا تنظیم می‌کنند. در همین گرماگرم جنگ اوکراین و تحریم اقتصاد روسیه، می‌بینیم که آمریکا ناگزیر می‌شود برای کاهش هزینه‌ی انرژی حتا تحریم‌های ونزوئلا را کم‌زنگ‌تر سازد.

نقش طبقه‌ی کارگر، و گرایش چپ در جامعه، در این میان چیست؟ چه سیاست‌ها و راه‌کارهایی می‌تواند این طبقه، و گرایش چپ در جامعه، را قادر به مقاومت در مقابل تعرضات سرمایه‌داری کند، سیاست‌های آن را به شکست بکشاند، و جامعه‌ی بشری را از این توهش و بربریت برهاند؟

هیچ شک نباید داشت که تبار انسانی فقط با حرکت به طرف سوسياليسم، يعني تلاش برای ايجاد يك حيات اجتماعي که در آن «شكوفايي آزاد هر فرد شرط شكوفايي همگان باشد» می‌تواند خود را از نابودی برهاند. همين طور هیچ شک نباید داشت، که چنان اجتماعي تنها به وسیله‌ی جنبش طبقه‌ی کارگر در معنای وسیع آن، يعني «جنبش مستقل اکثریت عظیم به نفع اکثریت عظیم»، می‌تواند بريا شود، اما سؤال مشکل این است، که چنین جنبشی چگونه می‌تواند شکل بگیرد. تجربه‌ی پیکارهای طبقه‌ی کارگر و جنبش چپ در دو قرن گذشته نشان می‌دهد، که مبارزه علیه بهره‌کشی اقتصادي هرچند در شکل‌گیری جنبش مبارزه برای سوسياليسم نقش تعیین کننده‌ای دارد، اما به تنهایی نمی‌تواند به جنبش اکثریت عظیم بیانجامد، بلکه باید به مبارزه‌ای برای پایان دادن به همه‌ی انواع و اشكال بهره‌کشی و زورگویی و نابرابری در میان انسان‌ها تبدیل شود و هرگز فراموش نکند که خط راهنمای اش آزادی برای همه‌ی انسان‌هاست، يعني باید پیگیر شکوفایي آزاد تک افراد انسانی باشد تا بتواند به شکوفایي آزاد تبار انسانی برسد.

سی ام ژوئیه‌ی ۲۰۲۲

حتا در اوج قدرت‌اش. با فروپاشی اتحاد شوروی، آن «خطر خیالی» هم از بین رفت، اما آمریکا ناتو را هم‌چنان نگه داشت و فراتر از آن، حتا گسترش داد؛ زیرا با فروپاشی شوروی شرایط مساعد برای هم‌گرایی اورپای غربی و شرقی فراهم شد و با این هم‌گرایی مسلم بود که آلمان می‌تواند به قدرت اصلی اورپای متبدیل شود. این بار آمریکا بیش از هر چیز دیگر برای حفظ هژمونی خود بر آلمان متبدیل بود، که به حفظ ناتو و گسترش آن نیاز داشت. البته عامل دیگری نیز باعث حفظ و گسترش ناتو شد و آن تلاش کشورهای اورپای شرقی تحت کنترل شوروی سابق بود که حتا پس از فروپاشی اتحاد شوروی، می‌خواستند از روسیه فاصله بگیرند. این کشورهای (به قول دونالد رامسفیلد - وزیر دفاع جرج بوش) «اورپای جدید»، برخلاف کشورهای اورپای غربی (با «اورپای قدیم») خواهان اتحاد نظامی با آمریکا بودند. اما می‌دانیم که شکل‌گیری اتحادیه‌ی اورپا با محوریت آلمان و فرانسه، خواه ناخواه وزن مخصوص اورپا را در مقابل آمریکا بالا برد و نیاز به گسترش روابط اقتصادی با روسیه را نیز تقویت کرد. این تحولات عمُقی در اورپا، هرچند اکنون با حمله‌ی روسیه به اوکراین ضربه دیده، اما این ضربه به سرعت می‌تواند دفع شود و گرایش به هم‌گرایی میان اتحادیه‌ی اورپا و روسیه دوباره خود را نشان بدهد. به علاوه، در درازمدت بعد است اتحادیه‌ی اورپا بتواند مانند آمریکا، چین را بزرگ‌ترین خطر برای منافع خود بینند. این‌ها گرایش‌های عینی و عُمقی در سرمایه‌داری جهانی هستند، که اتحادیه‌ی اورپا را ناگزیر می‌کنند به قطب مستقلی تبدیل شود یا لاقل از زیر چتر هژمونی آمریکا بیرون بیاید. مسلم است که در چنان شرایطی، پیمان نظامی ناتو نمی‌تواند دوام بیاورد. البته تقویت گرایش به سیاست «اول امریکا» در میان جمهوری خواهان نیز، خواه ناخواه، دلیل وجودی ناتو را به خطر خواهد انداخت.

هرچند در پاسخ‌های قبلی به این مساله اشاراتی شده است، اما هم‌چنان برای فهم دقیق‌تر این جنگ، و جایگاه آن در جهان سرمایه‌داری، لازم است نظر شما را درباره‌ی شرایط امروز جهان بدانیم. پس از پایان «جنگ سرد» و «جهان دولتی»، نه تنها «جهان یک‌قطبی» - آن چه که در واقع ایالات متحده‌ی آمریکا در نظر داشت - شکل نگرفت، که قدرت‌ها و بلوک‌های سرمایه‌داری مختلفی پا به عرصه‌ی رقابت گذاشتند و جهان را به دوره‌ای از تنش‌های حاد و جنگ‌های خانمان‌سوز و بی‌پایان وارد کردند. جهان به چه سمت می‌رود؟ عاقبت این وضعیت هراس‌انگیز چیست؟

به نظر من در افق‌های مشهود کنونی، تحولات سرمایه‌داری جهانی به طرف یک نظام بین‌المللی سه‌قطبی پیش می‌رود: آمریکا، چین و اتحادیه‌ی اورپا. اما حقیقت این که است که ادامه‌ی سرمایه‌داری، صرف نظر از این که چندقطبی باشد، با نابرابری‌ها، غارت‌گری‌ها و ریخت و پاش‌های بی‌پایان‌اش، جهان ما و کل تبار انسانی را با سرعتی شتاب‌گیر به سمت پرت‌گاه نابودی می‌کشاند. مساله‌ی انسان امروزی، این است که آیا می‌تواند خود را به موقع از سرازیری این پرت‌گاه هولناک عقب بکشد. روزی روزا لوگزامبورگ با شعار «سوسياليسم یا بربریت» درباره‌ی خطری که تمدن انسانی را تهدید می‌کند، هشدار می‌داد؛ اما اکنون به نظر می‌رسد، موجودیت خود تبار انسانی و حتا ادامه‌ی حیات در سیاره‌ی ما در خطر است و ما بر سر دو راهی «سوسياليسم یا نابودی» ایستاده‌ایم.

تحولات سرمایه‌داری جهانی؛ رقابت، جنگ، پیامد!

امپریالیسم روسیه را سرریز کرد. حملات ارتش اوکراین به دو جمهوری روسی‌زبان در شرق آن کشور در هشت سال گذشته قریب به ۱۵ هزار قربانی به جای گذاشته بود. حمله‌ی روسیه به اوکراین در حقیقت نشان دادن خط قرمز در مقابل این تلاش سی‌ساله‌ی آمریکا و غرب برای تضعیف آتوريتیه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی روسیه بود. این جنگ، هدف‌اش تعریف و آغاز تثبیت موقعیت روسیه در اروپا و جهان به عنوان یک ابرقدرت زورگو و وحشی است.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی این جنگ را نه جنگی بین روسیه و اوکراین، که جنگی «نیابتی» و در واقع جنگی بین روسیه و «ناتو» به سرکرده‌گی ایالات متحده‌ی آمریکا می‌دانند؛ برخی آن را جنگی بین «دموکراسی» و «خودکامگی»، «خوب» و «شر»، ارزیابی می‌کنند؛ و برخی هم صحبت از یک «جنگ سرد» جدید به میان می‌آورند. شما چه می‌گویید؟

■ در جواب به سوال پیشین، روشن است که من هم این جنگ را یک جنگ نیابتی بین روسیه و ناتو و آمریکا جهت پیدا کردن مقامی هر چه قدرت‌مندتر در جهان چند قطبی در حال شکل‌گیری می‌دانم. من این جنگ را جنگی بین «دموکراسی» و «خودکامگی»، «خوب» و «شر»، اصلن ارزیابی نمی‌کنم. همگان با زورگویی‌ها، سانسور و زندانی کردن مخالفان و بالاخره سرکوب جنبش‌های مدنی، همانند حقوق زنان و هم‌جنس دوستان، در داخل روسیه آشنا هستند. در خارج روسیه هم حمایت دائمی آن از جمهوری اسلامی ایران، حکومت پشار اسد در سوریه، حکومت «شاهزاده» کیم جونگ اون در گرهی شمالی و غیره، نشانه‌های آشکار «شر» بودن روسیه هستند.

اما دموکراسی خواهی و خوب بودن امپریالیسم آمریکا هم از آن داستان‌های ساختگی و دروغینی است، که از فرط تکرار آن توسط رسانه‌های غربی ظاهرن لباس «حقیقت» بر تن کرده است. کافی است که تعداد ۷۰ کوتای نظامی در آمریکای لاتین، آسیا، آفریقا و اروپا (یونان) را در کنار جنگ‌های نسل‌کش و ویران‌گر آمریکا در ویتنام، گره، گرانادا، عراق، لیبی، و سوریه بگذاریم، تا حقیقت واقعی این ادعای دروغین روشن شود. تازه در اوضاع کنونی جهان، به قول پروفسور ولفگانگ اشتريک، اقتصادان ضدسرمایه‌داری آلمانی، سرمایه‌داری جهانی در حال طلاق دادن دموکراسی است. تمام پارلمان‌های اروپا، از جمله پارلمان اتحادیه‌ی اروپا، پُر از نفوذ فاشیست امثال لوپن و اوربان و جیمی اوكسون است. در خود آمریکا، حمله به حقوق زنان، زنگین پوستان و آزادی‌های دموکراتیک روزافزون است. داگاه عالی، که اکثریت شان جمهوری خواه هستند، با یک رای گیری ساده، حق سقط جنین را از قوانین فدرال حذف کرد. دیروز خواندم، که دادگاه در ایالت اوهایو مانع سقط جنین یک دختر ده ساله شد که در جریان یک تجاوز جنسی حامله شده است.

طرف‌داران ترامپ و اوباش اسلحه به دست «برتری سفیدان»، خواب راحت را از اکثریت مردم گرفته و به احتمال زیاد در انتخابات

در آغاز این مصاحبه، لازم است ابتدا نظر شما را درباره‌ی چرا بی جنگ روسیه در اوکراین بدانیم. این جنگ چرا و بر متن کدام زمینه‌های ملی، منطقه‌ای، و جهانی صورت می‌گیرد.

■ این جدیدترین نبرد در جنگی طولانی و کهنه است، که از سال ۱۹۹۱ در عراق شروع شد. جنگی که هدف‌اش سرکردگی بالمنازع امپریالیسم آمریکا و متحده‌اش در بالانس قوای سیاسی، نظامی و اقتصادی در جهان بود.

این جنگ در یوگسلاوی ادامه یافت و با خون‌ریزی و خرابی‌های بسیار، این کشور را به هشت کشور با ترکیب دولت-ملت‌های ملی و مذهبی تقسیم کرد. آمریکا و سایر کشورهای غرب به سرعت کشورهای تازه تاسیس را به رسمیت شناختند و یوگسلاوی نسبت‌من درن، صلح‌جو و حامل نوعی از سرمایه‌داری دولتی/خصوصی مدعاو سوسیالیسم، به بایکانی تاریخ سپرده شد.

جنگ مجدد در عراق، که در نتیجه‌ی آن بیش از یک میلیون کودک از نبود غذا و دارو مردند و بسیاری از شهرهای عراق ویران شدند، ادامه‌ی این گردن‌کلفتی آمریکایی بود. این جنگ به بهانه‌ی کاملن دروغین تلاش صدام برای تهییه سلاح‌های کشتاری جمعی و علی‌رغم مخالفت سازمان ملل به راه افتاد. متعاقب آن، جنگ لبی راه انداختند و بعد هم جنگ در سوریه را. بر شمردن قربانیان و ویرانی‌ها و درهم ریختگی‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از این سلطه‌جویی آمریکا و غرب در این کشورها مثنوی هفتاد من می‌خواهد.

دقت بکنیم که همه‌ی این کشورها به نوعی جزو کشورهای بلوک شرق بودند و با شوروی سابق و بعد روسیه، روابط تجاری، سیاسی و نظامی خوبی داشتند. آغاز دخالت مستقیم غرب در اوکراین در سال ۲۰۱۴ و هشت سال آموزش و مسلح کردن ارتش این کشور، و در ستون فقرات آن دار و دسته‌های فاشیست، نازی، از جمله بریگاد آزوف، ادامه‌ی فشار بر روسیه از جانب غرب بود.

در سپتامبر سال گذشته، جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا، خواست پیوستن اوکراین به پیمان ناتو را به صراحت مطرح کرد و بعد هم رسمی و عملن مانع شروع کار خط لوله‌ی گاز نوین موسوم به «نورد استریم ۲» شد. این لوله قرار بود، که گاز مایع روسیه را از دریای بالتیک به آلمان و اروپا برساند. این اقدامات کاسه‌ی صبر هیات حاکمه‌ی

اواخر دهه‌ی هفتاد و آغاز دهه‌ی هشتاد به مدد صدور سرمایه و صنعت به چین، استفاده از نیروی کار بسیار ارزان آن، و دیسیلین شبه نظامی در کارخانه‌های این کشور، و از این طریق خانه خراب کردن کارگران صنعتی در آمریکا و بریتانیا سود سرمایه‌هایشان را به طور بی سابقه‌ای افزایش دادند؛ رشد بیش تر چین، کابوس خواب‌های امپریالیستی شان شد. حتا در زمان بحران سال ۲۰۰۸، مجله‌ی «اکونومیست» به این امید بسته بود که به قول خودشان «لوکوموتیو» اقتصاد چین، قطار سرمایه‌داری جهانی را از دل آن بحران بیرون خواهد کشید. اما از آغاز سال ۲۰۱۰ و آشکار شدن طرح ایجاد راه ابریشم» جدید توسط چین، ترس سرمایه‌داران آمریکایی را برداشت. از طریق خطوط راه‌آهن، اسکله‌ها و جاده‌های مدرن این راه قرار بود، که مواد خام عمدتاً از آفریقا و آسیا به چین وارد شده و کالاهای ساخته شده‌ی چین به بازارهای این قاره‌ها و هم‌چنین اروپا صادر شوند.

آرزوی سرگردگی آمریکا برای کسب موقعیت برتر در جهان چند قطی در حال شکل‌گیری زیر چرخ‌های کامیون‌ها و قطارهای جاده‌ی ابریشم له می‌شد. وقت آن رسیده بود، که دست و پای ایدئولوژی و استراتژی اقتصادی گلوبالیزاسیون قطع شوند و کسی استراتژی

آینده خود ترامپ، یا یک نماینده‌ی دیگر ایدئولوژی ناسیونالیستی و امپریالیستی «آمریکا اول»، در صندلی ریاست جمهوری خواهد نشست. این‌ها هم «شروع» و «خودکامه» هستند. صحبت از جنگ سرد جدید کردن، نصف حقیقت امروز جهان و دلیل شروع جنگ اوکراین را بیان می‌کند. نگاهی به چندین جنگ کاملن گرم و خونین در سوریه و عراق و یمن و حال در اوکراین، نشان می‌دهد که تعارضات بین‌المللی امپریالیست‌ها سال‌هاست از مرحله‌ی جنگ سرد گذشته و به مرحله‌ی جنگ گرم وارد شده است. البته فعلن جنگ‌ها نیابتی هستند، طرفین از مزدوران استفاده می‌کنند و سرباز آمریکایی و روسی و چینی هنوز با هم درگیر نشده‌اند.

دولت‌های غربی در این جنگ - با تخصیص بودجه‌های مالی هنگفت و ارسال تسليحات به اوکراین و نیز تحریم‌های کم‌سابقه علیه روسیه - دخالت و حضور موثری دارند. نظر شما به ویژه درباره‌ی سیاست «تحریم»، که دیگر به یک اهرم جنگی دولت‌های غربی علیه دولت‌های مخالف خود بدل شده است، چیست؟ این سیاست هم‌اکنون نه فقط بر روسیه، که بر کشورهای منطقه،



من هم این بنگ را یک بنگ نیابتی بین روسیه و ناتو و آمریکا بهت پیدا کردن مقامی هر چه قدرت‌مندتر در جهان چند قلبی در حال شکل‌گیری می‌دانم. من این بنگ را بنگی بین «دموکراسی» و «فودکامگی»، «نوب» و «شر»، اصلن ارزیابی نمی‌کنم. همگان با زورگویی‌ها، سانسور و زندانی کردن مخالفان و بالافره سرکوب پنهان‌های مدنی، همانند حقوق زنان و هم‌جنس‌دوستان، در داخل روسیه آشنا هستند... اما دموکراسی‌فراهم و نوب بدون امپریالیسم آمریکا هم از آن داستان‌های ساختگی و دروغینی است، که از فرط تکرار آن توسط رسانه‌های غربی ظاهرت لباس «حقیقت» بر تن کرده است.

دیگری به جای آن بنشاند. دونالد ترامپ با اعلام این که «آمریکا باید اول باشد»، شروع به اعمال تحریم‌ها و بستن تعرفه‌های جدید بر محصولات چینی کرد و رُک و پوست کنده اعلام کرد «گلوبالیزاسیون» ایدئولوژی خوبی نیست و به جای آن «پاتریوتیسم - وطن‌پرستی» باید بنشینند. فاتحه‌ی گلوبالیزاسیون از آن موقع خوانده شد و جو بايدن هم عین همین سیاست را دنبال کرده است. تحریم‌ها، میخ‌های تابوت گلوبالیزاسیون هستند و ابزار ساختن بازارهای مواد خام، کالا و نیروی کار «خوش‌های». آمریکا و متحده‌ی اش تلاش دارند، تا بزرگ‌ترین این بازارها و خوش‌های اقتصادی را از آن خود کنند.

هم‌اکنون سری‌لانکا مجبور شده برای تامین انرژی خود، کاسه‌ی گدایی جلوی پوتین دراز کند و ویکتور اوربان حاضر شده قیمت نفت وارداتی مجارستان از روسیه را به رویل پردازد. خوش‌های بازارهای اقتصادی بین‌المللی جدید در حال شکل‌گیری هستند.

ادامه‌ی این جنگ و رقابت اقتصادی به همان نتایجی خواهد رسید، که مورد اشاره شما هستند. گرانی، کمبود مواد غذایی، سوخت و غیره. و این بلاایا دیگر مختص جوامع آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین

اروپا، و بسیاری از کشورهای جهان - در زمینه‌ی انرژی، گرانی و کمیابی برخی از اقلام مواد غذایی و... - تاثیرات به شدت منفی گذاشته و دامنه و پیامدهای جنگ را جهانی کرده‌اند. ادامه‌ی آن چه نتایجی به بار خواهد آورد؟

■ بینند میدان‌های رقابت‌های بین‌المللی امپریالیستی متعدد هستند و یکی هم میدان اقتصاد است. شما به درستی اعمال تحریم‌های اقتصادی را یک اهرم جنگی می‌نامید. اما این تحریم‌ها خود بخشی از پروسه‌ی از میان برداشتن اقتصاد جهان‌گیر گلوبالیزه، تبدیل رقابت اقتصادی سرمایه‌دارانه به رقابت‌های امپریالیستی سرمایه‌دارانه است. این بخشی از استراتژی بین‌المللی آمریکا برای برهم زدن گلوبالیزاسیون، مالاند ن تمام قوانین و داریست‌های سازمان تجارت جهانی است. زورگویی و تحریم اقتصادی با هیچ سریشیمی به گلوبالیزاسیون نمی‌چسبد. این ماجرا هم با تحریم‌های کنونی شروع نشد. از دوره‌ی ریاست جمهوری اوباما، سرمایه‌داری آمریکا، و متحده‌ی ایالات در غرب، متوجه رشد بسیار شتابان اقتصاد چین و قدرت رقابت آن در عرصه‌ی بین‌المللی شدند. موازن‌های منفی تجارت آمریکا با چین و رد زبان‌ها گشت. اینان که از

انترناسیونالیستی ضدسرمایه‌داری. اسفبار است که در خود روسیه نشانه‌ای قابل توجه از این که سربازان و کارگران، دولت پوتین و اویاش سرمایه‌دار دور و برش را نشانه بگیرند، وجود ندارد.

هم‌چنین ضعف مشرف به مرگ نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، شورای امنیت آن، نیروهای حافظ صلح آن و امثال‌هم ترسانده است. به این‌ها هم من هیچ امیدی ندارم. در بهترین حالت می‌شود انتظار داشت، که ترکیبی مانند «پنج به علاوه یک» (آلمان با این که عضو شورای امنیت نبود به عنوان عضو پنجم به این جمع وارد شد، چون در ایران و خاورمیانه و جهان صاحب آتوریته بود) میانجی شود. حال در این مورد مثلث بشود «هفت به علاوه دو». ترکیبی از قدرت‌های بزرگ جهانی، مانند چین، هندوستان، آلمان، فرانسه و امثال‌هم به این نتیجه برستند که برای برقراری آتش‌بس تلاش کنند. چنین ترکیبی باید زور و مقبولیت لازم را از یک طرف در مقابل روسیه و از طرف دیگر در مقابل اوکراین، آمریکا و بریتانیا داشته باشد، تا بتواند طرفین را به میز مذاکره آتش‌بس بکشاند. حوالندگان «نگاه» حتمن تفاوت بین آتش‌بس و صلح را متوجه هستند. در گره هفتاد سال پیش آتش‌بس شد، اما هنوز هم از صلح بین دو گره خبری نیست و حالت موازنه مسلح برقرار است.

نواحی چامسکی در این مورد گفته‌ی جالبی دارد. او می‌گوید: بیشتر از دو راه ممکن نیست: یا این جنگ ادامه و گسترش خواهد یافت و خطر جنگ اتمی نزدیک‌تر خواهد شد! راه دوم ممکن (و او این راه حل را «زشت» می‌نامد)، این است که اوکراین به ناتو نپیوندد، ادغام شبه جزیره‌ی کریمه به روسیه را پذیرد و تکلیف دو جمهوری روس‌زبان شرق اوکراین را به یک همه‌پرسی در همانجا سپارد. البته از طرف راست‌ترین ایدئولوگ‌های بورژوازی آمریکا، کسانی مانند هنری کیسینجر، هم طرح مشابهی پس از الحاق کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴ و آغاز جنگ هشت ساله در غرب اوکراین مطرح شد. او در بیانیه‌ی خود نوشت: اوکراین باید به ناتو بپیوندد و مانند پلی بین روسیه از یک طرف، و آمریکا و غرب و اروپای واحد از طرف دیگر، عمل کند. مشابه چنین نظریاتی نه به این شکل صریح، از طرف امانوئل ماکرون، ریس جمهور فرانسه و نیکلاس سارکوزی، ریس جمهور سابق فرانسه، هم مطرح شده‌اند. آن‌ها به صراحت اعلام کردند، که توازن بین‌المللی سابق جهان به هم خورده و با توجه به قدرت کنونی چین، هندوستان و روسیه باید یک بالانس قوای جدید را به رسمیت شناخت.

تلاش‌های بسیاری از سوی دولت فعلی ایالات متحده‌ی آمریکا و دولت‌های اروپایی برای تقویت و یکپارچگی «ناتو» در این دوره صورت گرفته است. در روزهای اخیر هم دو دولت فنلاند و سوئد، که تاکنون خارج از این پیمان نظامی بوده‌اند، تقاضای پیوستن به آن را امضا کرده‌اند. اما آیا آن طور که گفته می‌شود، «ناتو» تقویت و یکپارچه شده است؟ آن هم در شرایطی که در بین کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، اختلافاتی در زمینه‌ی جنگ و تحریم و بسیاری مسایل دیگر وجود دارد. در عین حال، به زودی انتخابات میان دوره‌ای مجلس سنای آمریکا و پس از آن انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود. اگر ترامپ، یا فردی چون او با سیاست «اول آمریکا»، برگزیده شود، چه بر سر «ناتو» و اتحادیه‌ی اروپا خواهد آمد؟

■ ناتو در اوضاع پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم، قدرت‌گیری

نبوده، بلکه یقه‌ی مردم و به خصوص طبقه‌ی کارگر را در خود اروپا و آمریکا گرفته است. هم‌اکنون خلبان‌ها در اعتراض به گرانی و تورم و با خواست افزایش دستمزد و حقوق در سوئد در اعتصاب هستند و چند وقت پیش هم گورکن‌ها و کارگران و خدمه‌ی کلیساها در این کشور تهدید به اعتصاب کردند!

سرمایه‌داری جهانی درگیر بحران عمیقی است و علاوه بر تشدید رقابت‌های جهانی و راه انداختن جنگ، چاره‌ای جز حمله به سطح زندگی، درآمد و شرایط کار کارگران و مزدبگیران ندارد. در این راه، تنوری‌های «شوك درمانی» شاگردان میلتون فریدمن، اقتصاددان راست آمریکایی، موسوم به گانگسترهاش شیکاگو، هم راهنمای عمل شان است. به زعم اینان، پیروزی از «وحشت انداختن» می‌آید. این دکترین را در شیلی پس از کودتای پیشوشه به کار گرفتند، تا طبقه‌ی کارگری که جرات کرده بود یک ریس جمهور سویسیالیست را در قاره‌ی آمریکا انتخاب کند، سر جایش بشانند.

وحشتنی که نزدیک به سه سال به خاطر شیوع ویروس کرونا گریبان‌گیر مردم شده، مبارزات کارگری و مدنی را چار سرگشتشگی و عقب‌نشینی کرده است. حال تبلیغات جنگ اوکراین و ترس از روسیه را هم به آن اضافه کرده‌اند، تا در سایه‌ی «وحشت» مردم و به خصوص طبقه‌ی کارگر، حملات اقتصادی و قانونی‌شان را به آن‌ها بیشتر کنند؛ دستاوردهای دهه‌های پیش‌جاه تا هشتاد قرن گذشته را از آن‌ها بگیرند؛ و جلوی نزول نرخ سودهایشان ترمیز بزنند. به گمان من، این حمله‌ی بورژوازی جهانی، مadam که مزدبگیران یک عرض اندام درست و حسایی ضدسرمایه‌داری نکنند، برای سال‌ها ادامه خواهد داشت. ناسیونالیسم، راسیسم و مذهب هم بیش از همیشه عصای دست بورژوازی خواهد بود.

باشد «خوش‌های خشم کارگران»، همانند دهه‌ی سی در آمریکا، به شعله‌های ضدسرمایه‌داری تبدیل شوند، تا «ترومن» این دوره به «نیو دیل»، (یا قرارداد جدید) به نفع مزدبگیران تن در دهد.

این جنگ چه راه حلی دارد؟ در چه شرایطی پایان می‌گیرد؟ و چه پیامدهای سیاسی- اقتصادی- اجتماعی بر جهان به جای خواهد گذاشت؟ حداقل، مهم‌ترین این پیامدها از نظر شما کدام‌ها هستند؟ ■ با توجه به خون‌هایی که ریخته شده، میلیون‌ها انسان بی‌گناه که آواره شده‌اند، شهرها و زیرساخت‌هایی که ویران شده‌اند، و بالاخره نعره‌های گوش‌خراس ملی‌گرایی‌یی که هم در روسیه و هم در اوکراین طنین انداخته‌اند، فعلن صلح بعدی به نظر می‌رسد. مهم‌تر از این‌ها آن بستر ایدئولوژیک، اقتصادی و سیاسی جهانی است، که این جنگ در آن شکل گرفته است. منظورم به هم خوردن بالانس قوای بین‌المللی، سیر فروپاشی گلوبالیزاسیون و تلاش‌های قدرت‌های بزرگ امپریالیستی برای کسب موقعیت هر چه بتر در جهان سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری است. این رقابت سال‌های سال ادامه خواهد داشت. با توجه به ضعف مطلق جنبش صلح خواهی در جهان و هم‌چنین گیجی، وحشت و ناسیونالیسمی که طبقه‌ی کارگر را فرا گرفته، به عوامل سنتی بازدارنده‌ی جنگ فعلن نمی‌شود امید بست. کمونیست‌های چپ، لنین، روزا لوگرامبورگ و بلاشویک‌های زمان جنگ جهانی اول نیستند، تا به کارگران و مردم دشمن اصلی را در «خانه» نشان دهند و از آن‌ها بخواهند لوله‌های تفنگ‌هایشان را به طرف دشمن اصلی، یعنی بورژوازی و دولت خودی، نشانه بگیرند. جنگ جهانی اول را این جنبش بود، که خاتمه داد؛ یک جنبش

به خدمت گرفته است. وزن پنج چشم در آسیای شرقی و اقیانوس کبیر سنگین تر می شود. حال چه طوری چین و آلمان و فرانسه این زهر آمریکایی را خواهند خورد، کسی نمی داند.

چهارم و در مورد نکته‌ی مورد اشاره شما پیرامون خطر بازگشت ترامپ، یا ترامپیسم، به دولت در آمریکا و تأثیرات منفی آن بر ناتو، موافقم. اما با توجه به اوضاع جدید، پس از جنگ اوکراین، ترامپیسم آینده کمتر برای ناتو پشت پا خواهد گرفت. قدری امپریالیستی در جهان احتیاج به بلوکهای اقتصادی و نظامی دارد. نماینده‌ی آینده‌ی ترامپیسم در آمریکا ممکن است ناتو و «پنج چشم» را به طور موازی و همزمان در نقاط مختلف جهان به خدمت بگیرد. هنوز در مورد بلوکبندی‌های جدید در رقابت برای گرفتن موضع برتر در جهان چند قطبی آینده، فاکتورهای نامعلومی وجود دارند. اگر اروپای واحد بتواند یک ارتش تمرکز اروپایی درست کند، طبعن وابستگی کشورهای اروپایی به ناتو کمتر خواهد شد. همین هفتاهی پیش پارلمان دانمارک، که عضو قدیمی ناتو است، تصویب کرد که در طرح‌های نظامی و امنیتی اروپا در آینده شرکت خواهد کرد.

از طرف دیگر، جهان منتظر است بین چین، روسیه، هندوستان و متحده‌ی ایالات متحده شانگ‌هایی، که یک پیمان همکاری اقتصادی و سیاسی و نظامی است، در پرتو گردن کلتفتی جدید ناتو در اروپا و جریان فروپاشی «گلوبالیزاسیون»، چه کار خواهند کرد. شکل‌گیری شبکه‌های انتلافی اقتصادی و بازارهای بین‌المللی جدید، پیمان شانگ‌های را مجبور به تجدید آرایش خود خواهد کرد. اعضای این پیمان، همکاری و ادعاهای بین‌المللی آنان را هم‌آهنگ‌تر و تشدید خواهد کرد. همه‌ی این‌ها بر آینده‌ی ناتو تاثیر خواهند گذاشت.

هرچند در پاسخ‌های قبلی به این مساله اشاراتی شده است، اما هم‌چنان برای فهم دقیق‌تر این جنگ، و جایگاه آن در جهان سرمایه‌داری، لازم است نظر شما را درباره شرایط امروز جهان بدانیم. پس از پایان «جنگ سرد» و «جهان دوقطبی»، نه تنها «جهان یکقطبی» - آن چه که در واقع ایالات متحده‌ی آمریکا در نظر داشت - شکل نگرفت، که قدرت‌ها و بلوک‌های سرمایه‌داری مختلفی پا به عرصه‌ی رقابت گذاشتند و جهان را به دوره‌ای از تنشی‌های حاد و جنگ‌های خانمان‌سوز و بی‌پایان وارد کردند. جهان به چه سمت می‌رود؟ عاقبت این وضعیت هراس‌انگیز چیست؟

■ در ادامه‌ی پاسخ به سوال قبلی، باید بگوییم وضع بشریت و به خصوص طبقه‌ی کارگر و فروستان به احتمال بدتر خواهد شد. بلوکبندی‌های جدید برای حضور موثر در رقابت‌های بین‌المللی استفاده از ناسیونالیسم و مذهب را بیشتر خواهند کرد. از کارگران خواهند خواست، که به خاطر ملت و وطن «خود» بیشتر کار کنند و کمتر بخواهند. در یک کلام، نرخ مطلق استثمار بالا خواهد رفت. نظام وظیفه را دوباره اجباری می‌کنند و جوانان طبقه‌ی کارگر قرار است گوشت دم توپ این جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی بشوند. هم‌اکنون جهان درگیر چالش‌های عظیمی است، که حل آن‌ها از عهده‌ی هیچ تک مملکت و یا حتا یک بلوک بین‌المللی برنمی‌آید. اولین خطر گرمایش گرهی زمین و از آن‌جا به خطر افتادن زیست‌محیطی همه‌ی موجودات گرهی زمین، اعم از انسان و حیوان و گیاهان، است. دانشمندان پیش‌بینی کرده‌اند، که اگر تا هشت سال دیگر گرمایش گرهی زمین کاهش نیابد، گرهی زمین به نقطه‌ی غیرقابل برگشت و

آمریکا از یک طرف و اتحاد شوروی از طرف دیگر و هم‌زمان با شروع جنگ سرد در سال ۱۹۴۹، برای مقابله با پیمان ورشو، شکل گرفت. امروز دیگر آمریکا آن قدرت برتر اقتصادی جهان نیست و شوروی و پیمان ورشو هم به باگانی تاریخ سپرده شده‌اند. تلاش آمریکا و بریتانیا برای گسترش ناتو، تلاشی برای ایجاد یک قطب نظامی - سیاسی قوی در اوضاع کنونی و جهان چند قطبی در حال شکل گیری است. حتا در نشست اخیر سران ناتو، صحبت از گسترش دایره‌ی منطقه‌ی عمل ناتو به اقیانوس کبیر و آرام به عمل آمد. اما ناتو ابداً، به چند دلیل، یکپارچه نیست.

یکم این که از قبل هم بین فرانسه و آلمان از یک طرف و آمریکا و بریتانیا از طرف دیگر سر بسیاری از مسائل جهانی، از آن جمله چگونگی رفتار با چین و روسیه و کوبا، اختلاف وجود داشته است. در این دوره هم دیدار و ملاقات ماکرون با پوتین، پس از حمله روسیه به اوکراین، اصلن به مذاق جو بایدن و بوریس جانسون خوش نیامده است. هم‌چنین رفتارهای سیاسی داخلی و بین‌المللی امثال طیب اردوغان ترکیه و ویکتور اوربان مجارستان به هیچ وجه خوش‌آیند فرانسه، آلمان، فنلاند و سوئد نیستند. به همین شرایطی که اردوغان، از سر ناسیونالیسم ترک و گرددستیزی، برای قبول عضویت فنلاند و سوئد در ناتو پیش گذاشته، نگاه کنید. تناقضات و جدال‌های داخل ناتو جدی هستند.

دوم این که در اروپای واحد، تلاش‌هایی برای ایجاد یک سیاست خارجی واحد و به خصوص تشکیل یک ارتش واحد اروپایی جریان داشته و دارند. صحبت این است، که اگر اتحادیه‌ی اروپا بخواهد یک بازیگر مستقل در پروسه‌ی شکل‌گیری جهان چند قطبی آینده باشد، و به عنوان دنیاچه‌ی آمریکا در عرصه‌ی بین‌المللی کُش نکند، باید این ملزمومات را آماده کند. هم‌اکنون هم این بحث‌ها جریان دارند. اروپا با جنگ اوکراین غافلگیر شد و مجبور به دنباله‌روی از ناتو گشت. علت عدم پیش‌رفت آن در دو زمینه فوق مفصل است و گفت و گویی دیگر را می‌طلبد. اگر اتحادیه‌ی اروپا هم‌اکنون یک سیاست واحد خارجی و یک ارتش مرکزی داشت، به احتمال قریب به یقین زایده‌ی آمریکا نمی‌شد و اوضاع جهان و جنگ اوکراین جور دیگری رقم می‌خورد. سوم این که همین آمریکا و بریتانیا، که آنقدر سنگ اوکراین و ناتو را به سینه می‌زنند، خود هم‌زمان درگیر ادامه و گسترش قطب نظامی - سیاسی - اقتصادی دیگری در جهان هستند. ترکیب «پنج چشم» از چنان جنگ جهانی اول وجود داشته است. پنج چشم شامل آمریکا، بریتانیا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند است. پنج کشور آنگلوساکسن، که زبان و فرهنگ مشترک دارند و مساحت مشترک‌شان در جهان تقریباً معادل دو قاره است. دو قاره‌ی عظیم با منابع طبیعی لایزال و حضور استراتژیک گسترش در سراسر جهان.

ماجرای «برگریت» و خروج بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا، بخشی از طرح ترکیب پنج چشم برای فراگفتن آن بنده‌ای بود که مانع اقدامات مستقل این ائتلاف امپریالیستی قدیمی می‌شد. خروج بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا این بندها را از پاهای پنج چشم برداشت. دو اتفاق در این مورد گویا هستند. اولی فسخ قرارداد خرید زیردریایی دیزلی از فرانسه توسط استرالیا، و هم‌زمان عقد قرارداد خرید زیردریایی اتمی با آمریکا است. فرانسه قرار نیست، که در اطلاعات و تسلیح پنج چشم حضور داشته باشد. دومن قرارداد امنیتی نظامی بی که دو ماه پیش نیوزیلند با ژاپن بست، بسیار گویاست. پنج چشم قصد گسترش خود و دامنه‌ی عمل کردن را دارد و از طریق نیوزیلند، ژاپن را هم

حوصله‌ی این گفت و گو نیست. البته نشریه‌ی «نگاه» در ۳۸ شماره‌ی قبلی خود با راهنمایی مسائل پرداخته، در این مورد یک نشریه‌ی ضدسرمایه‌داری و کارگری صاحب سنت است. من همین‌جا توصیه می‌کنم، که فهرستی از مقالات شماره‌های قبلی «نگاه» در مورد این سوژه‌ها تهیه شود، تا علاقه‌مندان بدانند. بدانم سوژه در چه شماره‌ی نشریه بگردند. در این‌جا خیلی اشاره‌وار به آن‌ها می‌پردازم. برای شروع صحبت بد نیست به یاد بیاوریم، که جهان سرمایه‌داری - یعنی کُل جهان - درگیر یک بحران عمیق اقتصادی است. گرانی، بی‌کاری، کمبود مایحتاج روزمره، گرمایش زیست‌محیطی، خطر جنگ اتمی، عروج ناسیونالیسم، جریانات مذهبی رنگارانگ، نفوذشیسم و حملات جدی حتاً به ته مانده‌های دموکراسی پارلمانی - بورژوازی، حمله به حقوق کارگران و همه‌ی مزدگیران، حقوق زنان، جنبش‌های حق طلب زبانی و ملی و بالاخره رقابت‌های هار امپریالیستی در سراسر جهان بی‌داد می‌کنند. جمهوری اسلامی ایران در این زمینه‌ها تنها نیست؛ و البته که جزو بدترین کشورهای دنیا است. برای پیدا کردن جوابی در خور به سوالات شما در این اوضاع می‌خواهم به یک دوره‌ی دیگر در تاریخ بشر، که شباهت‌هایی به امروز جهان - البته نه به وحامت

شروع انهدام زیست‌محیطی خواهد رسید. تعداد سیل و طوفان و آتش‌سوزی جنگل‌ها بیشتر خواهد شد و میلیاردها انسان و حیوان مجبور به کوچ از منطقه‌ی سنتی زندگی شان خواهند گردید. قحطی، بیماری و فلاکت بیشتر خواهد شد.

خطر شروع جنگ اتمی بیش از هر زمانی گرهی زمین و همه‌ی موجودات را تهدید می‌کند. رشد راسیسم و نفوذشیسم، تتمه‌ی آزادی‌های مانده از پنجاه سال گذشته را لگدمال خواهند کرد. نگاهی به تصمیم جدید دادگاه عالی آمریکا برای حذف حق سقط جنین از قوانین فدرال و کشوری آمریکا، فقط یک نمونه است.

در افتادن با این مشکلات، نهادهای معابر و قدرت‌مند جهانی را می‌طلبد. درست در همین زمان است، که دیگر اعتبار و زوری برای سازمان ملل، شورای امنیت آن، متشور حقوق پناهندگی، سازمان تجارت جهانی، و نهاد سازمان ملل برای مبارزه با گرمایش گرهی زمین، نمانده است.

شكل‌گیری نهادهای مشابهی در دوره‌ی جدید خود مشروط به شکل‌گیری بلوک‌های جدید بین‌المللی، به وجود آمدن توازن قوای جدید و نوعی از به رسمیت شناختن مناطق نفوذ اینان از جانب

با توجه به فتوهایی که ریشه شده، میلیون‌ها انسان بی‌گناه که آواره شده‌اند، شهرها و زیرساخت‌هایی که ویران شده‌اند، و بالافرجه نعره‌های کوشش‌فراش ملی‌گرایی‌یی که هم در روسیه و هم در اوکراین طبیعت اندافت‌هند، فعلی صلح بعدی به نظر می‌رسد. مهم‌تر از این‌ها آن بسترهای ایدئولوژیک، اقتصادی و سیاسی بهانی است، که این بنگ در آن شکل گرفته است. منظورم به هم فوردن بالانس قوای بین‌المللی، سیر فروپاشی کلوبالیزاسیون و تلاش‌های قدرت‌های بزرگ امپریالیستی برای کسب موقعیت هر په برتر در جهان سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری است. این رقابت سال‌های سال ادامه نواهد داشت.



امروز - دارد، نگاهی بیان‌دازیم. منظورم دوره‌ی قبل جنگ جهانی دوم، دهه‌ی سی قرن گذشته، و عروج هیتلر و نازیسم در آلمان است. زنده‌یاد اریش فوروم، روان‌شناس اجتماعی ضدسرمایه‌داری آلمانی، در کتاب کم‌نظیر خود «گریز از آزادی» سؤال در خوری را مطرح کرده و پاسخ می‌دهد. او می‌پرسد چه شد که مردمی باسواد، اروپایی، دوازده سال پیش انقلاب کرده، آزادی‌های سخت به دست آمده‌ی خود را رها کردن و سرنوشت‌شان را به دست هیتلر و نازیسم سپردند. او در جواب به این سؤال خود به تورم و گرانی و خستگی مردم و طبقه‌ی کارگر اشاره می‌کند؛ و به خصوص در مورد پاسیویته و عقب‌نشینی کارگران برین نکته تاکید دارد، که رهبران با نفوذ کارگری نتوانستند بدیلی رادیکال و شدنی در مقابل سرمایه‌داری ارائه بدهند. وضعیت بسیار مشابه‌ای با امروز جهان. من عمیق‌تر این باورم، که بدون ارائه‌ی یک راه حل ضدسرمایه‌داری، و دادن تصویری از کار و تولید و مناسبات تولیدی در جامعه‌ی پس‌سرمایه‌داری، به خصوص حل مساله (ساخته‌ی بخشی از چپ و رهبران کارگری) در این مورد که بدون رفع مطلق کمبود در جامعه، سوسيالیسم و برانداختن کار

یک‌دیگر است. البته هم‌اکنون جهان سرمایه‌داری، با چالش‌های عظیمی از جانب طبقه‌ی کارگر در سراسر جهان روپرتو است. ایران، اکوادور، سری‌لانکا و بریتانیا از جمله این کشورها هستند. عمدتی مطالبات جاری مزدگیران جهان، فعلن افزایش دست‌مزد و عدم افزایش شدت کار است. این جنبش در صورت گرفتن نمودی ضدسرمایه‌داری می‌تواند چهره‌ی جهان و توازن قوای طبقاتی موجود را به هم بزند. در غیر این صورت، بعد می‌دانم که حتا در ده سال آینده این روند به نتیجه برسد. البته اگر گرمایش گرهی زمین یا یک جنگ اتمی، اثرباری از تمدن سازمان یافته برای بشریت باقی گذارد.

نقش طبقه‌ی کارگر، و گرایش چپ در جامعه، در این میان چیست؟ چه سیاست‌ها و راه‌کارهایی می‌تواند این طبقه، و گرایش چپ در جامعه، را قادر به مقاومت در مقابل تعرضات سرمایه‌داری کند، سیاست‌های آن را به شکست بکشاند، و جامعه‌ی بشری را از این توهش و بربریت برها نداند؟ پاسخ این سؤال شما فضای بسیار بزرگ‌تری را می‌طلبد، که در

می‌کنند، که همین کار را بکنند. نکته‌ی بسیار مهم دیگر این است، که شرط عضویت در تشکل‌های فراگیر کارگری، اعم از اقتصادی یا سیاسی، یا سندیکایی و حزبی و یا آن تشکل اقتصادی-سیاسی‌یی که مورد نظر من است (تشکل فراگیر) ابداً نباید پذیرش تئوری‌های متفسکر یا راهبر معینی باشند. البته که تشکل کارگری احتیاج به تئوری انقلابی و ضدسرمایه‌داری دارد. به گمان من، کارل مارکس عمیق‌ترین نقد به مناسبات سرمایه‌داری را نوشت، خود را شاگرد او می‌دانم و توصیه می‌کنم همه‌ی فعالان جنش کارگری خود را با نقد او به سرمایه‌داری آشنا کنند. با این وجود درست کردن تشکل کارگری، چه حزبی، چه سندیکایی و چه فراگیر، که شرط عضویت اش «پذیرش مارکسیسم» باشد، سه مهله‌کی برای سازمان‌یابی فراگیر و اجتماعی طبقه‌ی کارگر خواهد بود. موجد سکت و سکت‌هایی خواهد شد، که پایه‌ی اجتماعی ندارند. بینید چه بلایی سر احزاب و تشکل‌های «مارکسیست» در جهان آمده. ایران هیچ استثنایی از این نظر نیست. در کنار مارکس، اندیشمندان دیگری از جمله میخاییل باکونین، پیوتر کروپوتکین، اما گولدمن، اریش فوروم و بسیاران دیگری هستند، که نظرات آن‌ها را باید بخشی از گنجینه‌ی تئوریک ضدسرمایه‌داری کارگران و تشکل‌های آن‌ها دانست. همه‌ی این تئوری‌ها می‌توانند به مرور زمان بخشی از «امروزی» بودن‌شان را از دست بدهند؛ و در عین حال، نظریه‌پردازان جدید وارد این میدان شوند. اگر نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری متفسکرین جدیدی نیابد، محکوم به مرگ است. تمام تئوری‌های متفسکرین ضدسرمایه‌داری، و حتاً پیشیگان آن‌ها هم خاصیت راهنما و مثبت خود را باید در تدوین برنامه، قطع نامه‌ها، و مطالبات کارگری نشان دهند. بحث در این مورد حوصله و فضای بیشتری می‌خواهد.

جنش دفاع از حقوق و آزادی زنان نباید از نبود پشتیبانی و همبستگی تشکل‌های کارگری رنج ببرد. جنش رفع تبعیض از گروههای زبانی و اقوام و ملل نباید از همبستگی طبقه‌ی کارگر بی بهره بماند.

چهارمن، ضرورت هم‌آهنگی و اتحاد جنش‌های بین‌المللی است، که برای ماندگاری زیست‌محیطی گرهی زمین و تمدن سازمان‌یافته‌ی بشري مبارزه می‌کنند. جنش‌های حفظ محیط‌زیست و جنش‌صلاح و خلع سلاح اتمی از این نمونه هستند. این جنش‌ها مستقیم‌مریبوط به طبقه‌ی کارگر هستند و پیش‌رفت مبارزه‌ی آن‌ها قطعنـ منوط به پشتیبانی کارگران و تشکل‌های آنان از این جنش‌هاست. همین جا باید گفته شود، که جنش بین‌المللی‌یی که گرتا تورنبری، دختر جوان سوئدی، راه اندخته و جنش آثارشیستی «شورش برای بقا»، که از بریتانیا شروع شده و هم‌اکنون در بعضی کشورهای دیگر هم طرف‌دارانی دارد، نیازمند همبستگی بین‌المللی و طبقاتی است. تشکل‌های کارگری و حفظ محیط‌زیست در ایران می‌توانند، به طور سمبولیک هم که شده، از این جنش‌های بین‌المللی حمایت کنند و برایشان پیام‌های مودت و پشتیبانی بفرستند.

پاسخ به این سوال شما، علی‌رغم خواست من طولانی شد. از فرستی که به من دادید، سپاس‌گرام.

چهاردهم ژوئیه ۲۰۲۲

مزدوری ممکن نیست، کار پیش نخواهد رفت. من در یک شماره‌ی «نگاه» تحت عنوان «کمونیسم چیست» به این پرولیتاریک پرداخته‌ام. دومن، مساله‌ی خودشناسی طبقه‌ی کارگر و به قولی چیستی و کیستی طبقه‌ی کارگر است. خوش‌بختانه در اروپا چندین دهه است، که کسی نمی‌گوید که مثلن معلمان و پرستاران جزو طبقه‌ی کارگر نیستند. در ایران این مرض از جانب خط پنج و برخی کارگران و «روشن فکران» عقب مانده، اسباب تفرقه انداختن در طبقه‌ی کارگر بود. ما بیش از بیست سال است، که با این عقب‌ماندگی در طبقه‌ی کارگر مبارزه کرده‌ایم. از جمله در یک شماره‌ی «نگاه»، که زمان جنبش سبز منتشر شد، این ادعا که این جنبش کار طبقه‌ی متوسط بوده است را نقد کردیم و - متکی به آمار خود رژیم - نشان دادیم با شمول مزدبگیران موسوم به یقه سفید، طبقه‌ی کارگر ایران بیش از هفتاد درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد. خوش‌بختانه در سال‌های اخیر این گرایش مضر در جنبش کارگری ایران عقب کشیده و کارگران هفت‌تپه و دانشجویان و معلمان و بازنشستگان با شعارهای مشابه و در همبستگی با یکدیگر در میدان هستند. دم‌شان گرم آنان که شعار «نان! کار! آزادی! اداره‌ی شورایی!» را ورد زبان بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر کردند.

سومن، و از همین‌جا، مساله‌ی ایجاد تشکل و اتحاد در طبقه‌ی کارگر به میان می‌آید. این روشن است که کارگران در محیط کار، بنا به توازن قوا با کارفرما و به خصوص دولت، دست به سازمان‌دهی‌های مختلف تحت نام سندیکا، شورا، مجمع عمومی، جامعه و غیره می‌زنند. حال، مساله پیوستن این نهادها به یکدیگر است. در زمانی که مطالبات همه‌ی این جنبش‌ها حول شعار فوق و در شکل افزایش دست‌مزد، امنیت شغلی، آزادی رهبران مبارز زندانی و غیره مطرح می‌شوند، متشکل شدن همه‌ی این جنبش‌ها در یک اتحاد سراسری، شورایی، در محیط‌های کار و محلات نهایت مرمیت را دارد. در شوش و هفت‌تپه، اهالی شهر در گیر اعتصاب شدند. خانواده‌های کارگران شرکت واحد، پشتیبان اعتصاب کنندگان بوده‌اند. در این دوره، به خصوص شرکت گسترده‌ی زنان در همه‌ی این جنبش‌ها و مبارزات کارگری حقیقت در خشان، تاریخ‌ساز و مایه‌ی امیدواری بوده است. در همین سوئد هم این مشکل وجود دارد. قبلن گفت، که ماه گذشته گورکنان و کارگران مستخدم کلیساها تهدید به اعتصاب کرده بودند و هم امروز هم که این نوشته را می‌نویسم، خلبانان خطوط هوایی اسکاندیناوی در اعتصاب هستند. خواست هر دوی این‌ها افزایش دست‌مزد مطابق نرخ تورم و مقاومت در مقابل افزایش شدت کار بوده است. به هم نیوستن و عدم هم‌آهنگی و همبستگی این جنبش‌ها حقیقت به کل طبقه‌ی کارگر لطمه زده و دست دولت و کارفرما را در گذاشتن بار بحران اقتصادی سرمایه‌داری بر دوش کل طبقه‌ی کارگر باز می‌گذارد.

همین جا بد نیست اشاره کنم، که وجود نظریه‌ی لزوم ایجاد دو تشکل مجزا، یکی تشکل اقتصادی (برای مطالبات اقتصادی) و دیگری حزب سیاسی (برای اهداف و مبارزات سیاسی) نقش بسیار مخربی را در جنش کارگری بازی کرده و می‌کند. مادام که کارگران و مزدبگیران در تشکل و همبستگی‌یی که هم مبارزه برای مطالبات سیاسی را متحد و هم‌آهنگ و هدایت کنند، هم مبارزه برای مطالبات سیاسی را متحد و هم‌آهنگ و هدایت کنند، سازمان نیابند؛ نان کارفرما و دولت سرمایه‌داری در روغن است. سنتن هم تشکلاتی مانند چارتیست‌ها، شوالیه‌های کار و جامعه‌ی بین‌المللی کارگران، هم در میدان مبارزات اقتصادی حاضر بودند و هم در میدان مبارزات سیاسی. امروز هم مثلن جنبش جلیقه زردهای فرانسه تلاش

تحولات سرمایه‌داری جهانی: رقابت، جنگ، پیامد!

رسیده بود. در سال ۲۰۰۸، روسیه به کمک جدایی طلبان طرفدار روسیه به گرجستان حمله کرد و استقلال دو منطقه‌ی جدایی طلبان را به رسمیت شناخت. پایان یافتن سریع این جنگ و عکس العمل نسبتاً خفیف غرب، این توهمند را برای پوتین به همراه آورد که تنها راه مقابله با پیش‌روی غرب استفاده از قدرت نظامی است. در ۲۰۱۴، غرب انقلاب مخلص دیگری در نزدیکی روسیه به راه انداخت و دولت شدیداً طرفدار غرب در اوکراین به قدرت رسید. پوتین با همان توهمند، به کمک جدایی طلبان منطقه، کریمه را اشغال کرد و با یک به اصطلاح همه‌پرسی آن را به خاک روسیه الحاق نمود. این بار عکس العمل غرب شدیدتر بود. اما، پوتین باز به خط تصور کرد که مقابله‌ی نظامی تنها سیاست درست برای مقابله با پیش‌روی ناتو است. او با تصور تضعیف شدن آمریکا، هوس باز گرداندن

پاره‌ای مناطق قبل‌تار تحت کنترل شوروی را نیز در سر می‌پروراند. مجموعه‌ی این رویدادها فرصت مناسبی را برای ناتو به وجود آورد، تا با توسل به سیاست همیشگی اش - که «روس‌ها دارند می‌آیند» - ضرورت وجودی و گسترش خود را توجیه کند. راهی که آمریکا و متحداش در پیش گرفتند، تجهیز نظامی و مالی دولت جدید اوکراین بود که با حمایت نیروهای ارتقایی و فاشیست‌های محلی دست به سرکوب اقلیت روسی زیان شرق اوکراین و کمونیست‌ها زد. و با نشان دادن خطر روسیه، خواستار پیوستن به ناتو شد. پوتین هم با توهمند قبلی که می‌تواند با حمله‌ای سریع چند شهر را تسخیر کند، این جنگ وحشت‌ناک را آغاز کرد. اما این بار با مقاومت ارتش اوکراین، که حال از نظر تسلیحاتی و اطلاعاتی از سوی ناتو تجهیز شده بود، مواجه گشت و به این ترتیب با طولانی شدن جنگ، کُشتار و نابودی شهرها ادامه یافت.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی این جنگ را نه جنگی بین روسیه و اوکراین، که جنگی «نیابتی» و در واقع جنگی بین روسیه و «ناتو» به سرکرده‌گی ایالات متحده آمریکا می‌دانند؛ برخی آن را جنگی بین «دموکراسی» و «خودکامگی»، «خوب» و «شر»، ارزیابی می‌کنند؛ و برخی هم صحبت از یک «جنگ سرد» جدید به میان می‌آورند. شما چه می‌گویید؟

■ این سوال سه بخش تا حدودی جداگانه دارد. در مورد نیابتی بودن جنگ، با وجود آن که این جنگ مشخصاً بین روسیه و اوکراین در گرفت، اما به زودی به جنگی نیابتی تبدیل شد. کمک‌های چند میلیارد دلاری آمریکا و متحداش ناتو از جمله انگلستان و کانادا به اوکراین، و ارسال سلاح‌های فوق العاده مهم اطلاعاتی، این جنگ را به یک جنگ نیابتی بین ناتو و روسیه تبدیل کرده است. به قول رئیس جمهور مکزیک، این جنگ «عاری از اخلاق»، به این معنی است که «ما اسلحه می‌دهیم، شما جسد بدھید». حمامت پوتین در به راه انداختن این جنگ، به ناتو حیات تازه‌ای بخشیده و بهترین فرست را برای تضعیف و تحریف روسیه فراهم آورده است.

در آغاز این مصاحبه، لازم است ابتدا نظر شما را درباره‌ی چرایی جنگ روسیه در اوکراین بدانیم. این جنگ چرا و بر مبنای کدام زمینه‌های ملی، منطقه‌ای، و جهانی صورت می‌گیرد؟ ■ واضح است که این جنگ وحشت‌ناک را پوتین و دار و دسته‌اش در الیگارشی روسیه آغاز کردند، اما همان‌طور که در جاهای دیگر با تفصیل بیش‌تری اشاره کرده‌اند، (۱) در ارزیابی علل این تصمیم نابخردانه، تحریک‌های چندین ساله‌ی امپریالیسم آمریکا و متحداش در ماهین جنگی سرمایه‌ی جهانی، ناتو، را نباید از نظر دور داشت. همان‌طور که می‌دانیم، به گورباچف، آخرین رهبر شوروی در حال اضمحلال، وعده داده شده بود که با انجلال «بلوک شرق»، ناتو حتاً بک اینچ هم به مرزهای روسیه نزدیک نخواهد شد. اما در عمل درست خلاف این سیاست پیش گرفته شد. ناتو که مشخصاً به خاطر مقابله با شوروی پایه‌گذاری شده بود و در هیچ جنگی هم شرکت نکرده بود، با از بین رفت شوروی و بلوک وابسته به آن دلیل وجودی خود را از دست داده بود. با این حال نه تنها از بین نرفت، بلکه ۱۴ عضو جدید، عمدتاً همان کشورهایی که از بلوک شوروی جدا شده بودند، را به خود جلب کرد. سیاست‌های خصم‌نامه‌ی پیشین علیه روسیه نیز، به رغم پیگیری سیاست‌های مورد علاقه‌ی غرب، از جمله اجرای کامل توصیه‌های نو-لیبرالی صندوق بین‌المللی بول و تلاش برای انتگره شدن در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، هم‌چنان ادامه یافت، تا آن‌جا که حتا یلتسین - رهبر بی‌کفایت فدراسیون روسیه، که سخت مورد علاقه‌ی آمریکا و تسلیم در مقابل سیاست‌های آن بود - به این سیاست‌های تعرضی آمریکا و متحداش اعتراض کرد. ناتو در سال ۱۹۹۵ با استفاده از اوج گیری درگیری‌های قومی به دنبال سقوط فدراسیون یوگسلاوی، برای اولین بار با شروع بمباران‌های وسیع کوسوفو وارد جنگ شد و با ورود در جنگی دیگر، در ۱۹۹۹، به حیات یوگسلاوی پایان داد.

با روی کار آمدن پوتین، و اعتراض او به سیاست‌های ناتو، تنش‌ها با غرب به تدریج افزایش یافت. برکنار از جنگ دوم چچن، اولین عرصه‌ی درگیری در گرجستان در پاسخ به انقلاب مخلصی «گل سرخ» بود، که در سال ۲۰۰۳ یک دولت طرفدار غرب در آن به قدرت

در استخدام حکومت زلنسکی است. تکلیف رژیم جنایت‌کار پوتین هم آنقدر آشکار است، که نیازی به کوچکترین توضیحی ندارد. بنابراین، برخلاف تصویری ساده‌بینانه، در واقع هر دو طرف به دلایل و درجات مختلف نماینده‌ی «شر» هستند.

اما در مورد جنگ سرد جدید؛ تردیدی نیست که این جنگ رابطه‌ی مستقیمی با جنگ سرد جدید دارد، که نه تنها در رابطه با روسیه، بلکه عمدتاً در ارتباط با چین است. همان‌طور که در جاهای دیگر اشاره کردام، جنگ اوکراین پیش‌درآمدی است برای رویارویی مستقیم یا غیرمستقیم با چین، که رقبی اصلی آمریکاست، و چون در سؤال مطرح نشده به جزئیات آن نمی‌پردازم. اما، نکته‌ی قابل توجه این است، که این جنگ سرد جدید تفاوت عمدہ‌ای با جنگ سرد پیشین دارد. جنگ سرد قبلی علاوه بر بُعد ژئوپلیتیک، دو بُعد ایدئولوژیک و سازمانی نیز داشت. یک طرف آن برداشتی کج و معوج از نوعی سوسیالیسم داشت، و طرف دیگر خواستار سلطه‌ی جهانی سرمایه بود. هر دو طرف سازمان دفاعی (جنگی) خود، پیمان ناتو و پیمان روشو را داشتند. اما جنگ سرد جدید، بُعد ایدئولوژیک ندارد؛ چرا

در مورد ادعای جنگ بین دموکراسی و خودکامگی، در میان انواع نظریه‌هایی که در مورد این جنگ طرح شده و می‌شود، یکی از پر مساله‌ترین این نظریه‌ها همین ادعای جنگ بین «خیر» و «شر» است. تردیدی نیست، که تفاوت‌های اساسی بین نظام‌های دموکراتیک و اوتوکراتیک/آلیگارشی وجود دارد و نظام سیاسی روسیه‌ی پوتین، نمونه‌ی بارز دومی است. شوروی سابق هم نظامی سرکوب‌گر و عاری از آزادی‌های فردی و اجتماعی بوده. اما در مورد نظام‌های دموکراتیک غربی، به ویژه آمریکا، هم نباید توهم داشت. در آمریکا، این نظام پُر مُدعای حاکمیت سرمایه و یک اقلیت وابسته به آن را تضمین می‌کند که خود داستان دیگری است. برای نمونه، سیستم انتخاباتی آن طوری طراحی شده، که هر گز یک حزب نمی‌تواند با پیروزی در یک انتخابات کترول کامل قوه‌ی مقننه و قوه‌ی اجرائیه را به دست گیرد و سیاست‌های متفاوتی را به پیش برد. سیستم انتخاباتی دو مرحله‌ای و کالج‌های انتخاباتی سبب می‌شود که در مواردی کاندیدای برنده، آراء عمومی کمتری از کاندیدای بازنده کسب کرده باشد. قوه‌ی قضائیه‌ی آن هم در راس خود نه قاضی مادام‌العمر انتصابی (از سوی رئیس



تها راه حل این بنگ، تلاش برای آتش‌بس و آغاز مذاکرات صلح است. این بنگ راه حل ظالمی ندارد. اوکراین به رغم همه‌ی کمک‌های تسلیلاتی و اطلاعاتی که از ناتو دریافت می‌کند، نمی‌تواند روسیه را شکست دهد. و اگر هم ناتو مستقیماً وارد بنگ شود، که نتواهد شد، بنگ عظیمی با نظر بنگ اتمی آغاز نواهد شد. اما دولت بایدن و متعددانش، به ویژه دولت بانسون در بریتانیا، که به راتنی می‌توانستند و می‌توانند با تدارک زمینه‌ی مذاکرات صلح و آتش‌بس، بنگ را متوقف کنند، از این اقدام فودداری کرده و می‌کنند. دیگر کل ناتو هم که حال پیش از همیشه محبوب شرکت‌های اسلامی و موشک‌سازی است، بنایت‌کارانه آتش را دامن می‌زند.

که هر دو طرف در نظام جهانی سرمایه‌داری نتو لیبرال انتگره هستند. از نظر سازمانی نیز تنها یک طرف پیمان نظامی قبلی را حفظ کرده و طرف دیگر فاقد چنین ساختاری است. وجود این جنگ و گسترش ناتو، نه تنها برای حفظ سلطه‌ی غرب لازمست، بلکه از آن‌جا که تولید و فروش سلاح و ادوات جنگی بخش قابل توجهی از اقتصاد کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد، ادامه‌ی آن به نفع سرمایه‌ی جهانی است.

دولت‌های غربی در این جنگ - با تخصیص بودجه‌های مالی هنگفت و ارسال تسليحات به اوکراین و نیز تحریم‌های کم‌سابقه علیه روسیه - دخالت و حضور موثری دارند. نظر شما به ویژه درباره سیاست «تحریم»، که دیگر به یک اهرم جنگی دولت‌های غربی علیه دولت‌های مخالف خود بدل شده است، چیست؟ این سیاست هم اکنون نه فقط بر روسیه، که بر کشورهای منطقه، اروپا، و بسیاری از کشورهای جهان - در زمینه‌ی اسری، گرانی و کمیابی برخی از اقلام مواد غذایی و... - تاثیرات به شدت منفی

جمهور با تایید مجلس سنا) دارد، که بسته به ترکیب سیاسی آن مانع قانون‌گذاری ترقی خواهانه می‌شود. بهترین نمونه‌ی آن، همین تصمیم ارتجاعی اخیر دادگاه عالی آمریکا در مورد سقط جنین بود. (جالب آن که پنج قاضی این دادگاه عالی توسط دو رئیس جمهور، جرج دبلیو بوش و دونالد ترامپ که هر دو در دور دوم ریاست جمهوری خود رای عمومی کمتری از رقبی خود آورده بودند و با رای کالج، جای انتخاباتی، رئیس جمهور شده بودند، منصوب شده‌اند!) ادعای دموکراسی خواهی آمریکا در جهان نیز با توجه به نقش اساسی آن در سرکوب جنبش‌ها و تلاش‌های دموکراسی خواهانه در کشورهای جهان و کمک به استقرار دیکتاتوری‌ها، امری واضح است و من در جاهای دیگر به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌ام.

حکومت امروزی اوکراین و دار و دسته‌ی زلنسکی هم به هیچ وجه نماینده‌ی دموکراسی نیستند. این دولت نیز، نظیر دولت پوتین، نماینده‌ی آلیگارش‌های دزدساری است که با حمایت فاشیست‌های محلی و منطقه‌ای به قدرت رسیده. هم اکنون نیز «لژیون بین‌المللی اوکراین» متشكل از هزاران نفوذنشیست لهستانی و دیگر کشورها،

و شنوندگان و خوانندگان ناآگاه خود می‌دهند. متناسبه این جنگ ادامه دارد. مهم‌ترین پیامد آن، برکنار از گشتارها و ویرانی شهرهای اوکراین، حذف روسیه به عنوان یک بازیگر عمدۀ در سیاست جهانی است. با آن که این احتمال وجود دارد که در پایان جنگ، روسیه بخش‌های شرقی اوکراین را به خاک خود ملحق سازد، در هر حال بازنده‌ی اصلی این جنگ روسیه خواهد بود. از مهم‌ترین پیامدهای این جنگ، گسترش و قدرت گرفتن فوق العاده‌ی ناتو، به مثابه مهم‌ترین ماشین جنگی سرمایه‌ی جهانی است، که مانع فوق العاده بزرگ‌تری در راه جنبش‌های ترقی خواهانه خواهد بود.

تلاش‌های بسیاری از سوی دولت فعلی ایالات متحده‌ی آمریکا و دولت‌های اروپایی برای تقویت و یکپارچگی «ناتو» در این دوره صورت گرفته است. در روزهای اخیر هم دو دولت فنلاند و سوئد، که تاکنون خارج از این پیمان نظامی بوده‌اند، تقاضای پیوستن به آن را امضا کرده‌اند. اما آیا آن طور که گفته می‌شود، «ناتو» تقویت و یکپارچه شده است؟ آن هم در شرایطی که در بین کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، اختلافاتی در زمینه‌ی جنگ و تحریم و بسیاری مسایل دیگر وجود دارد. در عین حال، به زودی انتخابات میان دوره‌ای مجلس سنای آمریکا و پس از آن انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود. اگر ترامپ، یا فردی چون او با سیاست «اول آمریکا»، برگزیده شود، چه بر سر «ناتو» و اتحادیه‌ی اروپا خواهد آمد؟

■ همان‌طور که اشاره شد، ناتوی در حال مرگ بر اثر حماقت پوتین نه تنها جان تازه‌ای گرفته، بلکه بسیار هم تقویت شده. درست است که اختلافاتی بین اعضای آن وجود دارد، اما اکثریت قریب به اتفاق اعضای ناتو از بزرگ‌ترین تولید کنندگان تسلیحات جنگی اند و اختلاف‌های آن‌ها جدی نیست. اگر هم ترامپ به روی کار آید، تغییر چندانی در ارتباط با ناتو صورت نخواهد گرفت. فراموش نکیم، که ترامپ بقیه‌ی اعضای ناتو را مجبور کرد که سهم بودجه‌ی نظامی خود را به دو درصد تولید ناخالص ملی شان برسانند. به علاوه، توجه عمده‌ی ترامپ همیشه چین بوده، که آن خود داستان دیگری است. همان‌طور که می‌دانیم، ناتو با استفاده از حماقت پوتین به شدت و به سرعت خود را تقویت نمود. جلسه‌ی اخیر سران ناتو، در مادرید، به خوبی بیان‌گر این واقعیت تلخ است. استولتبرگ، دیر کل ناتو، با افتخار اعلام نمود که حال ۱۹ عضو ناتو بودجه‌های نظامی خود را به دو درصد تولید ناخالص ملی افزایش داده و تعدادی اعضا نیز حتا بیش از آن رقم، بودجه تعیین کرده‌اند. از همه مهم‌تر، برای اولین بار آمریکا در لهستان پایگاه نظامی دائمی برقرار می‌کند. جالب آن که به رغم تاکید اصلی بر حمله‌ی روسیه و تدارک‌های نظامی بیشتر بر علیه آن، در مورد چین هم می‌گوید که ما همه بر این باوریم که چین چالش بزرگی بر «علیه منافع، امنیت و ارزش‌های ماست». و به وضوح، هدف اصلی ناتو را نشان می‌دهد. توافق شرم‌آور سوئد و فنلاند با دیکتاتور ترکیه، در مورد بازگرداندن مخالفین رژیم ترکیه در مقابل عدم مخالفت آن کشور با پیوستن سوئد و فنلاند به ناتو، نکته‌ی اسفبار دیگری در این زمینه است.

هرچند در پاسخ‌های قبلی به این مساله اشاراتی شده است، اما هم‌چنان برای فهم دقیق‌تر این جنگ، و جایگاه آن در جهان سرمایه‌داری، لازم است نظر شما را درباره‌ی شرایط امروز جهان

گذاشته و دامنه و پیامدهای جنگ را جهانی کرده‌اند. ادامه‌ی آن چه نتایجی به بار خواهد آورد؟

■ قطعاً همان‌طور که به درستی طرح کرده‌اید، تحریم اقتصادی به یک اهرم فشار بسیار قدرت‌مند تبدیل شده است. البته سیاست تحریم، سابقه‌ی تاریخی طولانی دارد و به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم در بسیاری موارد اعمال شده و نمونه‌ی بارز آن تحریم اقتصادی بر علیه کویا است، که حال ۶۴ ساله شده. نکته‌ی واضح این است، که تنها یک کشور قدرت‌مند می‌تواند تحریم‌های اولیه و ثانویه را به شکل موثری بر علیه کشوری ضعیفتر به کار گیرد. روسیه هم این سیاست را بر علیه گرجستان و اوکراین به کار گرفت. اما برکنار از سازمان ملل، تنها کشوری که قادر بوده این سیاست را به دفعات در سطح وسیع جهانی بر علیه کشور خاصی به کار گیرد، آمریکا بوده و با استفاده از قدرت هژمونیک خود، دیگر کشورها را نیز ناچار به پیوستن به چنین تحریمی کرده است. تحریم بر علیه ایران، پس از انقلاب بهمن، تحریم عراق قبل از حمله‌ی نهایی به آن کشور، بر علیه نیکاراگوا و نزرونلا، نمونه‌هایی از این اعمال قدرت هژمونیک است. آن‌چه که تمام بررسی‌ها در این زمینه نشان می‌دهد، تحریم‌ها بیشترین ضربه را به مردم به ویژه زحمت‌کشان کشورهای تحت تحریم وارد می‌سازد. با این حال، در مواردی هم تحریم می‌تواند تأثیر سازنده و مثبت داشته باشد و امکانات و ابعادات داخلی را افزایش دهد. گاهی هم تحریم‌ها نقش شمشیر دو لبه را بازی می‌کنند و ضمن ضربه به اقتصاد کشور تحریم شده، اقتصاد تحریم کننده را نیز آسیب می‌زنند. تحریم کنونی روسیه، نمونه‌ی بارز آن است. کاهش و قطع صادرات نفت و گاز روسیه، تاثیر بلافضله‌ای بر قیمت بنزین و افزایش هزینه‌های حمل و نقل، و به طبع آن قیمت محصولات غذایی، ساختمانی و صنعتی داشته و تورم را در تمام کشورهای غربی تحریم کننده افزایش داده. جنگ و صدمه دیدن بنادر، صادرات گندم از سوی اوکراین - که از بزرگ‌ترین تولید کنندگان این محصول در جهان است - را متوقف نموده، و خطر گرسنگی مفرط در جهان، به ویژه در کشورهای فقیرتر، را افزایش داده. هر قدر این جنگ وحشت‌ناک ادامه یابد، علاوه بر گشتارهای بیشتر و ویرانی‌های بیشتر شهروندان جنگ زده، تاثیرات مخرب بیشتری بر جهان، و به ویژه زحمت‌کشان و بخش‌های فقیر جوامع مختلف، وارد خواهد ساخت.

■ این جنگ چه راه حلی دارد؟ در چه شرایطی پایان می‌گیرد؟ و چه پیامدهای سیاسی- اقتصادی- اجتماعی بر جهان به جای خواهد گذاشت؟ حداقل، مهم‌ترین این پیامدها از نظر شما کدام‌ها هستند؟ تنها راه حل این جنگ، تلاش برای آتش‌بس و آغاز مذاکرات صلح است. این جنگ راه حل نظامی ندارد. اوکراین به رغم همه‌ی کمک‌های تسلیحاتی و اطلاعاتی که از ناتو دریافت می‌کند، نمی‌تواند روسیه را شکست دهد. و اگر هم ناتو مستقیماً وارد جنگ شود، که نخواهد شد، جنگ عظیمی با خطر جنگ‌آتمی آغاز خواهد شد. اما دولت بایدن و متحدانش، به ویژه دولت جانسون در بریتانیا، که به راحتی می‌توانستند و می‌توانند با تدارک زمینه‌ی مذاکرات صلح و آتش‌بس، جنگ را متوقف کنند، از این اقدام خودداری کرده و می‌کنند. دیر کل ناتو هم که حال بیش از همیشه محبوب شرکت‌های اسلحه و موشک‌سازی است، جنایت‌کارانه آتش را دامن می‌زنند. متناسبه جنبش ضد جنگ هم خاموش و عمل مُرده است و تبلیغات رسانه‌های دست راستی و لیبرال دنیای غرب، زلینسکی را به عنوان یک قهرمان به خورد بینندگان

شیعه و سنتی، و هندو، قدرت بیشتری می‌یابند؛ نژادپرستی به دنبال افزایش مهاجرت‌ها از کشورهای فقیرتر، عربیان تر و آشکارتر از همیشه شده؛ ماشین جنگی سرمایه‌ی جهانی قوی تر و وقیح‌تر شده، و چپ و ترقی خواهی در همه‌ی کشورها در حال عقب‌نشینی است.

نقش طبقه‌ی کارگر، و گرایش چپ در جامعه، در این میان چیست؟ چه سیاست‌ها و راه‌کارهای می‌تواند این طبقه، و گرایش چپ در جامعه، را قادر به مقاومت در مقابل تعرضات سرمایه‌داری کند، سیاست‌های آن را به شکست بکشاند، و جامعه‌ی بشری را از این توهش و بربریت برهاند؟

■ این بحث بسیار مفصلی است که نمی‌توان به همه‌ی جنبه‌های آن در یک مصاحبه پرداخت. به رغم همه‌ی جان‌فشنایی‌ها و مبارزه‌ها، متاسفانه چپ سوسیالیست، اعم از انقلابی و رفرمیست، در جهان آنقدر ضعیف شده که نقش چندانی در تغییر سیاست‌ها ندارد. در جاهای دیگر به تفصیل به دلایل شکست این جریانات که باقی مانده‌ی استراتژی‌های قرن بیستم و قبل از آن است، پرداخته‌ام. بخشی از دلایل این ضعف به قدرت دشمن مقابله، یعنی سرمایه‌ی جهانی و عاملین آن، مربوط است؛ و بخش دیگر آن به ضعف‌های درونی چپ و واقعیت‌گریزی آن مربوط می‌شود. تحولات عظیمی در نظام سرمایه‌داری رُخ داده؛ مقابله‌ی کار و سرمایه، نظریه‌ها و استراتژی‌های جدیدی را می‌طلبند؛ و چپ برای آن که بتواند به طور واقعی در عرصه‌ی تغییر جامعه نقش ایفا کند، نیاز به خانه تکانی نظری و سازمانی دارد، که خارج از این بحث است.

اما در رابطه با این جنگ، چپ می‌تواند نقش افشاگرانه بر علیه هر دو طرف جنگ و محکوم کردن هم‌زمان حمله‌ی روسیه و توطئه‌های ناتو به سرکردگی آمریکا، بپردازد و در جهت برقراری آتش‌بس و مذاکرات صلح فعالیت کند.

سی ام ژوئن ۲۰۲۲

زیرنویس:

- ۱

<https://www.akhbar-rooz.com/151171/1401/02/04/>
<https://www.youtube.com/watch?v=En-21EVbS9s>
<https://pecritique.com/2022/05/13/>

میزگرد بحران اوکراین در آینه‌ی جنگ سرد

بدانیم. پس از پایان «جنگ سرد» و «جهان دوقطبی»، نه تنها «جهان یک قطبی» - آن چه که در واقع ایالات متحده‌ی آمریکا در نظر داشت - شکل نگرفت، که قدرت‌ها و بلوک‌های سرمایه‌داری مختلفی پا به عرصه‌ی رقابت گذاشتند و جهان را به دوره‌ای از تنشی‌های حاد و جنگ‌های خانمان‌سوز و بی‌پایان وارد کردند. جهان به چه سمت می‌رود؟ عاقبت این وضعیت هراس‌انگیز چیست؟

■ البته من معتقد نیستم که پس از سقوط شوروی، «جهان یک قطبی» شکل نگرفت. در جای دیگر نیز اشاره کرده‌ام، که حتا در دوران «جهان دو قطبی» هم مانه دو ابر قدرت، که در واقع یک و نیم ابر قدرت داشتیم. درست است، که وجود اردوگاه شوروی موانعی برای جهان‌گشایی آمریکا ایجاد کرده بود، اما حتا در همان زمان هم آمریکا هر اقدامی را که لازم می‌دید، انجام می‌داد و سیاست‌های شوروی تنها سیاست‌های عکس‌العملی بود. پس از سقوط شوروی، ما به معنی واقعی یک جهان یک قطبی به سرکردگی آمریکا داشتیم و هنوز هم به رغم شکست‌ها و بی‌آبرویی‌هایش در عراق و افغانستان، با آن مواجهیم. هنوز تنها آمریکاست، که می‌تواند تحریم‌های جهانی و تحریم‌های ثانوی را بر کشوری که با آن مخالف است، تحمیل کند. در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول عملکرد و تو دارد، بودجه‌ی نظامی اش از مجموعه‌ی بودجه‌های نظامی ده کشور بعدی بزرگ‌تر است، بیش‌ترین کترن شبکه‌ی اطلاعاتی جهان را در اختیار دارد، و بسیاری دلایل دیگر. پاره‌ای مثلاً ایجاد «بریکس» (برزیل، روسیه، چین، هند، و آفریقای جنوبی) را در رد وجود جهان یک قطبی طرح می‌کنند، که دقیق نیست. تمامی این کشورها بخشی از نظام سرمایه‌داری جهانی‌اند، که هنوز آمریکا در راس آن قرار دارد. و تمامی آن‌ها به مبادلات مالی، تجاری، تکنولوژیک، و اطلاعاتی آمریکا وابسته‌اند. شک نیست، که چین به ویژه از نظر سرمایه‌ی مالی به سرعت در حال رشد است و رقیب جدی آمریکاست. و نیز به عنوان «کارگاه جهان»، آمریکا نمی‌تواند از حریه‌ی تحریم بر علیه آن استفاده کند. با این حال، چین چاره‌ای ندارد که سیاست‌های عکس‌العملی و بسیار محتابانه نسبت به آمریکا در پیش‌گیرد. آمریکا حدود سه تریلیون دلار به چین بدھکار است. البته چین می‌تواند چک سه تریلیونی را به حساب بگذارد و آمریکا چاره‌ای جز پرداخت آن نداشته باشد. اما اگر چنین فرض محالی اتفاق افتد، بلاfacسله دلار آمریکا سقوط می‌کند و یوان چین به شدت افزایش می‌یابد و صادرات چین، که اقتصادش بر آن متکی است، به شدت سقوط خواهد کرد. شک نیست، که چین تنها رقیب واقعی آمریکاست و به همین دلیل، احتمال وقوع جنگ سرد یا گرم واقعی بسیار جدی است. اما اگر چین از نظر اقتصادی هم به اقتصاد اول جهان تبدیل شود، به دلایل گوناگون سیاسی، فرهنگی، نژادی و غیره، نخواهد توانست هژمونی اول جهان شود.

در هر حال، در پاسخ به قست آخر سئوال باید گفت جهان متاسفانه وارد دوران‌های سخت‌تری خواهد شد. نتولیرالیسم بی‌هیچ مهاری در حال گسترش است، فالصله‌ی بین کشورهای غنی و فقیر و فالصله‌های طبقاتی درون کشورها بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود، (گزارش اخیر «فوربز» نشان می‌دهد، که در دو سال گذشته در دوران کرونا، ثروت میلیاردرهای جهان بیش از پنج تریلیون دلار افزایش یافته است.)؛ تخریب محیط زیست، گرمایش زمین، کمبودهای آب، رو به گسترش است. بنیادگرایان مذهبی، اعم از یهودی، مسیحی، مسلمان

تحولات سرمایه‌داری جهان؛ رقابت، جنگ، پیامد!

جهانی و ساحت رقابت‌های بین دولتی شود، با اجرای سیاست‌های «شوکدرمانی»، بُینان‌های اقتصادی این کشور را کن‌فیکون کردن، به طوری که «حقارت»ی تاریخی را بر گردن این ابرقدرت جهانی آویزان کردند. اما دیری نپایید که جهان تکنقطی توسط قدرت‌های نوظهور اقتصادی و نظامی به چالش کشیده شد.

با واردشدن به هزاره سوم، قدرت اقتصادی و نظامی و سیاسی آمریکا به تدریج تضعیف گردید و به شکل دوفاکتو هژمونی بلمنازع شد تدریجاً افول کرد. اگرچه آمریکا در این سال‌ها کماکان در جایگاه بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان باقی مانده است، اما عملاً مرکز ثقل اقتصادی کم و بیش و از برخی لحاظ به سوی کشورهای نوظهور رانش کرده است. نکته‌ی فراخور توجه در این فرآیند پُرتحول، این است که نظم جهانی و ساختار روابط بین‌المللی با ظهور تدریجی و پُر قدرت اقتصادی چین و پاگرفتن مجدد قدرت نظامی روسیه، در حال دگرگون شدن به سوی «تشییت» جهان «چندقطبی» است. در میان همه‌ی قدرت‌های نوظهور، برآمدن فزاینده و پُر قدرت اقتصادی و نظامی چین، نقش مرکزی و نیروی محركه را در این تحول جهانی ایفا کرده است.

علاوه بر این، در سطح منطقه‌ای نیز روسیه طی دو دهه‌ی اخیر توانست از زیر بار حقارت فروپاشی «بلوک شرق» سر برآورد و با اتکا به قدرت نظامی اش (به عنوان دومین قدرت نظامی جهان) وارد کشاکش و رقابت‌های بین‌دولتی در سطح منطقه‌ای شود. اگر بلوک امپریالیستی ناتو در طول چند دهه‌ی اخیر به طور مستمر کشورهای اروپای غربی را در حوزه‌ی نفوذ اردوگاه ناتو ادغام کرده‌اند، اما روسیه تلاش کرد با توسل به قهر نظامی، با گسترش نفوذ غرب به سوی مرازه‌ای روسیه مقابله کند.

و نیز تلاش‌ها و تمایل‌هایی که از سوی جریان پروغرب در اوکراین برای پیوستن به سازمان ناتو صورت گرفت، اوکراین را به سوی بی‌ثباتی و تنشی‌های سیاسی و نظامی جدی سوق داد، به طوری که سرانجام این تحولات از سوی کرملین تحمل نشد. تلاش‌های متعددی در ماه‌های پیش از تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، چه از طریق تهدید و پروپاگاندای تبلیغاتی و چه از طریق «دبپلماسی» و توسل به منطق «قوانین بین‌المللی»، هیچ‌کدام متمرث‌نبودند و حاصلی مسالمت‌آمیز در پی نداشت. به همین دلیل، ماشین جنگی در قامت حلال تضادها و تخاصمات به راه افتاد تا از ره‌گذر ویران‌گری و توحش و قصافت، باز تقسیم حوزه‌ی نفوذ ابرقدرت‌های جهانی و منطقه‌ای را عملیاتی کند.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی این جنگ را نه جنگی بین روسیه و اوکراین، که جنگی «نیابتی» و در واقع جنگی بین روسیه و «ناتو» به سرکرده‌گی ایالات متحده‌ی آمریکا می‌دانند؛ برخی آن را جنگی بین «دموکراسی» و «خودکامگی»، «خوب» و «شر»، ارزیابی می‌کنند؛ و برخی هم صحبت از یک «جنگ سرد» جدید به میان می‌آورند. شما چه می‌گویید؟

این که ایدئولوگ‌ها و دستگاه پروپاگاندای غربی از دوگانه‌سازی‌های

در آغاز این مصاحبه، لازم است ابتدا نظر شما را درباره‌ی چرایی جنگ روسیه در اوکراین بدانیم. این جنگ چرا و بر متن کدام زمینه‌های ملی، منطقه‌ای، و جهانی صورت می‌گیرد؟

■ ما اکنون در برهه‌ی متحول و پُر تنش از حیات نظام سرمایه‌داری معاصر به سر می‌بریم؛ دوره‌ای که در آن دینامیسم شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، هم اقتصاد جهانی را بیش از پیش در هم ادغام کرده و توأمان برهم کُشن‌های نیروهای دخیل در این فرآیند، تنش و کش‌مکش‌های بین‌دولتی بر سر چیره شدن بر مناطق مختلف جهان و سلطه بر یک‌دیگر را تشید کرده است. از این‌رو، وقوع جنگ در اوکراین را باید بر بافتار وسیعی از تغییر و تحولات تودرتوی جهانی تبیین و تحلیل کنیم. یعنی تهاجم نظامی روسیه به اوکراین را نمی‌توان صرفاً به مولفه‌های محلی و ملی در این دو کشور فروکاست، بلکه آن را باید در سطح مختلف و مقیاس‌های پیوستار ملی، منطقه‌ای و جهانی قرار داد. علاوه بر این، بر خلاف روی‌کرد جریان اصلی و مفسران و ایدئولوگ‌های بورژوازی که عمدتاً به نقش شخص پوتین و بلندپرایی‌ها و شرارت‌های وی به عنوان عامل اصلی دخیل در این جنگ تمسک جسته‌اند، تبیین و قرع این جنگ را باید بر پیش وسیع تری از تحولات گسترده و بنیادین ژئوکنومیکی نظام سرمایه‌داری و جنگ و تنش‌های ژئوپلیتیکی میان قدرت‌ها و بلوک‌های امپریالیستی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای برنشاند.

اگر با این روی‌کرد روش‌شناختی و رویافتد نظری به واکاوی و تحلیل این جنگ بپردازیم، می‌توانیم به سه سطح از بحث که به اشکال مختلف در هم‌تینده‌اند تکیه کنیم: یکم، چنان‌چه عزیمت‌گاه تحلیلی ما مقیاس جهانی باشد، تهاجم نظامی روسیه به اوکراین را باید بهسان مظهر رانش قدرت در سطح بین‌المللی و بازارهای نظم جهانی میان بلوک‌های امپریالیستی تبیین کرد. دگدیسی‌های ژئوکنومیکی نظام سرمایه‌داری و بلوک‌بندی‌های بین‌دولتی در چند دهه‌ی اخیر دست‌خوش دگرگونی‌های معنادار و عظیمی شده است. با سقوط دیوار برلین و فروپاشی سورروی، جهان دوقطبی «شرق» و «غرب» جای خود را به نظام «تکقطبی» به سرکردگی آمریکا داد. قدرت‌های سرمایه‌داری غرب برای این که روسیه به عنوان یک قدرت جهانی و منطقه‌ای قادر نباشد مجدداً قد علم کند و وارد معادلات

دریاره‌ی سیاست «تحریم»، که دیگر به یک اهرم جنگی دولت‌های غربی علیه دولت‌های مخالف خود بدل شده است، چیست؟ این سیاست هم‌اکنون نه فقط بر روسیه، که بر کشورهای منطقه، اروپا، و بسیاری از کشورهای جهان – در زمینه‌ی انرژی، گرانی و کمیابی برخی از افلام مواد غذایی و... تأثیرات به شدت منفی گذاشته و دامنه و پیامدهای جنگ را جهانی کرده‌اند. ادامه‌ی آن چه نتایجی به بار خواهد آورد؟

در حقیقت، راهبرد سران اصلی سازمان ناتو این است که تا آخرین نفر سربازان اوکراینی علیه دولت روسیه بجنگند و اتفاقاً تاکنون سعی بر آن داشته‌اند از حصول توافق و صلح جلوگیری کنند. آن‌چه دولت‌های غربی دنبال می‌کنند، این است که با کمک‌های نظامی و مالی به دولت اوکراین، این جنگ را تا حد امکان طولانی و فرسایشی کنند؛ به طوری که روسیه را در باتلاق این جنگ به زانو درآورند. این سیاست کلان، دو پیامد و روند متضاد، ولی دیالکتیکی و همپیوند را به همراه می‌آورد. از سویی، تهاجم نظامی روسیه به اوکراین را به عنوان «فرصتی طلایی» و «موهبتی الاهی» برای تضعیف قدرت

وقوع جنک در اوکراین را باید بر بافتار وسیعی از تعییر و تغولات تورتوئی بهانی تبیین و تقلیل کنیم. یعنی تهاجم نظامی روسیه به اوکراین را نمی‌توان صرفًا به مولفه‌های محلی و ملی در این دو کشور فروکاست. بلکه آن را باید در سطح متفلف و مقیاس‌های پیوستار ملی، منطقه‌ای و بهانی قرار داد... برخلاف رویکرد برجیان اصلی و مفسران و ایدئولوگ‌های بورژوازی که عمدتاً به نقش شخص پوتین و بلندپروازی‌ها و شرارت‌های وی به عنوان عامل اصلی دشیل در این پنک تمکس جسته‌اند، تبیین وقوع این جنک را باید بر بستر وسیع‌تری از تغولات گسترده و بنیادین ژئوکconomیکی نظام سرمایه‌داری و پنک و تنش‌های ژئوپلیتیکی میان قدرت‌ها و بلوک‌های امپریالیستی در مقیاس بهانی و منطقه‌ای برنشاند.



نظامی روسیه و احیاناً شکست آن به کار بگیرند، یعنی بدون این که نیروهای نظامی خود را مستقیماً وارد جنگ رو دررو را روسیه کنند، ارتش روسیه را از درون با فروپاشی رویه‌رو سازند یا شکست تلخی را برایش رقم بزنند.

تحریم‌های سهمگین اقتصادی علیه روسیه، در خدمت همین راهبرد عمل می‌کند و چیزی جز یک «جنگ اقتصادی» نیست. دولت روسیه نیز با توصل به همین منطق و ساز و کار، با قطع و یا کاهش چشم‌گیر صادرات گاز به برخی کشورهای اروپایی، به اهرم جنگ اقتصادی تلافی جویانه متوصل شده است. اگرچه از سویی این جنگ اقتصادی، روسیه را در منگنه‌ی انزوا و رکود و بحرانی اقتصادی قرار خواهد داد، اما هم‌زمان تبعات این جنگ اقتصادی دامن‌گیر قدرت‌های غربی هم خواهد شد، به ویژه پیامدهای مستقیم آن دامن‌گیر اکثریت کارگران و افراد کم‌درآمد خواهد شد که تا همین حالا نیز در ابعاد وسیعی قابل رویت است. توامان با مسابقه‌ی تسلیحاتی و تنش‌های ژئوپلیتیکی، نظر به درهم‌تنیدگی اقتصاد جهانی و وابستگی متقابل اقتصادهای ملی در هر چهار قاره‌ی جهان، تداوم این جنگ مُنجر به تعمیق بحران

کاذب و برساخته‌ی دستگاه ایدئولوژیک امپریالیستی برای پیش‌برد اهداف ژئوپلیتیکی و اقتصادی، از گفتمان‌های جنگ بین «دموکراسی» و «خودکامگی» یا شبیه آن استفاده می‌کنند، جای تعجب نیست. این سیاست قد طولاً در تاریخ پُر افت و خیز سلطه‌گری امپریالیستی دارد که در سایر جنگ‌ها نیز تعقیب شده است. از گفتمان «جنگ تمدن‌ها» گرفته تا «جنگ علیه تروریسم» و «داخله‌ی بشردوستانه»، همه و همه تبلیغات ایدئولوژیکی‌اند در خدمت توجیه منافع سرمایه‌داری و امپریالیستی‌شان.

هرچند اعلان «جنگ سرد جدید» از سوی آمریکا علیه چین، سال‌هاست در مقیاس جهانی در جریان است، اما جنگ در اوکراین به کوره‌ی داغ جنگ نیابتی میان بلوک‌های اصلی سرمایه‌داری، یعنی جنگ میان روسیه و بلوک ناتو، تبدیل شده است. هرگاه «جنگ سرد» – یعنی تنش و رقابت‌های سرمایه‌دارانه از رهگذر رقابت‌ها و ساز و کارهای اقتصادی و به مدد ساختارها و قواعد عقلانی بازار جهانی قادر به ایجاد توازنی میان بازی‌گران قدر نشد، منطق زور و قهر نظامی بی‌درنگ به تنها گزینه‌ی «کارساز» و «اجتناب‌ناپذیر» دولت‌های

سرمایه‌داری و امپریالیستی در یک سره کردن مُناشه و مُنازعات شان بدл می‌شود. جنگ در اوکراین مظهر برهم خوردن موازنی قدرت میان این قدرت‌های است. این جنگ هرچند تهاجم آشکار نظامی امپریالیستی روسیه به اوکراین است، اما این جنگ را باید در بافتاری گسترده‌تر، بهسان قطعه‌ای از یک پازل بزرگ در مقیاس جهانی – یعنی آرایش مجدد موازنی قدرت میان بلوک‌بندی‌های امپریالیستی و باز تقسیم حوزه‌ی نفوذ آنها به مدد جنگ و قوای نظامی – تبیین و تحلیل کنیم. به نظرم، اوکراین اکنون به آوردگاه دو بلوک امپریالیستی (شرق) و (غرب) – میان بلوک امپریالیستی روسیه و متحداش (از جمله چین که غیرمستقیم نقش آفرینی می‌کند) و بلوک امپریالیستی ناتو – بدл شده است. ارتش و نیروهای نظامی اوکراین، به شکل دو فاکتو، نقش پیاده نظام بلوک ناتو در این جنگ را بازی می‌کنند.

دولت‌های غربی در این جنگ – با تخصیص بودجه‌های مالی هنگفت و ارسال تسلیحات به اوکراین و نیز تحریم‌های کم‌مسابقه علیه روسیه – دخالت و حضور موثری دارند. نظر شما به ویژه

است که بشریت را عملای سوی «جنگ جهانی سوم» سوق دهد. پیامدهای چنین سناریویی بی نهایت فاجعه‌بار و ویران‌گر خواهند بود. سناریوی دیگر می‌تواند این باشد که در نتیجه‌ی استمرار فرسایشی این جنگ و پیش‌روی و تثبیت بیشتر موقعیت نیروهای روسیه در منطقه‌ی «لوهانسک» در شرق و مناطق جنوبی اوکراین، فرآیند مذکوره میان کرمیلین و کی‌یف به آتش‌بس موقت و موافقت‌نامه‌ی «صلح» بین طرفین بینجامد، شرایطی که اوکراین بخشی از سرزمین‌هایش را عامل از دست دهد. این سناریو، یک مسکن موقت خواهد بود؛ زیرا خاستگاه‌های اصلی این جنگ و تنش‌ها کماکان به قوت خود باقی می‌مانند و زمینه‌های از سرگیری تنش و جنگ را به شکل بالقوه و بالفعل حفظ و تثبیت خواهد کرد.

سناریوی بعدی، می‌تواند شکست روسیه در این جنگ باشد. تداوم تنش آفرین و حفظ زمینه‌های استمرار این جنگ از سوی اردوگاه ناتو و نیز پاپشاری کرمیلین بر ادامه‌ی این جنگ «به هر قیمتی»، می‌تواند به جنگ فرسایشی منجر شود و قویاً نظامی نیروهای نظامی روسیه را به تدریج تحلیل ببرد و سرانجام به شکست بکشاند؛ سناریویی همانند تجربه‌ی «جنگ داخلی افغانستان» در اوآخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ که آمریکا و متحدان منطقه‌ای اش با حمایت‌های نظامی و لجستیکی و مالی از شبه نظامیان اسلام‌گرا (همچون القاعده و طالبان)، نیروهای نظامی شوروی را در این جنگ از پا در آوردند. به هر درجه که هر یک از این سناریوهای یا هر احتمال غیرمنتظره‌ی دیگر به عنوان خروجی این جنگ جامه‌ی عمل پیوشناد، پیامدهای آن بسیار دامن‌گستر و طولانی خواهند بود. قربانیان اصلی این جنگ و نتایجی که به بار می‌آورد، اکثریت مردم کارگر و تُهی دست و آزادی خواه هستند و خواهند بود. بحران‌ها و انسدادهای اقتصادی عمیق‌تر و پُر دامنه‌تر از آن‌چه خواهند شد که هم‌اکنون با آن روبرو هستیم و به تبع آن فقر و فلاکت و گرسنگی روند فزاینده و دهشت‌ناک‌تری خواهد گرفت.

تلاش‌های بسیاری از سوی دولت فعلی ایالات متحده‌ی آمریکا و دولتهای اروپایی برای تقویت و یکپارچگی «ناتو» در این دوره صورت گرفته است. در روزهای اخیر هم دو دولت فنلاند و سوئد، که تاکنون خارج از این پیمان نظامی بوده‌اند، تقاضای پیوستن به آن را امضا کرده‌اند. اما آیا آن طور که گفته می‌شود، «ناتو» تقویت و یکپارچه شده است؟ آن هم در شرایطی که در بین کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، اختلافاتی در زمینه‌ی جنگ و تحریم و بسیاری مسایل دیگر وجود دارد. در عین حال، به زودی انتخابات میان دوره‌ای مجلس سنای آمریکا و پس از آن انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود. اگر ترامپ، یا فردی چون او با سیاست «اول آمریکا»، برگزیده شود، چه بر سر «ناتو» و اتحادیه‌ی اروپا خواهد آمد؟

■ یکی از بارزترین پسامدهای بلاواسطه‌ی جنگ در اوکراین، تشدید و تقویت بلوک‌بندی‌های امپریالیستی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای است. شکاف‌ها و تضادهای بین‌امپریالیستی بسیار عمیق‌تر از اوایل قرن حاضر هستند. اوضاع کنونی این‌چنین نیست که آمریکا، همان‌طور که در حمله به افغانستان توانست بخش اعظم کشورهای جهان را در پس پشت پروپاگاندای «جنگ علیه تروریسم» بسیج کند، به یک اجماع جهانی دست یابد. نظام جهانی اکنون به دو بلوک اصلی تقسیم شده است. شکاف‌های ایجاد شده و روند بلوک‌بندی‌ها، خود را در تجمعی قدرت و هم‌گرایی‌های نظامی و سیاسی بیشتر

اقتصادی سرمایه‌داری و گسترش اعتراض و شورش‌های اجتماعی خواهد شد. در همین چند ماه اخیر، جهان شاهد افزایش بی‌سابقه‌ی قیمت نفت و گاز و دیگر حامل‌های انرژی، مواد خوراکی و دیگر کالاهای اساسی جامعه بوده است. بینند! و باستگی متقابل اقتصادهای ملی در عصر جهانی شدن سرمایه چنان پُر شتاب و گستردۀ است، که پیامدهای بروز بحران‌ها، از جمله جنگ و جدال نظامی در هر نقطه‌ای از جهان کم‌ویش در مقیاس جهانی بازتاب می‌یابد و اقتصاد جهانی را در معرض بی‌ثباتی و بحران‌های ویران‌گری قرار می‌دهد و به تبع آن هستی انسانی و اجتماعی خیل عظیمی از مزدبگیران و مردم تحت‌ستم را به ورطه‌ی نایبود می‌کشاند. به طور مشخص، نظر به این که روسیه و اوکراین روی هر فرته ۲۵ درصد از صادرات گندم جهان را به خود اختصاص می‌دهند، جنگ کنونی پیامدهای بلاواسطه‌ای بر زنجیره‌ی تامین مواد غذایی در سطح جهانی گذاشته که تا همین لحظه بخش عظیمی از جهان، به ویژه کشورهای فقیر و کم‌درآمد در «جنوب جهانی» با بحران گرسنگی دست به گریبان‌اند. بدون تردید این جنگ و پیامدهای جهانی آن مستقیماً بر وضعیت و خامت بار اکثریت کارگران و مردم تُهی دست اثرگذار بوده است. اگرچه قبل از این جنگ نیز بخش چشم‌گیری از مردم جهان در فقر مطلق به سر می‌بردند و بحران کرونای نیز گستره و عمق آن را شدت بخشیده بود، اما ادامه‌ی این جنگ دامنه‌ی فقر و گرسنگی را تا در ابعاد جهانی و به شکل فاجعه‌بارتری می‌گستراند.

این جنگ چه راه حلی دارد؟ در چه شرایطی پایان می‌گیرد؟ و چه پیامدهای سیاسی- اقتصادی- اجتماعی بر جهان به جای خواهد گذاشت؟ حداقل، مهم‌ترین این پیامدها از نظر شما کدام‌ها هستند؟ ■ حقیقت ساده این است، که این جنگ راه حل سرمایه‌دارانه ندارد. ما باید به فکر راه حل‌هایی باشیم که ما را به فراسوی نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی - یعنی به ورای نظامی که تنش‌های ژئوپلتیکی و نظامی‌گری و امپریالیسم جز لاینک از تضادها و گرایش‌های درون‌ماندگار آن است - هدایت کند.

پیش‌بینی این که این جنگ در چه شرایطی پایان می‌گیرد، بسیار دشوار است؛ چرا که ما با شرایط بسیار پیچیده‌ای رویه‌رو هستیم به تبع آن برهم‌کش‌های متعدد نظامی، سیاسی و اقتصادی و نیز با بازی‌گران متلون و ناهم‌ارز در سطح جهانی و منطقه‌ای مواجهیم که جملگی در این جنگ خانمان برانداز دخیل‌اند. چند سناریوی متحمل را می‌تواند تصور کرد: یکم، طولانی‌تر شدن این جنگ، به طوری که دولت روسیه بخشی مهمی از مناطق شرق و جنوب اوکراین را تحت کنترل خود درآورد (که تا همین حالا هم چنین است) و در نتیجه، حاضر به عقب‌نشینی نباشد. همزمان، دولت اوکراین که از ظرفیت و توان نظامی بسیار ضعیف‌تری نسبت به قوای نظامی روسیه برخوردار است، با حمایت تسلیحاتی غرب قادر به «مقاؤمت» طولانی‌مدت‌تری باشد و در این جنگ از پا در نیاید. این وضعیت به طور قطع بحران اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی و نارضایتی‌های ژئوپلتیکی و صفت‌بندی‌های و گسترش خواهد داد؛ و نیز تنش‌های ژئوپلتیکی و بین‌دولتی در سطح جهانی و منطقه‌ای نیز تشدید خواهد شد. بر متن چنین وضعیتی، امکان گسترش دامنه‌ی جغرافیایی این جنگ به مناطق دیگر و مداخله‌ی مستقیم سایر قدرت‌های سرمایه‌داری در این جنگ و جدال افزایش خواهد یافت. شرایطی که در آن برخی کشورهای دخیل در این جنگ از سلاح اتمی برخوردارند، از چنین پتانسیلی برخوردار

اصلی سیاست خارجی آمریکا تابعی از منافع کلان امپریالیسم آمریکاست و در بردههای تاریخی معین، در پاسخ به مقتضیات این منافع و در کشاکش با رقبای قدر شکل می‌گیرد و به اجرا درمی‌آید. به عنوان نمونه، اعلام «جنگ سرد جدید» علیه چین، از همان دوران ریاست جمهوری اوباما در سال ۲۰۱۱، در قالب راهبرد «چرخش به آسیا» تدوین و رسم اعلام شد؛ راهبردی که بنا دارد منطقه‌ی آسیا-پاسیفیک را به اولویت سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل کند. این سیاست در اساس برای مهار ظهور قدرت‌مند چین و بازگرداندن موازنی قدرت به نفع آمریکا اتخاذ شد که در دوران ترامپ تداوم یافت و هم‌اکنون نیز توسط دولت جو بایدن پیش برده می‌شود و عملاً شاکله‌ی اصلی سیاست خارجی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. حتاً در بحبوحه‌ی جنگ اوکراین، خبرگزاری‌ها گزارش کردند که دولت آمریکا بنا دارد بلوک جهانی مقابله با روسیه را به یک ائتلاف بین‌المللی گسترش‌دهتر علیه چین هدایت کند. آتنوئی بلینکن، وزیر خارجه‌ی آمریکا، در خصوص سیاست دولت بایدن در قبال چین گفت: «حتاً با ادامه‌ی جنگ پوتین علیه اوکراین، ما هم چنان بر جدی‌ترین چالش

نمایان می‌سازد. تقویت و گسترش «پیمان ناتو» یکی از نمودهای این روند است. هنوز به خاطر داریم که امانوئل ماکرون، رئیس جمهور فرانسه، در سال ۲۰۱۹ در واکنش به نابسامانی و ناهمانگی میان دولت‌های عضو سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، اعلام کرد ناتو دچار (مرگ مغزی) شده است. ره‌آوردهی که جنگ در اوکراین به همراه داشته است، جان گرفتن دوباره‌ی سازمان ناتو است و در راس آن امپریالیسم آمریکا مجدداً هژمونی خود را برای دوره‌ای دیگر بر این بلوک امپریالیستی تثبیت کرد.

قدرت‌های غربی در اردوگاه ناتو طوری تبلیغات جنگی و مسابقات تسليحاتی خود را در این جنگ سازمان دادند، که دولت‌هایی که تاکنون عضو ناتو نبودند را وادار کنند که اگر می‌خواهند از «شّر» تهاجم نظامی و توسعه‌طلبی بلوک روسیه و چین در امان بمانند، راهی جز پیوستن به سازمان ناتو ندارند. برایند این وضعیت بود که در فاصله‌ی اندکی، دو کشور فنلاند و سوئد که سابقه‌ی طولانی در «بی‌طرفی» در مُنざعات بین‌المللی داشتند و از واردشدن به پیمان‌های نظامی دوری می‌جستند، سرانجام درخواست رسمی خود برای عضویت در سازمان



بلندمدت نظم بین‌الملل که آن را جمهوری خلق چین ایجاد کرده، متوجه خواهیم بود.

هر چند در پاسخ‌های قبلی به این مساله اشاراتی شده است، اما هم‌چنان برای فهم دقیق‌تر این جنگ، و جایگاه آن در جهان سرمایه‌داری، لازم است نظر شما را درباره‌ی شرایط امروز جهان بدانیم. پس از پایان «جنگ سرد» و «جهان دو قطبی»، نه تنها «جهان یک قطبی» - آن چه که در واقع ایالات متحده‌ی آمریکا در نظر داشت - شکل نگرفت، که قدرت‌ها و بلوک‌های سرمایه‌داری مختلفی پا به عرصه‌ی رقابت گذاشتند و جهان را به دوره‌ای از تنشی‌های حاد و جنگ‌های خانمان‌سوز و بی‌پایان وارد کردند. جهان به چه سمت می‌رود؟ عاقبت این وضعیت هراس‌انگیز چیست؟

■ جهان در ابتدای هزاره‌ی سوم با چالش‌های بسیار بزرگ و پُر تلاطم دست به گریبان است. تضادها و گرایش درون‌ماندگار شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، اقتصاد جهانی را هر دم به سوی درهم‌تندی‌گی

میدان تنش آفرینی طبقه‌ی کارگر و نیروهای انقلابی، بازی در آوردگاه ستیزه‌بیوی و بنک و بدهال‌های سرمایه‌داری و هم‌سویی با این یا آن بلوک امپریالیستی نیست. نه گسترش توسعه‌طلبی‌های اردوگاه ناتو به سوی اروپای شرقی، می‌تواند بنک‌افروزی‌های امپریالیسم روسیه را توجیه کند و نه قصاویت و ویران‌کری‌های فابجه‌باری که نیروهای نظامی روسیه در اوکراین به بار آورده‌اند. می‌تواند توجیه برای «مشویعت» بتشییدن به مذاقه‌کری و مسابقه‌ی تسليحاتی قدرت‌های غربی باشد. سیاست اصولی و کمونیستی در گروه‌بازه‌ی مسنتل سوسیالیستی برای صلح بجهانی و زندگی شایسته‌ی انسان است که در تقلیل نهایی از ره‌کن مبارزه‌ی طبقاتی علیه کلیت نظام سرمایه‌داری و فاروی از کل نظام استئمارک سرمایه‌داری و میلیتاریسم دولتی میسر فواهد شد.

ناتو را تحويل دادند و این‌چنین در رقابت‌ها میان بلوک‌بندی‌های یین‌امپریالیستی، رسمایه اردوگاه ناتو پیوستند. این‌چنین، گرایش به تجمعی قدرت نظامی و تشدید صفت‌بندی‌ها روندی فراینده‌تر به سوی تنش‌های رئیولیتیکی به خود گرفته است. دور از تصور نیست، که کشورهای دیگر همین مسیر را نمی‌پمایند.

در واقع، اگرچه روسیه با تهاجم نظامی اش به اوکراین، در پی این بود کی یف را برای قصد پیوستن اش به ناتو گوش‌مالی دهد تا از این طریق از گسترش بیش‌تر ناتو به مرزهای روسیه جلوگیری کند، اما این روند نتیجه‌ی معکوس داشت. اکنون روسیه بیش از گذشته در محاصره‌ی نیروهای نظامی ناتو گفتار آمده و در نتیجه، بازنده‌ی اصلی این کشاکش‌هاست.

در خصوص احتمال بازگشت ترامپ به مستند ریاست جمهوری و پیامدهای آن بر سرنوشت ناتو، باید بگوییم که راهبرد کلان و سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا صرفاً با تغییر رئیس جمهور دست‌خوش دگرگونی‌های بنیادین و کلان نمی‌شود. ممکن است در برخی موارد جنبه‌هایی از این سیاست‌ها تغییر پیدا کنند، اما خاستگاه

اعتراضات کارگری و برآمد جنبش‌های قدرت‌مند ضدجنگ صورت گرفته است. متأسفانه در این برهه‌ی تاریخی، جنبش چپ و کمونیستی در ابعاد جهانی کم و بیش پراکنده و نامنسجم است و در موقعیتی نیست که به اهرم فشار قابل ملاحظه‌ای علیه جنگ‌افروزی دولت‌های سرمایه‌داری تبدیل شود.

با این حال، زمینه‌های بالقوه و عملی دیگری موجودند که می‌توان از آن برای نقش آفرینی در راستای مبارزه علیه این جنگ ویران‌گر و کُل نظام سرمایه‌داری و امپریالیستی بهره برد. چنان‌چه در فرازهای بالا اشاره کردم، در بحبوحه‌ی تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، هم بحران‌های ساختاری و ادواری سرمایه‌داری شدت و حدت بیشتری پیدا کرده و هم جهان شاهد روند کم سابقه‌ای از کمبود سوخت و گرانی افسارگسیخته‌ی حامل‌های انژری و مواد غذایی و دارو و دیگر کالاهای حیاتی جامعه بوده است. بر متن چنین شرایط هولناکی، موج تازه‌ای از شورش‌های اعتراضی کارگران و فروستان سر برآورده و خیابان را از نو به میدان پیکار علیه فقر و فلاکت و ناعدالتی حاکم بر این جوامع بدل کرده است؛ برآمدهای اعتراضی و اجتماعی‌ای که به طور قطع دامنه‌ی آن تعمیق و گسترش خواهد یافت. این مهم، آن فرصلت و زمینه‌ی عینی‌ای است که نیروهای سوسیالیستی و انقلابی با مشارکت فعال خود، می‌توانند آن را به سوی مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری و ضدجنگ سمت‌سو بخشنند. یعنی هم می‌توانند از این نیروی عظیم طبقاتی و اجتماعی‌ای که در شرایط منحصر به فرد هر کشوری به حرکت در می‌آیند، به مبارزه‌ی سازمان یافته و رادیکال علیه دولت‌های سرمایه‌داری در داخل آن کشور تبدیل کنند و هم با طرح شعارهای رادیکال و ضدجنگ، آن را در پیوند با جنبش رادیکال صلح جهانی علیه جنگ در اوکراین قرار دهند. مدامی که پیامدهای این جنگ گستره و عمق بحران‌های اقتصادی و نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی را تشدید کرده است، زمینه‌های مادی برای به حرکت درآمدن جنبشی قدرت‌مند علیه این جنگ مهیا است.

بیستم روئیه‌ی ۲۰۲۲

فراینده‌تر سوق داده است. این روند نه تنها تنش‌های ژئوپلیتیکی و جنگ و جدال‌های سرمایه‌داری – چه در قالب «جنگ سردا» (جنگ تجاری و رقابت‌های اقتصادی و سیاسی) و چه در قالب جنگ‌های گرم نیابتی و مستقیم تمام‌عیار – را کاهش نداده است، بلکه گرایش به چندپارگی فضایی سرمایه‌داری جهانی و رقابت و کشمکش بر سر هژمونی و سلطه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری و بلوکبندی‌های امپریالیستی بر یکدیگر پیوسته بازتولید و تکثیر می‌شود. گرایش به تمرکز قدرت و بلوکبندی‌های امپریالیستی صرفاً محدود به اردوگاه ناتو نیست. اگر بلوک امپریالیسم غرب در سازمان ناتو مجدداً جان تازه‌ای به خود گرفته است و عملاً فضا را برای مسابقه‌ی تسليحاتی و میلیتاریزه‌سازی اروپا فرآهن آورده است، در آن سوی مُنازعات نیز، این جنگ و مُنازعات و پروپاگاندای جنگ‌افروزانه، کشورهای بلوک چین و روسیه را به واکنش وامی دارد و آن‌ها را به تدریج به سوی هم‌کاری‌های نظامی امنیتی فراینده‌تر سوق می‌دهد. بسترها عینی تنش نظامی در دیگر کانون‌های بحران (مثلاً خاورمیانه و جنوب شرقی آسیا) نیز بالقوه خلق شده‌اند. آن‌چه به طور محرز خودنمایی می‌کند، این است که نفعه‌های این پیمان و هم‌گرایی به سوی «بلوک شرق» شکل گرفته‌اند و به پیمان‌های نظامی منسجم و فرامنطقه‌ای سوق خواهد یافت.

نقش طبقه‌ی کارگر، و گرایش چپ در جامعه، در این میان چیست؟ چه سیاست‌ها و راهکارهایی می‌تواند این طبقه، و گرایش چپ در جامعه، را قادر به مقاومت در مقابل تعریضات سرمایه‌داری کند، سیاست‌های آن را به شکست بکشاند، و جامعه‌ی بشری را از این توهش و بربریت برهاند؟ ■

مادامی که طبقه‌ی کارگر و کُل جنبش چپ و کمونیستی منافعی در این جنگ‌های امپریالیستی و دهشت‌ناک ندارند، راهی جز مخالفت با این جنگ و تلاش برای خاتمه دادن به آن در پیش ندارند. میدان نقش آفرینی طبقه‌ی کارگر و نیروهای انقلابی، بازی در آردوگاه سیزده‌جوبی و جنگ و جدال‌های سرمایه‌داری و هم‌سویی با این یا آن بلوک امپریالیستی نیست (آن‌گونه که برخی چپ‌های پروسوسیه در چنبره‌ی آن هبوت کرده‌اند). نه گسترش توسعه‌طلبی‌های اردوگاه ناتو به سوی اروپای شرقی، می‌تواند جنگ‌افروزی‌های امپریالیسم روسیه را توجیه کند و نه قصافت و ویران‌گری‌های فاجعه‌باری که نیروهای نظامی روسیه در اوکراین به بار آورده‌اند، می‌تواند توجیهی برای «مشروعیت» بخشیدن به مداخله‌گری و مسابقه‌ی تسليحاتی قدرت‌های غربی باشد. سیاست اصولی و کمونیستی در گرو مبارزه‌ی مستقل سوسیالیستی برای صلح جهانی و زندگی شایسته‌ی انسان است که در تحلیل نهایی از رهگذر مبارزه‌ی طبقاتی علیه گلیت نظام سرمایه‌داری و فراروی از کُل نظام استثمارگر سرمایه‌داری و میلیتاریسم دولتی میسر خواهد شد.

مسلم است که تبعاتی که این جنگ در مقیاس جهانی به بار آورده است – از بی‌ثبتاتی و آوارگی و ویران‌گری گرفته تا گرانی و تورم و فقر و فلاکت – همه و همه شرایط زیست و معیشت را برای میلیون‌ها انسان کار و زحمت به جهنم تبدیل می‌کند. در نتیجه، شکل دادن به یک جنبش صلح جهانی، جنبشی که مستقل از دولت‌های سرمایه‌داری و بلوکبندی‌های امپریالیستی، قادر خواهد بود با فشار اجتماعی از پایین و به شکل سازمان یافته، دولت‌های درگیر در این جنگ را وادار به پایان دادن به این جنگ کند. این امر تاریخاً از طریق اعتصابات و

تحولات سرمایه‌داری جهانی: رقابت، جنگ، پیامد!

که منجر به این جنگ شده است. امروز با فاصله‌ای چند ماهه از آغاز این جنگ می‌توان تبیین‌های رایج را در سه دسته باز شناخت: نقطه عزیمت امنیتی /ژئوپولیتیکی؛ تقابل دموکراسی و اقتدارگرایی؛ و بالاخره دیدگاه مدافعانه شکل‌گیری جهان چندقطبی. در دسته‌ی اول باید خود روسیه و آمریکا را جای داد. تعبیر روسیه به سادگی این بود که ناتو بعد از ختم جهان دوقطبی باز هم خود را به سمت شرق گسترش داده است و این «امنیت» روسیه را به خطر انداخته است.

بحث در مورد این که «امنیت» هر دولتی بر اساس کدام ضوابط تعیین می‌شود را اجازه دهید فعلاً به کناری بگذاریم. مساله اینست که در این تبیین، مساله تماماً به اهداف ژئوپولیتیک و امنیتی دولت‌ها (و نه هر دولتی) محدود می‌شود. هسته‌ی اصلی این روی کرد، همان دیدگاهی است که از دوران

استعمار انگلیس تا همین امروز برای استراتژیست‌ها و اتاق‌های فکری بخش‌هایی از سرمایه‌ی جهانی که مترصد جهان‌گستری و اعمال قدرت در بخش‌های وسیع تری از جهان بوده‌اند، مطرح است. در این دیدگاه، کنترل اروآسیا که شامل چین و روسیه و یا بخش‌های مهمی از آن‌ها نیز هست^(۱)، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ و هم‌چنین اوکراین به دلیل قرار گرفتن در مرز روسیه و دسترسی به دریای سیاه. بنابراین، هیچ جای تعجب نیست که بعد از تصرف کریمه توسط روسیه، امریکا و ناتو مبنای زیادی را تخصیص می‌دهند به بازسازی و تقویت ارتش و نیروهای نظامی اوکراین. چنان که حالا معلوم شده، این شامل سر و سامان دادن دسته‌جاناتی هم هست که فاشیست بودنشان خیلی هم محروم‌انه نبوده و هم‌چنین دایر کردن آزمایش‌گاه‌هایی که مشغول فعالیت‌های مشکوک و خطرناک هستند. و این همان چیزی است که از جانب روسیه، به تلاش غرب برای به خطر انداختن امنیت روسیه تعبیر شده است.

در تبیین دیگر، که شامل بخش بزرگی از چپ اروپا هم می‌شود، حرف اول و آخر را گفتمان دموکراسی لیبرالی می‌زنند: یک تزار اقتدارگرا دارد جهان‌گستری می‌کند و نمی‌فهمد که اکنون قرن بیست و یکم است. گویا لشکرکشی به افغانستان و عراق و لیبی با شرکت آمریکا و ناتو و بسیاری از اروپاییان در قرون وسطی بوده است! و بالاخره تعبیری که از جانب مدافعان و یا سخن‌وران جهان چندقطبی طرح می‌شود، که آن هم اساساً متکی است بر برتری جهان چندقطبی به یکقطبی: تمرکز بلا منازع قدرت در جهان به دست آمریکا برای پیش‌رفت جهان مضر است و دیگر وقت اش است که نظمی چندقطبی شکل بگیرد. نشیریه‌ی «اکونومیست» در همان هفت‌های آغاز این جنگ، در مارس ۲۰۲۲ با عنوان «نظم جهانی آلترناتیو» نوشت که آن‌ها (روسیه و چین) می‌خواهند نظم نوینی را شکل بدene که در آن چین، آسیا را اداره خواهد کرد؛ روسیه بر امنیت اروپا حق و تو خواهد یافت و آمریکا هم مجبور به بازگشت به کشورش خواهد شد! این تعبیر البته برای به سُخره گرفتن مدعیان نظم چندقطبی است؛ چرا که از سال‌ها پیش آمریکا و حتا خود نشیریه‌ی «اکونومیست» مشغول

در آغاز این مصاحبه، لازم است ابتدا نظر شما را درباره چرا بی جنگ روسیه در اوکراین بدانیم. این جنگ چرا و بر

متن کدام زمینه‌های ملی، منطقه‌ای، و جهانی صورت می‌گیرد؟ ■ وقوع جنگ در اوکراین پیامد دخالت و تحریکات آمریکا و ناتو است به منظور حفظ سرکردگی و برتری در جهان. ختم جنگ سرد، آغاز شکل دادن به جهان تحت سلطه‌ی بلا منازع آمریکا بود و در نتیجه آمریکا نه فقط از حوزه‌ی زیست روسیه دور نشد، بلکه در تمام سه دهه‌ی گذشته مستمرا با انواع انقلابات رنگی مشغول مُحکم کردن پای خود در جمهوری‌های سابق شوروی بوده است.

و در این زمینه البته حمایت دولت‌های محلی را داشته، که اغلب قدرت‌گیری‌شان را مدیون حضور و دخالت آمریکا و ناتو بوده‌اند.

دولت اوکراین هم یکی از این دولت‌های است، که با تلاش برای پیوستن به پیمان جنگ‌افروز ناتو در تمام دهه‌ی گذشته، و عدم توجه به فُرجه‌های تعیین شده توسط روسیه از ماهه‌ای آخر ۲۰۲۱ تا شروع جنگ، مسئولیت روشنی در چیدمان این جنگ دارد. تا روزهای قبل از آغاز جنگ، فضای عمومی جامعه‌ی اوکراین تا جایی که در اروپا گزارش می‌شد، حکایت از خوش‌باوری‌ای داشت که تنها می‌توانست ناشی از اعتماد کور به ناتو باشد. لاقل از ۲۰۱۴ به بعد، مساله‌ی پیوستن اوکراین به ناتو مطرح بوده است، اما حتا تا همین امروز که از نظر غربی‌ها، اوکراین دارد «قهرمانانه» برای ارزش‌های دموکراسی غربی و اروپایی بودن خون و جان می‌دهد؛ خبری از پیوستن اوکراین به ناتو - که می‌تواند تضمین‌های امنیتی جدی‌تری بدهد - نیست. دولت مستقر در اوکراین در ایجاد فضای جنگی، در تسليم تحریکات آمریکا شدن، در تداوم جنگ و هم‌صدایی با جنگ‌افروزی ناتو مسئولیت دارد و دیر یا زود باید پاسخ‌گو باشد.

اما تبیین از این جنگ خود موضوع جدال سیاسی جدی‌ای بوده است. بخش اصلی واکنش‌ها به جنگ در اوکراین از موضع محکومیت اقتدارگرایی پوتین و به خطر افتادن دموکراسی صورت گرفت. اگرچه بعدها بسیاری، خصوصاً در چپ، این روی کرد را کمایش تلطیف کردند، اما اولین و فرآگیرترین واکنش موضع بسیار سطحی محکوم کردن آغازگر جنگ بود، نه تمرکز بر پرسه‌ای

دموکراسی و اقتدارگرایی است، باید گفت این تعبیری است که رسانه‌های غربی و پوپولر به شدت دامن می‌زنند. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، گفتمان سیاسی غالب در توضیح این جنگ تقابل دموکراسی با اقتدارگرایی است که گزاره‌ی خیر و شرسازی ژورنالیسم سطحی پروگرب را هم در بر می‌گیرد. این که آمریکا و ناتو با سابقه‌ی گستردگی شان در جنگ و ویرانی به عنوان سویه‌ی دموکراسی قلمداد شوند، برای ذهنیت لیبرال و پاسیو افکار عمومی اروپایی و البته شیفتگان دموکراسی غربی موضوع ریاکارانه‌ای فراموش نخواهد کرد که دموکراسی لیبرالی چه موضع ریاکارانه‌ای در برخورد به پناهندگان را به نمایش گذاشت. کشورهایی که پارلمان‌های شان یکی پس از دیگری توسط احزاب اولتاراست و نفوذشیست تصرف می‌شوند و همه‌ی معضلات جوامع شان را به پای پناهندگی جهان سومی و رنگین پوست می‌نویستند؛ ناگهان در مقابل رنگ پوست و چشم پناهندگی اوکراینی خلع سلاح شدند. پناهندگی رنگین پوست باید در آب‌های مدیترانه جایی برای خود بیابد و پناهندگی اوکراینی به شرطی که مردان تا ۶۰ سالش آماده دفاع از ملت اروپا و ارزش‌هایش باشند، خوش آمدند! مُضحك است، ولی واقعیت دارد. و البته دیر یا زود روش خواهد شد که نگرانی برای دموکراسی بی‌جاست. این جنگی است بر سر هژمونی رو به نزول آمریکا و جهان غرب. همین و بس!

و اما در مورد گزاره‌ی دیگر، یعنی این که آیا با یک جنگ سرد جدید مواجه هستیم. جنگ سرد سابق بر متن یک نظم تثیت شده‌ی بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی و هم‌چنین بر متن یک دوره‌ی رونق و سازندگی مناسبات سرمایه‌داری شکل گرفته بود. هیچ‌کدام از این مولفه‌ها امروز موجود نیستند. نظم بین‌المللی دچار تشتت است و سرمایه‌داری غرق در بحرانی حاد. در عین حال، در شرایطی که پیش‌رفته‌های تکنولوژیکی امکان این را می‌دهد که جنگ را در عرصه‌های دیگری مثل تخریب سیستم برق و آب و اینترنت، بیمارستان و دوائر دولتی... پیش برد، شاید گفتن جنگ سرد به معنای قدیم‌اش خیلی هم موضوعیت نداشته باشد. آن‌چه ما امروز شاهد آن هستیم، استقبال آمریکا و ناتو از این جنگ است، به همین شکلی که هست و هیچ تلاشی هم برای تبدیل آن به یک جنگ سرد ندارند. برعکس، مدام از احتمال طولانی شدن آن حرف می‌زنند. به علاوه، متحقق شدن شرایطی از نوع جنگ سرد سابق بعد از جنگ دوم جهانی، نیازمند درگیر شدن جدی چین در این پروسه است که هنوز چنین نیست.

دولت‌های غربی در این جنگ - با تخصیص بودجه‌های مالی هنگفت و ارسال تسليحات به اوکراین و نیز تحریم‌های کم‌سابقه‌ی علیه روسیه - دخالت و حضور موثری دارند. نظر شما به ویژه درباره‌ی سیاست «تحریم»، که دیگر به یک اهرم جنگی دولت‌های غربی علیه دولت‌های مخالف خود بدل شده است، چیست؟ این سیاست هم‌اکنون نه فقط بر روسیه، که بر کشورهای منطقه، اروپا، و بسیاری از کشورهای جهان - در زمینه‌ی انرژی، گرانی و کمیابی برخی از اقلام مواد غذایی و... - تاثیرات به شدت منفی گذاشته و دامنه و پیامدهای جنگ را جهانی کرده‌اند. ادامه‌ی آن چه نتایجی به بار خواهد آورد؟ سیاست تحریم (و این‌جا منظور تحریم اقتصادی است) از یکسو جنگی است علیه غیرنظمیان با محروم کردن‌شان از

تدوین خط و خطوط در مقابله با عروج قدرت‌های نوظهور بوده‌اند. (۲) و نشریه‌ی «اکونومیست» هم در همین مقاله، ضمن اهمیت شکست روسیه (تا چین هم درس بگیرد)، تاکید می‌کند که هدف باید مقاعده کردن چین باشد بر سر این که غرب و چین می‌توانند در جاهایی توافق کنند و در جایی که اختلاف دارند با توافق بر سر آن روزگار را به خوشی بگذرانند.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی این جنگ را نه جنگی بین روسیه و اوکراین، که جنگی «نیابتی» و در واقع جنگی بین روسیه و «ناتو» به سرکرده‌گی ایالات متحده‌ی آمریکا می‌دانند؛ برخی آن را جنگی بین «دموکراسی» و «خودکامگی»، «خوب» و «شر»، ارزیابی می‌کنند؛ و برخی هم صحت از یک «جنگ سرد» جدید به میان می‌آورند. شما چه می‌گویید؟

بله، قطعاً جنگ نیابتی ناتو با روسیه. حمله به اوکراین اگرچه به ابتکار روسیه آغاز شد، اما امروز اوکراین صحنه‌ی جنگ نیابتی ناتو است علیه روسیه به منظور ثبت موقعیت برتر آمریکا و ناتو در یک جدال بزرگ قرن. ناتو مهیب‌ترین ماشین جنگی جهان، و خشن‌ترین پیمان امنیتی و نظامی است که افلام بزرگی از گشتار بشر را در پرونده‌ی خود دارد. ناتو مهم‌ترین ایزار حفظ امنیت نظام سرمایه‌داری جهانی و سرگردگی آمریکاست. این نکته‌ی بسیار مهمی است که در تمام جزیئات بررسی و قایع جاری باید مورد نظر باشد، و گرنه بحث در جای اصلی خود قرار نمی‌گیرد. این ایزار سیطره‌ی آمریکا، که پس از جنگ دوم شکل گرفت، برای مقابل با بلوک شوروی بود و هم‌چنین اعمال هژمونی آمریکا بر اروپا. امروز بسیار گفته می‌شود که این پیمان باید با ختم جنگ سرد منحل می‌شد، اما اگر از زاویه‌ی ضرورت آن برای آمریکا به مساله فکر کنیم، آن وقت مساله به سادگی اینست که شوروی دیگر نیست، اما اروپا و روسیه که هستند! در تمام طول دوره‌ی پس از ختم جنگ سرد، ناتویی که بی‌رقیب بود، نه فقط مستمرا به سمت شرق اروپا گسترش یافت، بلکه یک پای جنگ‌افروزی در تمام جهان بوده است. چه جنگ‌هایی که به ابتکار مستقیم خودشان و با ریختن بمب بر سر مردم بوده (عراق و افغانستان) و چه آن‌چه که به نام انقلاب‌های رنگی و محملی با دخالت مستقیم عوامل و کارگزاران‌شان سازمان دادند. از جمله در برخی از کشورهای سابق بلوک شوروی و همین اوکراین: انقلاب نارنجی و اعتراضات مشهور به «میدان» که با نام دیپلمات اولتاراست یهود آمریکایی، ویکتوریا نولاند، گره خورده است. آمریکا و ناتو برای گسترش حوزه‌ی قدرت خود بسیاری از کشورهای سابق بلوک شوروی را، حتاً آن‌ها که به ضدلیبرال بودن هم مشهورند، به عضویت پذیرفت. امروز بعد از چند ماه از آغاز این جنگ، روشن است که ناتو مانع پیش‌رفت پروسه‌ی توقف جنگ است. به روشنی می‌گویند که روسیه باید شکست بخورد یا منزوی شود و این لازم است، تا هژمونی رو به سقوط آمریکا و جهان غرب و «ارزش»‌هایش جان تازه‌ای بیابد. سیل سلاح به اوکراین و کمک‌های نظامی پرسنلی و تجهیزاتی در خدمت همین امر است. ناتو در شکست و یا تضعیف روسیه، دنبال مُحاکم کردن هژمونی غرب است، نه دفاع از اوکراین. اوکراین اسیر دست آمریکاست برای پیش‌بُرد پروژه‌ی زمین گیر کردن روسیه که جزیی از سناریوی بزرگ‌تر اعمال قدرت جهانی آمریکاست، با شکست روسیه و مهار چین.

در مورد گزاره‌ی دیگر این سؤال و این که این جنگی میان

سیاست تحریم است. به علاوه، در نظر داشته باشیم که دور جدید تحریم‌های آمریکا و اروپا علیه روسیه، مورد حمایت بخش اعظم کشورهای جهان قرار نگرفت. این بسیار مهم است. در جهانی که علم و کُتل ناتو چپ و راست قرار است جای کدخدای را نشان دهد، چیزی بیش از صد کشور در تحریم‌های دیکته شده‌ی آمریکا شرکت نکرده‌اند. به این معنا، به جرات می‌توان گفت که این سیاست تحریمی در حقیقت تیری به پای خود بود که البته به دلیل حجم مبادلات تجاری اتحادیه‌ی اروپا با روسیه، بیش تر دامن این اتحادیه را می‌گیرد که سیاست مداران خرفت‌اش و هم‌چنین افکار عمومی متوجه‌اش تصور می‌کنند تحریم، راه صلح‌آمیزی است در مقابل جنگ! تاثیرات تحریم‌های اقتصادی البته دامن کشورهای دیگر را هم می‌گیرد و هم‌چنان که از همان آغاز مورد بحث بوده، یک تاثیر بلاواسطه‌اش مربوط بوده به صادرات گندم و مواد غذایی روسیه و اوکراین به کشورهای آفریقا که از پیش‌تر هم به دلایل مختلف زیر فشار کمبود مواد غذایی، قحطی و گرسنگی بوده‌اند. جنگ در اوکراین برای روسیه عوارض منفی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بسیاری به بار خواهد آورد، اما تحریم‌هایی که در پیش گرفته شده،

دسترسی به مواد غذایی و بهداشتی و دارویی. و از سوی دیگر اغلب دست دول ارتجاعی را باز می‌گذارد تا به نام مقابله با تحریم، پایه‌ی اقتدار خود را به زور سرکوب تقویت کنند. تاریخ‌آمریکا کشوری است که بیش ترین استفاده را از این شیوه به عنوان جزئی از سیاست خارجی خود و تکمله‌ای بر سیاست‌های جنگی اش کرده است. و دلیل آن نیز از جمله به موقعیت برتر دلار در بازار مربوط است. تحقیقات بسیاری موجود است که نشان می‌دهد این تحریم‌ها در یک بازی تاریخی بر طول عمر و سلامت اجتماعی کشوری که مورد تحریم قرار می‌گیرد، تاثیرات مخربی می‌گذارند. این، یعنی تحمل مرگ تدریجی بر یک ملت! نمونه‌ی تحریم‌های آمریکا بر کوبا، گرهی شمالی و ایران که از نظر قدرت اقتصادی و تولیدی هم ضعیف هستند، از نمونه‌های بسیار گویا در این رابطه است. حتا روسیه هم بعد از اشغال کریمه مورد تحریم‌های اقتصادی قرار گرفت، که این هم خود عاملی در تشدید تنش میان روسیه و غرب بوده است. اما اعمال تحریم اقتصادی علیه دولی مثل چین و روسیه، به دلیل موقعیت‌شان در نظام بین‌المللی، قدرت اقتصادی، ارزش پول و... متفاوت است. روسیه در این دور از تهاجم به اوکراین



عمله به اوکراین اگرچه به ابتکار روسیه آغاز شد اما امروز اوکراین صننه‌ی بنگ نیابتی ناتو است علیه روسیه به منظور ثبت موقعيت برتر آمریکا و ناتو در یک بدل بزرگ قرن. ناتو مهیب‌ترین ماشین بنگی بهان. و نشان ترین پیمان امنیتی و نظامی است که اقلام بزرگی از کشتار بشر را در پرونده‌ی خود دارد. ناتو مهیب‌ترین ایزار حفظ امنیت نظام سرمایه‌داری بهانی و سرگردگی آمریکاست. این نکته‌ی بسیار مهمی است که در تمام جزیئات بررسی واقع جاری باید مورد نظر باشد، وگرنه بدث در بای اصلی خود قرار نمی‌گیرد لین ایزار سیطره‌ی آمریکا، که پس از بنگ دوم شکل گرفت، برای تقابل با بلوك شوروی بود و هم‌پنین اعمال هژمونی آمریکا بر اروپا.

به نظر می‌رسد برای اروپا به دلیل حجم مبادلات تجاری با روسیه، و آفریقا به دلیل وابستگی به مواد غذایی و محصولات کشاورزی، عوارض بیش‌تری داشته باشد تا روسیه.

این جنگ چه راه حلی دارد؟ در چه شرایطی پایان می‌گیرد؟ و چه پیامدهای سیاسی- اقتصادی- اجتماعی بر جهان به جای خواهد گذاشت؟ حداقل، مهم‌ترین این پیامدها از نظر شما کدام‌ها هستند؟

■ جنگ ویران‌گر است و شیرازه‌ی زندگی را از هم می‌پاشاند. به ویژه جنگی که به دلیل سیاست‌های دولت‌ها به مردم تحمل شده و جزیی از مبارزات آزادی خواهانی مردم نیست. بیش‌ترین بار این جنگ همین امروز بر دوش مردم اوکراین است. بنابراین، بر ختم این جنگ باید اصرار کرد. با تسلیح بیش‌تر اوکراین برای ادامه جنگ باید همان‌قدر مخالفت کرد که با ادامه‌ی جنگ توسط روسیه و هم‌چنین افسای زلنسکی که با پاپشاری بر پیوستن به ناتو و به جای باقفن راه حلی برای صلح در کشورش به «جنگ جنگ

برای خشی کردن این تحریم‌ها با آمادگی بیش‌تری وارد عمل شد و چنان که می‌بینیم علی‌رغم محدودیت‌هایی که به وجود آمده، ارزش روبل به نحو قابل توجهی بالا رفته است؛ هر چند بی‌تر دید مردم روسیه هم زیر فشار اقتصادی و گرانی و مصائب این جنگ هستند. استفاده از سیاست تحریم برای دول غربی، و مشخصاً آمریکا، دیگر بسیار مُضحك شده است. و حقیقتاً ضریب هوش بالایی لازم نیست، تا بفهمیم که اغراق در هر چیزی می‌تواند به ضد خودش تبدیل شود، خصوصاً که امروز آمریکا در پروسه‌ی نزول قدرت اقتصادی خود قرار دارد و دور زدن دلار سال‌هاست که به موازات شکل‌گیری قدرت‌های جدید اقتصادی، نه فقط مورد بحث است، که پراتیک می‌شود. استفاده از ارزهای منطقه‌ای در مُبادلات تجاری و یا مُبادله‌ی تجاری به شکل پایاپایی (کالا در مقابل کالا)؛ و هم‌چنین شکل دادن به سیستم بانکی آلترا ناتیو در مقابل سویفت، که یک وجه مهم در این سیاست‌های تحریمی است، راههایی است که در مقابل با سیاست‌های تحریمی آمریکا در پیش گرفته شده و قطعاً گسترش هم خواهد یافت. این در حقیقت به معنای خشی کردن

رقابت، سودمحوری و استثمار مورد نشانه نباشد، ما از گردونه‌ی نحوست آن خلاص نخواهیم شد.

-۲

موضوع دیگری که باید بر آن انگشت گذاشت، نقش دموکراسی لیرالی است. واقعیت اینست که دموکراسی لیرالی بر خلاف تصور بسیاری از شیفته‌گانش به شدت ایدئولوژیک و نخبه‌گراست، اگر دموکراسی را فقط حق رای چهار سال یک‌بار ندانیم. دموکراسی لیرالی غربی نه مدلی برای رهایی بشر، بلکه مدلی بوده برای تسهیل حرکت و زیست سرمایه در بخشی از جهان که سرمایه‌داری در آن زاده شده و عمرش هم نه پانصد سال، بلکه کمتر از صد سال است. دموکراسی لیرالی نمی‌تواند دموکراتیک باشد، اگر تهاجم روسیه را می‌بیند، ولی کشتار روس‌زبان‌ها و فعالین اتحادیه‌های کارگری اوکراین توسط نفوذشیست‌های اوکراینی را محکوم نمی‌کند؛ نمی‌شود از دموکراسی گفت و چپ و راست به بمباران مردم در کشورهای دیگر رایداد؛ یا چشم بر آپارتايد دولت اسرائیل بست؛ نمی‌شود از دموکراسی گفت و در مقابل درخواست اردوغان برای تحويل دادن مبارزان «پ پ ک» (دولت سوئی) به لگنت زبان افتاد. دموکراسی لیرالی، نظام حاکم بر جهان غرب یا بخش پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری جهانی بوده است که در همین چهل ساله‌ی جهانی شدن و قدر قدرتی سرمایه‌ی مالی، یک پای شکل‌گیری و تحکیم قدرت این بخش از سرمایه و تایید لشکرکشی‌های ناتو به خاورمیانه بوده است. در مورد دموکراسی لیرالی مدت‌هاست که نه فقط به دلیل آن‌چه که این جا گفته شد، بلکه حتا در رابطه با کارکردش در خود جوامع غربی هم بحث هست. و این که این روی کرد، انسان غربی را به شدت پاسیو، از خودبیگانه و مرید سیستم کرده است. قدرت هژمونیک دموکراسی لیرالی چنان در افکار عمومی بالاست، که اغراق نیست اگر آن را به نوعی مذهب تشییه کنیم. قدوسیتی که سیستم و نماینده‌ی آن، یعنی دولت، در افکار عمومی غرب دارد چیزی از نقش یک مذهب فناگری کم ندارد. با تهاجم روسیه به اوکراین، و درگیر شدن مستقیم اروپا در این ماجرا، عرصه‌ی تازه‌های باز شده برای زیر ضرب رفتن این دموکراسی. و هم‌چنین رسانه‌هایی که گفته می‌شود رُکن چهارم این سیستم هستند و به چنان رفتار حذف‌گرایانه و غیردموکراتیکی متول شدند که حتا صدای خودی‌ها را هم در آورد. دموکراسی لیرالی در یک بحران جدی است. و اظهارات کسانی مثل پنس استولتنبرگ (دبیر کل ناتو، سوسيال دموکرات نروژی) مبنی بر ارجح بودن دفاع از ارزش‌های دموکراسی لیرالی بر تامین سوخت و انرژی از روسیه، در حقیقت نوعی واکنش به همین خطیر بودن اوضاع است. شکستن قدرت این گفتمان بر افکار عمومی، به طور قطع می‌تواند قدرت اعتراض را در جامعه به شکل اثربخشی بالا ببرد.

-۳

نظم بین الملل بهم خورده و در این آشفتگی ما شاهد برهمن خوردن تفاقات و اتحادهای پیشین و یا شکل‌گیری اتحادها و تفاقات جدید هستیم، که بسیاری خاصیت منطقه‌ای دارند. در خاورمیانه، که ستتاً غرب طرف اصلی مراودات اقتصادی و تجاری بوده، امروز چین و حتا روسیه مشغول سهم‌یابی هستند. و بسیاری از دولت‌های منطقه، که ستتاً دوستان نزدیک غرب بوده‌اند، در برقراری روابط نزدیک و تعهدات اقتصادی و تجاری با شرکای جدید تردید نمی‌کنند. اتحادهای موجود دور و بر روسیه و چین

تا پیروزی» ناتو پیوسته و خود عامل تداوم این مُصیبت است. با صف‌آرایی‌ای که شاهد آن هستیم، این البته به سادگی و قوع نخواهد یافت. روسیه می‌خواهد نیروی نظامی اوکراین را متلاشی کند و آمریکا و ناتو هم دنبال چیزی شبیه همین در روسیه هستند. این‌ها دقیقاً همان مولفه‌هایی است، که خطر گسترش جنگ در جهان را توضیح می‌دهند. و از این رو، تلاش برای دامن زدن به اعتراض ضد جنگ بسیار مهم است. جنبش ضد جنگ باید خواهان ختم همه‌ی جنگ‌ها شود؛ خواهان لغو همه‌ی پیمان‌های نظامی و امنیتی و هم‌چنین نابودی سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی شود؛ علیه میلتاریسم و صنایع نظامی مبارزه کند؛ ... و البته جزیات اش را می‌شود و باید بیشتر تدقیق کرد در رابطه با کشورهای مختلف و اشکال مختلفی که هر کدام از آن‌ها در معرض مضرات جنگ قرار می‌گیرند. اما مستقل از تلاش برای ختم جنگ، به دلیل جایگاهی که این جنگ و رای جغرافیای اوکراین یافته است باید به نکات دیگری هم توجه کرد.

-۱

این درگیری تنها یک مساله‌ی ژئوپولیتیک نیست. تنها نغض دموکراسی و نقش نهادهای بین‌المللی نیست. این تنها مربوط به درک پوتین از «امنیت» در دور و بر خودش نیست. مساله اینست که بر متن بحران عمیق جامعه‌ی سرمایه‌داری، شکاف‌های هول‌ناکی در این سیستم نمایان شده که اجازه می‌دهد تهاجم به اوکراین به سرعت به یک مساله‌ی مهم جهانی تبدیل شود و صف‌آرایی ای را به وجود آورد که لاقل پس از ختم جنگ سرد بی‌سابقه است. اگر بحث بر سر جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل مطرح است (که هست)، اگر حتاً بحث بر سر رقابت میان آمریکا و چین زمینه‌ساز این جنگ است (که هست)، اگر تداوم جنگ‌افروزی و گسترش ناتو هم زمینه‌ساز این جنگ است (که هست)، پس مساله به سادگی بر سر این نیست که پوتین تا چه حد عقب‌نشینی کند و زلنسکی چقدر به هارت و پورت‌هایش ادامه دهد. بحث اینست که شکاف‌های تازه‌ای در جهان سرمایه‌ای اشکار شده است، که می‌تواند همان‌قدر که زمینه‌ی شکل‌گیری اعتراض را دیگال علیه نظام موجود را ممکن می‌کند؛ بسترساز شکل‌گیری جریانات افراطی از همه نوع هم بشود. فضای اروپا به شدت میلتاریزه شده، و راست افراطی با افزایش رای عمومی اش آخرین وجهه‌های دموکراسی لیرالی را دارد به سُخره می‌گیرد. آشکار شدن شکاف‌های هول‌ناک در درون نظام سرمایه‌داری، به نحوی که پیش‌تر شاهدش نبوده‌ایم، شاید مهم‌ترین پیامد این وقایع است.

نظم ارزشی سرمایه‌داری در غرب زیر فشار همه جانبه است. و این به هیچ وجه به معنای این نیست که چین و روسیه با روی کرد جهان چند‌قطبی راه بهتری نشان می‌دهند. شکل‌گیری جهان چند‌قطبی، برتری آمریکا و اقتدار پانصد ساله‌ی سرمایه‌داری غرب را به چالش جدی کشانده است؛ اما خود نماینده‌ی یک نظام مبتنی بر نفی استثمار انسان از انسان، و نفی سودمحوری نیست. نه در حوزه‌ی ساخت‌افزاری (ارائه‌ی الگوی بهتر اقتصادی و اداره‌ی جامعه) و نه در حوزه‌ی نرم‌افزاری (فرهنگ، ارزش‌های اجتماعی و...)، این روی کرد هنوز چیزی بهتر از ارزش‌های نظام سرمایه‌داری در کل اهدا نکرده است. سرمایه‌داری، سرمایه‌داری است. یک جناح کم قدرت‌تر مادامی که پایش محکم نشده باشد، و عده‌ی جهان بهتر می‌دهد. و تا وقتی که قانون حاکم بر زیست سرمایه‌داری، یعنی

ناگهانی بر متن عدم توافقات در زمینه‌های مختلف به سختی بتواند ادامه‌دار باشد. کشورهای اروپایی در درون خود بر سر موازین و ارزش‌های خود هم تفاهم ندارند: در مورد مساله‌ی مهاجرت، در مورد برخورد به مسلمانان، در مورد رابطه‌ی با روسیه و حتا چین، در مورد لروم استقلال از آمریکا... و همه‌ی این‌ها یعنی شکنندگی اتحادی که با به درازا کشیدن جنگ و آشکار شدن تاثیرات آن بر کشورهای اروپایی در موقعیت حساسی قرار خواهد گرفت. هرچند که تحکیم رابطه‌ی فرانالتانیک، خطی است که مدافعین جدی در اروپا داشته‌هم در چهارچوب اتحادیه‌ی اروپا و هم در ناتو.^(۳) تا به حال افکار عمومی اروپا به دلیل اعتماد عمیق به نظام ارزشی موجود، گرانی، تورم و حتا عدم افزایش سالانه‌ی دستمزدها را به عنوان بهای مشروعی برای پس نشاندن پوتین قبول کرده است. اما با به درازا کشیدن جنگ و افزایش فشار تورم بر زندگی عمومی در اروپا، خصوصاً با زمستان در پیش که معضل سوخت و انرژی و گرما را به همه‌ی خانه‌ها می‌برد، تصور می‌شود چالشی بزرگ برای اتحادیه‌ی اروپا باشد. در آلمان نه فقط گرانی و تورم فعلی، بلکه احتمال بسته شدن برخی صنایع و بی‌کاری گستردگی، جامعه را متوجه کرده است.

پرسه‌ی به ناتو پیوستن سوئد و فنلاند هم به نوعی گویای موقعیت متناقض اتحادیه‌ی اروپاست. درست در همان وقتی که همه‌ی تصور می‌کرند دو عضو تازه نفس به ناتو پیوسته، که از قضا به دلیل موقعیت جغرافیایی شان هم در دریای بالتیک و هم در قطب شمال (آرکتیک) برای ناتو بسیار مهم است، ناگهان با مخالفت اردوغان عضو دیگر ناتو مواجه شدند! صرف نظر از این که نهایتاً اردوغان این عضویت را تایید کند یا نه، همین که دولتی مثل سوئد باید در مقابل خواست اردوغان مبنی بر استرداد پنهانه‌های سیاسی کرد به دولت ترکیه به لُکنت زبان بیفتند، فاکت دیگری است در توضیح وضعیت آشفته‌ی حاکم بر اروپا و بحران دموکراسی لیبرالی. در عین حال، سوئد پیش از پیوستن به ناتو به عضویت اتحاد امنیتی دیگری در آمد تحت رهبری انگلیس. این اتحاد در ۲۰۱۲ ساخته شده و اساساً بر شمال اروپا مرکز است با کشورهای بالتیک و اسکاندیناوی.^(۴) این نکته حائز اهمیت است که انگلیس علی‌رغم خارج شدن از اتحادیه‌ی اروپا، فعالانه تلاش دارد در موقعیت هدایت‌کننده و حامی کشورهایی قرار گیرد که از سیاست فقط انتخابات چهار سال یکبار را فهمیده‌اند! و البته روشن است که مساله‌ی انگلیس نه حمایت از دولت‌های کوچک، بلکه یافتن راهی به مرکز مجادلات جاری در شان دولت فخیمه و منافع آنگلوساکسونیسم است.

قطب شمال (آرکتیک) هم به دلیل منابع غنی طبیعی و معدنی، و هم البته به دلایل امنیتی و نظامی، مورد توجه همه‌ی اکتورهای درگیر در مُجادلات جاری است. سورای قطب شمال متشکل از هشت کشور است که در این منطقه قرار دارند و بعد از حمله‌ی روسیه به اوکراین، بحث از این هست که نقش روسیه در این سورا باز تعریف شود.^(۵) علاوه بر این‌ها، یک منبع دیگر مواد معدنی و طبیعی که در رقابت‌های تکنولوژیک جاری اهمیت دارد، گرین لند است در همین منطقه‌ی شمال اروپا که چند سال پیش ترامپ تفاصیل خرید آن را به دانمارک داد! این‌ها مستقیماً بخطی به موقعیت ناتو یا اتحادیه‌ی اروپا در این سؤال ندارد، اما مساله اینست که ترافیک امنیتی نظامی که در بخش شمال اروپا در جریان است (از جمله مانور سنگین نظامی ناتو در سال ۲۰۱۸ در همین منطقه)، اولاً

مُدام اعضای جدید به خود اضافه می‌کنند (پیمان شانگ‌های و اتحادیه‌ی تجاری آروآسیا). حتا جی هفت و بیکس هم اعضایی از جبهه‌ی یک‌دیگر را به عنوان مهمان برای شرکت در اجلاس‌شان دعوت کردند. فضای تشدید رقابت در میان قدرت‌های بزرگ حتا به دولت ایران این امکان را داده، که با ورق پاره‌ی برجام هر روز با یکی‌شان وارد عامله و چانه‌زنی بشود. سرنوشتی که برجام پیدا کرده، بی‌هیچ تردیدی متاثر از فضای جنگی جاری است. در امریکای لاتین و آفریقا هم نشانه‌هایی از شکل دادن به اتحاد منطقه‌ای به منظورهای متفاوت مشاهده می‌شود. روند فرایانده‌ی این نوع توافقات و اتحادها، که شامل توافقات امنیتی هم می‌شود، بیش از آن که ناظر بر حل مُضلى در شرایط حاضر باشند، در خدمت صفت‌بندی و تغییر آرایش سیاسی‌ای هستند که به کار مُجادلات بعدی خواهد خورد.

-۴-

و بالاخره نکته‌ی آخر این که در سؤال قبلی در مورد سیاست تحریم و عدم کارآیی آن صحبت شد، که این هم پیامد مهمی در نتیجه‌ی جنگ اوکراین است. یافتن راههای دور زدن تحریم‌ها و ایجاد سیستم‌های آلترناتیو بانکی، دور زدن دلار و تقویت ارزهای دیگر، هر یک به تنها‌ی شاید کوچک به نظر برسند، اما در حقیقت آن‌چه که اتفاق می‌افتد بی‌خاصیت شدن ابزارها و راه‌کارهایی است که در تحکیم قدرت سرکردگی آمریکا نقش داشته است. و این بسیار مهم است.

تلاش‌های بسیاری از سوی دولت فعلی ایالات متحده‌ی آمریکا و دولت‌های اروپایی برای تقویت و یک‌پارچگی «ناتو» در این دوره صورت گرفته است. در روزهای اخیر هم دو دولت فنلاند و سوئد، که تاکنون خارج از این پیمان نظامی بوده‌اند، تقاضای پیوستن به آن را امضا کرده‌اند. اما آیا آن طور که گفته می‌شود، «ناتو» تقویت و یک‌پارچه شده است؟ آن هم در شرایطی که در بین کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، اختلافاتی در زمینه‌ی جنگ و تحریم و بسیاری مسایل دیگر وجود دارد. در عین حال، به زودی انتخابات میان دوره‌ای مجلس سنای آمریکا و پس از آن انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود. اگر ترامپ، یا فردی چون او با سیاست «اول آمریکا»، برگزیله شود، چه بر سر «ناتو» و اتحادیه‌ی اروپا خواهد آمد؟

■ موقعیت اروپا (شامل شراکت در ناتو) به موازات کاهش قدرت اقتصادی آمریکا و هم‌چنین شکل گرفتن قطب‌های نوظهور اقتصادی دست‌خوش چالش‌های جدی شده است. چند سالی است که شکاف‌های میان اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا، و هم‌چنین در درون خود اتحادیه‌ی اروپا، به اشکال مختلف مورد بحث بوده است و درست پیش از حمله‌ی روسیه به اوکراین حقیقتاً در اوج عدم تفاهم بود. اروپا تمایل مشخصی به درگیری با چین یا روسیه نداشت و حتا تمایلاتی مبنی بر تقویت قدرت دفاع مستلق از آمریکا بارها مطرح شده بود. تهاجم روسیه به اوکراین چنان شوکی به اروپا داد، که کار آمریکا برای تحمیل افزایش بودجه‌ی نظامی (که خواست ترامپ هم بود) و ارسال تسليحات به اوکراین را بسیار ساده کرد. و اداشتن آلمان به بستن پروژه‌ی «نورد استریم دو» هم امتیاز دیگری بود برای آمریکا تا با زیر چتر خود گرفتن اروپا، امکان سازش با روسیه را مسدود کند. این یک‌پارچه شدن

می تواند پیش درآمدی بر فجایع بیشتر باشد، اگر وقایع مثبت تری اتفاق نیفتد. چند نکته‌ی مهم در این رابطه:

-۱

برتری آمریکا را عمدتاً چین به چالش گرفته، که یک نمونه‌ی برجسته از اقتصاد نوظهور صنعتی است و با شکل دادن به اتحادها و نهادهای ویژه‌ی اقتصادی و تجاری، یک فاکتور غیرقابل چشم‌پوشی در توضیح نظام بین‌الملل امروز است. تمرکز بر آسیا، سیاست «اول آمریکا»ی ترامپ، فشار بر اتحادیه‌ی اروپا برای سهمیم شدن در مخارج ناتو، افزایش تحریکات در مقابل روسیه، و تخریب گسترش رابطه‌ی تجاری میان روسیه و آلمان با هدف اعمال قدرت بر اروپا، همگی اجزای رفتار سیاسی آمریکا برای سد کردن سیر رو به نزول قدرت خود بوده است. جنگ حاضر و اصرار آمریکا/ ناتو بر سد کردن پروسه‌ی صلح، در خدمت وقت خریدن است برای این که با تضعیف روسیه، به مهار چین نزدیک شود.

-۲

روسیه نیز با این که از لحاظ توسعه‌ی اقتصادی در سال‌های اخیر هم‌پای چین و یا حتا هند نبوده، اما به همین جهه‌ی چند قطبی

بسیار نگران‌کننده است و ثانیاً ابعاد پیچیده‌تر و عمیق‌تری از مذااعات جاری را نشان می‌دهد. با این تفاصیل شاید لزومی نداشته باشد که در مورد احتمال انتخاب مجدد ترامپ در آمریکا و یا کسی شیوه به او و تاثیرش بر سرنوشت اتحادیه‌ی اروپا چیزی گفت. ریسک این که وحدت درونی اتحادیه‌ی اروپا به دلایل سیاسی، اقتصادی و حتا امنیتی شکاف بردارد، بسیار زیاد است. در همین روزهای اخیر مطابق اخبار تلویزیون سوئد، صربستان که بیش از ده سال است تقاضای پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا را داشته، اکنون به مدافعان روسیه تبدیل شده و به ناتو اعتمادی ندارد!

هر چند در پاسخ‌های قبلی به این مساله اشاراتی شده است، اما هم‌چنان برای فهم دقیق‌تر این جنگ، و جایگاه آن در جهان سرمایه‌داری، لازم است نظر شما را دریاره‌ی شرایط امروز جهان بدانیم. پس از پایان «جنگ سرد» و «جهان دوقطبی»، نه تنها «جهان یکقطبی» - آن چه که در واقع ایالات متحده‌ی آمریکا در نظر داشت - شکل نگرفت، که قدرت‌ها و بلوک‌های سرمایه‌داری مختلفی پا به عرصه‌ی رقابت گذاشتند و جهان را

شکاف در نظام سرمایه‌داری در ابعادی که امروز شاهد آن هستیم، بی‌سابقه است. و چنین بطران‌هایی یا با انقلاب طل و فعل می‌شوند و یا با راه حل‌های سرمایه‌دارانه از بنک کرقه تا ظهور فاشیسم، در همین لحظه‌ی حاضر، صدای اعتراض رادیکال علیه این نظم ضد بشر بسیار ضعیف است. اما از آن با که تهدید بنگ، تهدید زندگ است، فضای بامعه با آشکار شدن عوارض بنک می‌تواند به سرعت تغییر کند و فربه‌ای باز شود برای بازتعریف مبارزه برای سوسیالیسم و نابودی سرمایه‌داری. به این معنا، ما در یک دوره‌ی تاریخی بسیار حساس و مهم زندگی می‌کنیم. شاید این شанс و یا اقتفار را داشته باشیم، که در بازتعریف نظام آتی و فرموله کردن قوانین آن سهیم شویم.



تعلق دارد. تلاش‌های پوتین در سال‌های پیش‌تر برای یافتن جای پا در ناتو و جبران شکست اتوریته‌ی بین‌المللی پس از فروپاشی سوریوی به شمر نشست و ناسیونالیسم روس خصوصاً پس از انقلابات رنگی پرداخت شده در خانه‌ی آزادی آمریکا خود را جمع و جور کرد. وقایع اوکراین در ۲۰۱۴، و نقش آمریکا در روی کار آمدن یک دولت پروغرب، آن نقطه‌ی کلیدی بود که ناسیونالیسم زخم خورده‌ی روس را برای ابراز وجود بین‌المللی به اتکای قدرت نظامی گسترش‌هاش مصمم تر کرد. دخالت در وقایع سوریه در سال ۲۰۱۵ در حقیقت به صحنه‌ی اوردن این تمایل و نشان دادن توان ایفای نقش موثر در مهار بحران‌های بین‌المللی بود. به موازات تلاش آمریکا برای گسترش ناتو و ایجاد جهان یک‌قطبی، قدرت‌های جدید اقتصادی و حتا روسیه که قدرت‌اش اساساً مدیون ظرفیت نظامی‌اش است، بهم نزدیک شدند. در حقیقت، جنگ امروز در اوکراین ریشه در همان وقایع سال ۲۰۱۴ دارد که منجر به سمت‌گیری جدی‌تر اوکراین به سمت ناتو شد. دقیقاً همان چیزی که پوتین مستمراً علیه آن هشدار داده بود. سران ناتو

به دوره‌ای از تنشهای حاد و جنگ‌های خانمان‌سوز و بی‌پایان وارد کردند. جهان به چه سمت می‌رود؟ عاقبت این وضعیت هراس‌انگیز چیست؟

■ مفاهیمی مثل جنگ سرد، جهان دوقطبی، جهان یک‌قطبی و جهان چندقطبی همگی بیان‌گر آرایش سیاسی جهان سرمایه‌داری در دوره‌های متفاوت بوده‌اند، که هم بازگو کننده‌ی حال و روز گلیت نظام بوده و هم مناسبات میان قدرت‌مدارانش. چهره‌ی شاخصی که قدرت هژمونیک این نظام اقتصادی اجتماعی را از جنگ دوم به بعد (علی‌رغم رقابت با شوروی غیرسوسیالیست) نمایندگی کرده، آمریکا است که اکنون سال‌هاست پروسه‌ی نزول هژمونی خود را تجربه می‌کند. این نزول تنها به دلیل شکست سیاست‌های آمریکا در ایجاد جهان یک‌قطبی نیست. این نزول فقط به دلیل عروج و ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید به تعاقب جهانی شدن سرمایه هم نیست. این نزول قدرت ناشی از معضلات خود جامعه‌ی سرمایه‌داری هم هست و تضمین بقای این سرکردگی جز با جنگ و تغییر توازن قوا ممکن نیست! و متسفانه جنگ اوکراین فقط

دموکراتیک بودن و آزاد بودنش دست دموکراسی لیبرال غربی بود. تنش میان آمریکای در حال نزول و عقبهی آن (اروپا) با قطب‌های جدید اقتصادی تنشی است اقتصادی، سیاسی و حتاً چنان‌که می‌بینم نظامی. شکاف در نظام سرمایه‌داری در ابعادی که امروز شاهد آن هستیم، بی‌سابقه است. و چنین بحران‌هایی یا انقلاب حل و فصل می‌شوند و یا با راه حل‌های سرمایه‌دارانه از جنگ گرفته تا ظهور فاشیسم. در همین لحظه‌ی حاضر، صدای اعتراض رادیکال علیه این نظام ضد بشر بسیار ضعیف است. اما از آن جا که تهدید جنگ، تهدید زندگی است، فضای جامعه با آشکار شدن عوارض جنگ می‌تواند به سرعت تغییر کند و فوجه‌های باز شود برای بازتعریف مبارزه برای سوسیالیسم و نابودی سرمایه‌داری. به این معنا، ما در یک دوره‌ی تاریخی بسیار حساس و مهم زندگی می‌کنیم. شاید این شانس و یا افتخار را داشته باشیم، که در بازتعریف نظام آتی و فرموله کردن قوانین آن سهیم شویم. ما یعنی مای ضد مناسبات سرمایه‌داری و خواهان ایجاد جامعه‌ای بری از استثمار، در اولین قدم باید جلوی گسترش جنگ و جنگ‌افروزی را بگیریم و برای این کار مطلقاً نباید مرعوب گفتمان طبقه‌ی حاکم در تقدیس دموکراسی لیبرالی و یا شیفته‌گی مدافعان جهان چندقطبی به سرمایه صنعتی شد.

نقش طبقه‌ی کارگر و گرایش چپ در جامعه در این میان چیست؟ چه سیاست‌ها و راه کارهایی می‌تواند این طبقه و گرایش چپ در جامعه را قادر به مقاومت در مقابل تعرضاً سرمایه‌داری کند، سیاست‌های آن را به شکست بکشاند، و جامعه‌ی بشری را از این توهش و بربریت برهاند؟ ■

در دهه‌های اخیر، یعنی بر متن جهانی شدن سرمایه و هم‌چنین با فروپاشی سوری و پس راندن همان‌چه که به نام سوسیالیسم موجود بود؛ تهاجم عظیم و همه جانبه‌ای به طبقه‌ی کارگر و اکثریت جامعه صورت گرفت که هنوز هم توضیح‌دهنده‌ی اعتراض ناکارآمد در جامعه است. این که سرمایه‌داری با دموکراسی لیبرالی اش بهترین آلتنتایو برای اداره‌ی جامعه و زیست بشر است، محور اصلی دیدگاه‌های سیاسی و نظری دو سه دهه‌ی اخیر بوده، و بسیاری از اعتراضات موجود هنوز هم تحت تاثیر سیطره‌ی همین گفتمان هستند. در این چند دهه «انقلاب» و «تغییر» تحسین می‌شد، اگر محملی و نرم و در خدمت گسترش لیبرال دموکراسی و مشخصاً دست بالا گرفتن غرب پیروز در جنگ سرد بود. در غیر این صورت کاری بود خشونت‌آمیز، اقتدارگر، ناپسند، خلاف قوانین مدنی و حقوق بشر و... شایسته‌ی هر نوع سرکوب!

یکی از مهم‌ترین وقایع این دهه‌های اخیر از دست رفتن شیرازه‌ی سازمان کار و یا تغییر سازمان کار در خدمت گسترش بی‌مانع نظم اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری بود. و این پدیده‌ای است که از شرق تا غرب، از شمال تا جنوب، چنان وضعیتی را بر اکثریت جامعه تحمیل کرده است که امکان اعتراض را هم به شدت کاهش داده است. تغییر سازمان کار با قراردادهای موقت، با رواج نایمنی شغلی، با خروج از همان قوانین کار موجود و با سیال شدن در خدمت شرایط صاحبان کار (و همگی با حمایت نهادهای بین‌المللی) یکی از مهم‌ترین فاکتورهای افزایش سودهای کلان سرمایه‌داران بوده است. نیروی کار بار گسترش سرمایه به اقصا نقاط جهان را بر دوش کشید و با بحران اقتصادی و کاهش نرخ سود؛ و با تلاطمات سیاسی از جمله همین جنگ در اوکراین

از همان زمان به دقت مشغول بازسازی ارتش اوکراین و تسليح و آماده‌سازی آن شدند. و روسیه با حمله‌ی فوریه‌ی ۲۰۲۲ به اوکراین، ابتکار عمل در یک مُجادله‌ی جدی را که دیر یا زود باید آغاز می‌شد، از آمریکا گرفت. و البته امروز معلوم است که برای این امر و مواجهه با عواقب آن برنامه‌ریزی دقیق صورت گرفته بوده در هم‌کاری و هم‌پیمانی با چین و هم‌چنین کشورهای دیگری که هر کدام به نوعی در معرض عوارض سرکردگی آمریکا و اروپا بوده‌اند. پس ما از هر دو سوی این ماجرا شاهد برنامه‌ریزی دقیق و آگاهانه هستیم. این دقت برای اجتناب از جنگ نیست، برای پیروزی در جنگ قدرت است. ■

نظام سرمایه‌داری به تعییری از بحران دهه‌ی هفتاد مسیحی تا به حال به مسیر رشد و رونق بازنگشته است. اما اگر حتاً این بازه‌ی زمانی طولانی را کنار بگذاریم و فقط موضوع را بر اساس بحران مالی سال ۲۰۰۸ بررسی کنیم هم به شهادت فاکتهاز زیادی، بحران نه فقط فروکش نکرده، بلکه بیش از هر زمان دیگری روشن است که نظام سرمایه نتوانسته راهی از درون سیستم خود برای غلبه بر این بحران بیابد. بر متن انقلاب انفورماتیک دهه‌ی هفتاد و پروردی جهانی شدن، ثروتی بی‌کران تولید و در دست کمتر از یک درصد متمنکر شد. اکثریت مردم جامعه‌ای که دیگر کاپیتلالیسم بر همه روح و روانش حاکم بود، به شغل‌های ناپایداری رانده شدند که هیچ امیدی برای بهبودش نیست. در این چهار دهه‌ی پروردی جهانی شدن، سرمایه‌ی مالی به قدرتی افسانه‌ای دست یافته است. نرخ نرولی رشد، رشد بی‌سابقه‌ی فقر و نابرابری، تخریب محیط‌زیست، پروردی صنعت‌زدایی و تغییراتی که بر سازمان کار تحمیل شده، تاثیرات عمیق و ویران‌گری بر طبقه‌ی کارگر و اکثریت جامعه گذاشته است. درهم شکستن سازمان کار و تحمیل اشتغال نایمن، بر متن غلبه‌ی گفتمان دموکراسی لیبرالی، بُنیاد اصلی دشواری در شکل‌گیری اعتراض اجتماعی است. و متساغانه تا به حال صدای نقد راست به شرایط فعلی بلندتر از نقد چپ بوده است. (۶)

چیزی قریب پنج قرن از شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌داری می‌گذرد. در طول این پنج قرن، مناسبات سرمایه‌داری موفق شده هم در سطح اقتصادی و هم در سطح سیاسی مستمراً خود را تجدید آرایش کند؛ نهادهای خود را بازبینی و به‌روز کند؛ برای تداوم خود از سازمان دادن انواع پیمانهای سیاسی و نظامی و اقتصادی تا خوینین ترین جنگ‌ها هیچ دریغ نکند. در این پنج قرن ما شاهد شکل‌گیری و سقوط چند امپراتوری، جهان دوقطبی، یک‌قطبی و حالاً چندقطبی بوده‌ایم. در این پنج قرن ما شاهد بازار آزاد، برنامه‌ریزی اقتصادی، دولت رفاه و اقتصاد کینزی، اقتصاد نسلیبرالی و جهانی سازی بوده‌ایم؛ شاهد دولت‌های سکولار و غیرسکولار بوده‌ایم؛ شاهد کودتاها نظمی برای تحکیم هژمونی قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی بوده‌ایم؛ شاهد نقش افرینی دولت‌های دموکراسی لیبرالی و اقدارگرا در حفظ و توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری بوده‌ایم؛ ... در تمام این دوره، وجه مشخصه‌ی نظام سرمایه‌داری چه در دوره‌ی رونق و سازندگی اش و چه در دوره‌ی رکودش، رقابت بر محور سودآوری و جنگ برای تثبیت قدرت برخاسته از این سود بوده است. غرب (اروپا و آمریکا) قریب پانصد سال مهد تکوین نظام سرمایه‌داری و ارزش‌های آن بوده است. آن‌چه امروز شاهد آن هستیم، پرده‌ای از دوران حضیض این نظم است که پرچم

آرایش جنگی حُکم می‌کند که حتا اگر تمایل یا امکان اصلاح در چهارچوب سیستم موجود باشد، به آینده‌ای محول شود که در آن تکلیف جدال امروز حول نظم جهان چندُقُطبی تعیین شده باشد. تلاش برای خلاصی از این وضعیت و برای دفاع از زیست انسانی، هیچ عذری ندارد برای این که حول مبارزه علیه هر نوع سودمحوری و رقابت شکل بگیرد. ارزش افزایی و سودمحوری نظام سرمایه‌داری، خانه را بر سر مردم خراب کرده است. محیط‌زیست و هوای نفس کشیدن را به نحو فاجعه‌باری تخریب کرده است. آب آشامیدنی را از دست رساند مردم دور کرده است. بهداشت و آموزش را به کالایی لوکس تبدیل کرده است. همه‌ی آن‌چه که ملزمات حیاتی زیست است، مورد تعریض و قیحانه و بی‌پروای نظام سرمایه‌داری سودمحور قرار گرفته است. برای خلاصی از این وضعیت هراس‌انگیز بی‌هیچ تردیدی باید تمام تلاش را بر این گذاشت که گفتمان‌های ساختارشکنانه علیه گلیت نظام سرمایه‌داری را شکل داد. چنین گفتمانی باید نقطه‌ی حرکت خود را از نقد دموکراسی لیرالی آغاز کند. دیگر باید بتوان به صراحت نشان داد که فاصله‌ی دموکراسی لیرالی تا جنگ‌افروزی، میلتاریسم و به کارگیری راست فاشیست، فقط یک بند انگشت است! خلیه‌ی حاکم بر اعتراضات اجتماعی در دهه‌های گذشته باید جای خود را به اراده‌ای برای اعمال تغییرات اساسی بدهد. نقد گفتمان دموکراسی لیرالی، مبارزه برای ختم جنگ و دامن زدن به یک جنبش ضد جنگ، دو نقطه‌ی کلیدی در قدرت‌مند کردن مبارزه علیه شرایطی است که در بالا توضیح داده شد. جهان چندُقُطبی که یک سوی این مجادله است، خود بخشی از نظام سرمایه‌داری است و در گردن‌کشی علیه آمریکا و لیرال دموکراسی غربی زیر چتر ناتو، هیچ راهی برای بروز رفت از مصیبت سرمایه‌داری نشان نمی‌دهد. با این حال، جدال حاضر بر محور تقابل آمریکا و جهان چندُقُطبی شکاف‌های مهمی را در جهان سرمایه‌شکل داده که می‌تواند زمینه‌ساز یک حرکت اعتراضی گسترده علیه گلیت این نظام شود. در جنگ اول جهانی هم از درون چنین شکاف‌هایی بود، که جنگ و انقلاب اکبر زاده شدند! نظام سرمایه‌داری چم و خم‌های زیادی را در این پانصد سال گذرانده است و مسبب بلا منازع بسیاری از مصائب جامعه‌ی بشري است. دوران حضيض این نظام، دورانی که قدرت هژمون آن از همه سو مورد عتاب و ختاب است را باید شناخت و اجازه‌ی امکان ترمیم و بازگشت را به آن نداد. نظام سودمحور باید برچیده شود. تولید جامعه باید به دست تولیدکنندگان سازمان داده شود، تاسلامت محیط‌زیست هم تامین شود. وسایل تولید اجتماعی باید به مالکیت جامعه در آید. مناسبات پولی برچیده شود. و اکثریت جامعه امکان واقعی اعمال قدرت بر سرنوشت خود را با در دست گرفتن اداره‌ی جامعه بیابد.

جولای ۲۰۲۲

* * *

پادداشت‌ها:

۱- نظریه‌ی هارت‌لند یک نظریه‌ی ژئوپولیتیکی قدیمی است، که اساساً بر محور منافع دولت فخیمه‌ی انگلیس در دوران امپراتوریش شکل گرفته بود. مطابق این نظریه هر کشوری یا نیرویی که بر هارت‌لند (شامل مناطق وسیعی از آسیای میانه، قفقاز و بخش‌هایی از اروپای شرقی) احاطه و کنترل داشته باشد، بر تمامی جهان حاکم

و عوارض آن، در معرض بیشترین صدمات قرار گرفت. تورم و گرانی فراینده‌ی امروز، بحث در مورد عدم افزایش دستمزدها به بهانه‌ی مهار تورم، در کنار نایمینی استغال گویای موقعیتی بسیار خطیر و شکننده برای نیروی کار، یعنی اکثریت جامعه، است. این تصویری عمومی است و کمایش همه‌ی بخش‌های نیروی کار را مستقل از جغرافیای زیست در بر می‌گیرد. و البته توجه داشته باشیم، که مساله تنها بر سر جنگ حاضر در اوکراین نیست. در دوره‌ی پاندومی بخش زیادی از شغل‌هایی که محصول دوره‌ی جهانی شدن و عمده‌تا در حوزه‌ی خدمات بودند، از بین رفند. در حقیقت، وخیم شدن موقعیت نیروی کار و کاهش مستمر سهم آن از ثروت اجتماعی بسیار پیش‌تر از جنگ در اوکراین و پاندومی از جانب نهادهای سیاسی و نظری سیستم حاکم هم طرح شده است. در غیاب آئروناتیوها یی که از زمین نیروی کار برخاسته باشند، تنها صدایی که شنیده خواهد شد و تنها راهی که پیش برده خواهد شد از سوی نهادهای سرمایه‌داری است. راه حل‌های اصلاح طلبانه از درون سیستم (سوسیال دموکراتیک، لیرالی، و یا حتا اتوپیست‌های تکنولوژیست) هر کدام به نوعی بی‌ربط به موقعیت به نظر می‌رسند. بحران حاضر مربوط به توزیع نابرابر درآمدها نیست، بلکه این درآمدهای نابرابر ناشی از کارکرد سیستم تولید حاکم است. موسسه‌ی خیریه‌ی «اکسفام»، که هر سال گزارشی در مورد میزان نابرابری در جهان منتشر می‌کند، اعلام کرده که در طی دو سال گذشته (دوره‌ی پاندومی) هر ۳۰ ساعت یک میلیارد جدید به وجود آمده است. رئیس بخش بین‌الملل این موسسه می‌گوید، انتظار می‌رود در سال جاری (۲۰۲۲) هر ۳۳ ساعت یک میلیون نفر به فقر شدید سقوط کند. سرمایه‌داری ماشین تولید سیستماتیک فقر و نابرابری، جنگ و مصیبت اجتماعی و محیط‌زیستی است. و به شهادت تاریخ، راه حل‌های اصلاح طلبانه درون سیستمی در شرایط بحرانی و متینج (مثل امروز) شناس زیادی نخواهد داشت. مساله‌ی روز جامعه‌ی سرمایه‌داری، رفع نابرابری‌های موجود نیست. مساله‌ی اصلی بر سر ثبیت قدرت هژمونیک چهره‌ی شاخص سرمایه‌داری معاصر است. و این امر به حُکم تجربه‌ی تاریخی و هم‌چنین آن‌چه که همین حالا شاهدش هستیم بدون جنگ و تلاطم‌های خواهد گذشت.

راه حل تکنولوژیست‌ها، یعنی بخشی از منتقدین راست سرمایه‌داری معاصر، هم در شرایط حاضر و با تهدیدات جنگی، بیش از آن اتوپیستی است که به عنوان راه حل مورد توجه دست‌اندرکاران و گردانندگان سیستم قرار بگیرد: حقوق شهروندی در جایی که تورم و هزینه‌ی جنگ حرف اول را می‌زند، شوخی است؛ سازمان‌دهی کار با تکنولوژی هوش‌مند بیشترین خدمت را به صنایع تسلیحاتی در خدمت جنگ و هزینه‌های آن خواهد داشت، نه سازمان‌دهی زندگی اجتماعی در جامعه. مطابق این نقد راست به سرمایه‌داری، توسعه‌ی زندگی دیجیتالی این امکان را می‌دهد که دموکراسی از دوش پارلمان برداشته شود و به شکل یک دموکراسی مستقیم در آید که به کمک تکنیک هر لحظه با یک کلیک مُتحقق می‌شود. و در این سناریو، دولت محلی / کشوری لازم نیست. دولت جهانی لازم است. ۶(۷) در انطباق این روی کرد با منافع کسانی که ثروت‌شان گاه از ثروت ملی یک جامعه/ یک کشور هم بیش‌تر است، تردیدی نیست. اما نظم در هم ریخته‌ی بین‌المللی امروز برای به ثبات رسیدن به راه‌هایی و رای این اتوپیا نیاز دارد. و شرایط امروز با شکل گرفتن

۵- از جمله نگاه کنید به مقاله‌ای از یک محقق فنلاندی در مورد آینده‌ی کنترل یا هدایت سورای آرکتیک پس از حمله‌ی روسیه به اوکراین.

International Arctic Governance without Russia.
Stefan Kirchner. University of Lapland, Arctic Centre,
February 25, 2022

۶- برای داشتن تصویر بهتری از این روندها، خواندن مقاله‌ای از نشریه‌ی «نیولفت ریویو» شماره‌ی ۱۱۹ و ۱۲۰ که به فارسی هم ترجمه شده و در سایت «نقض اقتصادی سیاسی» در دسترس است، اکیدا توصیه می‌شود: «atomasiyon و آینده‌ی نیروی کار»، آرون بنانو (ترجمه‌ی: ایوب رحمانی و ستار رحمانی)

Automation and the Future of Work, NLR (New Left Review) no 119 & 120. Aaron Benanav

۷- علاوه بر مقاله‌ی نامبرده در «نیولفت ریویو» نگاه کنید به دو نمونه‌ی بسیار سطحی در مورد نقش تکنولوژی و همچنین نهادهای خصوصی (یعنی شرکت‌هایی مثل گوگل و آمازون و...) در دموکراسی.

The Future of Democracy: the End of Democracy as We Know it. Miguel Goede. Kybernete (0368-492X), June 2019

<https://www.emerald.com/insight/content/doi/10.1108/K-08-2018-0452/full.html>

Is Democracy Failing and Putting our Economic System at Risk? William A. Galston & Elaine Kamarck- Jan 2022

<https://www.brookings.edu/research/is-democracy-failing-and-putting-our-economic-system-at-risk>

خواهد بود. همین دیدگاه محور نظریه‌ی استراتژیک برژینسکی در کتاب اش به نام «تحته‌ی شطرنج بزرگ، اولویت آمریکایی و مفاهیم ژئواستراتژیک آن» منتشره در سال ۱۹۹۷ است. برژینسکی بر اهمیت اروآسیا برای آمریکا تاکید می‌کند و این که کنترل بر این منطقه، ضامن کنترل بر خاورمیانه و آفریقا نیز خواهد بود. در تحقق استراتژی مورد نظر برژینسکی، چند کشور از جمله اوکراین نقش مهمی دارند!

۲- اتفاق‌های فکر آمریکا در لاقل یک دهه‌ی گذشته سناریوهای مختلفی را در زمینه‌ی تقابل آمریکا با چین و یا قطب‌های نوظهور مورد بررسی قرار داده‌اند. این سناریوها حالات مختلف را بررسی می‌کنند: از تامین هژمونی مطلق آمریکا و تداوم موقعیت فعلی گرفته تا به رسمیت شناختن جهان چندقطبی، اما تحت رهبری آمریکا؛ و تا متزوالی کردن چین در میان کشورهای آسیایی (خودشان این را جنگ سرد آسیا می‌نامند) و یا همراه شدن با چین در هدایت اروآسیا. بسیاری از استراتژیست‌های پتاگون بر اهمیت این منطقه برای تداوم سرکردگی آمریکا بر جهان تاکید کرده‌اند. دو نمونه از این مطالعات آمریکایی و انگلیسی:

Global Trends 2030: Scenarios for Asia's Strategic Future. By Dan Twining, Dec 2012

<https://foreignpolicy.com/2012/12/11/global-trends-2030-scenarios-for-asias-strategic-future>

Trends Shaping Asia by 2030. Eric Kasper. Institute of Development Studies, April 2017

https://assets.publishing.service.gov.uk/media/5ba37e2540f0b60633987f8a/093_Trends_Shaping_Asia_by_2030__K4D_template_.pdf

۳- درست از پیش از جنگ اوکراین و در راستای امنیت اروپا، مساله‌ی ناتو مورد بحث زیادی بوده است؛ خصوصاً با تمایلاتی که مبنی بر استقلال اروپا در امنیت‌اش مطرح است. در نمونه‌هایی از این بحث‌ها با این که اهمیت استقلال ملی در هر کشور در رابطه با امنیت‌اش تاکید می‌شود، اما عموماً مساله بر سر ضرورت حفظ رابطه‌ی فرا‌آتلانتیک (با آمریکا) و از این طریق تلاش برای استقلال اروپا در هم‌کاری با ناتو است.

A Weakening Transatlantic Relationship? Redefining the EU-US Security and Defence Cooperation. Bjorn Olav Knutsen (Norwegian Defence Research Establishment)

<https://doi.org/10.17645/pag.v10i2.5024>

From Context to Concept: History and Strategic Environment for Nato's 2022 Strategic Concept. Jordan Becker, Michael Duda & Douglas Lute. Defence Studies Jun 2022

<https://doi.org/10.1080/14702436.2022.2082959> - The War against Ukraine Shapes NATO's Future. Dominika Kunertova & Niklas Masuhr. Policy Perspectives. Vol 10/4, June 2022

۴- در این لینک می‌شود بیش‌تر در مورد این پیمان خواند:
https://en.wikipedia.org/wiki/UK_Joint_Expeditionary_Force

به نام صلح

پل الوار
ترجمه‌ی: امید آدینه

به نام سایه... سایه‌هایی پژمرده و سوگواره؛
که پیوسته پیوسته
از قله‌ها و شیارهای (ز) ازبعاد ممنوعه و افکار مسمومه
عبور می‌کند
تا محبر دزمیمان،
و مدار دیوها را
فاش کند و عاقبت!
پچ پچ نفس ظالمان
بر ورق پاره‌های شگ و (سوای)
نقش بینند
و آن کبوتر سپیده‌ده با زبان گندم و پوشال و کلوج
نخمه‌ی پیروزی و (های)،
بفواندا
به نام هزاران هزار شورش
و چندین و چند حماسه
به نام پنجه‌های تاریک در آغوش دستان نیمه (وشن
به نام روزنه‌های امید در گندوی پیاه‌آذین طلوع
به نام پرتو فیض غروب بر عرصه‌ی احتمال و صفات تاول زده
به نام تنهایی تو
و بغض فانوس در لفظ ناسور قفس
و تکاپوی سرد نسیم در نهایت تماشا
به نام پرندۀ:
پرندگانی از تبار برف و نطفه‌ی آتش
پرندگانی که شرح نگاهشان
ششم گودکان را دارد
و موالی کوچ و متربک
از هصار و مرگ نمی‌هراستند و
با لهجه‌ی غرومگیز فاتمان،
سفن می‌گویند!
به نام نفس‌تین انسان
به نام دریاها و نجوای مفترض
به نام زائران شمع در گردش طوفان
به نام نفرین‌گندگان فُته در فیمه‌های خاکستر
به نام شهری از هرزندان (ویا) و فویشاوندان اشیا
که انگار:
بر لنگ صبح ماسیده و
میان هیچ و هرگز پرسه می‌زند
به نام گهواره‌های عده
و آن خسته فُنیاگر آواره
به نام درفتان شوق آمیز و سبزفام در جنگل‌های دیرسال و دوردست

به نام صلح
به نام حدیث غم بر الیاف شاخه‌ها و آینه جوانه‌ها
به نام آزادی
به نام زلال اندیشه در نگین گمان بشر
به نام آنانی که:
نمک فرسوده‌شان می‌کند
و نمک، همان اشک‌هاشان است
به نام رفیق
به نام زنان بی‌وطن بر فلات بی‌نشان تبعید
به نام مردان آونگ شده بر فاطرات گنگ زدن
به نام یاران لاله‌گون در انعکاس رعشه و
بر امکام شوم و هشت
به نام واژه:
وازگانی که چونان اشکال و اعماق
بکر و پهناورند
وازگانی که در هیات ستارگان
بر می‌فیزند... قیام می‌کند
و در امتداد متروک و بیات شب
از فونین و سعیت جاده‌های فصم
می‌گذرند و
وقت سمر: هنگامه‌ی نهال و نیاز
الفبای یک سرزمین را
بر فراز هر بام و کوهه و خیابان می‌سرایند
به نام اعتراف و اعتراف از جنس سکوت
به نام خاموش‌سرشت برگی نآشنا در هجم فشک‌اندود (ودهانه
به نام قامت (قصان) قاصدک در ملوت آسمان
به نام فضول
و سراسر میوانات
به نام لحظه‌ای مانا در فروش ترد یقین:
آن انتظار و ازوا... آن پاکی ممض و پژوهان مقدس
که تعییرش ذات بوسه و مضبوط برهنگیست
و گویی!
ترجمان دیپه... ایوان... و (وستا) را
به تصویر می‌کشد
و از اندام آفتتاب و آبی آرامش
فیض می‌دهد
به نام عطر گل در هجهوه باران
به نام نزمگ نازک نور
به نام فوشه‌چین (از) و
بی‌شماران رسنی و مدت
به نام آشفته چراغی (و) به زوال
و پشت به گابوس و مجهل و نفرت

به نام مادران گُنگ فورده به ناروا
به نام پدران بی مرز،

و عاصی از جنگ و نبرد بی هاصل
به نام دیوارها و طاقهای ویران شده
که شبیه عربانی این شعر مطلق:

چهرهها و آوازهای گم گشته را
شهادت می‌دهند و در تُقل جان
بدل به بُغض و بُهت می‌شوند
به نام تردیدی طولانی

به نام کارگران و دهقانان و گیاهان

به نام تلغی صدا در ازدحام مقتقی فرتوت

به نام گنهه قایقی چوین بر ساحل پرهیاهو

به نام اساطیر... و من:

زیرا که من و اساطیر

بلوغ بُتان و تناسخ خدایان را دیده ایم

و دوشادوش یک دیگر

تا مباب دریغ و طمع

تا آیات شیاطین و ادراک جُمجمه‌ها سفر کرده ایم

اگنون:

با ز هم راه باید افتاد و هر فی زد

باید از رگان آشوب و اضطراب

از دقایق خشم و مصیبت و فاجعه گذشت

و شب کلاه جادو را لمس کرد

و هتا!

با گوش‌های گُنجکاو و چشم‌مانی پُرسش‌گر

بطالتها و بیهودگی‌ها و طلسه‌ها را آموفت

آری:

این چنین است که می‌توان،

بر مزار اهل مکتب،

مشعلی افروخت و

در فراسوی دانه‌های دانش ایستاد

و از جمال چفمامق و پاسخ باد

به شعبده‌بازان تاریخ

پی بُلد...

به نام اندک آزوهای فراموش شده

به نام بیابان و بوته و سنگ آکنده از صبر

به نام جوهر وجدان

و شیپور بیدار و موجه‌کوب قلم

به نام توده‌های زفه در رویش زمان

به نام نطق بهار در کالبد ناآدان و بطن باعجه

به نام صفره‌های خزان گرفته بر دامنه‌های نجه و استقامات

به نام بی‌گناهان

بی‌گناهانی که:

با طعم چکامه و کفن

شمار شرافت دادند... قصیده‌ی سرخ سنگ آفریدند

و د اسارت و شگنمه و اعدامشان

از ترانه‌ای بر لب

تا تپش آستانه‌ای مسدود

پیدا و پنهان است

نگاه _ دفتر سی و نهم

به نام مقصداً زادگان بی‌پایان
به نام مهتاب‌خوان مرثیه‌پوش در گافون افسانه
به نام مفهوم خوش پرواز در طرح آشیانه و
بر عظیم کرانه‌ی صهرا
به نام گومه‌های فقر
و نعره‌ی اندوه‌گستر فاصله
و ایّات نیک‌مظہر شعور علیه ضرباً هنگ تبعیض و چنون
به نام دروازه‌های مبهوم فیال
به نام کاشفان درد و کتابان مسرت:
که مثل شبنم و معبد یا همچون عمر بی‌تکرار
یک اتفاق ساده‌اندا
اما همیشه و هنوز
بر طبل چاده‌ی می‌کویند و از ضمیمه‌ها،
از آنوهه عقده و گینه و فریب
می‌نویسنده
اینان: کاشفان درد
به مانند شعله و صداقت
اهل پیکار و گلوگاه قرون‌اند
اینان: کتابان مسرت
با کاغذ و کلمه
اقواه ماتم و نسل ارغوان را
زمزمه می‌گنند... می‌پوشانند
و نگاهان!
تلاطم دروغ در تحفون و مقارت
فرو می‌نشیند و صوت ستم می‌پرسد...
به نام دشت
دشت‌های ابدی... دشت‌های شهید و شقایق و حق هق
به نام یگانه هجایی مخصوص برسنتر قابن پریشان احوال
به نام دفتران شالی‌کار بر بوه سفاوت و عدالت
به نام آن همه قلب در مسیر نوازش
به نام پله‌های قدیمی
و حلقه‌ی فما(گون شکوفه و راویان خورشید
به نام خیزش مداومه کوه
به نام نان و نشاط
و فالی آهاندو سفره‌ها در انتشار ذهن‌های سیال
به نام جهان که آدمی را:
کتبیه‌ی مهر و آداب عشق می‌پنداشد
و به گمان‌اش آدمی،
مکایت بیه‌نای پیله‌ها و
قصه‌ی مرمزه‌ی پرده‌هایست
و باید با هلهله و خطابه و فنبر
سمت اهربین و ابلیس
بشتاید و در ضیافت‌گاه آینه،
و بر افق‌زار آب
غبار از تن بروبود و بشوید... تا سرانجامه:
موه محمله طین انداز شود
و آینده و انقلاب
سهم هر فریاد و
متن هر عطش باشد!

یک توضیع مفترض

در این بخش، پند مقاله و گفتگوی تجماتی در زمینه‌ی جنگ در اوکراین تهیه و انتساب شده‌اند. پاره‌ای از این مطلب، اورژینال و برای این دفتر «نگاه» ترجمه کشته و پاره‌ای دیگر – شامل سه ترجمه‌ی: «جنگ نیابتی آمریکا در اوکراین»، سفن‌رانی جان بلامی فاست، «فبار روز»، «به سوی یک نظام ژئopolitik نو» از آلن گرشن، «لوموند دیپلماتیک»؛ و «سرنوشت اوکراین و یک جنگ (سرد؟) کاملاً جدیداً» از اورن بالتا، «رادیو زمانه»، از منابع دیگر انتساب شده‌اند.

برخی از این مباحث، به رغم پاره‌ای اشکالات تقلیلی، اما، حاوی نظرات و اطلاعات قابل تعمیق پیرامون این جنگ، علی و پیامدهای آن، هستند، و از همین رو، برای این دفتر «نگاه» تهیه و انتساب شده‌اند. ما خوازند این ترجمه‌ها را به خواسته‌ی علاقه‌مند «نگاه» توصیه می‌کنیم و در عین حال توجه دقیق و تقدارنامه‌ی آن‌ها نسبت به مسائل طرح شده در این مباحث را ضرور می‌دانیم.

به نمونه:

– مقاله‌ی متأسیس سدرهلم، «اروپا، اروآسیا و بازگشت ژئopolitik!»، علی‌رغم نکات روشنگر و در خور توجه، حاوی نظر و موضع سهپات به «قدرت‌های بزرگ جدیدی»، که با توجه به روند تکوین مقاله، بجز پیش و رویی نمی‌توانند باشند، است! او در انتهای مقاله از این کونه قدرت‌ها، که «با هم‌ستگی بر اساس منافع اقتصادی، نیاز به انرژی، مواد خام و نقل و انتقال مواضع امنیتی، در حال شکل‌گیری می‌باشند»، سفن به میان می‌آورد و در پی آن می‌نویسد: «تا زمانی که کارگزاران این اوضاع به سرمایه‌گذاری در کشورهای قبیر و یا به طور آلتراستراتیک در سیستم بین‌المللی ادامه می‌دهند، می‌توان فعل و اتفاعات را مثبت ارزیابی کرد.» یک سوال اساسی پیرامون چنین نظر و موضوعی این است، که پرا می‌توان این فعل و اتفاعات را مثبت ارزیابی کرد؟! در حالی که سرمایه‌گذاری در کشورهای قبیر و...، په از طرف قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری قدیم و په جدید و در حال شکل‌گیری، په از طرف سرمایه‌داری بازار آزاد و په سرمایه‌داری دولتی، هدفی بجز استثمار طبقه‌ی کارگر و ارزش‌افزایی سرمایه در سر ندارد و تا ان‌جا که به طبقه‌ی کارگر مربوط می‌شود، نه تنها حاوی کم ترین فعل و اتفاعات مثبتی نیست، که فقط به تکیم بردگی مزدی «دوزخیان زمین» می‌انجامد!

– جان بلامی فاستر، در سفن‌رانی نفوذ، ثبت عنوان «جنگ نیابتی آمریکا در اوکراین»، به درست جنگ در اوکراین را یک «جنگ نیابتی» می‌نواهد و در پاسخ به این سؤال اساسی، که «پطور این جنگ نیابتی به وقوع پیوست؟»، به «استراتژی بزرگ امپراطوری آمریکا»، و لحظات مهم و تاریخی آن نظر می‌اندازد و با ارائه‌ی فاکت‌های دقیق، سیاست ژئopolitikی «امپراطوری» علیه رویی را پی می‌گیرد. اما، در سیر تطور این بحث، او نه تنها یک بار هم به رویی سرمایه‌داری و سیاست‌های توافق‌شان با مقابله آن در رقابت با «امپراطوری» – در بحث تثییت موقعیت رویی به مثابه یکی از «قدرت‌های برتر بجهانی» در معادلات قدرت بجهان سرمایه‌داری – اشاره نمی‌کند، که بر عکس جنگ رویی در اوکراین را فقط ناشی از «استراتژی بزرگ امپراطوری آمریکا» قلمداد کرده و از این حیث، به گونه‌ای، بر سیاست سرمایه‌داری رویی و جنگ آن در اوکراین، به مثابه یک گُش ناگزیر، صده می‌گذارد.

سُرسُفَن:

مقاله‌ی حاضر به قلم متیاس سدرهلم (*Mathias Cederholm*)، استاد سابق تاریخ در دانشگاه لوند سوئد و پژوهشگر مسائل سیاسی می‌باشد. برگردان حاضر از متن سوئدی مقاله تحت عنوان "Europa, Eurasien och geopolitikens återkomst" صورت گرفته است، که در دهم آوریل ۲۰۱۶ در نشریه‌ی "Clarte"، نشریه‌ای سوپریالیستی که در سوئد منتشر می‌شود، درج گشته بود. متیاس سدرهلم، در این مقاله، با بررسی همه جانبه و ارائه‌ی داده‌های مستند درباره‌ی قراردادهای اقتصادی و عملکردی‌های پیرو آن‌ها، سیاست ژئوپولیتیکی قدرت‌های بزرگ اقتصادی و نظامی جهان سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد. مقاله، جداول ژئوپولیتیکی میان چین و روسیه از یک سو و آمریکا و هم‌پیمانانش در پیمان «ناتو» را از سوی دیگر تحلیل کرده و تضاد میان این دو قطب را، هم از درون و هم از بیرون، آشکار می‌سازد. هرچند مقاله در سال ۲۰۱۶ تکاشه شده است، اما رئوس اساسی آن در شرایط حاضر هم‌چنان معتبر است و حتا عوامل بروز جنگ روسیه در اوکراین را هم به مقدار زیادی، آشکار می‌کند. این مقاله در ژوئن ۲۰۲۲ برای درج در این شماره‌ی «نگاه»، بازخوانی و بازآرایی شده است.

پیام دیرین - سینا نیاکان
en_payam@yahoo.se
niakansina60@gmail.com
۲۰۲۲

اروپا، اروآسیا و بازگشت ژئوپولیتیک!

متیاس سدرهلم
مترجمین: پیام دیرین - سینا نیاکان



امپراطوری مورد گفت‌و‌گو قرار می‌گیرد. در حقیقت، چگونه برای آینده‌ی این امپراطوری برنامه‌ریزی می‌شود. بنابراین، لازم است نگاهی داشته باشیم از همان نقطه‌ی اوجی که استراتژیست‌های واشنگتن و قدرت‌های غربی به جهان می‌نگرند. نقشه‌ی جهان، محور ابرارشان و منافع امنیتی، «ازندگی به روای روش ما»، موتور محرك آن‌هاست. مردم روی زمین، فرستنگ‌ها دور از این جریان به سر می‌برند. آتشی می‌باید افروخته شود. گفت‌و‌گوها، یا بهتر است گفته شود قیل و قال‌ها در واشنگتن، هم‌آهنگ نیست. بر عکس، بیش‌تر جناح‌های دخالت‌گر در سیاست خارجی آمریکا غیرقابل پیش‌بینی هستند. فالانزه‌های درون حاکمیت، بر اساس منافع اقتصادی شان به سمت و سوی متفاوتی کشیده می‌شوند. دیپلمات‌ها و سیاست‌مداران مختلف تقریباً قادر به پیش‌بُرد سیاست‌های خارجی خویشند (برای نمونه می‌توان به رفتار ویکتوریا نیولند (*Victoria Nuland*) و جان مک‌کین (John McCain) در اوکراین اشاره کرد)، به طوری که بارک اوباما (Barack)

پتاگون آمد، و یا از برنامه‌ای که توسط گروه سیاست‌باز و افکارگسیخته‌ی محافظه‌کاران نو نوشته شده، را نقل می‌کنند. ما کمتر وقت و توان آن را داریم، که مباحثات جاری میان مشاورین بی‌شمار، وسایل ارتباط‌جمعی که در رابطه با افکار عمومی فعالیت می‌کنند، و یا کم و بیش روزنامه‌ها و مجلات معتبری که به سیاست خارجی آمریکا می‌پردازند، توجه کنیم. ولی گاهی ضرورت ایجاب می‌کند، قدری نزدیک‌تر به الگوی افکار این سخن‌پردازان - به خصوص در متن تغییر و تحولات کنونی - توجه نماییم. ما اکنون در دورانی پُر تلاطم از بازی قدرت‌های بین‌المللی قرار داریم: خاورمیانه در آتش می‌سوزد؛ اتحادیه‌ی اروپا در اثر تنش‌های داخلی به لزه افتاده است؛ تضاد اوکراین افکار عمومی را وادار به گفت‌و‌گو درباره‌ی وقوع جنگ جهانی سرد و یا حتا گرم کرده است؛ و سخن از تغییراتی در سیاست ژئوپولیتیکی، به این و یا آن سو در اروپا و آسیا، جاری است. به هر حال، وقت آنست که سعی کرده و درک کنیم، که در واشنگتن چگونه مساله‌ی تضعیف

طلب می کرد، بلکه دریاسالار مهان پیوستن بخشی از کشورهای خاورمیانه - همچون ترکیه و سوریه- را نیز ضروری می دانست. این ایده - که با گسترش و الحاق سرزمین های جدید به شوروی آغاز گردید- امروزه نیز هم چنان به قوت خود باقی است. بعد از جنگ جهانی اول، سیاست مدار فرانسوی کلمانسو (Clemenceau) طرحی منی بر ایجاد یک منطقه ای حائل در اروپا، جهت مقابله با بلشویسم، ارائه داد و مکیندر نیز با علاقه مندی به بازسازی و ترمیم نقشه های خود پرداخت. سیاست و روش محاصره ای بلوک کمونیست، بعد از جنگ جهانی دوم نیز با شدت بیشتری تداوم یافت. یک مورد آن که در دکترین ترومون (Truman)، رئیس جمهور آمریکا، دیده می شود، مدل مرکزیت قرار دادن یونان بود. بر اساس این مدل، آمریکا از گسترش کمونیسم یا جنبش های مترقبی بی که عمدتاً در کشورهای مجاور شوروی و چین قرار داشتند، و در آن زمان رسماً استقلال یافته قلمداد می شدند، جلوگیری می کرد؛ ایده ای که نزدیک به نیم قرن پیش توسط مهان اشاعه یافته بود. مخارج هنگفت و نیروی فراوان، به راه اندختن جنگ در بعضی نقاط برای حفظ کشورهایی نظر ایران، هند، اندونزی، راپن، گره (که بعدها به دو کشور تقسیم شد)، پاکستان و ویتنام، که معمولاً از طریق حمایت گماشته گان حاکمی که دستانی خون آلود داشتند، هدف فوق را تامین می کرد.

نظریه ای مهار و یا نظرات مشابهی همچون نظریه ای «دومینو» (domino)، (که بر این اساس استوار بود، که اگر آمریکا به کمک کشوری که به اصطلاح در دام کمونیسم چار شده اند نشتابد، کمونیسم کشورهای دیگر را نیز به سوی خود جلب خواهد کرد. - مترجمین) کارآیی بسیار از خود نشان می داد؛ چرا که یک نوع مشروعیت جهت گسترش برنامه های امپریالیستی در قالب ارائه ای آنها به عنوان دفاع از تجاوز احتمالی شوروی و چین و در نتیجه، وابستگی نوکران به ارباب شان در واشنگتن را به دنبال داشت. رونالد ریگان (Ronald Reagan) امکانات بی شماری، که حتاً تصویرش را هم نمی کرد، در رابطه با روش مهار یافت. و شروع به مجهز کردن نیروهای مرتاجع و ضد کمونیست در چند کشور - از جمله در افغانستان، آنگولا و نیکاراگوئه- کرد. یکی از علایم مشخصه ای جنگ سرد، وجود ثبات نسبی در جهان قلمداد می شد، اگرچه با تنش هایی در الگوی سیاست

موردن نقشه ای جهان استدلال می شود- بازی می کنند. واژه ای «قدرت منطقه»، که کارشناس امور منطقه، سیاست مدار انگلیسی هالفورد جان مکیندر (Halford John Mackinder) به کار می برد، حتاً امروز هم استفاده می شود. مکیندر اعتقاد داشت، اروآسیا سرزمین پنهان اوریست که اکثریت جمعیت جهان را شامل می شود و برای عروج به یک قدرت جهانی حیاتی است. مکیندر، همزمان با ساختن راه آهن در سال ۱۹۰۰، که اروپا را به آسیا متصل می ساخت، بدین نتیجه رسید که برای حفظ سلطه ای انگلیس لازم است از نزدیک شدن کشورها به هم جلوگیری شود. انگلیسی ها در صدد برآمدند با کنترل آسیای مرکزی، از نزدیک شدن کشورهای قدیمی اروپا به رویه جلوگیری کنند. در این میان، اروپای شرقی به صورت یک منطقه ای حائل قلمداد می شد. مهمتر از همه، این سیاست باعث می شد روسیه و آلمان به هم نزدیک شوند. این تفکر هم چنان در افکار آمریکایی ها دیده می شود. اروپای شرقی و آسیای میانه گاهی به عنوان مناطق حائل در مقابل روسیه، و گاهی حتاً به عنوان مناطق مساعد جهت گسترش نفوذ آمریکا و هم پیمانانش در اروپا، محسوب می گردد. اجرایی کردن این سیاست، به خصوص از جانب بریتانیکی، و با اشاعه ای آن در سال ۱۹۹۰ هنگامی که روسیه در ضعف به سر می برد، چشمگیر بود. پیامد این سیاست، عضویت چندین کشور اروپای شرقی به سازمان نظامی آتلانتیک شمالی، (ناتو)، بود؛ آن هم با وجود این که غرب، تلویح، تعهد به عدم انجام چنین امری را پذیرفته بود.

صحنه سازی دیگری که همواره تکرار می شود، مهار و یا محاصره ای روسیه است. این پدیده اولین بار در سال ۱۹۰۰ توسط یک دریاسالار آمریکایی به نام آلفرد تیلر مهان (Alfred Thayer Mahan) در کتابی مطرح شد. وی کنترل کامل آمریکا بر آب های دنیا و مقابله ای عده با روسیه از طریق زمین را یک شرط در نظر گرفته بود. بر اساس نظرات مهان، محاصره ای خاک روسیه توسط نیروی دریایی و پایگاه های زمینی تحت اختیار آمریکا، با هدف کارشکنی در امر دسترسی و استفاده ای روسیه از راه های آبی جهت بازرگانی آن کشور و در نتیجه، فلج ساختن بازرگانی روسیه اهمیت داشت. محاصره ای روسیه، نه تنها کنترل راه های دریایی و هم کاری کشورهای مستعمره ای جنوب شرقی آسیا را

(Obama)، رئیس جمهور وقت آمریکا تلاش کرد تا عاقبت آن را ترمیم نماید.

درین و در درون کاخ سفید، در پتاگون و وزارت امور خارجه و سازمان سیا (CIA)، نزاعی همیشگی بر سر تعیین سمت و سوی آمریکا برقرار است. برای نمونه، می توان تلاش وزیر امور خارجه وقت هیلری کلینتون (Hillary Clinton) در سال ۲۰۱۱ را نام برد، که با جعل گزارش های جاسوسی و کثار زدن پتاگون و دستگاه های امنیتی، جنگ دلخواه خود در لبی را به راه انداخت.

با این همه، اگر توجه کافی به بحث های ژئوپولیتیکی داشته باشیم، قادر خواهیم بود خطوط اصلی الگوی تفکرات آنها را نه تنها دریابیم، بلکه گزینه هایی را از سایر گزینه های موجود تشخیص دهیم.

بریتانیکی نقل قولی واضح با شاخص تاریخی دارد، که بر اساس آن چگونگی عمل کرد یک قدرت امپراتوری ترسیم می شود:

- اهداف یک قدرت امپراتوری مشکل از سه وجه مشخصه ای زیر است:
 - از توطئه در میان هم پیمانان و متحدان جلوگیری کنند؛
 - آنها را وابسته به چتر دفاعی خویش گرداند و رهبران آنها را در حمایت خود داشته باشد؛
 - از هم کاری بین دست نشاندگان خود جلوگیری کنند.»

نظراتی که همواره در گفت و گوهای ژئوپولیتیکی شنیده می شود، یک سنت شناخته شده است که از تلفیق سیاست «تفرقه بین دنار و حکومت کن» و «متحдан را باید قدری تکان داد، هنگامی که آنان احساس امنیت می کنند»، به دست می آید. یک روش دیگر، ایجاد توازن قدرت است. مفهوم آن، ساده است. در نزاع بین دو کشور، که هیچ یک منافع آمریکا را برآورده نمی کنند، آنان نقش بینایینی را اتخاذ می کنند. نمونه هی باز این سیاست، جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۰ بود. آمریکا باید ابتدا جانب کشور ضعیف را گرفت (عراق - مترجمین) و سپس با یک مانور به طرف داری از طرف مقابل پرداخت. زمانی که طرف مقابل در ضعف به سر می برد، با هدف به چالش کشیدن هر دو کشور، جنگ را طولانی کرد. در رابطه با استراتژی و تاکتیک، دلایل مشابهی را که در گفت و گوهای کلاسیک منطقه الگو هستند، می باید مد نظر قرار داد. به نظر می رسد این دلایل بسیار ساده باشند، اما نقش مهمی را در واشنگتن - زمانی که در

تاجیکستان و قرقیزستان به سوی جنوب افغانستان، پاکستان و همچنین هند را تحت نام «پروژه‌ی گاز تاپی» (Tapi) داشت. جدا کردن کشورهای تولید کننده‌ی انرژی، که سابقاً به شوروی تعلق داشتند، از وابستگی آنان به تشکیلات نفتی روسیه و در عوض گسترش شبکه‌ی شمالی - جنوبی جهت رقابت با خطوط اتصالی غربی - شرقی، که در حال ساخت از جانب چین بود، هدف نهایی این سیاست به شمار می‌رفت. واشنگتن امیدوار بود، که با جهت دادن به سوی بازرگانی آزاد و هم‌کاری با کشورهای این منطقه بتواند در تسريع این کار موثر باشد. اما، و در حالی که نیاز مبرمی به سرمایه‌گذاری در این بخش ضروری بود، سرمایه‌داران غربی تمایلی به آن نشان نمی‌دادند.

در اواخر سال ۱۹۹۰، «سازمان جهانی بازرگانی» دچار مشکلات فراوان شد. اعتراضات در غرب بالاگرفت و محافظه‌کاری در بین کشورهای جنوبی نمایان‌تر گشت. در واشنگتن چنین استنباط می‌شد، که بازسازی این پروسه می‌بایست از آغاز شروع شود. چنین استدلال می‌شد، که بستن قرارداد با کشورها به صورت جدایگانه کار را آسان‌تر خواهد کرد همان‌گونه که قبلاً در قراردادهای «فتا» (NAFTA) انجام شده بود، فرض این بود که با به کارگیری فشار و اعمال نفوذ بر کشورها، نکات مورد اختلاف آسان‌تر حل خواهد شد. مسئولیت این کار به روبرت زولیک (Robert Zoellick) واگذار شد. و او نیز پیش‌نویس تعدادی از قراردادهای آزاد منطقه‌ای را تدوین نمود.

خاورمیانه با پیچیدگی‌های خاص خود مشکل‌آفرین بود؛ به ویژه که برخی از کشورهای عربی به بستن قراردادهای بازرگانی با اسرائیل تمایلی نشان نمی‌دادند. اما، این امر به شرط نفوذ در منطقه عملی به نظر می‌رسید. ظاهراً اقبال در آن بود، که حمله به عراق طراحی شده بود و چنین به نظر می‌رسید که عراق حائلی کامل و مساعد در خاورمیانه باشد. اما، نه تنها بازرگانی آزاد مشهور به «فتا» حاصلی نداشت، بلکه سرنوشت جنگ در عراق و عدم تشکیل بهشت آزاد عراق هم خواب خوش را از دیده‌ی آنان روبود. و سرانجام، تنها تا حدی دسترسی به منابع نفت عراق مهیا گشت. تلاش‌های مشابه در آمریکای لاتین نیز با چالش‌های مشابهی روپرورد و بستن قرارداد بازرگانی آزاد، که به علت هم‌کاری‌های اقتصادی بین چند کشور



می‌داد. دیگران، اما، چشمی به کشور مرکزی

قدیم دوخته بودند و مشکلات پیش رو را حس می‌کردند. برژینسکی، هنری کیسینجر (Henry Alfred Kissinger) و چند تن دیگر معتقد بودند، که با الحاق دو آلمان، این کشور بیش از پیش مستقل شده و این خود نزدیکی آلمان به روسیه را امکان‌پذیر خواهد ساخت. برژینسکی در سال ۱۹۹۶ با قدری محافظه‌کاری اظهار داشت، که آمریکا هم‌چنان موقعیت خود به عنوان ابرقدرت را حفظ خواهد کرد، اما به شرط آن که از پیش‌روی چالش‌گران آتی جلوگیری کند. او لازمه‌ی نیل به این هدف را نیز در الیت قرار دادن کنترل بر آسیا و تسطیح بر اروپای شرقی ارزیابی می‌کرد.

در خلال دهه‌ی ۱۹۹۰، کارشناسان به آسیای مرکزی چشم دوخته بودند. با فروپاشی شوروی، چشم‌انداز وسیعی در منطقه - با مخازن عظیم نفت و گاز در کشورهای بی ثبات - فراهم آمده بود. کنترل بر این مخازن توسط شرکت‌های غربی و انتقال آن‌ها، از طریق ایجاد خطوط عظیم لوله، می‌توانست از نیاز اروپا به روسیه بکاهد. با شروع جنگ افغانستان، در سال ۲۰۰۱، و ایجاد پایگاه‌های نظامی در منطقه، آمریکا می‌توانست استراتژی محاصره‌ی روسیه را عملی سازد. اوباما با ظاهر شدن مشکلات عظیم در افغانستان، اما، مجبور به انتخاب استراتژی دیگری گشت. و در سال ۲۰۱۱، نغمه‌ی «راه جدید ابریشم» را سر داد. او با اعمال سیاست فشار، بر اساس حضور نظامی در افغانستان، نخست قصد ایجاد ارتباط میان کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی و سپس انتقال گاز از قراقشستان و ترکمنستان و انرژی حاصل از سدهای

ژئوپولیتیکی همراه بود.

با فروپاشی بلوک شرق، جهان وارد فاز جدیدی همراه با تغییرات سریع تر و سیاست ژئوپولیتیکی مهم‌تر گشت. این امر با هیاهوی گوش خراش در غرب درباره‌ی «نظم جدید جهانی»، «پایان تاریخ» و «پیروزی لیبرالیسم» تشریح می‌گردید. سیاستی که در جریان بود، تمرکز کمتری به مسایل منطقه‌ای داشت. جوهر اساسی این فاز، در سال‌های ۱۹۹۰، یعنی دوران طلایی تلاش جهت تثبیت نظم جدید بازرگانی جهان، سازمان بازرگانی جهانی (WTO) و موقعیت دلار به مثابه ارز مسلط در اقتصاد جهانی بود. نیروهای پیمان آتلانتیک شمالي، «ناتو»، که موقتاً بی‌کار شده بودند، گام به گام سعی در ایفای نقش جدید خود - که حاکی از جایگزین شدن آن‌ها به عنوان نیروهای «کلاه آبی» گاهای غیرقانونی سازمان ملل بود - کردند. آن‌ها با بمباران صربستان و افغانستان، جایگاهی پیدا کرده بودند. اکنون بیش‌تر صحبت از «قدرت نرم» می‌شود و با استفاده از عنوانی لیبرالتی هم‌چون حقوق بشر و ایده‌های اساسی لیبرالتی دیگر، برای دور زدن قوانین بین‌المللی، استقلال ملی کشورها که اساسی ترین حقوق شناخته شده است را زیر پا گذاشته و نادیده می‌گفتهند.

عجیب نیست، که در این برهه از زمان برخی از نیروهای چپ به جای واژه‌ی امپریالیسم از لغت «امپراطوری» استفاده می‌کردند. اگرچه بودند کسانی، که هنوز به گونه‌ی سابق می‌اندیشیدند. معروف‌ترین آن‌ها ساموئل هانتینگتون (Samuel P. Huntington) بود، که تفکراتی پیرامون جنگ میان تمدن‌های منطقه‌ای در جهان و به طور ساده در معجون «غرب مقابل سایرین» ارائه

پیوستن چین و روسیه برنامه‌نویسی شده است. گاز روسیه در حال حاضر و با شتابی روزافزون از طریق خطوط لوله‌ی سیری به چین فروخته می‌شود. قرارداد سی ساله‌ای به مبلغ چهارصد میلیارد دلار جهت فروش گاز بین روسیه و چین بسته شده است و روسیه راه ارتباطی مهمی برای انتقال اجناس چین به اروپا نیز شده است. به علاوه، قطارهای مدرن با سرعت بالا بین چین- سنگاپور و پکن- مسکو هم برنامه‌ریزی شده است. شرایط این سرمایه‌گذاری‌ها در بیشتر موارد، هم‌کاری نه بر اساس دلار آمریکا به عنوان ارز مسلط جهانی، بلکه بر اساس ارز چین (یوان) می‌باشد، که این خود نقش ارز چین را به سرعت افزایش داده است. چین و هند، جهت رویارویی با ابتکار آمریکا، در رابطه با بازار آزاد موسوم به «تی‌پی‌پی» نیز ابتکاری مشایه به نام «آر سی ئی پی» (RCEP) ارائه داده‌اند. و چندین کشور از جمله استرالیا به این بازار پیوسته‌اند؛ بازاری که در جمع نیمی از جمعیت جهان و ۴۰ درصد بازرگانی جهان را در بر می‌گیرد.

خلاصه این که، چین در حال متصل کردن مجدد سرزمین‌های اروآسیایی خارج از امپراطوری غرب است؛ نکته‌ای که مکیندر مدت‌ها پیش خطر ایجاد آن را گوش‌زد کرده بود. همان سه کشوری که آمریکا با تمام قوا می‌کوشید جدا از یک‌دیگر باشند - یعنی چین، روسیه و ایران- اینک با شتابی فراینده به هم نزدیک می‌شوند. آمریکا و شرکت‌های خصوصی بین‌المللی انرژی به سرمایه‌گذاری در یک برنامه تحت کنترل آمریکا در آسیای جنوبی و مرکزی، آن گونه که خیال‌پردازان انتظار داشتند، موفق نشدند؛ شاید به این خاطر، که یکی از سیاست‌گذاران عمدی این اندیشه، الکساندروس پترسن (Alexandros Petersen) در سال ۲۰۱۴ در جریان یک

بم‌گذاری در کابل به قتل رسید.

برآیند پرورزهای چین، عملاً روسیه را - که با زیرساخت‌های قدیمی خود قادر به صدور انرژی به سوی غرب نیست- باز دست دادن نفوذ خود در آسیای مرکزی روبرو ساخته است؛ تا جایی که «گازپروم» (Gazprom) به عنوان شرکتی معتبر، هژمونی خود را به سود شرکت چینی «سی‌ان‌پی‌سی» (CNPC) در چندین کشور از دست داده است. به هر حال، اما، هم‌کاری رو به افزایش چین و روسیه نسبتاً دلخواه پوتین است. با این همه، در مسکو برنامه‌های دیگری نیز جهت جا به جایی در

روسیه و چین، در عین حال، سازمان امنیتی مشترکی به نام «اسکو» (SCO) را در سال ۱۹۹۶ تاسیس کردند، که در سال‌های اخیر با پذیرش عضویت هند و پاکستان بر فعالیت آن افزوده شده است.

قدرت اقتصادی این دو کشور (چین و روسیه) اخیراً رشد به سزایی داشته است. رشد اقتصادی غول‌آسای چین لازم به یادآوری نیست. اقتصاد روسیه نیز در سال‌های دهه‌ی ۲۰۰۰، با بالا رفتن قیمت نفت، رشد قابل ملاحظه داشته است. چین، از سال ۲۰۰۳،

گام به گام و با شتابی روزافزون اقدام به یک سلسه سرمایه‌گذاری تجاری در کشورهای آسیایی کرده است، که به احداث بزرگ راه‌های متعددی انجامیده است، که اصطلاحاً به آن «جاده‌ی ابریشم نوین» اطلاق می‌شود. این سرمایه‌گذاری‌های کلان، در ایجاد راه‌آهن، جاده، احداث بنادر باراندازی و خطوط لوله‌کشی جهت انتقال نفت و گاز و افزون بر آن ایجاد چشم‌اندازهای متعدد اقتصادی از جمله طرح بزرگ گسترش سرمایه‌گذاری و تجارت از خاور دور تا اروپا، خاورمیانه تا جنوب آسیا، تایلند، سنگاپور، مالزی و هم‌زمان امکان انتقال نفت از طریق خطوط لوله‌کشی از ایران و کشورهای آسیای مرکزی (از اعضای سایق اتحاد شوروی) صورت می‌گیرد. بدین طریق، چین در نظر دارد به رشد اقتصادی غرب کشور، که تاکنون به پیش‌رفتهای سایق اتحاد شوروی می‌گیرد. بدین

جهانی چندانی نسبت به شرق آن کشور دست نیافته، رونق بخشد. پروره‌ی عظیم فوق، با هزینه‌ای نزدیک به هزار میلیارد دلار، از یک سو زمینه‌ساز شبکه‌ی اقتصادی میان هند، بنگلادش، چین و میانمار (برمه سابق) است و از سوی دیگر بین چین و پاکستان، که در حال حاضر نیز مبالغه هنگفتی در بندر گوادر پاکستان سرمایه‌گذاری شده است، را شامل می‌شود. علاوه بر آن، چین قول گسترش ارتباط بین دو کشور با هزینه‌ای بالغ بر ۴۶ میلیارد دلار را هم داده است. خطوط ارتباطی مورد نظر چین، شامل بزرگ راه‌های راه‌آهن، کشتی‌رانی و ساختمان بنادر جهت به هم پیوستن روسیه- ایران- آذربایجان، هند- ایران- روسیه، هند- چین و هم‌چنین چین- قراقستان و احتمالاً در ادامه‌ی آن، ایران و خلیج فارس می‌باشد. در بیشتر پروره‌های فرق‌الذکر، مرتبط کردن ایران و انتقال منابع گاز آن به شرق و شمال نیز مد نظر است؛ امری که مدت‌هast با کارشناسی از سوی آمریکا مواجه شده است. پروره‌های بسیاری نیز برای

آمریکای لاتین که مستقلابه توافق رسیده بودند، بی‌ثمر ماند.

در واشنگتن پرسش مطرح این بود، که چگونه حمله بر نیمی از کره‌ی خاکی همگی به فاجعه تبدیل شده است؟ برای پاسخ به این سوال می‌بایست جستجو را از آغاز و در میان همیهمانان خود در اروآسیا شروع می‌کردند، حداقل پاسخ به این مساله را که چگونه حضور «اژدهای سرخ» هر روز در سراسر قاره افزایش می‌یابد؟

با ابتکارات جدید جهت تحکیم روابط اقتصادی، ایالات متحده کوشید با بستن قراردادهای معروف به «تی‌تی‌ای‌پی» (TTIP) و «تی‌پی‌پی» (TPP) میان آمریکا و اروپا از پکن و آمریکا و کشورهای جنوب شرقی آسیا - به خصوص ژاپن، که آمریکا می‌کوشید بازار این کشور را به روی سرمایه‌های آمریکایی باز کند- از سوی دیگر، در پیش‌بُرد سیاست خود موفق گرداند. یکی از مهم‌ترین نکاتی که در این قراردادها به چشم می‌خورد، در نظر گرفتن امکانات ویژه برای شرکت‌های بزرگ در مقابله با حمایت‌های دولتی از بخش‌های خصوصی و آزادی سرمایه‌گذاری در این بخش بود. این قراردادها - به خصوص قرارداد «تی‌پی‌پی» - در گام بعدی در نظر داشت، که این مدل را به کشورهای بیشتری صادر کند.

چندی است، به ویژه در سال‌های اخیر، که تغییراتی در سیاست استعماری چندین قدرت جهانی ظاهر گشته است، که خود برآیند تغییراتی در منافع اقتصادی آن‌ها می‌باشد. در سطح جهانی، سازمان «بریکس» (BRICS) پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است. و افزون بر آن، «بانک توسعه»، که عمدتاً با سرمایه‌های چینی اداره می‌شود، نیز تاسیس گردیده است، تا با «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» (IMF)، که آمریکا همواره بر آن تسلط داشته است، رقابت نماید. در اروآسیا، منشاء چالش‌ها از جانب شرق است. در آن جا مدتی است روسیه و چین با سرمایه‌گذاری‌های مشخص در مناطق مختلف، سعی در رونق پیشیدن به بازرگانی، ارتباطات و هم‌کاری در زمینی امنیتی این گونه مناطق کرده‌اند. روسیه در درجه‌ی اول تلاش دارد چند جمهوری سابق شوروی را در پیمان امنیتی «سیستو» (CSTO) و از لحاظ اقتصادی در اتحادیه‌ی جدید‌التأسیس «ای ای یو» (EaEU) گرد آورد؛ اتحادیه‌ای که تاکنون بیش از سی کشور تقاضای هم‌کاری با آن را کرده‌اند.

بین این سازمان‌ها تضاد ایجاد می‌کند. در حال حاضر، آمریکا در پی گسترش روابط خود با هند است. آمریکا می‌کوشد از این طریق زیان از دست رفتن پاکستان را، که در شرف انجام است، جبران کند. هم‌چنین اعتراضات محلی در مناطقی که چین منافعی دارد، با دقت از جانب آمریکا پیگیری می‌شود؛ برای نمونه، اعتراضات اجتماعی در میانمار را می‌توان نام برد. با توجه به این که پتانگون مدتی است صحبت از عدم توان و ظرفیت حمله زمینی بزرگ در مناطق جدید را فاش ساخته، آمریکا می‌کوشد با ایجاد بی‌ثباتی در مناطق مورد نظر به اهداف خویش نایل آید. اوضاع در همکاری‌هایی که آمریکا در آن‌ها دخالت دارد، نظیر «تی‌تی‌پی» و «تی‌پی‌پی» در حال حاضر مبهم است. مذاکرات مخفی جهت تصمیم‌گیری، پیش‌رفتی را نشان می‌دهد، ولی «تی‌پی‌پی» به تازگی صحبت برای اخذ تصمیم در بهار ۲۰۱۶ را سر داده است. همزمان، مخالفتها حتا در درون جناحها در داخل آمریکا نیز بالا گرفته است. چنان‌چه قراردادها با مشکلاتی روپوشوند، به کارگیری سیاست ایجاد بی‌ثباتی در مناطق مورد نظر، با جذبیت بیشتری اعمال خواهند شد.

یک مشکل، اما، هم‌چنان باقی می‌ماند. آمریکا به تنهایی نمی‌تواند پیش‌قدم تحریب در اروآسیا باشد. این امری است که به سود روابط بازارگائی و داد و ستد نیست و آمریکا تا حد امکان نیازمند کمک اتحادیه اروپا و حفظ آن به عنوان هم‌پیمان خود است. یکی از ارکان این هم‌کاری، قرارداد «تی‌تی‌پی» می‌باشد. اتحادیه‌ی اروپا نیز نیازمند منابع خام - از جمله انرژی - است، که می‌بایست از خارج وارد شود. با فعالیت‌های جاری در

امیدوار است با بستن گمرک بر اجناس چین و در نظر گرفتن گاز و نفت خود برای دوستان، به اهداف فوق جامه‌ی عمل پیوشنанд.

گزارش‌های متعددی در آمریکا به تنش‌های درون پژوهه‌ی هم‌کاری اروآسیا متوجه شده است. به نظر می‌رسد روسیه با کاهش در روابط بارزگانی خود و بسط و گسترش فعالیت‌های چین به جای آن، کنترل در منطقه‌ی شرق را از دست بدهد. «ئی ائی یو» هم با موانعی روپرورست، که بیشتر به علت نازاری‌ها در فراقستان است. روسیه تلاش دارد با استفاده از «اتحادیه» (اتحاد کشورهای مشترک المنافع - مترجمین) نفوذ خود در منطقه را تعویت کند؛ به ویژه که با محاصره‌ی اقتصادی روسیه از سوی غرب و کاهش قیمت نفت، «ئی ائی یو» غیر مستقیم و از طریق روسیه زیان‌های را متتحمل می‌شود. به علاوه، از ورود اوکراین به «ئی ائی یو» برای مدت نامعلوم ممانعت به عمل می‌آمد. از آن‌جا که چین فاقد «سنن» استعمالی به آن صورت که آمریکا به دلیل سوابق امپراطوریش هست، به نظر نمی‌رسد وروودش در آسیا چنوب شرقی «خواشایند» باشد. هم‌چنین گفته می‌شود، که چین به دلیل افزایش جمعیت در آینده با مشکلات اقتصادی مواجه خواهد بود. به باور استراتژیست‌ها، افزایش جمعیت چین یک حربه‌ی رقابتی محسوب می‌شود. «ئی ائی یو» و «اس‌سی او» مدت‌هاست با مشکلات داخلی روپرور هستند و اعضای این سازمان‌ها بر سر یک سلسله مسایل به تفاهمنمی‌رسند. از منظر آمریکا این که هند و پاکستان به هم‌کاری در سازمان «اس‌سی او» نزدیک می‌شوند، به نحوی رضایت‌بخش به نظر می‌رسد؛ چرا که این امر در بطن هم‌کاری

سیاست ژئopolیتیکی مورد نظر است. و در این رابطه، کوشش‌هایی که به سمت ایجاد چندین شبکه‌ی ارتباطی به سوی جنوب آسیاست، در دست اقدام می‌باشد. در آسیای مرکزی صحبت بر سر مسیر شمال-جنوب مابین روسیه- ایران و هند است. و در سمت شرق، با راه‌های ارتباطی و هم‌کاری «ئی ائی یو»، روسیه به مجموعه‌ی «آسیان» (ASEAN) به طور عموم و ویتمان و تایلند به طور خاص متصل می‌شود.

در سال‌های گذشته، چین در غرب به پیروزی‌هایی در زمینه‌ی فروش محصولات پیش‌رفته‌ی نظامی و تکنیک‌های انرژی هسته‌ای نایل آمده و موفق به بستن قرارداد با کشورهایی از جمله ایران از یکسو و ترکیه، اردون، عربستان سعودی و مصر - که متحد آمریکا محسوب می‌شوند - از سوی دیگر شده است. و حتا تماس‌هایی با اسرائیل نیز گرفته شده است. دعوت از مصر برای شرکت و بستن قرارداد با «ئی ائی یو» و هم‌کاری مشترک بدون وجود دلار به عنوان ارز جاری جهانی به عمل آمده است. پوتین نیز با تمام چالش‌های موجود در سوریه، خواستار گسترش بیشتر روابط امنیتی در آن جاست، تا بتواند جهت بهره‌برداری از انرژی مورد استفاده قرار دهد. این امر نه تنها جهت تحکیم موقعیت روسیه در منطقه، بلکه برای جلوگیری از رشد جنبش‌های اسلامی در جمهوری‌های سابق شوروی - که بیم اوج گیری آن‌ها می‌رود - نیز می‌باشد.

پاسخ آمریکا به این چالش‌ها چیست؟ در حال حاضر اولویت سیاست خارجی آمریکا، (کاستن) نفوذ چین در آسیاست؛ حال آن که در گذشته کوشش در یکپارچه سازی آرام قوانین این کشور با قوانین لیبرالی جهانی می‌شد. طبق ۲۰۱۵ یک استراتژی، که طرح آن در بهار سال CFR: Council on Foreign Relations فکری در مورد سیاست خارجی آمریکا - ریخته شد، امید می‌رفت آمریکا با ابتکارات تجاری خود از نفوذ چین جلوگیری کند. به این منظور، و در درجه‌ی نخست، آمریکا با به کارگیری ابتکارات بازارگائی بر اساس (تی‌پی‌پی) با چند کشور جنوب شرقی آسیا، که در مجاورت چین قرار دارند، و با وساطت ژاپن در نظر دارد تعداد بیشتری از آن‌ها را به خود وابسته کند. و حتا از لحاظ نظامی با فشار آوردن به این کشورها، موجبات وفاداری بیشتر نسبت به آمریکا را فراهم می‌سازد. آمریکا



اول به شمار می‌رود. این امر به نوبه‌ی خود نشان می‌دهد، که موقعیت سیاسی - امنیتی سوئد می‌باید بازنگری شود. عضویت در «ناتو» در این موقعیت، تصمیمی احمقانه و همراه با قبول مخاطرات بسیار است.

شعارهای ضد روسی در آمریکا به درجه‌ی خط‌نراکی رسیده است. در حال حاضر، می‌توان آن‌ها را از «پتاگون» و «ناتو» نیز شنید. تا قبل از درگیری اوکراین، چین به عنوان دشمن اصلی محسوب می‌شد. بدین ترتیب، «ناتو» نیز دلایل تازه‌ای برای وجود خویش یافته است و اواباما که به هر حال نقش فرو نشاندن این خطر را داراست، به زودی با جانشینی با جهت‌گیری سیاسی احتمالاً خشن‌تری جایگزین خواهد شد؛ برخی تفسیرهای هُشدار دهنده، که گویا ایالات متحده خواست جنگ بزرگ با روسیه را می‌تواند کتاب بگذارد.

چکیده‌ی نظرات استراتژیست‌های آمریکا آن است، که روسیه می‌باید تا حدی تضعیف شود. و این حد می‌تواند تا آن‌جا که روسیه کنترل سلاح‌های اتمی خود را از دست ندهد، ادامه یابد؛ چرا که با اوج‌گیری مناقشات، احتمال امکان استفاده از این سلاح‌ها اجتناب ناپذیر می‌شود. اگرچه می‌باید این نکته را همواره در نظر داشته باشیم، که پیامدهای غیر پیش‌بینی شده‌ای موجود هستند، وقتی که قدرت‌های اتمی دست به این گونه بازی‌ها در سطوح بالا در مقابل هم می‌زنند.

ما در زمانی به سر می‌بریم، که امپراطوری آمریکا در معرض چالش‌های بسیاری قرار گرفته است. چین و تا اندازه‌ای روسیه، سرانجام آسیا را از منطقه‌ی اروآسیا جدا کرده و آمریکا را مجبور خواهند ساخت، که دست از مانورهای گازانبری خود برداشته و به هم‌کاری متعادل کشانده شود. در این میان، خطر آن می‌رود، که آمریکا با بی ثبات کردن کشورهای ضعیف‌تر آسیایی - با قصد به تعویق انداختن این پیش‌روی - بکوشد. در این رابطه، سعی بر آنست که در صورت بروز و یا امکان ایجاد شکاف بین چین و روسیه، با قوت بخشیدن به چنین شکافی، با تمام امکانات از آن استفاده شود؛ شاید از طریق نزدیک شدن به یکی از این دو کشور، هرچند احتمال این امر غیر قابل تصور است. استراتژی در خاورمیانه هم‌چنان بر سیاست عدم ثبات این منطقه متکی است. آخرین کاربرد این استراتژی در رابطه با مناقشات سوریه رُخ داد.

اویاما سال‌هاست که با تغییر سیاست، سعی در راضی نگه داشتن متحدان خود و به

گذاشته است. ماجراجویی در خاورمیانه، پروژه‌ی مذکور را به تاخیر انداخت و گاز موفق شد با یک چرخش از گسترش آن به نفع خود، با جنگ گرجستان در سال ۲۰۰۸ و اوکراین در سال ۲۰۱۰ و با پیروزی یانوکوویچ (Janukovitjs)، بهره گیرد. تنظیم و فراهم سازی «ئی ائی یو» و اتفاقات بعد از آن در اوکراین، که به نحوی ناشی از اختلاف بین متحدین اوکراینی اتحادیه‌ی اروپا با «ئی ائی یو» می‌شد، تضادها را دامن زد. بسیاری معقدنده مشکل اصلی نباید روسیه محسوب شود؛ زیرا که در درازمدت، ادغام روسیه در سیستم اقتصاد لیبرالی جهان مد نظر است. حتاً برزینسکی هم گاهی به این نظریه ملحق می‌شود.

در خلال این مدت، یک محاصره‌ی تشییت شده کافی است. این جاست که باید طوری رفتار شود، که کشورهایی چون لهستان، رومانی و ترکیه به نحوی از وضع موجود راضی باشند. فریدمن حتاً آن‌جا پیش می‌رود، که معتقد است غرب می‌باید از دفاع از کشورهای بالتیک در مقابل کشمکش‌های احتمالی - به علت مشکل بودن دفاع از آن‌ها - چشم‌پوشی کنند. با توجه به این امر، که حائل میان اتحادیه‌ی اروپا و روسیه می‌باید حفظ شود و تا آن‌جا که امکان‌پذیر است موقعیت روسیه، و موقتاً اقتصاد آن، می‌باید تضعیف شود. اختلافات در اوکراین، حربه‌ی بسیار خوبی

جهت افزایش تنش بین روسیه و اتحادیه‌ی اروپا خواهد شد و روابط اقتصادی جاری مابین آن‌ها را - در اثر محاصره‌ی اقتصادی روسیه - کاهش خواهد داد. مشاوران فکری دولت اوباما، قصد گسترش این تضاد را داشتند، اما عضویت اوکراین در سازمان «ناتو» و یا «ئی ائی یو» برای مدت مديدة غیرممکن شده‌است. بسیاری از وضعیت سال ۲۰۱۵ راضی هستند. برای آن‌ها، وجود حایل میان روسیه و اتحادیه‌ی اروپا قطعی و ضروری است. نظر به آن که از هم‌پاشی اوکراین محتمل است، این حایل می‌تواند از جهات مختلفی به چالش کشیده شود. یکی از این دلایل ناراضی بودن اروپا، زیان‌های وارده به آن در اثر محاصره‌ی اقتصادی روسیه است. رشد نامطمئن اوکراین و ابتکار جدید روسیه، یکی دیگر از این دلایل به شمار می‌رود. روسیه تمایل بیش‌تری به داشتن روابط با اروپا و عدم وابستگی به چین از خود نشان می‌دهد. تلاش شرکت «گازپروم» جهت احداث لوله‌ی گاز «نورداستریم ۲» در دریای بالتیک، تنها قدم

لیبی و سوریه، آمریکا موقتاً موفق به تامین این نیاز و عقیم گذاشتن نیاز به تامین نفت و گاز اروپا از کشورهایی که در منافع روسیه، ایران و چین نقشی دارند، شده است. ولی نفت و گاز می‌بایست به نحوی تامین شوند؛ این که آمریکا می‌تواند این نیاز را برطرف کند، خیال باطنی بیش نیست و به زودی هم‌چون دودی به آسمان خواهد رفت. روسیه با در اختیار داشتن منابع عظیم انرژی، همواره آمادگی خود را برای ساختن خطوط انتقالی انرژی به اتحادیه‌ی اروپا اعلام کرده است. جدیداً نیز دست به ابتکاری در جنوب دریای سیاه به سوی کشورهای یوگوسلاوی سابق زده و با آغاز هم‌کاری با چند شرکت اروپای شمالي، تحت عنوان پروژه‌ی «نورداستریم ۲» (Nordstream 2)، اقدام به احداث خط لوله‌ی جدیدی از طریق دریای بالتیک جهت ارسال گاز نموده است.

آمریکا از پروژه‌ی اتحادیه‌ی اروپا، که در صدد تشکیل اتحاد در زمینه‌ی انرژی - که هدف آن بخشا مسدود کردن منافع روسیه در زمینه‌ی انرژی اروپاست - پشتیبانی می‌کند. اما، به نظر نمی‌رسد این امر قبل از سال ۲۰۳۰ عملی شود. قرار است گاز مورد نیاز اتحادیه‌ی اروپا از قطر تامین شود. پرسیدنی است از کدام راه؟ یا این که آیا پروژه‌ی انگلیسی مبنی بر استخراج از منابع نفتی دریای مدیترانه - که در شرق یونان، قبرس، نوار غره و مصر قرار دارد - امکان‌پذیر می‌گردد؟ در اتحادیه‌ی اروپا و هم‌چنین در بین بخشی از کارشناسان آمریکایی امید فراوانی به صدور گاز از ایران به اروپا جهت نجات اروپا وجود دارد؛ البته به شرط آن که ایران بیش از پیش به روسیه متصل نشود. اما، به این منظور، سرمایه‌گذاری‌های عظیمی مورد نیاز است و رشد هم‌کاری‌های ایران و شرق حاکی از عدم برتری پروژه‌ی موردنظر اتحادیه‌ی اروپا دارد. در این زمینه نیز ما شاهد گفت‌وگوهای پیچیده‌ای خواهیم بود. سؤوال تعیین کننده‌ای که هم‌چنان پارچاست، چگونگی رابطه بین اروپا و روسیه است. در این رابطه، مباحث فراوان و گوناگونی در بین مقامات آمریکایی جاری است. جرج فریدمن (George Friedman) موسس شرکت جاسوسی آمریکایی «استرانکورس» (Stratfor) در کتابی که در سال ۲۰۱۱ منتشر شده است، می‌نویسد: جای تاسف است، که آمریکا کار گسترش پیمان ناتو در شرق اروپا، جهت خشی کردن و محاصره‌ی نهایی روسیه در شرق اروپا و حتاً قرقاستان، را ناتمام

می شد و متشکل از چین، روسیه، قرقستان، قرقیستان، تاجیکستان و ازبکستان است و در سال ۱۹۹۶ تاسیس شد.

SCO (SHANGHAI CO-OPERATION ORGANISATION)

۶- «آسیان»: یک سازمان همکاری منطقه‌ای و اقتصادی است، که متشکل از ده کشور در آسیای جنوب شرقی می‌شود. «آسیان» در هشتم اوت ۱۹۹۷ در بین کشورهای مالزی، اندونزی، فیلیپین، سنگاپور و تایلند منعقد شد و سپس کشورهای برونی، کامبوج، لائوس، برمه و ویتنام نیز بدان ملحق شدند. این قرارداد در ابتدا شامل اقتصادهای بزرگ آسیا - یعنی چین، ژاپن، گُرهی جنوبی و هند- نمی‌شد، ولی بعداً سه کشور چین، ژاپن و گُرهی جنوبی نیز بدان پیوستند و «آسیان + سه» که هدف اش همکاری بازارگانی بین آسیان و آسیای جنوب شرقی است را تشکیل دادند.

ASIAN (ASSOCIATION OF SOUTHEAST ASIAN NATIONS)

۷- اروآسیا EURASIA: به مناطقی که متشکل است از بخشی از قاره‌های اروپا و آسیا اطلاق می‌شود.

۸- «ئی ائی یو» (EAU): منطقه‌ی بازارگانی آزاد بین روسیه و چند کشور اروپایی و آسیایی بود، که در اول ژانویه ۲۰۰۰ تشکیل و در اول ژانویه ۲۰۱۵ منحل گردید.

۹- «سی ان پی سی»: شرکت نفت چینی است، که بخشی از شرکت سهامی ملی نفت چین و بزرگ‌ترین تولید کننده‌ی نفتی این کشور است.

CNPC (CHINA NATIONAL PETROLEUM CORPORATION)

۱۰- «سی اس تی او»: یک اتحاد نظامی است، که در پانزدهم مه ۱۹۹۲ بین دول روسیه، ارمنستان، قرقستان، قرقستان، تاجیکستان و ازبکستان تشکیل شد.

CSTO (THE COLLECTIVE SECURITY TREATY ORGANIZATION)

با همبستگی بر اساس منافع اقتصادی، نیاز به انرژی، مواد خام و نقل و انتقال مواضع امنیتی، در حال شکل‌گیری می‌باشند. آیا می‌توان اوضاع فعلی را به شروع یک پست امپریالیستی رقابت نام‌گذاری کرد؟ تا زمانی که کارگزاران این اوضاع به سرمایه‌گذاری در کشورهای فقیر و یا به طور آلترباتیو در سیستم بین‌المللی ادامه می‌دهند، می‌توان فعل و انفعالات را مثبت ارزیابی کرد. تضاد قابل ملاحظه‌ای که در این جا فهم می‌شود، اختلاف بین سیستم آمریکایی است که به شرکت‌های خصوصی بزرگ سرمایه‌داری اعتماد دارد، حال آن که غالباً شرکت‌های دولتی به عنوان دلال قدرت‌های بزرگ جدید می‌باشند. اگر واقعاً کنترل بر اروآسیا، تسلط بر جهان باشد، باید گفت قدرت در حال تغییر شکل و محتوا است. اما، قدرت‌مند قدیمی با چنگ و دندان با این وضعیت مقابله خواهد کرد.

* * *

توضیحاتی درباره قراردادهای یاد شده در متن مقاله:

۱- «فتا»: توافق بازارگانی بین مکزیک، کانادا و آمریکاست، که در سال ۱۹۹۳ بسته شد و در سال ۱۹۹۴ به اجرا در آمد.

NAFTA (NORTH AMERICAN FREE TRADE AGREEMENT)

۲- «تی تی آی پی»: قرارداد بازارگانی عظیمی است، که بین اروپا و آمریکا در تابستان ۲۰۱۳ بسته شد. با وجودی که این یک قرارداد بازارگانی آزاد محسوب می‌شود، ولی شامل معافیت برای پرداختن گمرک نمی‌گردد و تنها به قوانین بازارگانی بین طرفین محدود می‌شود.

TTIP (TRANSATLANTIC TRADE AND INVESTMENT PARTNERSHIP)

۳- «تی پی پی»: قرارداد بازارگانی آزاد بین آمریکا و یازده کشور دیگر - از جمله استرالیا، برمه، کانادا، شیلی، ژاپن، مالزی، مکزیک، نیوزلند، پرو، سنگاپور و ویتنام - می‌باشد.

TPP (TRANS-PACIFIC PARTNERSHIP)

۴- «سی اف آر»: موسسه‌ی ارتباط فکر آمریکایی است، که در سال ۱۹۲۱ تاسیس شد و نفوذ قابل ملاحظه‌ای در توسعه و گسترش سیاست خارجی آمریکا بازی کرده است.

CFR (COUNCIL ON FOREIGN RELATIONS)

۵- «اس سی او»: سازمان سیاسی امنیتی آسیای مرکزی، که قبلاً با نام «شانگ‌های ۵» شناخته

تاختیر انداختن تصمیم نهایی دارد. سیاست منطقه‌ای آمریکا اساساً با ورود روسیه به صحنه‌ی جنگ سوریه شدیداً ضربه خورده و در میان استراتژیست‌های منطقه، برای نمونه برژینسکی پیرو از کوره در رفته، چنین تعبیر می‌شود که با ورود نظامی روسیه خارج از مناطق در نظر گرفته شده‌ی قفقاز، شکست آمریکا قطعی به نظر می‌رسد. روسیه موقعیت خود در منطقه را تحکیم کرده و رژیم اسد جا پای روسیه را برای مدت مديدة استوار ساخته است. تقویت همکاری با ایران، با وجود عراق تضعیف شده، و تحولات درون «اوپک» می‌توانند آبستن آینده‌ای دیدنی باشد. هم‌زمان برای روسیه امکان خطر از دست دادن هم‌پیمانان احتمالی خود، که در سال‌های اخیر هزینه کرده است، وجود دارد. اتفاقات آتی به آسانی قابل تحلیل نیستند. ایران به احتمال قوی سعی در داشتن روابط با همگی خواهد کرد. به نظر می‌رسد، که آمریکا با روسیه در متن یک راه حل موقت در منطقه کنار آید. و هم‌زمان امیدوار باشد، که ترکیه و عربستان سعودی منافع آمریکا را تامین سازند، تا به سوء استفاده خود از این بازی ادامه دهد. اما، این دول با سیاست‌های خشن خود مسایلی را ایجاد کرده‌اند. به نظر می‌آید، که ترکیه در درازمدت به همکاری با روسیه نیازمند باشد. عربستان سعودی نیز در حال فروپاشی، در اثر اختلافات داخلی، کاهش قیمت نفت، موقعیت تضعیف شده در منطقه و جنگ یمن که کنترل آن را از دست داده، به سر برده. صرف نظر از این‌ها، در اروپا، اتحادیه‌ی اروپا هنوز یک دوست وفادار نسبت به آمریکا محسوب می‌شود؛ هرچند که اختلاف بر سر منافع میان آلمان و آمریکا بیش تر نمایان می‌گردد. محاصره‌ی اقتصادی روسیه احتمالاً به نقطه‌ی تلاقی تضاد بین این دو کشور کشیده می‌شود. خطر نامط矜 کردن مناطقی خارج از منطقه‌ی «ناتو»، جهت مجبور کردن وفاداری هم‌پیمان خود، هدفی است که آمریکا به آن ادامه خواهد داد.

بازی رئیوپولیتیکی همواره وجود داشته، اما با چالش کشیدن یک امپراطوری قدرت‌مند، امکان ترسیم نقشه‌ی جهان به گونه‌ای دیگر افزایش یافته است. در حقیقت، چالشی در مورد خود سیستم به چشم نمی‌خورد. پول و انگیزه‌ی سودآوری حتاً در بانک‌های جدید توسعه و گسترش، در همکاری‌های ارزی و پروژه‌های سرمایه‌گذاری، هم‌چنان عمل می‌کند. قدرت‌های بزرگ جدیدی

توضیح مترجم:

این گفت و گو زمانی صورت می‌گیرد که اوکراین پنهان روز از مرگ و ویرانی جمعی را، علی‌رغم چندین دور مذاکرات در هفته‌های پیش از آن، پشت سر کذاشته بود و بنگ هم‌پنان تشید می‌شد. پوتین گفته بود، که مذاکرات به بنی‌ست رسیده است و سرگی لاروف، وزیر خارجه‌ی روسیه، هشدار داده بود، که روسیه عملیات نظامی خود را در جریان مذاکرات صلح آینده متوقف نتوارد کرد. باید، رئیس جمهوری آمریکا، هم از تخصیص ۸۰۰ میلیون دلار دیگر از «سلاح‌های پیچیده‌تر و سنگین‌تر» به اوکراین خبر داده بود. «ناتو» در حال یارگیری و گسترش بیشتر برای مقابله با روسیه، و در واقع گسترش حضور نظامی دائمی خود در اروپا، بود. فنلاند و سوئد در تلاشی فعالانه، پیوستن به این اختلاف را مورد بررسی قرار می‌دادند. و آلمان و دیگر کشورهای اروپایی نیز به طور علی‌متعهد به ارسال پول و تسليفات فزانیده برای «دفاع» از اکراین بودند.

در این میانه، تبلیغات بسیاری از سوی مشاوران امنیتی آمریکا صورت می‌گرفت، مبنی بر این که بنگ حاضر نه تنها باید به عنوان بنگی در دفاع از اوکراین مورد ملاحظه قرار بگیرد، بلکه این فرصت مهم را برای وارد کردن ضربه‌های مهلك به ثبات دولت روسیه نباید از نظر دور داشت. چک سالیوان، مشاور امنیت ملی، در مصاحبه‌ای با شبکه‌ی «ان بی سی» به صراحت گفت: «آن‌چه ما می‌خواهیم در پایان این بنگ ببینیم، اوکراین آزاد و مستقل، روسیه‌ی ضعیف‌تر و منزوی شده‌تر و غربی قوی‌تر، متدتر و مصمم‌تر است. ما بر این باوریم، که هر سه این اهداف قابل تحقق هستند».

در کنار این تبلیغات، اوکراین و متدان غربی آن به طور روزافروز نیروهای روسیه را به بنایات بنگی فجیع و بنایات علیه بشیریت، از جمله قتل عام تعداد زیادی از غیرظامیان متهشم کرده‌اند. باید پوتین باشد با «محاکمه‌ی بنایات بنگی» روبرو شود. در مقابل، دولت و دستگاه رسانه‌ای پوتین نیز کمپین همه جانبه‌ای را در محکومیت این اتهامات

گفت و گوی جرمی اسکی هیل با نوآم چامسکی

جنگ، رسانه‌های جمعه، تبلیغات و مسئولیت!

برگداش: پروین اشرفی



به عنوان «دروغ و افبار بعلی»، به راه اندافتند.

در چنین اوضاع سرگیه‌آوری است، که جرمی اسکای هیل با نوآم چامسکی به بحثی پیرامون تهاجم روسیه به اوکراین، مسئول دانستن قدرتمندان، نقش رسانه‌ها، تبلیغات بنگی و آن‌چه برای پایان دادن به بنگ و فوت ریزی در اوکراین ضروری است، به گفت و گو می‌نشینند. چامسکی ضمن این که تهاجم روسیه به اوکراین را یک هدیه‌ی فوق العاده به ایالات متحده برمی‌شمارد و آن را وسیله‌ای در راه تحقق آرزوهای ایالات متحده قلمداد می‌کند، می‌کوشد «پاسخ عادلانه‌ای» از سوی «پپ» به این بنگ بدهد. او ضمن این که دفاع اوکراین از خود را «دفاعی مشروع» می‌داند، پاسخ بنگ و راه حل آن را به مذاکره برای نهاد اوکراین از یک سرنوشت شوم و نابودی قدمی گره می‌زند، امری که او با بررسی تاریخی از سیاست‌های ایالات متحده‌ی آمریکا نشان می‌دهد، که هرگز مورد توافق این کشور نبوده است. چامسکی پوشش رسانه‌ای یک جانبه‌نگره‌ی طرفین بنگ را مورد نقد تیزبینانه خود قرار می‌دهد و توضیح می‌دهد چگونه رسانه‌های اصلی جهان سرمایه‌داری تلاش دارند با دروغ‌هایی که به خود بامعه می‌دهند، در واقع، این بنگ را بفروشنده و برای افزایش تسليفات خود یارگیری کنند.

چامسکی از تهاجم نظامی روسیه به اوکراین به مثابه بنایت بنگی نام می‌برد، ولی ایالات متحده را نیز در به دادگاه کشاند. پوتین در این رابطه ذی‌الصلاح نمی‌داند، چه، از نظر او، خود ایالات متحده هم بنایات بنگی بسیاری مرتکب شده است. او بر این باور است، که ایالات متحده یک دولت رذل با نفوذ در ابعادی عظیم است و این که پاسخ‌گویی بنایات خود باشد، به طرق مختلف فرار می‌کند. چامسکی رفتار جنون آمیز ایالات متحده در قبال پیش را هم به نقد می‌کشد و می‌گوید، که بنگ با پیش را با روسیه به معنای خداحافظی با تمدن است.

در معرفی جرمی اسکی هیل

جرمی اسکی هیل، فبرنگار تحقیقی، نویسنده، ویراستار و موسس نشریه‌ی فبری آن‌لاین «لینترسپت» می‌باشد. «لینترسپت» یک سازمان فبری و بنده‌ی جواز متعددی است، که از طریق روزنامه‌نگاری بی‌بکانه، قدرتمندان را مسئول فابعی که در

جهان رُخ می‌دهد، می‌داند. بررسی‌های عمیق و تحلیل‌های سوسنستانه‌ی این رسانه در مورد سیاست، جنگ، تظارت بر فساد مبیط زیست، فن آوری، عدالت کیفری، نقش رسانه‌ها و... تمکز دارد. «اینترنت» به روزنامه‌نگاران خود آزادی تحریر و حمایت قانونی لازم را می‌دهد، تا به افسای فساد و بی‌عدالتی در هر کجا دنیا که نیاز است، پیردازند.

اسکای هیل ابتدا تهیه‌کننده و فبرنگار ارشد «دموکراسی ناو» بود و یکی از مشارکت کنندگان این برنامه در همکاری با امی گودمن باقی ماند. او در سال ۱۹۹۸ به عراق سفر کرد و در رادیو «پاسیفیکا» در مورد تأثیرات منفی تحریم‌های اقتصادی بر عراق و بمباران «منطقه‌ی پرواز منع» در شمال و جنوب عراق گزارش داد. او جایزه‌ی «بورج پولک» در سال ۱۹۹۸، را برای مستند رادیویی خود «حفاری و کشتار: شورون و دیکتاتوری نفت نیبریه» دریافت کرد. این مستند به بررسی نقش شرکت «شورون» در قتل دو فعال محیط زیست در نیبریه پرداخته بود. او در سال ۱۹۹۹ در ۱۰۰۰ به عنوان تهیه کننده در سرالو تلویزیونی مایکل مور، نفت عنوان **The Awful Truth** نصوح داشت.

در معرفی نوآم چامسکی

نوآم چامسکی استاد بازنشسته در موسسه‌ی فن آوری، زبان‌شناس (پدر زبان‌شناسی مدرن)، فیلسوف، و یکی از دانشمندان بنیان‌گذار عوذه‌ی علوم شناختی و منتقد اجتماعی- سیاسی آمریکایی می‌باشد. او بیش از ۱۵۰ کتاب در موضوعات مختلفی مانند زبان‌شناسی، جنگ، سوسیالیسم، سیاست و رسانه‌های جمعی نوشته است. چامسکی خود را سوسیالیست و آزادی‌خواه می‌نامد و از نظر ایدئولوژیکی، آنارکو-سندیکالیسم شناخته شده و از جمله «لیبرتین‌ها» می‌باشد.

چامسکی همواره از کنش‌گران مخالف چنگ بوده و بارها به دلیل فعلیت‌های ضدبنگ خود دستگیر شده است. او از همان آغاز سیاست جنگی ایالات متحده علیه «تروریسم»، این چنگ را نه یک تغول جدید، بلکه ادامه‌ی سیاست فارجی این کشور قلمداد کرد و منتقد دائمی آن بود. چامسکی، از نظر بسیاری، نماد مقاومتِ قرن بیستمی در مقابل بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی تاریخ جهان است.

چامسکی در رابطه با سیاست خارجی آمریکا درباره‌ی رژیم جمهوری اسلامی، ضمن تندترین انتقادات به این سیاست‌ها، اما کاه رژیم‌جمهوری اسلامی را به نوعی تهییر نموده و هرگز منتقد صریح و رادیکال سیاست‌های هسته‌ای رژیم جمهوری اسلامی، نقشی که این رژیم در تشدید فضای چنگی در منطقه ایفا کرده، و سرکوب اعتراضات و مبارزات کارگری و توده‌ای در ایران، نبوده است. او، هر چند که «به مردم ایران ادای احترام» می‌کند و رژیم جمهوری اسلامی را در سرکوب مبارزات مردم «سرزنش» می‌نماید، اما به طور کلی در رابطه با رویدادهای ایران با اختیاط صحت می‌کند و از اظهار قطع قاطع درباره‌ی سترهای اجتماعی اعتراضات و مبارزات کارگری و توده‌ای علیه حاکمیت جمهوری اسلامی خودداری می‌نماید. و به ظاهر هم این نوه‌ی برخورد خود را ناشی از فقدان شواهد و اطلاعات اولیه از اوضاع ایران قلمداد می‌کند. این ضعف سیاسی مهم چامسکی، از نظر بسیاری، ناشی از ضدیت او با سیاست‌های «تباوژکارانه»ی آمریکا و از این منظر «دوست» قلمداد کردن «دشمنان» آمریکا است. در هر حال، ولی عدم صراحت چامسکی در مورد رژیم جمهوری اسلامی از سوی بسیاری از فعالین سیاسی به حق مورد پرسش و انتقاد قرار گرفته است.

وجود دارد، که واقعاً بحث برانگیز نیستند. در راه برای پایان یافتن جنگ وجود دارد: یک راه این است، که یکی از طرفین اساساً نابود شود! و قرار نیست، که روس‌ها نابود شوند. بنابراین، این راه به معنای این است، که اوکراین نابود شود! راه دیگر، حل و فصل جنگ از طریق مذکوره است. اگر راه سومی هم وجود داشته باشد، هیچ کس آن را کشف نکرده است. بنابراین، کاری که ما باید انجام دهیم، پرداختن به همه‌ی آن چیزهایی است که شما به آن اشاره کردید؛ آن‌هم در صورتی که به درستی شکل گرفته باشند. در درجه‌ی اول، اما، باید به سمت یک توافق احتمالی از طریق مذکوره حرکت کنیم تا اوکراین‌ها را از فاجعه‌ی بیشتر نجات دهد. این امر، که باید مرکز اصلی باشد، مستلزم آن است که ما توانیم به ذهن ولادیمیر پوتین و دار و دسته‌ی کوچک اطراف او دست یابیم. ما می‌توانیم حدس بزنیم، اما نمی‌توانیم کار زیادی در مورد آن انجام دهیم. با این حال، ما می‌توانیم به ایالات متحده نگاه کنیم و ببینیم، که سیاست صریح آن رد هر شکلی از مذکوره است. این خطمشی صریح، به گذشته دور بازمی‌گردد. در سپتامبر ۲۰۲۱، در بیانیه‌ی سیاست مشترک یکم سپتمبر، شکل قطعی به این خطمشی داده شد و سپس در منشور توافق دهم نوامبر تکرار گردید و گسترش یافت. اگر به آن‌چه در این بیانیه آمده است نگاه کنید، می‌بینید که اساساً می‌گوید مذکوره صورت نمی‌گیرد و از دولت اوکراین نیز می‌خواهد به سمت آن‌چه که آن‌ها برنامه‌ی تقویت شده برای ورود به «ناتو» می‌نمایند، حرکت کند؛ خواستی که طبعاً راه حل مذکوره را نابود می‌کند و در عوض شامل افزایش ارسال تسليحات پیش‌رفته به اوکراین، آموختن نظامی بیشتر، تمرینات نظامی مشترک، و تسليحات کار گذاشته شده در مرز با روسیه می‌باشد. (این بیانیه قبل از اعلام تهاجم روسیه است). اگرچه نمی‌توانیم مطمئن باشیم، اما امکان دارد که این بیانیه شدید، عاملی باشد در هدایت پوتین و حلقه‌اش از هشدار به حمله‌ی مستقیم. ما نمی‌دانیم. اما تا زمانی که این سیاست ایالات متحده است، به قول سفیر چاس فریمن، مساله آن خواهد بود، که «بیایید تا آخرین اوکراینی بجنگیم!»

سئوالاتی که شما مطرح کردید، مهم و جالب هستند: چه نوع کمک نظامی‌یی مناسب است به اوکراینی‌هایی داده شود، که به اندازه‌ی کافی از خودشان دفاع کنند، اما نه این که منجر به تشدید تنش‌های موجود شود؛ که صرفاً منجر به ویرانی عظیم می‌گردد؟ و چه نوع تحریم یا اقدامات دیگری می‌تواند در بازدارنگی مت加وزان موثر باشد؟ این‌ها همه‌ی مهم هستند، اما در مقایسه با نیاز اولیه برای حرکت به سمت یک راه حل از طریق مذکوره، که تنها جایگزین درست برای جلوگیری از نابودی اوکراین است، و البته روسیه قادر به انجام آن می‌باشد، بی‌اهمیت می‌شوند.

- جرمی اسکی هیل: جالب است که ولودیمیر زلنسکی، به ویژه در رسانه‌های ایالات متحده و اروپایی غربی، زیاد مورد توجه قرار گرفته است. و او با مقایسه‌های تاریخی بزرگ و گستردگی که درباره‌اش صورت می‌گیرد، به نوعی به یک کاریکاتور تبدیل شده است. غالباً نقل قول‌هایی که از او می‌شود، در واقع، به این منظور است که از او تصویر یک رهبر سرکش را بدهد، که می‌خواهد تا انتها بجنگد! اما وقتی بین خطوط حرف‌های او را می‌خوانید، متوجه می‌شوید که مذکوره کنندگان اوکراینی چه می‌گویند یا وقتی که خود زلنسکی بر شرایط صلح پای می‌نشارد، چه می‌گوید. به نظر می‌رسد، که او به شدت از عواملی که شما به آن اشاره

- جرمی اسکی هیل: از این که به ما در گفت‌وگو با پروفسور نوام چامسکی پیوستید، بسیار مشکریم. ما امروز در مورد تجاوز دولت روسیه به اوکراین، وحشت‌هایی که در اوکراین دیده‌ایم، خون‌ریزی‌ها، قتل عام‌ها، و کشتارها به بحث خواهیم نشست. ما هم‌چنین شاهد ادعای قدرقرارنی توسط ایالات متحده در اروپا هستیم. دولت‌های اروپایی متعهد می‌شوند، که مبالغ بیشتری را برای صنایع تسليحاتی هزینه کنند و فعالیت‌های خود را به متابه دلال‌های تسليحات افزایش دهند. ایالات متحده در حال حاضر بزرگ‌ترین فروشنده‌ی سلاح در جهان است. همزمان با این امر، نوام چامسکی می‌بینم ما می‌گویید که این یک اقدام تجاوز‌کارانه با حمایت دولت بود، که در کنار حمله‌ی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و هم‌چنین تهاجم سال ۱۹۳۹ به لهستان توسط اتحاد جماهیر شوروی و آلمان نازی، به کتاب تاریخ تعلق دارد. می‌خواهیم به پروفسور نوام چامسکی در این فوروم در «اینترسپت» خوش‌آمد بگویم. نوام، از این که با ما هستید بسیار سپاس‌گزاریم. ■ نوام چامسکی: خوشحالم از این که کنار شما هستم.

- جرمی اسکی هیل: بحث‌های زیادی در میان چپ در ایالات متحده و در میان فعالان ضد جنگ وجود دارد، در مورد این که چگونه می‌توان پاسخ عادلانه‌ای به تصمیم ولادیمیر پوتین در حمله به اوکراین و کشتار جمعی‌یی که شاهد آن هستیم یافت. ما می‌توانیم زمانی را صرف صحبت در مورد بستر تاریخی گستردگی‌تری بگنیم، و شما در مصاحبه‌های دیگر درباره آن زیاد بحث کرده‌اید. اما من می‌خواهم با این سؤال شروع کنم، که آیا شما هیچ جنبه‌ای از پاسخ ایالات متحده، «ناتو» و اتحادیه‌ی اروپا به این تجاوز را عادلانه می‌بینید: انتقال تسليحات به اوکراین، تحریم‌های اقتصادی گستردگی و تلاش برای منزوه کردن کامل نه تنها روسیه و پوتین، بلکه مردم عادی روس؟ آیا هیچ جنبه‌ای از واکنش دولت آمریکا، «ناتو» یا اتحادیه‌ی اروپا به این مساله وجود دارد، که شما با آن موافق باشید؟ ■ نوام چامسکی: من فکر می‌کنم، که حمایت از تلاش اوکراین برای دفاع از خود مشروع است. البته اگر چنین است، باید به دقت محاسبه شود تا در واقع وضعیت آن‌ها را بهبود بخشیده و درگیری را به نحوی تشدید نکند، که منجر به نابودی اوکراین و احتمالاً فراتر از تحریم‌ها علیه مت加وز گردد، درست مانند تحریم‌هایی که علیه واشنگتن مناسب بود، زمانی که به عراق و افغانستان حمله کرد و یا بسیاری موارد دیگر. البته، با توجه به قدرت ایالات متحده، این غیرقابل تصور است و، در واقع، اولین بار زمانی که تحریم انجام شد، ایالات متحده به سادگی شانه‌های خود را بالا انداخت و درگیری را تشدید کرد. این کار در نیکاراگوئه بود، و زمانی که ایالات متحده به دلیل استفاده‌ی غیرقانونی از زور، به دادگاه جهانی کشیده شد و به پرداخت غرامت محاکوم گردید، اما با تشدید درگیری به این حکم پاسخ داد. بنابراین، این عمل در مورد ایالات متحده غیرقابل تصور، ولی عملی مناسب است.

با این وجود، من هنوز فکر می‌کنم این سؤال کاملاً درستی نیست. سؤال درست این است: بهترین کار برای نجات اوکراین از یک سرنوشت شوم و از نابودی بیشتر چیست؟ و پاسخ، حرکت به سوی یک راه حل از طریق مذکوره است. در این باره، چندین واقعیت ساده

است ما آن را دوست نداشته باشیم. کریمه‌ای‌ها ظاهرا آن را دوست دارند. اما ایالات متحده می‌گوید: ما هرگز آن را نمی‌پذیریم. خوب، این سیاست مبنای یک درگیری دائمی است. زلنسکی عاقلانه گفته است: بیایید بحث در مورد آن را به تعویق بیندازیم. این منطقی است. موضوع دیگر منطقه دونباس است. این منطقه برای هشت سال مورد خشونت شدید از هر دو طرف بوده است: گلوله‌باران اوکراین، گلوله‌باران روسیه، مین‌های زمینی در همه جا، و خشونت‌های بسیار. ناظران OSCE (سازمان امنیت و همکاری در اروپا) و دیگر ناظران اروپایی در محل هستند و طور منظم گزارش می‌دهند. شما می‌توانید این گزارشات را بخوانید، آنها در دسترس عموم هستند. آنها سعی نمی‌کنند منع خشونت را ارزیابی کنند - این اصلاح کار آنها نیست - اما از افزایش شدید آن صحبت می‌کنند. بنا به گفته‌ی آنها، اگر درست به خاطر داشته باشم، ممکن است حدود پانزده هزار نفر یا رقمی در همین حدود در درگیری‌های هشت سال گذشته، از زمان قیام «میدان»، کشته شده باشند. خوب، باید در مورد دونباس کاری انجام شود. واکنش مناسب، که شاید روس‌ها هم آن را بپذیرند، یک رفراندوم خواهد بود؛ یک رفراندوم تحت نظارت بین‌المللی، تا بینیم مردم منطقه چه می‌خواهند.

یکی از گزینه‌هایی که قبل از تهاجم روسیه در دسترس بود، اجرای توافق نامه‌های «مینسک دوم» بود، که نوعی از خودمختاری در منطقه را در چهارچوب فدراسیون اوکراینی گسترش‌تر ارائه می‌کرد، چیزی مانند سوئیس یا بلژیک یا جاهای دیگری که ساختارهای فدرال در آنها وجود دارد. درگیری در ساختارهای فدرال محدود می‌شود. این یک گزینه بود. این که آیا می‌توانست کار کند یا نه، فقط یک راه برای اثبات آن وجود دارد: این که آزموده شود! ایالات متحده، اما، از تلاش برای اجرای آن خودداری کرد. در عوض، بر یک موضع فوق نظامی، یعنی موضع رسمی خود، اصرار داشت. و تا آن‌جا که من می‌دانم، مطبوعات هنوز گزارشی از آن موضع منتشر نکرده‌اند. اگر اشتباه می‌کنم، بگویید. من هرگز حتاً یک اشاره به آن را در هیچ یک از مطبوعات جریان اصلی نمیدهادم. گاهی اوقات ما مردمی که در حاشیه هستیم، اشاره‌ای به موضع رسمی ایالات متحده در اول سپتامبر ۲۰۲۱، تکرار و یا گسترش آن در نوامبر در منشور مذکور، داشته‌ایم. در واقع، من یک ارجاع به آن را در یک مجله‌ی محافظه‌کار آمریکایی دیدم. البته افراد چپ در مورد آن صحبت کرده‌اند. اما ایالات متحده بر آن موضعی پافشاری کرد، که جایگزین آن می‌توانست راه عکس آن را دنبال کند؛ یعنی این که گفته شود: خوب، اهداف اصلی شما بی‌طرفسازی و غیرنظامی سازی اکراین است، یعنی تنظیمی به سیک مکزیک، پس ببایید آن را دنبال کنیم. در رابطه با کریمه، ببایید موضع معقول زلنسکی را بپذیریم، که می‌گوید ببایید آن را به تعویق بیندازیم، اکنون نمی‌توانیم به آن بپردازیم. یا با در نظر گرفتن وضعیت منطقه‌ی دونباس و بر اساس نظرات مردم ساکن آن‌جا، می‌شود به سمت نوعی چهارچوب مبتنی بر خودمختاری حرکت کرد، که می‌تواند با یک همه‌پرسی تحت نظارت بین‌المللی تعیین شود. آیا روس‌ها موافق هستند؟ نمی‌دانیم! آیا ایالات متحده موافق است؟ نمیدانیم! همه‌ی آن‌چه که می‌دانیم، این است که آن‌ها در عمل این‌ها را رد می‌کنند. آیا آن‌ها می‌توانند تحت فشار قرار بگیرند، تا این‌ها را بپذیرند؟ من نمی‌دانم! اما، ما می‌توانیم ذر این راه تلاش کنیم. این تنها چیزی است، که می‌توانیم به انجام آن امیدوار باشیم.

منظورم این است، که اصول راهنمایی وجود دارد که باید آن‌ها را در

می‌کنند، آگاه است؛ این که جنگ باید با مذاکره پایان یابد. من می‌خواهم از شما در مورد نقش رسانه‌های ایالات متحده و اروپا در تداوم این اسطوره‌سازی از زلنسکی بپرسم و این که وقتی او با چنین لحنی صحبت می‌کند، چگونه به نظر می‌رسد که به نوعی جدیت مذاکره کنندگان اوکراین یا خود زلنسکی را تضعیف می‌نماید. به نظر می‌رسد، این قصد وجود دارد که به نوعی یک کاریکاتور خلق شود، به جای این که به شرایطی که اوکراین ادعا می‌کند قابل پذیرش است، واقعاً گوش داده شود.

■ نوآم چامسکی: بله کاملاً حق با شمامست. اگر به پوشش رسانه‌ای نگاه کنید، اظهارات بسیار روشن، صریح و جدی زلنسکی در مورد آن‌چه که می‌تواند یک راه حل سیاسی باشد - به ویژه مساله‌ی ختنی کردن اوکراین - برای یک دوره‌ی طولانی، به معنای واقعی کلمه، سرکوب گردیده است؛ توسط نماینده‌ی کنگره، به نفع شخصیت قهرمانانه‌ی وینستون چرچیل کنار گذاشته شده است؛ و سپس، دیگران زلنسکی را در آن قالب قرار داده‌اند. بنابراین، بله، البته. او کاملاً روشن کرده است، که به این مساله که آیا اوکراین باقی خواهد ماند، و آیا اوکراینی‌ها زنده می‌مانند، اهمیت می‌دهد؛ لذا یک سری پیشنهادات معقول ارائه کرده است، که می‌تواند مبنای برای مذاکره باشد. ماید در نظر داشته باشیم، که ماهیت یک حل و فصل سیاسی، ماهیت گلی آن، برای مدتی طولانی از همه طرف کاملاً روشن بوده است. در واقع، اگر ایالات متحده مایل بود آن‌ها را در نظر بگیرد، ممکن بود اصلاح تهاجم روسیه صورت نمی‌گرفت. قبل از این تهاجم، ایالات متحده اساساً دو انتخاب داشت: یکی، موضع رسمی خود را دنبال کند، که من همین الان بررسی کردم؛ موضعی که مذاکره را غیرممکن می‌کند و ممکن است به جنگ منجر شود. و دیگری، آن که گزینه‌های موجود را دنبال کند. آن‌ها تا حدودی هنوز به گونه‌ای در دسترس هستند، هرچند در اثر جنگ تضعیف شده‌اند، اما شرایط اولیه کاملاً واضح است.

سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه‌ی روسیه، در آغاز تهاجم اعلام کرد: روسیه دو هدف اصلی دارد. بی‌طرفسازی و غیرنظامی‌سازی اوکراین! غیرنظامی‌سازی به معنای خلاص شدن از شر همه‌ی اسلحه‌های تان نیست. این به معنای خلاص شدن از تسلیحات سنگین مرتبط با تعامل با «ناتو» است، که روسیه را مورد هدف قرار می‌دهد. منظور او، اساساً، تبدیل اوکراین به چیزی شبیه مکزیک بود. مکزیک یک کشور مستقل است، که می‌تواند راه خود را در جهان انتخاب کند، بدون هیچ محدودیتی، اما نمی‌تواند به ائتلاف‌های نظامی چین بیرونند و سلاح‌های پیش‌رفته، تسلیحات چینی، را در مرزهای ایالات متحده قرار دهد. نمی‌تواند عملیات نظامی مشترکی با ارتش آزادی‌بخش خلق انجام دهد، توسط مریبان چینی آموزش بینیند، وغیره. در واقع، این امر آنقدر غیرقابل تصور است، که هیچ کس حتاً جرات صحبت در مورد آن را ندارد. منظورم این است، که حتاً اگر اشاره‌ای به چنین امری صورت گیرد، می‌دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد؛ نیازی به صحبت در مورد آن نیست. بنابراین، غیرقابل تصور است. پیشنهاد لاوروف را، در واقع، می‌توان چنین تفسیر کرد: ببایید اوکراین را به مکزیک تبدیل کنیم! خوب، این گزینه‌ای بود که می‌شد دنبال کرد. ایالات متحده، در عوض، ترجیح داد کاری کند که من در مورد مکزیک یک امر غیرقابل تصور توصیف کردم. و این تمام ماجرا نیست. مسائل دیگری نیز وجود دارند. یک مساله، کریمه است. واقعیت این است، که کریمه قابل بحث نیست. ممکن



برويد و اوکراین را هر چقدر که دوست داريد نابود کنيد! شما کار دیگری نمی توانيد بکنيد، زیرا شما هم دیگر وجود نخواهيد داشت! ما تضمین می کنیم، که شما هیچ آینده‌ای نداشته باشید! بنابراین، شما هم در خطر هستید! این همان چیزی است، که گفته‌های به ظاهر قهرمانانه در برنامه‌ی گفت‌وگوی یک‌شببه معنا می دهد. ممکن است دوباره مثل شبیه‌سازی‌های وینستون چرچیل به نظر برسد، که بسیار هیجان‌انگیز است. اما، معنای واقعی آن‌ها این است: اوکراین را نابود کنید! انفعال در امتناع از عقب‌نشیتی از مواضع سیاستی، که روس‌ها مطمئناً از آن کاملاً آگاه هستند، حتاً اگر آمریکایی‌ها در تاریکی هم نگه داشته شوند، یکی این است که آن‌ها را پس بگیرند. دوم این که: همان کاری را بکنند، که چین را به خاطر انجام ندادن آن سرزنش می‌کنیم. به تلاش برای تسهیل حل و فصل دیپلماتیک بپیوندند و خودداری کنند از این که به روس‌ها بگویند: شما هم در وضعیت بدی قرار دارید! این‌ها، اقداماتی است که می توان انجام داد.

- جرمی اسکی هیل: حال می خواهم از شما در مورد پوشش رسانه‌ای جنگ بپرسم. و اول از همه می خواهم بگویم، که ما قبل شاهد کشته شدن تعداد وحشتناکی از روزنامه‌نگاران در اوکراین بوده‌ایم. در واقع، یکی از دوستان من، فیلم‌ساز برت رنوه، یکی از اولین خبرنگارانی بود که در اوکراین کشته شد. و دیدن کشته شدن کارکنان رسانه‌ها، که به نظر می‌رسد برخی از آن‌ها مستقیماً مورد هدف کشتار قرار گرفته‌اند، وحشت‌ناک است. فکر می‌کنم ما شاهد ظهور گزارش‌رسانی فوق العاده شجاعانه و حیاتی‌بی از اوکراین هستیم، که بیشتر آن هم توسط خبرنگاران اوکراینی انجام می‌شود. و این را باید به جای خود بیان کرد. اما در استودیوهای واشنگتن، برلین و لندن، شکل متفاوتی از فعالیت رسانه‌ای در جریان است. و واقعاً این طور به نظر می‌رسد، که بسیاری از خبرنگاران نقش خود را اکنون در کار کردن برای رسانه‌های قدرتمند می‌بینند، به ویژه برای رادیو و تلویزیون‌های به خصوصی که از موضع ایالات متحده و «ناتو» حمایت می‌کنند و مبلغان واقعی یک مسیر عمل کرد و پیامدهای ویژه‌ی آن می‌باشند. و این امر در زمانی اتفاق می‌افتد، که دولت بایدن اکنون اقرار می‌کند با ارائه‌ی اطلاعات تایید نشده و پاسخ‌گذاری بر ادعاهای خود در مورد نقشه‌ی استفاده‌ی روسیه از سلاح‌های شیمیایی و سایر اقدامات، رسانه‌ها را کنترل کرده است. می خواهم یک گزارش اخیر از خبرگزاری «ان بی سی» را برایتان بخوانم، که می‌گویند: «این یک

نظر داشته باشیم. مهم نیست، که مساله چیست؛ مهم ترین سوال این است: ما چه کاری می‌توانیم در این مورد انجام دهیم؟ نه این که کس دیگری چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ این مساله، ارزش صحبت کردن را دارد. ما حداقل می‌توانیم در مورد سیاست ایالات متحده، و کمتر در مورد چیزهای دیگر، کارهای بسیاری بکنیم. بنابراین، فکر می‌کنم این همان مساله‌ای است که باید در مرکز توجه و انرژی ما قرار گیرد.

- جرمی اسکی هیل: می خواهم از شما در مورد برخی از اظهاراتی که مقامات دولت بایدن در روزهای اخیر کردند، بپرسم. در برنامه‌ی گفت‌وگوی یک‌شببه همین آخر هفته‌ی گذشته، که مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه حضور داشتند، هر دو طرحی را ارائه دادند که کاملاً یک نقشه‌ی جنگی آشکار برای تضعیف اساسی دولت روسیه بود. آن‌ها در مورد جنگ در اوکراین به عنوان راهی برای دست یابی به هدفی که روسیه را به شدت تضعیف می‌کند، صحبت کردند. تا چه اندازه اقدامات ایالات متحده، که اکنون در اوکراین شاهد آن هستیم، نهایتاً سرنگونی دولت ولا دیمیر پوتین در مسکو را هدف خود قرار داده است؟ ■ نوام چامسکی: راجع به گفته‌ی بایدن در مورد این که این فرد باید کنار برود، سر و صدایی بر پا شد. اما، این اقدامات در معرض دید عموم قرار دارند. و من فکر می‌کنم بسیاری از مردم به یک کلیپ خاص از جو بایدن زیادی اهمیت دارند، اگرچه او ممکن است عمداً آن جمله را این گونه گفته باشد. در رابطه با بایدن در حال حاضر سخت است، که بگوییم آیا قصد دارد چیزی بگوید یا نه.

- جرمی اسکی هیل: حالا این موضوع به کنار، به نظر می‌رسد یکی از جنبه‌های اصلی موضع ایالات متحده در حال حاضر این است که این جنگ یک فرصت بزرگ است، روسیه در موضع ضعف است و می‌شود به آن حمله کرد. این حدرس من است.

■ نوام چامسکی: بله، فکر می‌کنم این اقدامات نشان دهنده‌ی آن است. اما به خاطر داشته باشید، که چیزی در کنار عمل وجود دارد و آن انفعال نامیده می‌شود. آمریکا چه کاری نمی‌کند؟ خوب، کاری که نمی‌کند لغو سیاست‌هایی است که توضیح دادم. شاید مطبوعات آمریکایی اجازه ندهند، آمریکایی‌ها در مورد آن‌ها باخبر شوند، اما مطمئن باشید بدیهی است سازمان اطلاعات روسیه آن‌چه را که در وبسایت رسمی کاخ سفید درج می‌شود، می‌خوانند. بنابراین، شاید بتوان آمریکایی‌ها را در تاریکی نگه داشت، اما روس‌ها آن را می‌خوانند و در مورد آن می‌دانند. آن‌ها می‌دانند که یکی از اشکال انفعال، تغییر ندادن آن سیاست‌ها است. شکل دیگر انفعال، عدم حرکت برای شرکت در مذاکره است. دو کشور هستند که به دلیل قدرت خود، می‌توانند امکان راه حل دیپلماتیک را تسهیل نمایند، نمی‌گوییم می‌توانند آن را به نتیجه برسانند، اما می‌توانند تسهیل کنند، احتمال آن را بیشتر کنند. یکی از آن‌ها چین و دیگری ایالات متحده است. چین به خاطر امتناع از انجام این اقدام، به درستی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. اما انتقاد از ایالات متحده مجاز نیست! بنابراین، ایالات متحده به خاطر قصور در قدم برداشتن در این راه، و علاوه بر این به خاطر اقداماتی که این راه حل را دورتر می‌کند، مانند اظهاراتی که شما از برنامه‌ی گفت‌وگوی یک‌شببه نقل کردید، مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد. فقط در نظر بیاورید، که آن‌ها به پوتین و حلقه‌ی او چگونه برخورد می‌کنند. آن چه که آن‌ها می‌گویند، بدان معناست که: هیچ کاری نمی‌توانید بکنید!

ما هم این دروغها را به خوردنشان دادیم! آن‌ها خوشحال بودند، زیرا می‌خواستند از دولت و خشونت و ترور آن حمایت کنند! حالا، خبرنگاران در میدان نیستند. همان‌طور که شما وصف کردید، شکافی وجود دارد. این در مورد هر جنگی صادق است. در نیکاراگوئه، در جنگ‌های آمریکای مرکزی در دهه‌ی هشتاد، خبرنگاران بزرگی در میدان حضور داشتند. همین‌طور در جنگ ویتنام، که کارهای جدی و شجاعانه‌ای انجام می‌دادند. بسیاری از آن‌ها از جنگ صدمه دیدند. اما، حالا به اتفاق خبر بر روید. کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد. این یک واقعیت در مورد رسانه است. و لازم هم نیست خیلی به عقب برگردیم: می‌توانید نگاهی به «نیویورک تایمز» بیندازید. این بهترین روزنامه در جهان است، که استاندارد بالایی هم ندارد. متفکر اصلی آن، متفکر بزرگی که مقالات جدی می‌نویسد، یکی دو روز پیش مقاله‌ای داشت مبنی بر این که: چگونه می‌توانیم با جنایت‌کاران جنگی برخورد کنیم؟ چه می‌توانیم بکنیم؟ یک جنایت‌کار جنگی روسیه را اداره می‌کند. چگونه می‌توانیم با برخورد کنیم؟ نکته‌ی جالب در مورد آن مقاله، همان چیزی نیست که ظاهر شد. انتظار چنین چیزهایی را داریم. این مقاله باعث تمسخر نشد. در واقع، هیچ اظهارنظری هم در مورد آن نشد. ما نمی‌دانیم چگونه با جنایت‌کاران جنگی برخورد کنیم؟ البته که می‌دانیم! در واقع، همین چند روز پیش نمود واضحی از آن را داشتیم. یکی از جنایت‌کاران جنگی در ایالات متحده، فردی است که دستور حمله به افغانستان و عراق را صادر کرد. از این که او یک جنایت‌کار جنگی است، نمی‌توان غافل ماند. او در بیستمین سال گرد تهاجم به افغانستان، یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی انجام داد. «اوشنگتن پُست»، به خاطر اعتبار خود، در بخش سبک کار با او مصاحبه کرد. این مصاحبه ارزش خواندن دارد: درباره‌ی یک خانواده شاد است و پدربرزگ دوست داشتنی و مسخره‌ای که با نوه‌هایش بازی می‌کند و پرتره‌هایی را که از افراد بزرگ در ملاقات خود با آن‌ها کشیده بود، به آن‌ها نشان می‌دهد. ما می‌دانیم که چگونه باید با جنایت‌کاران جنگی برخورد کنیم. ما سادگی با آن‌ها برخورد می‌کنیم. با این وصف، این سرمقاله می‌تواند در بزرگ‌ترین روزنامه‌ی جهان ظاهر شود و به اندازه‌ی کافی جالب باشد و یک کلمه اظهارنظر را هم برنینگیزاند، که این یکی بسیار جالب‌تر است. خوب، این ماجرا به شما می‌گوید در مورد چه چیزی صحبت می‌کنید. همان‌طور که تام مک‌کان، مسئول روابط عمومی شرکت «یونایتد فروت»، گفت: آن‌ها مشتاق تجربه هستند. به تبلیغات زیادی نیاز نیست. بنابراین، دولت می‌تواند با نظام کنترل خود در زمینه‌ی قوه‌ی ادارک، سخت در کار باشد. اما برای یک در باز در سطح تحریریه هم فشار می‌آورد. و این امر در مورد هر زمانی در گذشته هم صادق بود و هنوز هم هست.

- جرمی اسکی هیل: چارلی ساویج، که یک مقاله‌نویس نیست، اما یک گزارش‌گر عالی امنیت ملی برای «نیویورک تایمز» است نیز این هفتنه در «نیویورک تایمز» مقاله‌ای داشت که به برخی از این موارد می‌پرداخت. این، یک نوشتۀ‌ی تحلیلی در بررسی چالشی که ایالات متحده به دلیل ریاکاری بزرگ خود در مورد مسائل دادگاه کیفری بین‌المللی برای خود ایجاد کرده است، بود. و من فقط می‌خواهم این را برای افرادی که ممکن است آن را به همان شکلی دنبال نکنند که شما و من پیگیری می‌کنیم، کمی آن را خلاصه کنم. مختصراً این که، ایالات متحده به طور مداوم و قاطع و مستیزه‌جویانه‌ای با هر نهاد قضایی بین‌المللی، که صلاحیت داوری

ادعای جلب توجه کننده بود، که به تیتر اخبار در سرتاسر جهان تبدیل شد. مقامات آمریکایی گفتند، که عالمی در دست دارند مبنی بر این که روسیه ممکن است برای استفاده از سلاح‌های شیمیایی در اوکراین آماده شود. رئیس جمهور جو بایدن بعداً همین مساله را علناً ابراز کرد. اما سه مقام آمریکایی این هفته به خبرگزاری «ان بی سی» گفتند، که هیچ مدرکی مبنی بر این که روسیه سلاح‌های شیمیایی به نزدیکی اوکراین منتقل کرده باشد، وجود ندارد. آن‌ها گفتند، که ایالات متحده این اطلاعات را منتشر کرده تا روسیه را از استفاده از مهمات ممنوعه باز دارد! چندین مقام آمریکایی تایید کردند، که ایالات متحده از این اطلاعات به عنوان یک سلاح استفاده کرده است، حتاً زمانی که اعتماد به صحبت این اطلاعات هم زیاد نبوده است. گاها، ایالات متحده اطلاعات کم موثق را به خاطر اثر بازدارندگی آن‌ها استفاده می‌کند، مانند مساله‌ی استفاده از سلاح‌های شیمیایی. یا به گفته‌ی یک مقام دیگر، ایالات متحده فقط برای این که «افکار پویین را بخواند»، از این اطلاعات کم موثق استفاده کرده است. البته این نوع اقدامات از سوی دولت ایالات متحده امر جدیدی نیست. آن‌چه که فکر می‌کنم خارق‌العاده یا جالب باشد، این است که آن‌ها اکنون نه تنها صاحب آن اطلاعات در ملايين هستند، بلکه از این که قادرند از رسانه‌های خبری و خبرنگاران قدرت‌مند خود برای انتشار این اطلاعات - به مثابه بخشی از تلاش‌های جنگی خود - استفاده کنند، تقریباً تجلیل نیز می‌نمایند.

■ نوام چامسکی: همان‌طور که خودتان می‌گویید، این امر به هیچ وجه جدید نیست. شما می‌توانید نمونه‌های آن را به شکل متمرکز و سازماندهی شده در گذشته، در زمان جنگ جهانی اول، زمانی که بریتانیا وزارت اطلاعات خود را تاسیس کرد، ردیابی کنید. ما می‌دانیم که این به چه معناست. و ودرو ویلسون گفته بود: هدف وزارت اطلاعات این بود، که داستان‌های ترس‌ناکی درباره‌ی جنایات جنگی آلمان را ارائه کند، که آمریکایی‌ها را وادار به ورود به جنگ بیناید. و این کار هم موثر بود. اگر شما نوشه‌های روشن فکران لیبرال ایالات متحده را بخوانید، متوجه می‌شوید این داستان‌ها پذیرفته شدند. آن‌ها گفتند: بله، ما باید جلوی این جنایات وحشت‌ناک را، که وزارت اطلاعات انگلیس برای گمراه کردن مامی‌سازد، بگیریم. رئیس جمهور ویلسون، وزارت اطلاعات عمومی خود را به راه انداخت که به معنای دروغ‌گویی به مردم بود و تلاش برای دروغ گفتن به مردم و رسانه‌ها درباره‌ی آن‌چه که ما می‌کنیم. این کار برای دولت یک وظیفه‌ی سخت نیست. و دلیل آن، در واقع، به وضوح توسط مسئول روابط عمومی شرکت «یونایتد فروت»، در سال ۱۹۵۴، بیان شد؛ در زمانی که ایالات متحده در صدد سرنگونی دولت دموکراتیک گواتمالا و استقرار یک دیکتاتوری شریرانه و وحشیانه در آنجا بود، که صدھا هزار نفر را با حمایت ایالات متحده به قتل رساند. رسانه‌ها از این مسئول روابط عمومی پرسیدند: در مورد تلاش‌های شرکت «یونایتد فروت» برای مقاعده ساختن خبرنگاران در حمایت از این موضوع چه می‌گویید؟ و او گفت: «بله ما این کار را کردیم. اما باید به خاطر داشته باشید، که آن‌ها چقدر مشتاق این تجربه بودند.» سخت نبود! آن‌ها می‌خواستند!

کیفری را مسدود کرده است. اما توجه داشته باشید، که این امر جدیدی نیست. حتا یک مورد قوی تر هم وجود دارد، که نادیده گرفته می شود. ایالات متحده تنها کشوری است، که حکم دادگاه کیفری بین المللی را رد کرده است. آن ها قبل از همراه داشتند، انور خوجه در آلبانی و قذافی در لیبی. اما، آن ها رفته اند. بنابراین، اکنون ایالات متحده در رابطه با رد حکم دادگاه کیفری بین المللی، که در سال ۱۹۸۶ به یکی از جنایات جزئی واشنگتن، یعنی جنگ علیه نیکاراگوئه رسیدگی کرده بود، در ازوای چشم گیری قرار گرفته است. آن دادگاه، ایالات متحده را به دلیل «استفاده از غیرقانونی از زور»، یعنی تروریسم بین المللی، محکوم کرد و به ایالات متحده دستور داد تا از اقدامات خود دست بکشد و غرامت قابل توجهی را پردازد. بسیار خوب، دولت ریگان و کنگره واکنش نشان دادند: جنایات را تشدید کنید! این، واکنش ایالات متحده به آن محکومیت بود! در مطبوعات هم یک واکنش وجود داشت: سرمهقاله‌ی «نیویورک تایمز» می‌گوید: تصمیم دادگاه بی‌ربط است؛ زیرا دادگاه یک دادگاه خصم‌مانه است! اما، چرا دادگاه خصم‌مانه است؟ زیرا جرات دارد ایالات متحده را به جنایت متهم کند! دادگاه به این امر می‌پردازد. و نتیجه‌ی محکومیت آن، تشدید جنایات است! نیکاراگوئه، در واقع، ابتدا از یک قطع نامه‌ی شورای امنیت آمریکا، اما، آن قطع نامه را توکرد. مستند است، که به شورای امنیت گفته می‌شود کشورها نباید قوانین بین المللی را رعایت کنند. سپس، به مجمع عمومی سازمان ملل رفت تا قاطعانه قطع نامه‌ی مشابهی را تصویب کند. اما، آمریکا و اسرائیل مخالف بودند. دو کشوری که نمی‌خواهند قوانین بین المللی را رعایت کنند. خوب، همه‌ی این‌ها، تا آن‌جا که به ایالات متحده مربوط می‌شود، بخشی از تاریخ نیستند! به گفته‌ی جمهوری خواهان، این نوعی از تاریخ است که شما نباید تدریس کنید؛ زیرا تفرقه‌افکانه است و باعث می‌شود مردم احساس بدی بیابند. شما نباید آن را آموزش دهید، مجبور هم نیستید به کسی بگویید؛ زیرا آموزش داده نشده است و هیچ‌کس هم آن را به خاطر نمی‌آورد. و مساله فراتر از آن است. در واقع، زمانی که معاهدات اصلی، مانند معاهده‌ی سازمان کشورهای آمریکایی در دهه‌ی چهل امضا شد، ایالات متحده شروطی را بر آن اضافه کرد مبنی بر این که آن معاهده اساساً برای ایالات متحده قابل اجرا نیست. در واقع، ایالات متحده به نُدرت هر گونه کنوانسیونی را امضا می‌کند، بسیار به نُدرت. منظورم این است، که تصویب می‌کند، گاهی اوقات هم امضا می‌کند. اما، فقط هنگامی آن‌ها را تایید می‌کند که دارای ملاحظات باشند، که ایالات متحده را مستثنی می‌سازد! این سیاست حتا شامل کنوانسیون نسل‌کُشی نیز می‌شود. یک کنوانسیون نسل‌کُشی وجود دارد. ایالات متحده در نهایت آن را، پس از به گمان حدود چهل سال، تصویب کرد. اما، یک شرط مبنی بر این که در مورد ایالات متحده قابل اجرا نباشد! ما حق داریم نسل‌کُشی کنیم. این پیام به دادگاه‌های بین المللی رسید: به دادگاه یوگسلاوی، یا شاید هم به دادگاه جهانی. به خاطر نمی‌آورم. یوگسلاوی، «ناتو» را به خاطر حمله به صربستان به جنایت متهم کرد. قدرت‌های «ناتو» موافقت کردند، که وارد جزئیات عملیات دادگاه بشوند. آمریکا امتناع کرد. و این کار را هم به این دلیل انجام داد، که یوگسلاوی به نسل‌کُشی اشاره کرده است. و ایالات متحده از اتهام نسل‌کُشی مصون است! و دادگاه این را پذیرفت! کشورها فقط در صورتی مشمول محکمه‌ی قضایی می‌شوند، که آن را پذیرند.

درباره‌ی اقدامات آن را داشته باشد، مخالفت کرده است. در واقع، در سال ۲۰۰۲، جورج دبليو بوش یک قانون دو حزبی را امضا کرد که به عنوان مصوبه‌ی «تجاور لاهه» شناخته شد. مردم می‌توانند از طریق اینترنت آن را بخوانند، که هنوز هم قانون کشوری در ایالات متحده است. یکی از بندهای آن قانون، مبنی بر این است که ارتش ایالات متحده می‌تواند و به معنای واقعی کلمه مُجاز به انجام عملیات نظامی در هلنند است تا هر پرسنل آمریکایی را، که به اتهام جنایات جنگی یا تحت تحقیقات جنایات جنگی به هلنند آورده می‌شود، آزاد کند. به همین دلیل است، که بسیاری از فعالان و آزادی‌خواهان مدنی، این مصوبه را قانون «تجاور لاهه» می‌نامند. در عین حال، خود جو بایدن هم گفته است که ولادیمیر پوتین جنایت‌کار جنگی است و خواستار دادگاه جنایات جنگی برای رسیدگی به جنایات او شده است؛ در حالی که خود ایالات متحده فقط از چنین دادگاه‌هایی به طور موقت برای کشورهایی مانند یوگسلاوی یا رواندا حمایت کرده است. ایالات متحده، مانند روسیه، از تایید معاهده‌ای که دادگاه کیفری بین المللی را تاسیس کرد، خودداری می‌نماید. من مطمئن هستم نوام، که من و شما هر دو موافقیم جنگی گسترشده‌ای در حال حاضر در اوکراین در جریان است؛ روسیه قدرت نظامی غالب است و من حتا برای یک ثانیه هم تعجب نمی‌کنم، که روسیه در صد بالایی از این جنایات جنگی را مرتکب شده باشد. این بدان معنا نیست، که جنایات جنگی توسط اوکراین صورت نگرفته است. ما شواهد ویدئویی در مورد این موضوع، از جنایات جنگی اوکراین گرفته تا روسیه، داریم. من می‌خواهم صریح باشم. من معتقدم، که روسیه در حال ارتکاب جنایات جنگی سیستماتیک در اوکراین است. اما هنگامی که ایالات متحده دیوان کیفری بین المللی را تضعیف می‌کند و از تصویب معاهده‌ی آن امتناع می‌ورزد، چگونه جو بایدن می‌تواند خواستار دادگاه جنایات جنگی بشود؟ آن هم وقتی که دیک چینی و جورج بوش آزادانه راه می‌روند، حالا هنری کبیسینجر به جای خود؟ و یا زمانی که خود ایالات متحده نمی‌پذیرد، که آن دادگاه به طور یکسان بر تمام قدرت‌های جهان صلاحیت قضایی داشته باشد؟

■ نوام چامسکی: بسیار خوب، دو سوال طرح کردی و نکات واقعی: در مورد این که حجم عظیم جنایات جنگی، جنایاتی که ما باید در نظر داشته باشیم، توسط روس‌ها انجام می‌شود. حق با شماست! در این مورد بخشی نیست، جنایات جنگی بزرگی هم صورت گرفتند. این هم واقعیت است، که ایالات متحده به طور کامل دادگاه بین المللی



يعنى فعالانه در سياستى که دولت بايدن «محاصره چين» می نامد شرکت نمى کند. يکی از سياستهای اصلی ما، محاصره چين است. روسیه به نوعی در حاشیه است. مهار از مُفتاده است، پس چين را محاصره کنید! توسط «کشورهای نگهبان»، این اصطلاحی است که استفاده می شود. کشورهای تاً دندان مسلح با ظرفیت تهاجمی و سیع برای محافظت از ما در برابر آنچه که تهدید چين نامیده می شود. این حلقه ای است از کشورهای گرهی جنوبی، راپ، استرالیا و هند؛ به استثنای این که هند به اندازه کافی فعالانه به این سياست ملحق نمی شود؛ دولت بايدن اخیرا اعلام کرده است، که موشکهای دقیق پیش رفته ای را با هدف گیری بر روی چين به آنها تحويل می دهد. در رابطه با استرالیا، ایالات متحده به همراه تو له سگ خود، انگلستان، زیردریایی های هسته ای پیش رفته ای را در اختیار آنها می گذارد. در تبلیغات اعلام شده است، این زیردریایی ها قادرند بدون شناسایی وارد بنادر چین بشوند و ظرف دو یا سه روز ناوگان چين را نابود کنند. چين دارای یک ناوگان باستانی ماقبل تاریخ با زیردریایی های دیزلی قدیمی در آن جاست؛ آنها حتاً زیردریایی های هسته ای ندارند. در همین حال، ایالات متحده در حال افزایش ظرفیت دفاعی خود است. تا همین حالا ما دارای زیردریایی های حامل موشک بالستیک هسته ای هستیم، که هر یک از این زیردریایی ها قادر است تقریباً ۲۰۰ شهر را در هر نقطه از جهان با یک حمله اتمی نابود کند. اما این کافی نیست. ما اکنون در حال حرکت به سمت مُدل پیش رفته تری هستیم، که فکر می کنم به آن زیردریایی های «ویرجینیا کلاس» می گویند، که بسیار مخبر تر می باشند. و این سیاست ما در قبال چین است. ما هم چنین دارای یک سیاست اقتصادی می باشیم. ایالات متحده به تازگی یک قانون دو حزبی که مورد موافقت هر دو حزب است را برای بهبود زیرساخت های علمی و فناوری ایالات متحده تصویب کرد، نه به این دلیل که برای ایالات متحده مناسب است، این مورد نظر نمی نیست، بلکه به این دلیل که با چین رقابت کنیم. این لایحه با چین رقابت گُن است. بنابراین، اگر می خواهیم علم و فناوری بهتری داشته باشیم، به این خاطر است که چین را شکست بدیم. مطمئن شویم، که چین از ما پیش نمی گیرد. باید با چین رقابت نکنیم تا بتوانیم با مشکلات واقعی زیستی مانند گرم شدن گرهی زمین - یا مشکلات کم تر جدی، اما شدید مانند بیماری های همه گیر و سلاح های هسته ای - مقابله کنیم. یا باید با آنها رقابت کنیم و مطمئن شویم، که می توانیم آنها را شکست دهیم، این چیزی است که مهم است، و از آنها پیش بگیریم. این یک آسیب شناسی است. هیچ چیز احتمانه تری نمی توانید تصور کنید. راستی تهدید چین چیست؟ این بدان خاطر نیست، که چین یک دولت بسیار ظالم و خشن دارد. ایالات متحده هرگز به چنین چیزهایی اهمیت نمی دهد و به راحتی با آنها برخورد می کند. مقاله جالی در مورد تهدید چین توسط پل کیتنگ، که یک دولت مرد استرالیایی و یک سیاست مدار مشهور بین المللی است و نخست وزیر سابق استرالیا بوده، نوشته شده است که عناصر مختلف تهدید چین را برسی می کند و سرانجام به این نتیجه می رسد، که تهدید چین این است که چین وجود دارد! او درست می گوید. چین وجود دارد و از دستورات ایالات متحده پیروی نمی کند. اگر این کار نیست، شما باید از دستورات ایالات متحده پیروی کنید. اگر این کار را نکنید، به دردرس می افتد. اکثر کشورها این کار را می کنند. اروپا می کند. اروپا از تحریم های آمریکا علیه کوبا و ایران رویگردان است، به شدت با آنها مخالفت می کند، اما آنها را رعایت می نماید؛ زیرا

خوب، این ما هستیم! و می توانیم همین گونه ادامه بدیم! ما یک دولت رذل هستیم، یک دولت رذل با نفوذ در ابعاد عظیم! هیچ کسی عین ما نیست! و با این حال، می توانیم بدون هیچ چشم زدنی خواستار محاکمه های جنایات جنگی دیگران باشیم! حتاً می توانیم سرمقاله های تو سط سرمقاله نویسان اصلی و حتاً معتبرترین آنها داشته باشیم، مبنی بر این که: چگونه می توانیم با جنایت کار جنگی برخورد کنیم؟ جالب است که به واکنش نسبت به همه اینها در بخش متمندن تر جهان، به خود جهان، نگاه کنیم. آنها تجاوز را محکوم می کنند و می گویند این یک جنایت وحشت ناک است. اما پاسخ اصلی این است: این که جدید نیست! سر و صدا برای چیست؟ ما از دیرباز از سوی شما به این متهم شده ایم، بايدن، پوتین را جنایت کار جنگی می خواند! دیگ به دیگ می گوید: رویت سیاه! این واکنش دیگران است. با نگاهی ساده به نقشه تحریم های روسیه می توانید این واکنش را مشاهده کنید. ایالات متحده نمی فهمد، که چرا اکثر کشورهای جهان به تحریم ها نمی پیوندند. کدام کشورها به تحریم ها می پیوندند؟ نگاهی کنید، نقشه آن را فاش می کند. کشورهای انگلیسی زبان، اروپا و آن هایی که نظام آپارتاید آفریقای جنوبی آنان را سفیدپستان افتخاری نماید؛ زاپن با چند مستعمره سابق خود! همین و بس. بقیه جهان می گوید: بل، دشمنی شما بشویم؟ اما، ایالات متحده نمی تواند این واکنش را درک کنند. چگونه آنها قادر به محکومیت جنایات به شیوه می نیستند؟ سیار خوب، آنها جنایات را به روش ما محکوم می کنند، اما قدمی فراتر از آن می روند که ما نمی رویم؛ همان چیزی که الآن توضیح دادم. خوب، این بدان معناست که کارهای زیادی در ایالات متحده باید برای بلا بردن سطح تمدن صورت بگیرد تا به جایی که بتوانیم جهان را بینیم، به همان گونه که قربانیان سنتی آن را می بینند. اگر بتوانیم به آن سطح از تمدن صعود کنیم، می توانیم در مورد اوکراین نیز به شیوه ای بسیار سازنده تر عمل کنیم.

- جرمی اسکی هیل: در حال حاضر، موضع ایالات متحده در قبال هند و چین را چگونه تحلیل می کنید؟ منظورم دو کشور عظیمی است، که بخش بزرگی از جمعیت جهان را به نسبت اندازه های ایالات متحده نشان می دهند. فشار اقتصادی بی که در حال حاضر آمریکا بر روی هند و چین وارد می کند، چه پیامدهایی بر روی موضع ایالات متحده در قبال آنها دارد؟

■ نوام چامسکی: بسیار خوب، مواضع متفاوتی است. یکی به خاطر این که ایالات متحده کاملاً از دولت هند حمایت می کند. هند یک حکومت نئوفاشیستی دارد. دولت مودی سخت در تلاش است دموکراسی هند را از بین ببرد، هند را به یک دزدosalاری نژادپرست هندو تبدیل کند، به مسلمانان حمله کند، و کشمیر را فتح کند. حتاً یک کلمه در مورد اینها گفته نمی شود. ایالات متحده از همه این سیاست ها حمایت می کند. بسیار حمایت کننده است. هند یک متحد نزدیک است، متحد نزدیک اسرائیل است. به عبارت دیگر، همان آدم ماست. بنابراین، مشکلی نیست. تنها مشکل با هند این است، که هند در پیوستن به حمله علیه روسیه، آن طور که ما می خواهیم، به اندازه های کافی پیش نمی رود. یک بازی بی طرفی می کند، مانند تمام کشورهای جنوب جهانی که می گویند: بل، این یک جرم است، اما ما در بازی شما دخالت نمی کنیم! نکته های دیگر در مورد چین این است، که هند مشارکت می کند، اما نه آنچنان فعالانه که ایالات متحده دوست دارد،

شما اطاعت می‌کنید، این «برنامه‌ی آتلانتیک» است! البته که ایالات متحده همیشه از آن حمایت کرده و همیشه هم پیروز بوده است. حالا پوتین آن را برای ایالات متحده حل کرده است. پوتین گفت: باشد! اروپا به مثابه یک زیردست مال شما. اروپا پیش می‌رود و خود را تا دندان مسلح می‌کند تا از خود در برابر ارتقی محافظت کند، که خود با خوشحالی می‌گوید: حتا قادر به فتح شهرهایی که ۲ بیست مایل از مرزش دورتر است نیز نمی‌باشد. بنابراین، ما باید خود را تا دندان مسلح کنیم تا از خود در برابر هجوم این نیروی فوق العاده قدرتمند در برابر «ناتو» دفاع کنیم! منظورم این است، که اگر کسی این را از بیرون مشاهده کند، از خنده روده‌بر می‌شود. اما نه آن‌هایی که در دفاتر «لاکپهید مارتین» یا حتا بهتر بگوییم در دفاتر «اکسون موبیل» هستند. آن‌ها فکر می‌کنند، وضعیت عالی است. این، قسمت جالب آن است. مقداری امید وجود داشت، نه امیدهای عُمده، بلکه امیدهایی برای مقابله با بحران آب و هوای زندگی سازمان یافته‌ی بشر بر روی زمین را از بین می‌برد. نه این که فردا از بین می‌برد، بلکه هم اکنون در حال انجام آن است. محتمل‌ترین پیش‌بینی‌ها در حال حاضر، افزایش سه درجه‌ی سانتی‌گراد نسبت به سطح قبل از صنعتی شدن تا پایان قرن پیstem می‌باشد. این، فاجعه است! منظورم این نیست، که همه می‌میرند، اما این یک فاجعه‌ی کامل است! خوب، حرکت‌هایی برای متوقف کردن آن وجود داشت. اما حالا آن‌ها نقض می‌شوند. به چرندیاتی که از شرکت‌های تولید انرژی بیرون می‌آید، نگاه کنید. آن‌ها شاد هستند: اول، به این خاطر که ما از شر تمام این طرفداران محیط زیست مزاحم، که موی دماغ ما هستند، خلاص شده‌ایم. آن‌ها دیگر ما را اذیت نمی‌کنند. در واقع، اکنون ما به خاطر این که در حال نجات تمدن هستیم، مورد علاقه هم قرار می‌گیریم: و این کافی نیست. آن‌ها می‌گویند: ما می‌خواهیم «در آغوش گرفته شویم»؛ این حرف آن‌هاست: «ما می‌خواهیم به خاطر نجات تمدن از طریق گسترش سریع تولید سوخت‌های فسیلی، که همه چیز را نابود می‌کند، اما در طول مدت باقی‌مانده، پول نقد پیش‌تری به جیب‌های ما سرازیر می‌کند، در آغوش گرفته شویم!» این، همان چیزی است که فرد از بیرون به آن نگاه می‌کند. این ما هستیم، باشد؟

- جرمی اسکی هیل: می‌دانم نوآم، باید گفت و گو را تمام کنیم. اما، می‌خواهم اشاره‌ای داشته باشم به این که در روزهای اخیر شنیدیم کاخ سفید بودجه‌ی نظامی بی سابقه‌ای را پیشنهاد کرد، بیش از ۱۳ میلیارد دلار. و شما می‌دانید که اگر ما به صحبت در این مورد ادامه بدهیم، این گفت و گو طولانی تر خواهد شد. از نظر ایالات متحده و «ناتو»، در حقیقت چندین چیز بسیار مهم در طول این جنگ اتفاق افتاده است. از جمله این که آلمان سقف مقدار استفاده از تولید ناخالص داخلی خود برای هزینه‌های دفاعی و پژوهه‌های تسليحاتی را حذف می‌کند. بسیاری از کشورهای اروپایی برای درگیر شدن زیاد در انتقال سیستم‌های تسليحاتی بسیار مدد بودند، اما اکنون بحث در مورد حتا پایگاه‌های دائمی پیش‌تر «ناتو» هم وجود دارد. و من فکر می‌کنم بخشی از چیزی که شما دارید به آن می‌رسید، و فکر هم می‌کنم مهم است که مردم آن را درک کنند، این است که ولادیمیر پوتین - به هر دلیلی که تصمیم به انجام این جنگ در اوکراین گرفت - نهایتاً شرایطی را ایجاد کرد که ایالات متحده مدت‌ها آرزویش را داشت تا تسلط کامل خود بر تصمیم‌گیری‌های اروپا در مورد مسائل نظامی را قطعی کند.

نمی‌خواهد پدرخوانده را عصبانی کند! بنابراین، آن‌ها تحریم‌های آمریکا را مراحت می‌کنند. چین این کار را نمی‌کند. چین درگیر چیزی است، که وزارت امور خارجه زمانی آن را «سرپیچی موفقیت‌آمیز» از سیاست‌های ایالات متحده می‌نامید. در دهه‌ی شصت، وزارت امور خارجه توضیح می‌داد چرا ما باید کوبا را شکنجه کنیم، تحریم‌های بسیار مخربی را علیه آن اعمال کنیم، و یک جنگی تروریستی را پیش ببریم، که شاید به جنگ هسته‌ای منجر شود. و ما هنوز پس از شصت سال درگیر همان کار هستیم. به آرای مجمع عمومی ۱۸۴-۲ ایالات متحده و اسرائیل نگاه کنید. ما باید این کار را بکنیم، همان‌طور که وزارت امور خارجه‌ی لیبرال در دهه‌ی شصت گفت، که به خاطر «سرپیچی موفقیت‌آمیز» کوبا از سیاست‌های ایالات متحده بود؛ سیاست‌هایی که به سال ۱۸۲۳ برمنی گشت.

(دکترین مونرو) عزم ایالات متحده برای تسلط بر نیم‌کره را بیان می‌کرد. ما در آن زمان به اندازه‌ی کافی قوی نبودیم، که این کار را انجام دهیم. اما، این سیاست است. و کوبا با موفقیت از آن سرپیچی می‌کند. این خوب نیست. چین، کوبا نیست. خیلی بزرگ‌تر است. و با موفقیت از سیاست‌های ایالات متحده سرپیچی می‌کند. مهم نیست چقدر زورگو است، کی اهمیت می‌دهد؟ ما همیشه از سایر کشورهای زورگو حمایت می‌کنیم، اما نه از «سرپیچی موفقیت‌آمیز» از سیاست‌های ایالات متحده. به خاطر همین ما باید چین را «کشورهای نگهبان»، که با سلاح‌های پیش‌رفته‌ای که به سمت آن نشانه رفت‌اند، محاصره کنیم؛ همان سلاح‌هایی که باید آن‌ها را حفظ کرده، ارتفا دهیم، و تضمین کنیم که هر چیزی که در مجاورت چین قرار دارد را از توان بیاندازیم. این بخشی از سیاست رسمی ماست. این سیاست در سال ۲۰۱۸ توسط دولت ترامپ و جیم میتس تنظیم شد و باید آن را به عهده گرفت. ما باید قادر باشیم در هر دو جنگ - جنگ با چین و جنگ با روسیه - بجنگیم و پیروز شویم. منظورم این است، که این کار فراتر از جنون است. جنگ با چین یا با روسیه به این معنی است: از آشنازی با شما خوشحالم، خدا حافظ تمدن، کار ما تمام است! اما، ما باید قادر باشیم با هر دوی آن‌ها بجنگیم و برندۀ شویم. و اکنون ما باید با رئیس جمهور بایدن این سیاست را تا محاصره‌ی چین توسط کشورهای نگهبان، که ما تسلیحات پیش‌رفته‌تری در اختیارشان قرار داده‌ایم، گسترش بدھیم. ضمن این که ظرفیت تخریب عظیم خود را هم ارتفا بخشیم. تو گویی ما آن زیردریایی‌های هسته‌ای ضعیفی که ۲۰۰ شهر را می‌تواند نابود کند، دیگر نمی‌خواهیم. این‌ها هیچی نیستند! ما باید فراتر برویم!

و این جاست که پوتین یک هدیه‌ی فوق العاده به ایالات متحده داد. جنگ در اوکراین جنایت‌کارانه بود، اما حتا با دیدگاه خود او هم، کاملاً احمقانه بود. او بهترین آرزوی ایالات متحده را متحقق ساخت. می‌توانست اروپا را در یک دیس طلایی به ایالات متحده بدهد. منظورم این است، که یکی از مسائل مهم در روابط بین‌الملل در تمام طول جنگ سرد این بود که آیا اروپا به یک نیروی مستقل در روابط بین‌الملل تبدیل می‌شود؟ همان چیزی که «نیروی سوم» نامیده می‌شد. شاید در امتداد خطوطی که شارل دوگل طرح کرد، یا آن‌چه که گوریاچف به هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ترسیم کرد؛ خانه‌ی مشترک اروپایی، نه اتحادهای نظامی، بلکه هم کاری بین اروپا و روسیه که در خون تجارت مسالمت‌آمیز انسجام می‌یافت. این هم یک گرینه بود. گرینه‌ی دیگر همان چیزی است که «برنامه‌ی آتلانتیک» نامیده می‌شود و توسط «ناتو» اجرا شد. ایالات متحده دستور می‌دهد و

کندی و جانسون، مقاله‌ای بسیار جالبی را در مجله‌ی «فارین افرز»، که یک نشریه‌ی معتبر است، نوشت. او در آن‌جا گفت: بسیار خوب، انتقادات موجه‌ی از برخی از کارهایی که ما در ویتنام انجام داده‌ایم، وجود دارد. مثلاً مرتکت اشتباهات تاکتیکی شدیم، ما باید کارها را کمی متفاوت انجام می‌دادیم. و سپس گفت: افراد فرست طلب غیرمتمندن هم هستند، که سیاست‌های ما را فراتر از تصمیمات تاکتیکی به زیر سئوال می‌برند؛ آدم‌های وحشتناک! ما یک کشور دموکراتیک هستیم، پس آن‌ها را نمی‌کشیم. اما، شما باید از شر این افراد فرست طلب غیرمتمندن خلاص شوید. این، سال ۱۹۶۸ بود.

به سال ۱۹۸۱ برگردید، جین کرک پاتریک، سفیر سازمان ملل، مفهوم هم‌ارزی را ابداع می‌کند. او گفت: اگر جرات کنید از آمریکا انتقاد نمایید، مقصراً اخلاقی هستید! شما می‌گویید ما دقیقاً مثل استالین و هیتلر هستیم. بنابراین، شما نمی‌توانید در مورد ایالات متحده صحبت کنید!

اصطلاح دیگری هم وجود دارد، که اکنون مورد استفاده قرار می‌گیرد و آن «پس چه‌ایسم»، whataboutism است. اگر شما در مورد کاری که ایالات متحده در حال حاضر انجام می‌دهد، صحبت کید، به معنای «پس چه‌ایسم» است و شما اجازه ندارید این کار را بکنید. شما باید محکم به خط حزب پاییند باشید، به شدت به خط حزب! ما نیرویی که هیتلر و استالین داشت را نداریم. اما می‌توانیم از واداشتن دیگران به اطاعت و پیروی استفاده کنیم؛ چیزهای زیادی که قبل از مورد آن‌ها صحبت کرده‌ایم. و شما به نوعی یک نتیجه‌ی مشابه می‌گیرید: این، جدید نیست!

و به، حق با شمامست، باید با آن مبارزه کرد. ما باید به آن‌چه در حال رُخ دادن است، پپردازیم. و این شامل کاری است، که ما حالا در مورد اوکراین داریم انجام می‌دهیم. همان‌طور که در مورد بی‌عملی و اقدام بحث کردیم، ما دوباره به قول سفیر فریمن، تا آخرین اوکراینی می‌جنگیم! و گفتن آن باید موجه باشد، اگر به اوکراینی‌ها اهمیت می‌دهید. اگر آن‌ها اهمیتی برایتان ندارند، خوب، فقط سکوت کنید!

- جرمی اسکی هیل: نوآم چامسکی، با توجه به این نکته، می‌خواهیم از شما بسیار تشکر کنم که وقت گذاشتید و با ما بودید و به خاطر همه کارهایتان. من واقعاً از این که امتبض وقت گذاشتید، از شما سپاس‌گزارم.

■ نوآم چامسکی: خوشحال شدم با شما صحبت کردم.

لینک «بوتیوب» این گفت‌وگو:
www.youtube.com/watch?v=8Jr0PCU4m7M&ab_channel=TheIntercept

این امر هم‌چنانی یک غارت بزرگ برای صنعت جنگ است. و من فکر می‌کنم، که سخت هم هست. حالا شما ادامه بدهید.
■ نوآم چامسکی: و صنعت ساخت‌های فسیلی.

- جرمی اسکی هیل: و صنعت ساخت‌های فسیلی. من فکر می‌کنم، که ما خصمین این که دهشت کشتار انسانی و کشتار جمعی در اوکراین را مشاهده می‌کنیم، باید راهی برای اندیشیدن به عاقب بلندمدت اقدامات دولت خودمان نیز پیدا کنیم. و متسافنه و قتی شما این مسائل را مطرح می‌کنید، یا زمانی که من آن‌ها را مطرح می‌کنم، یا وقتی دیگران در حال حاضر در بستر رسانه‌ای ایالات متحده مطرح می‌کنند، با پاسخ نشو مک کارتی در مقابل زیر سئوال بردن روایت غالب یا انگیزه‌های صاحبان قدرت روپرتو می‌گردند و کارشان به عنوان یک خیانت در نظر گرفته می‌شود؛ یا شما دست نشانده‌ی پوتین هستید و یا به روی حقوق می‌گیرید. این روند بسیار خطرناکی است، که ما اکنون شاهد آن هستیم.
■ نوآم چامسکی: این، یک داستان قدیمی است!

- جرمی اسکی هیل: یک داستان قدیمی هست، اما رسانه‌های اجتماعی و این واقعیت که بسیاری از مردم اکنون می‌توانند نظرات خود را منتشر کنند و هم‌چنانی انسجام پیام‌هایی که ما می‌بینیم را در نظر داشته باشیم. البته نوآم، این یک داستان قدیمی است و شما کتاب‌های متعددی در مورد این پدیده نوشته‌اید. آن‌چه که می‌خواهیم بگوییم، این است که این واقعاً در تمام جنیه‌های فرهنگ ما نفوذ کرده است، که کجا صاحبان قدرت را مورد سئوال قرار بدهیم؛ امری که کار خبرنگاران است، که کار افراد متفکر و مسئول در یک جامعه‌ی دموکراتیک است، اما اکنون این چیزها اساساً به عنوان خیانت مورد حمله قرار می‌گیرد. رسانه‌ها از هر چیزی که «ویکی لیکس» افشا نمود، استفاده کردن. با خوشحالی هم از آن استفاده کردن، از آن پول در آوردن، و شهرت خود را بهبود بخشیدن. اما، آیا آن‌ها از آسانتر حمایت می‌کنند، از این فردی که وظیفه‌ی شریف خبرنگاری را انجام داده و اکنون تحت شکنجه قرار گرفته است؟ من که ندیدم!

■ نوآم چامسکی: همیشه همین طور بوده است. ما یک نمونه‌ی دراماتیک از آن را درست پیش روی خود داریم؛ جولیان آسانث! یک نمونه‌ی کامل خبرنگاری، که وظیفه‌ی خود را با رائه‌هی اطلاعات به مردم انجام داد؛ اطلاعاتی که دولت می‌خواهد از انتشار آن‌ها جلوگیری کند. برخی از این اطلاعات در مورد جنایات ایالات متحده و چیزهای دیگر است. بنابراین، او سال‌ها تحت شکنجه قرار گرفته است. این تصمیم سازمان ملل برای شکنجه است، که او اکنون در یک زندان با امنیت بالا نگه‌داری شود و امکان استرداد او به ایالات متحده هم وجود دارد، یعنی استرداد به جایی که او به دلیل این که جرئت کرد کاری بکند که یک خبرنگار باید بکند، شدیداً مجازات خواهد شد. حال نگاهی به شیوه‌ی واکنش رسانه‌ها به این موضوع بیندازیم. آن‌ها از او حمایت نمی‌کنند: ما از کاری که او انجام داد، استفاده خواهیم کرد، اما بعد به شغال‌های خواهیم پیوست که به پاهای او می‌کویند. درسته؟ این اتفاق همین حالا می‌افتد، اما پیشینه‌ی آن خیلی به عقب بر می‌گردد.

به سال ۱۹۶۸ برگردید، اوج جنگ در ویتنام، زمانی که افکار عمومی در حال توسعه بود. هنگامی که مک جورج باندی، مشاور امنیت ملی

گفت‌وگویی که به نظر شما می‌رسد، در تاریخ بیست و هشتم آوریل ۲۰۱۹، توسط ناتیلی بالدوین (Natylie Baldwin) با اولگا بایشا (Olga Baysha) در سایت thegrayzone.com صورت گرفته است.

ناتیلی بالدوین در زمینه‌ی سیاست فارجی روسیه و ایالات متحده آمریکا تحقیق می‌کند. از وی کتاب «دیدگاه از مسکو: درک روسیه و روابط ایالات متحده و روسیه» (The View from Moscow: Understanding Russia & US-Russia Relations) منتشر شده است.

اولگا بایشا نیز یک پژوهش‌گر اوکراینی است، که تاکنون چندین کتاب از جمله: «اسطوره‌های سرمایه‌داری و پایان پروژه‌ی شوروی» Miscommunicating Myths of Capitalism and the End of the Soviet Project، «دریافت نادرست با تغییرات اجتماعی» Social Change, Democracy, Populism, and Neoliberalism in Ukraine، «دموکراسی، پوپولیسم، و تولیبرالیسم در اوکراین» Social Change, Democracy, Populism, and Neoliberalism in Ukraine از او منتشر شده است. اولگا بایشا مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته‌ی روزنامه‌نگاری از دانش‌گاه ایالتی کلرادو و مدرک دکترا را در رشته‌ی ارتباطات را از دانش‌گاه کلرادو در بولدر دریافت کرده است. او در فارکف اوکراین به عنوان گزارش‌گر و سردبیر در یک برنامه‌ی تلویزیونی و سپس به عنوان سردبیر در یک شرکت تولید برنامه‌های مستند در کیف اوکراین کار کرده است.

در گفت‌وگوی ناتیلی بالدوین با اولگا بایشا، که در مورد نظرات طرح شده در کتاب «دموکراسی، پوپولیسم، و تولیبرالیسم در اوکراین» صورت می‌گیرد، او سیاست‌های دولت زلنسکی، شنایی خودشی و خودکامه‌ی او، تلاش موسسات تولیبرالیستی غرب در سازمان‌دهی اقتصاد اوکراین و بهره‌برداری از آن به سود خود، فعالیت ملی‌گرایان افراطی و همسویی زلنسکی با آن‌ها، و زمینه‌هایی که منبر به جنگ حاضر در اوکراین شد، را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. گفت‌وگو حاوی اطلاعات ارزشمندی در مورد واقع اوکراین و تحولات درونی آن، نقش دولت‌های غربی از یک سو و روسیه از سوی دیگر، هویت ملی، و روان‌شناسی اجتماعی شهروندان اوکراین، می‌باشد، اطلاعاتی که یک سرمه از نزوبی بنگاه‌های ثبرسانی غربی تذبذب شده‌اند، تا جنگ حاضر به



گفت‌وگوی ناتیلی بالدوین با اولگا بایشا

زنگ واقعی: از پوپولیستی مشهور تا تولیبرالیستی غیرمحبوب مانند پینوشه!

ترجمه و تلخیص: پوک نوایه

مثابه جنگ «استبداد» علیه «دموکراسی» در افکار عمومی بهان مورد پسند و پذیرش قرار گیرد. با این همه، این گفت‌گم، کمبودهایی هم دارد: از وضعیت طبقه‌ی کارگر در اوکراین، پگونگی روابط کار و سرمایه، مبارزه‌ی کارگران علیه استثمار مزدی، و به اصطلاح علیه سرمایه‌داران «وطنی»، هیچ نشانی به دست داده نمی‌شود. و این طبقه در انبوی «مردم» مستقبل می‌گردد. به علاوه، مرتبا از از تولیبرالیسم و ایکارش‌های اوکراینی صعبت می‌شود و از خود نظام سرمایه‌داری، و کارکردهای پایه‌ی آن در اداره‌ی اقتصادی جامعه و ارزش‌افزایی سرمایه، نظامی که تولیبرالیسم تنها سیاست تنها سیاست متناسب آن در یک دوره‌ی تاریخی معین است، در فی به میان نمی‌آید.

* * *

ولادیمیر زلنسکی، کُمدینی که در سال ۲۰۱۹ به مقام ریاست جمهوری اوکراین رسید، شاید بجز به عنوان یک هنرپیشه‌ی بی‌اهمیت^(۱) در نمایش «استیضاح ترامپ»، نزد افکار عمومی آمریکا، ناشناخته بود. اما، هنگامی که روسیه در بیست و چهارم فوریه‌ی ۲۰۲۰ به اوکراین عمله کرد، او به ناگاه به یکی از معروف‌ترین پهنه‌های رسانه‌ای آمریکایی تبدیل شد. جامعه‌ی مصرف‌کننده‌ی اخبار و اطلاعات آمریکایی، در ابتدا با نمایش سرسران آور و دلسووزانه‌ی تصویر انسانی روی رو شدند، که به ظاهر^(۲) مغلوب مواتث تراژیک شده و لطملاً کنترل اوضاع را هم از دست از دست است. اما، این تصویر پس از اندک زمانی تغییر کرد و به تصویر یک قهرمان فستگی‌ناپذیر با لباس فاکتی تبدیل شد، که بر یک کشور کوچک، مصمم و دموکراتیک حکومت می‌کند، که با قاطعیت با هموم بردهای مستبد از شرق (روسیه) مبارزه می‌کند.

مستقل از این تصویر، که به وقت توسط رسانه‌های غربی ساخته و پرداخته شده است، سیمایی واقعی زلنسکی پیشیده و نامطلوب است، او با ۷۲ درصد آرای مردم اوکراین^(۳) در حالی انتخاب شد، که بجز تعهد برای پیگیری در برقراری صلح، دیگر مفاد برنامه‌ی اتفاقاتی اش مبهم بود. در هنگام تهاجم روسیه به اوکراین، اما، پیش‌رفت سیاست‌های به واقع غیر مردمی او سبب شده بود، که میزان رضایت مردم از او به ۵۱ درصد برسد.^(۴)

* * *

- ناتیلی بالدوین: کمی در مورد کارتان به ما توضیح بدهید. اهل اقتصادی رُخ داده است. بسیاری از مردم اوکراین از ایده‌ی جدایی سیاسی از روسیه حمایت کردند، چون فکر می‌کردند وضعیت اقتصادی اوکراین به این ترتیب بهتر می‌شود. انتظاری که بهته متحقق نشد و نولیپرالیستی شدن اوکراین، به طور اساسی، و از بسیاری جهات، زندگی مردم را نابسامان تر کرد.

اما، اجرای رفرم‌هایی نولیپرالی زلنسکی چه پیامدهایی داشته است؟ می‌شود به اعتبار نظرسنجی‌های موجود و میزان محبوبیت این رفرم‌ها در جامعه، درباره‌ی آن‌ها قضاوت کرد. ۷۲ درصد از مردم اوکراین با اصلاحات ارضی، که مهم‌ترین بخش برنامه‌ی نولیپرالی زلنسکی است، مخالفند. به همین دلیل است، که آرای مردم به او از ۷۳ درصد در بهار ۲۰۱۹ به حدود ۲۳ درصد در ژانویه‌ی ۲۰۲۲ رسید. زلنسکی در برنامه‌ی رسمی انتخابات ریاست جمهوری اش، شو تلویزیونی «خدمت‌گزار مردم»، که «هولوبوروکو» کارکتر او در این شو بود، تعهد داد به عنوان رئیس دولت فقط در عرض یک هفته کاری می‌کند، که در اوکراین سر بر آورده بودند، بی‌توجه به دل‌نگرانی مردمی که با رفرم‌های جاری موافق نداشتند، و طبعاً تمایل به زندگی نوع غربی، بود. ما خود را پیش‌روان انقلابی، رفرمیست‌های ترقی خواه، می‌دیدیم و به آن مردم به دیده‌ی کسانی که واپس‌گرا بودند و تمدن و پیش‌رفت را نمی‌خواستند، می‌نگریستیم. در واقع، ما که در این رسانه‌ها فعالیت

- ناتیلی بالدوین: تهاجم روسیه تا چه اندازه در دگرگونی اوکراین مسائل اقتصادی با مسائل هویتی تاثیر داشته است؟ شما گفته‌اید این مساله آینده‌ی سیاسی ملی‌گارها (و افراطی‌های آن‌ها) در مقایسه با میانه‌روها یا چپ‌ها را شکل می‌دهد. منظور شما چیست؟ ■ اولگا بایشا: سوال جالبی است. از یک سو، اوکراین مردم در حال حاضر زنده ماندن است. امنیت تبدیل به مساله‌ی اصلی شان شده است. میلیون‌ها اوکراینی، از جمله مادرم و خواهرم با بچه‌هایش، اوکراین را به مقصد اروپا ترک کرده‌اند. بسیاری از این مردم آماده‌اند برای همیشه در اروپا زندگی کنند، زبان خارجی یاد بگیرند، و روش زندگی ناشناخته در کشور جدید را قبول کنند. با این تحولات، طبعاً، نگرانی‌های هویتی اوکراین ندارند. از سوی دیگر، اما، تشدید احساسات قومی و تلاش برای تحکیم ملی هم در برابر تهاجم روسیه شکل گرفته است. این واقعیت، جنبه‌ی دیگری از این جنگ تراژیک است.

تحولات «میدان»، در سال ۲۰۱۴، که بهته بسیاری از مردم در جنوب شرقی اوکراین از آن حمایت نکردند، آن‌ها را تبدیل به «اسلاوهای»، «سووکی» و «وتنيکی» کرد؛ کلمات تحقیرآمیزی، که در واقع به «عقب‌مانندگی» و «بربریت» مردم این مناطق اشاره دارد. مدافعان «میدان» خود را نیروی متفرق تاریخ قلمداد می‌کردند و مخالفان آن را، به خاطر تبعیت از زبان و فرهنگ روسی، «دیگران» خطاب می‌کردند. اوکراینی‌های طرف‌دار روسیه هرگز روزی را تصور نمی‌کردند، که روسیه شهرهاشان را بمباران کنند. این مردم در یک تراژدی دوگانه بسر می‌برند: دنیای آن‌ها ابتدا به صورت نمادین با «میدان» از هم پاشید؛ و اکنون، به صورت فیزیکی توسط تهاجم روسیه نابود می‌شود. عاقبت این وضعیت ناروشن است. هیچ کس نمی‌داند جنگ چگونه خاتمه می‌یابد. اگر مناطق جنوب شرقی به عنوان بخشی از اوکراین باقی بمانند، آن مردمی که در مقابل ملی‌گرایان افراطی مقاومت کرده‌اند، از بین می‌روند. و این شاید خاتمه‌ی فرهنگ ویژه‌ای باشد، که هرگز نخواسته است کاملاً اوکراینی یا روسی قلمداد شود. اما، اگر روسیه

- ناتیلی بالدوین: کمی در مورد کارتان به ما توضیح بدهید. اهل کجا هستید و چطور به موضوع فعلی کار تحقیقی تان علاقه‌مند شدید؟

■ اولگا بایشا: من متولد خارکف، یک شهر اوکراینی، در مرز روسیه هستم. پدر و دیگر اقوام من هنوز در آن جا زندگی می‌کنند. پیش از این جنگ، خارکف یکی از مراکز اصلی علمی و آموزشی در اوکراین بود. در سال ۱۹۹۰، اولین شبکه‌ی تلویزیونی - خارج از مدار کنترل حزبی - فارغ‌التحصیل شده بودم. مسئولین برنامه‌ی خبری این تلویزیون، از طریق یک دوست دانش‌گاهی، از من دعوت به هم‌کاری کردند. و کار من به عنوان گزارش‌گر این برنامه آغاز شد. در آن دوره، بر تعداد رسانه‌های گروهی به طور روزانه افروزه می‌شد. و این رسانه‌ها به دنبال استخدام افراد جوان و جویای نامی بودند، که اغلب آموزشی هم در زمینه‌ی روزنامه‌نگاری نداشتند. آنچه این جوانان را به هم متصل و متحده می‌کرد، عدم درک تحولات پساشوری، تضادهای اجتماعی بی که در اوکراین سر بر آورده بودند، بی‌توجه به دل‌نگرانی مردمی که با رفرم‌های جاری موافق نداشتند، و طبعاً تمایل به زندگی نوع غربی، بود. ما خود را پیش‌روان انقلابی، رفرمیست‌های ترقی خواه، می‌دیدیم و به آن مردم به دیده‌ی کسانی که واپس‌گرا بودند و تمدن و پیش‌رفت را نمی‌خواستند، می‌نگریستیم. در واقع، ما که در این رسانه‌ها فعالیت می‌کردیم، زمینه‌ساز ایجاد محیط مناسب رشد و برقاری سیاست‌های نولیپرالیستی در اوکراین را فراهم کردیم. و این پدیده را به عنوان امکانی برای رسیدن جامعه به تمدن و زندگی غربی، با تمامی عواقب منفی که به بار می‌آورد، به خورد جامعه دادیم. برای من چند سال طول کشید، که به این مساله پی برم. پس از این تحول فکری، در حالی که تمایل من به تحقیق درباره‌ی هژمونی جهانی ایدئولوژی غربی بود، به تحصیل و اخذ مدرک دکترا در زمینه‌ی تحقیقات انتقادی رسانه‌ها در دانش‌گاه گلرادر در بولدر پرداختم و پس از آن هم به کار تحقیقی فعلی ام مشغول شدم.

- ناتیلی بالدوین: برطبق کار تحقیقاتی تعدادی از جامعه شناسان اوکراینی^(۵)، نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد در زمانی نه چندان دور اکثریت مردم اوکراین تمایلی به مساله‌ی هویت نداشتند و بیش تر دل‌نگران اشتغال، دست‌مزد و... بودند. فعالیت تحقیقی شما بر آن رفرم‌های نولیپرالی تمرکز دارد، که از سال ۲۰۱۹، به رغم مخالفت مردم، تصویب شدند. درباره‌ی این مسایل صحبت کنید؟ ■ اولگا بایشا: در محل زندگی من در شرق اوکراین (کریمه و کیف) مردم کمی نگران هویت ملی بودند. اوکراین، کشوری پیچیده و چندپارچه است و مردم مناطق مختلف آن نظرات کاملاً متفاوتی درباره‌ی مسایل عدیده‌ی اجتماعی دارند. از زمان استقلال اوکراین، در سال ۱۹۹۱، دو نظرگاه اصلی در زمینه‌ی هویت ملی وجود داشته‌اند: (ملیت اوکراینی) و «اسلاوی شرقی». (ملیت اوکراینی) بر این باور است، که فرهنگ اوکراینی، زبان و تاریخی که بر قومیت آن تاکید دارند، می‌باید مبنای اصلی و غالب در اتحاد مردم و کشور واحد اوکراین باشد. این طرز تفکر بیشتر در غرب اوکراین مورد پسند و پذیرش است. «اسلاوی شرقی»، اما، ملیت اوکراینی را با دو قوم اصلی، دو زبان و دو فرهنگ اوکراینی و روسی، می‌بیند و بیش تر هم در میان مردم ساکن جنوب شرقی اوکراین رایج است. به هر رو، من فکر می‌کنم نگرانی اصلی اکثریت مردم اوکراین همیشه حول مسائل



البته، نفوذ غرب از همان از زمان استقلال اوکراین، در سال ۱۹۹۱ وجود داشت. اتفاق بازارگانی آمریکا، مرکز روابط آمریکا و اوکراین، شورای تجارت آمریکا و اوکراین، انجمن تجاری اروپا، صندوق بین المللی پول، بانک اروپایی بازسازی و توسعه، سازمان تجارت جهانی و اتحادیه اروپا، همگی بر تصمیمات سیاسی و اقتصادی دولت‌های اوکراین تأثیرات قابل توجهی داشته‌اند.

اما، تا قبل از تحولات «میدان»، شهر وندان خارجی به مقامات مهم دولتی نرسیده بودند. این اتفاق پس از «میدان» رُخ داد. ناتالی جارسکو، شهر وند آمریکایی، به وزارت امور مالی اوکراین رسید؛ آیواراس آبروماویوس، از لیتوانی، وزیر اقتصاد و تجارت شد؛ و آلساندر کویاتشویلی، شهر وند گرجستان، وزیر مراقبت بهداشتی شد. در سال ۲۰۱۶ هم اولانا سوپرام، از آمریکا، به مقام وزیر وقت بهداری منصوب شد. روشن است، که این انتصاب‌ها به توصیه‌ی این موسسات جهانی صورت گرفت و طبعاً خواست مردم اوکراین در آن‌ها دخیل نبود. توجه داشته باشد، که نیمی از مردم اوکراین از تحولات «میدان» و نتایج آن حمایت نکردند. تحقیق آماری موسسه‌ی جامعه‌شناسی اوکراین، در آوریل ۲۰۱۴، نشان می‌دهد در جنوب شرقی اکراین، بیش از ۷۵ درصد مردم در استان‌های دونتسک و لوہانسک - که اکثریت آن‌ها روس زبان هستند - از «میدان» حمایت نکردند. و در کریمه فقط ۲۰ درصد از مردم حامی «میدان» بودند. با این همه، بنگاه‌های دولتی غربی به دروغ «میدان» را انقلاب «مردم اوکراین» جار می‌زدند! اما، درباره‌ی منافع موسسات خارجی که در جهت نسلیزیه کردن اوکراین سرمایه‌گذاری کرده‌اند، تحقیق و تحلیل من نشان می‌دهد که در حوزه‌ی رiform‌های ارضی، لابی‌های مالی غربی عمل می‌کنند. صندوق‌های بازنیستگی و نهادهای سرمایه‌گذاری غربی به علت سرمایه‌گذاری در رشته‌های پُر سود، حمایت صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و... را هم به دست آوردند. روشن است، که آن‌ها به منافع خود و نه منافع مردم اوکراین فکر می‌کردند.

- ناتیلی بالدوین: پیشینه‌ی زلنسکی در رابطه با دموکراسی، آزادی بیان، پلورالیسم سیاسی و برخورد با احزاب سیاسی، در مقایسه با روسای جمهور قبلی اوکراین، چگونه بوده است؟

■ اولگا باشا: من با وجودی دیگر موافق هستم، که می‌گوید: دموکراسی یک فانتزی است. در نظام نسلیزیه کنترل موسسات فراملی بر دولت به جای کنترل آن توسط مردم صورت می‌گیرد و به این دلیل، دموکراسی نمی‌تواند وجود داشته باشد. پس از تحولات «میدان» در اوکراین، از هنگامی که وزرای خارجی توسط این موسسات

بخواهد کنترل خود را بر این نواحی به طور کامل ثبت کند، همان‌طور که با غرور اعلام کرده است، مشکل می‌توانم پیش‌بینی کنم با خشم بسیاری از مردم این مناطق، به ویژه در شهری مانند خارکف که به طور جدی آسیب دیده است، چه خواهد کرد.

- ناتیلی بالدوین: به زلنسکی بازگردیدم. در کتاب اشاره کرده‌اید، که چطور زلنسکی به نوعی نقش «پاییز» را بازی کرده است؛ در واقع، شهرت و مهارت بازیگری اش را به کار برد است، تا مردم - علی‌رغم برنامه‌ی مبهم انتخاباتی اش در زمینه‌ی مشخصاً برنامه‌ی اقتصادی نسلیزیه - از او حمایت کنند. چطور این کار را کرد؟ چطور کمپین انتخاباتی اش را مدیریت کرد؟ و پس از از رسیدن به دفتر ریاست جمهوری، چه اولویت‌هایی را انتخاب کرد؟ ■

اولگا باشا: استدلال اصلی من در کتابم این است، که پیروزی عجیب زلنسکی و حزب او - که پس از پیروزی تبدیل به یک تشکیلات منسجم پارلمانی شد و رفرم‌های نسلیزیه را به اجرا گذاشت - را نمی‌توان مستقل از موفقیت برنامه‌های تلویزیونی او بررسی کرد. پیامی که زلنسکی از طریق شوهای تلویزیونی می‌داد، به وضوح پوپولیستی بود. در پیام‌های او، مردم اوکراین به صورت یکپارچه و بدون تعارضات و اختلافات درونی، و جدا از الیگارش‌ها و سیاست‌مداران فاسد، به تصویر در می‌آمدند. گویی که اگر این فاسدین به زندان بیفتند، ثروت‌شان ضبط شود، همه‌ی مشکلات اوکراین از بین می‌رود. البته زلنسکی رئیس جمهور، همین عمل را با رُقبای سیاسی‌اش انجام می‌دهد. جالب این که در شوهای تلویزیونی زلنسکی، جنگ دونباس - که در سال ۲۰۱۴ و یک سال قبل از زمان پخش شوهای او در می‌گیرد - نادیده گرفته می‌شود؛ آن هم به این دلیل، که روابط روسیه و اوکراین موضوعی مورد اختلاف در جامعه‌ی اوکراین هستند و او نمی‌خواست با طرح این مساله به اختلاف در بین رای دهنده‌گان خود دامن بزند.

به هر رو، قول و قرارهای انتخاباتی زلنسکی اساساً در زمینه‌ی «پیش‌رفت» اوکراین بود و به مثابه «تمدن»، «نوسازی»، «غرب‌گرایی» و... دریافت می‌شد. این سیاست به زلنسکی اجازه داد، که برنامه‌های اقتصادی خود در جهت اجرای رفرم‌های نسلیزیه را پنهان کند. این برنامه‌ها، که فقط سه روز پس از رسیدن او به ریاست جمهوری آغاز شدند - خصوصی‌سازی، فروش زمین‌ها و املاک دولتی، مقررات‌زادایی از روابط کار، کاهش اختیارات اتحادیه‌های کارگری، افزایش قیمت سوخت و... - هیچ گاه در طول فعالیت‌های انتخاباتی او در ارتباط با ایده‌ی «پیش‌رفت» مطرح نگشتد.

- ناتیلی بالدوین: اشاره کرده‌اید، پس از کودتای ۲۰۱۴، تعداد زیادی از شهر وندان خارجی به مقامات مهم اقتصادی و اجتماعی اوکراین منصوب شدند. و این که بسیاری از مسئولین دولت زلنسکی هم رابطه‌ی نزدیکی با موسسات جهانی نسلیزیه دارند و آن‌ها هستند، که زلنسکی را - با درک ساده لوحانه‌اش از مسائل اقتصادی- مدیریت می‌کنند. تغییراتی که در دولت اوکراین به طرف‌داری از غرب، در سال ۲۰۱۴، رُخ داد، چه پیامدهایی داشت؟ منافع موسسات جهانی نسلیزیه در اوکراین چیست، آیا اساساً منافع مردم عادی اوکراین در نظر آن‌ها وجود دارد؟ ■

اولگا باشا: تغییر قدرت بر اثر تحولات «میدان»، در سال ۲۰۱۴ دوران نوینی را در تاریخ اوکراین از حیث نفوذ غرب به وجود آورد.

را منتشر می‌کند. تعداد زیادی از اسامی این لیست کشته شده‌اند. اسامی این افراد چگونه سر از این لیست در می‌آورد؟ و این کار، با دولتی که گفته می‌شود «دموکراتیک» است، چه سنتی دارد؟ ■ اولگا بایشا: این، یک سایت اینترنتی ناسیونالیستی است، که در سال ۲۰۱۵ «توسط قائم مقام مردم، که مقام مشاورت وزارت کشور اوکراین را بر عهده داشت» ایجاد شده است. و این اطلاعات در گزارش سازمان ملل در این باره آمده است. اسم «قائم مقام مردم» هم انتان گرانشکو، مشاور سابق وزیر امور داخلی آرسن آواکف، است. تحت حمایت آواکف، در سال ۲۰۱۴، گردن‌های ناسیونالیستی برای سرکوب مقاومت مردم در دونباس به وجود آمدند. سایت اینترنتی «صلح ساز»، در واقع، جزیی از استراتژی عمومی ترساندن مخالفان کودتای «میدان» بوده است. امکان دارد که «دشمن مردم»، یعنی هر فردی که جرأت ابراز علی نظر مخالف با «کودتای میدان» را داشته باشد یا برنامه‌های ناسیونالیستی دولت اوکراین را به چالش بکشد، در این سایت معرفی شود. اطلاعات شخصی اولس بوزینا، ناشر و روزنامه‌نگار، که با شلیک گلوله‌ی ناسیونالیست‌ها در نزدیکی آپارتمانش در کیف کشته شد؛ و اولگ کالاشنیکف، یک فرد بر جسته‌ی اپوزیسیون، که در خانه‌اش به قتل رسید، در لیست اینترنتی «صلح ساز» درج شده بود. اسامی قاتلین این افراد هم مشخص بود، اما آن‌ها دستگیر نشدند و به زندان نیفتادند؛ زیرا که در اوکراین امروزی، که زندگی سیاسی تحت سلطه ناسیونالیست‌های رادیکال است، آن‌ها قهرمان محسوب می‌شوند.

حتا هنگامی که سایت «صلح ساز» اطلاعات شخصی سیاستمداران خارجی (شامل صدراعظم سابق آلمان، گرهارد شرودر) را انتشار داد و یک رسوایی جهانی به بار آورد هم این سایت تعطیل نشد. نام همگی افرادی که در مارس ۲۰۲۲ دستگیر شدند هم در این سایت وجود داشت. بعضی از آن‌ها مانند یوری تکاچف، سردبیر روزنامه‌ی «اوDSA تایمر»، و دمیتری دزانگیریوف، سردبیر «کاپیتاچ»، یک کanal «یوتیوب»، را من شخصاً می‌شناسم. بسیاری از افرادی که در سایت «صلح آمیز» معرفی شده بودند، پس از تحولات «میدان» از اوکراین فرار کردند. برخی هم پس از دستگیرهای دسته‌جمعی ماه مارس موفق به فرار شدند. یکی از این افراد به نام تریک نزالرکو، در دوازدهم آوریل ۲۰۲۲، وقتی از اوکراین خارج شد، در «یوتیوب» سرویس امنیتی اوکراین را «گشتاپو» خواند.

با توجه به این واقعیت‌ها، اوکراین یک کشور دموکراتیک نیست. هرچه بیشتر به اوضاع اوکراین توجه می‌کنم، بیشتر به این نتیجه می‌رسم که در اوکراین نیز همان مسیر مدرنیزاسیون به سیک اگوستو پینوش در شیلی، که توسط نئولیبرال‌ها تحسین می‌شد، پیش رفته است. جنایات پینوشه مدت‌های مديدة بررسی نمی‌گشت، اما سرانجام حقایق افشا شدند. من امیدوارم، که این اتفاق در اوکراین هر چه زودتر رُخ دهد.

- ناتیلی بالدوین: ولودیمیر ایشچنگو، محقق اوکراینی، در مصاحبه با «نیو لفت ریویو»^(۷) گفت: هم‌کاری بین ناسیونالیسم و نئولیبرالیسم در پساشوروی اروپای شرقی، بر خلاف اروپای غربی، وجود دارد. این امر حتاً در دونباس در بین مردم مرffe هم دیده شده است. اگر این نظر درست است، می‌توانید چگونگی این رابطه را توضیح دهید؟

■ اولگا بایشا: با او موافق هستم. ما در اوکراین با اتحاد ناسیونالیست‌ها و لیبرال‌ها با اتکا بر عدم تحمل روسیه و آن‌هایی که خواهان هم کاری

فرامی منصوب شدند، فانتزی بودن دموکراسی بیش از پیش نمایان شد. زلنسکی در اوایل فوریه ۲۰۲۱، ابتدا سه کانال تلویزیونی مخالف «بیوز وان»، «زیک»، و «اوکراین ۱۱۲» را تعطیل کرد. کانال مخالف «نش» را در شروع سال ۲۰۲۲، قبل از آغاز جنگ، ممنوع ساخت. پس از شروع جنگ، در ماه مارس، دهها ژورنالیست و بیلاغ‌نویس و تحلیل‌گر دستگیر شدند، که اکثرشان چپ‌گرا هستند. در ماه آوریل هم کانال‌های تلویزیونی راست‌گرای «کانال ۵» و «پریماتی» تعطیل شدند. به علاوه، زلنسکی با امضای فرمانی همه‌ی کانال‌های تلویزیونی را مجبور به پخش تله‌تون انفرادی کرد، که فقط برنامه‌هایی با دیدگاه دولتی در مورد جنگ را پخش می‌کنند.

این تحولات، از زمان استقلال اوکراین، بی‌سابقه است. حامیان زلنسکی این برخوردها را به موقعیت جنگی نسبت می‌دهند، که از نظر آن‌ها به این خاطر باید اغماض شوند! اما، واقعیت این است که تعطیلی رسانه‌ها یک سال قبل از تهاجم روسیه شروع شد. من معتقدم، که زلنسکی از جنگ حاضر برای ثبت دیکتاتوری استفاده می‌کند.

- ناتیلی بالدوین: زلنسکی در سال ۲۰۲۱ از شورای امنیت ملی و دفاع اوکراین در مجازات افراد خاصی، که به طور عملده از مخالفین سیاسی اش بودند، استفاده کرد. وظیفه‌ی این نهادها چیست و آیا استفاده‌ی زلنسکی از آن‌ها طبق قانون بود؟

■ اولگا بایشا: پس از نزول شدید حمایت مردمی زلنسکی، در سال ۲۰۲۱، او به طور غیررسمی و غیرقانونی به تحریم مخالفانش روی آورد و این کار را به وسیله‌ی شورای امنیت ملی و دفاع انجام داد. تحریم‌ها شامل تصرف املاک این افراد بود. در فوریه‌ی ۲۰۲۱، دو عضو پارلمان ویکتور مددچاک و تازاس کوزاک (از اعضای «برنامه‌ی اپوزیسیون برای همیشه») تحریم شدند. مددچاک مورد ضرب و شتم قرار گرفت و با صورت زخمی وادرار به حضور در تلویزیون گشت و کوزاک بعدها موفق به فرار از اوکراین شد. به دنبال آن، در یازدهم مارس ۲۰۲۱، احزاب اپوزیسیون ممنوع شدند. و این تصمیم توسط سازمان امنیت ملی و شورای دفاع گرفته شد و با تایید و فرمان زلنسکی به اجرا در آمد.

بر طبق قانون اساسی اوکراین، شورای امنیت ملی و دفاع «فعالیت نهادهای اجرایی را در زمینه‌ی امنیت ملی و دفاع هماهنگ و کنترل می‌کنند». و ربطی به تحریم و پیگرد مخالفین سیاسی و مصادره‌ی اموال آن‌ها ندارند. روشن است، که کار رژیم زلنسکی در این مورد خلاف قانون اساسی است. به همین دلیل، پس از آن که رئیس دادگاه قانون اساسی، اولکساندر توپیتسکی، کار زلنسکی را خلاف قانون اساسی و «کودتا» خواند، زلنسکی دستور به برکناری او داد. در دوره‌ی استالین، گروه رهبری سه گانه (trioka) توسط کمیسارهای امور داخلی به وجود آمدند، تا مخالفین را بدون وجود دادگاه‌های علني و عادلانه، با بازجویی‌های سطحی، محکوم کنند. کار شورای امنیت ملی و دفاع زلنسکی شبیه آن دوره و محکمات آن است. در ژوئن ۲۰۲۱، زلنسکی بر اساس تصمیم شورای امنیت ملی و دفاع ۵۳۸ نفر و ۵۴۰ شرکت را تحریم کرد.

- ناتیلی بالدوین: مایلم درباره‌ی لیست «صلح ساز» (Myrotvorets)*، که بنا به گزارشات به دولت و سرویس امنیتی اوکراین وابسته است^(۶)، سئوال کنم. گفته می‌شود، این لیست مربوط به «دشمنان کشور» است و اطلاعات شخصی آن‌ها

نگران ساخت. به علاوه، او هیچ تلاشی در تعقیب قانونی جنایت‌های ملی گرایان افراطی علیه مخالفان سیاسی و مردم دونباس به عمل نیاورد. زلنسکی، در سال ۲۰۲۱، فعالیت کانال‌های روس زبان را هم منوع ساخت و این عمل او با تایید علنی مددکو، یکی از کسانی که متهم به قتل بوزینا است، روپرورد شد، که این خود نمونه‌ای واضح از گردش به راست زلنسکی می‌باشد.

اما، سئوال این است: چرا زلنسکی به راست گرایید؟ بسیاری از تحلیل‌گران بر این باور هستند، که ملی گرایان افراطی - هرچند اقلیت کوچکی از مردم اوکراین را نمایندگی می‌کنند - از آنجا که در به کارگیری خشونت علیه سیاست‌مداران، رسانه‌ها و غیره تردید نمی‌کنند، عامل این چرخش او هستند. این‌ها می‌توانند به طور مرتب تکرار کنند، که «زلنسکی یک یهودی است، پس نمی‌تواند نازی باشد!» واقعیت این است ملی گرایان افراطی فرایند سیاسی در اوکراین را از طریق خشونت علیه هر آن کسی که با برتری طلبی و سیاست‌های آن‌ها مخالفت کند، ادراجه و کنترل می‌کنند. آنان‌لوی شاریه، یک وبلاگ‌نویس محبوب اوکراینی که در تبعید به سر می‌برد، نمونه‌ی روشن این وضعیت است. او و خانواده‌اش نه تنها دائماً به مرگ تهدید می‌شوند، بلکه فعالیت حزب او نیز (حزبی که در مارس ۲۰۲۲ توسط زلنسکی ممنوع شد) توسط همین افراد دائماً مورد ضرب و شتم و تحقیر قرار می‌گیرند.

- ناتیلی بالدوین: زلنسکی امروز با نفوذترین فرد در رابطه با جنگ حاضر در سطح جهان است؛ جنگی که در صورت تشدید می‌تواند پیامدهای مخربی داشته باشد. من نگران هستم، او با همان روش و مهارت شوهای تلویزیونی اش، در جلب حمایت از تصویری که از دموکراسی و عدالت و مبارزه علیه نیروهای شیطانی و استبدادی ساخته، موفق شود؛ مانند فیلم سینمایی، که بر اساس گمایی «بوک مارول» ساخته شده است. آیا زلنسکی نقش سازنده‌ای به عنوان رهبر جنگ بازی می‌کند؟

■ اولگا بایشا: من صحبت‌های او در مورد جنگ را دنبال می‌کنم. با اطمینان می‌گویم، آن طور که او این جنگ را توضیح می‌دهد، هیچ راه حل دیپلماتیکی برای پایان دادن به آن وجود نخواهد داشت. در صحبت‌های او مرتب مساله‌ی تهاجم نیروهای شر به نیروهای خوب تکرار می‌شود. با چنین توضیحاتی، دلایل جنگ ریشه‌یابی نمی‌شوند؛ زمینه‌هایی که جنگ را ممکن کردن؛ و این واقعیت، که اوکراین چندین سال از اجرای «تواافقنامه‌ی مینسک»، که در سال ۲۰۱۵ بعد از شکست ارتش اوکراین در جنگ دونباس از سوی آن امضا شد، طفره رفته است. طبق این تواافقنامه، دونباس منطقه‌ای خودمختار در چهارچوب اوکراین می‌شد؛ مساله‌ای غیرقابل تصور و غیرقابل تایید برای ملی گرایان افراطی! در عرض اجرای این تواافقنامه، که به میانجی سازمان ملل تصویب شده بود، دولت اوکراین به مدت هشت سال مشغول جنگ در دونباس بوده است. زندگی مردمی که در این مناطق اقامت دارند، در این مدت یک کابوس بوده است. و ملی گرایان افراطی که در آنجا جنگیده‌اند، این مردم را - که به تحقیر «سووکی» و «وتنيکی» خوانده شده‌اند - سزاوار هیچ رحم و شفقتی ندانسته‌اند. جنگ حاضر، از نظر من، ادامه‌ی جنگی است که از سال ۲۰۱۴ زمانی که ارتش برای سرکوب اعتراضاتی که علیه تحولات «میدان» شکل گرفته بود و دولت آن را به اصطلاح «عملیات ضدتروریستی» می‌خواند، شکل گرفت. تاکید بر زمینه‌های تاریخی این جنگ به هیچ

با روسیه هستند، روپرورد هستیم. در شرایط جنگ حاضر، شاید چنین اتحادی توجیه‌پذیر باشد. اما، واقعیت این است که چنین اتحادی پیش از جنگ، در سال ۲۰۱۳ و از زمان شکل گیری جنبش «میدان»، به وجود آمد. توافق برای هم‌کاری با اتحادیه‌ی اروپا، که جنبش «میدان» از آن حمایت می‌کرد، از نظر لیبرال‌ها به پروسه‌ی مدرنیزاسیون و دموکراتیزه شدن اوکراین کمک می‌کرد و کشور را به استاندارهای اروپایی می‌رساند. بر عکس، هم‌کاری با اتحادیه‌ی اقتصادی اوراسیا، تحت رهبری روسیه، کشور را از نظر آن‌ها در مسیر قهرایی استبداد آسیایی و نوع تمدن دولت‌گرای شوروی قرار می‌داد. در این نکته، موضع لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌های اوکراین بر هم منطبق می‌شود. ناسیونالیست‌ها از «میدان» به طور فعل حمایت کردند، البته نه اساساً بدین خاطر که به مدرانیزاسیون و دموکراتیزه کردن اوکراین تمايل داشتند، بلکه از موضع روش‌ضدروسوی حامی «میدان» بودند. اتحاد بین لیبرال‌ها، که «میدان» را مکانیسمی برای پیش‌رفت و حقوق بشر و غیره می‌دیند و ناسیونالیست‌های ضدروسوی، فاکتور مهمی در تبدیل اعتراضات عمومی به جنگ مسلحه‌ای بود، که به سقوط دولت انجامید و این خلاف قانون اساسی بود. نقش تعیین کننده‌ی ناسیونالیست‌های افراطی در «میدان»، در عین حال، فاکتور مهمی در شکل دادن به جنبش ضد «میدان»، و در واقع علیه «کودتا»، در شرق اوکراین بود.

- ناتیلی بالدوین: رابطه‌ی زلنسکی با جناح راست افراطی در اوکراین چگونه است؟

■ اولگا بایشا: او نظریات راست افراطی را شخصاً به زبان نیاورده است. در شوهای تلویزیونی «خدمت‌گزار مردم»، که برنامه‌ی غیررسمی انتخاباتی اش برای ریاست جمهوری بود، ناسیونالیست‌ها به شکل منفي تصویر شده‌اند. او، هنگامی که کاندیدای ریاست جمهوری بود، از قانون زبان مصوبه‌ی رئیس جمهوری پیشین، پوروشنسکو، انتقاد کرده بود. بر طبق این قانون، فراغیری و تکلم زبان اوکراینی برای کارمندان دولتی، سربازان، آموزگاران و پزشکان اجباری بود. او، در سال ۲۰۱۹، عنوان می‌کرد: «ما باید قوانین و تصریماتی را اتخاذ کنیم، که نه تنها باعث دودستگی در جامعه نشود، بلکه آن را یک‌پارچه کند.» اما پس از رسیدن به ریاست جمهوری، زلنسکی به اجرای همان برنامه‌های ناسیونالیستی پیشینان خود روی آورد. در نوزدهم می ۲۰۲۱، دولت او سیاست ترویج زبان اوکراینی در همه‌ی حوزه‌های زندگی اجتماعی را اتخاذ کرد که همان قانون زبان پوروشنسکو بود. و بدین ترتیب، از پک سو ناسیونالیست‌ها را شادمان و ار سوی دیگر روس زبان‌ها را



برتری طلبی مانع شد، تا نیروهای «مترقبی» طرفدار «میدان» نتوانند زبان مشترکی با هم وطنان به اصطلاح «عقب افتاده»ی خود که طرفدار روسیه بودند، پیدا کنند؛ این احساس منجر به قیام دونباس شد؛ «عملیات ضد تروریستی» را به وجود آورد؛ به «دخلالت روسیه»، و عدم اجرای «توفيق نامه های مینسک»، انجامید؛ و سرانجام باعث جنگ حاضر شد!

* * *

زیرنویس‌ها:

- 1- www.usatoday.com/story/news/politics/2019/12/18/trump-impeachment-path-vote-started-zelensky-call/2674518001/
- 2-<https://twitter.com/ClintEhrlich/status/1496709505396051968?t=UZSQ0LIMKXM2X7w5eq95nw&s=09>
- 3- www.bbc.com/news/world-europe-48007487
- 4- <https://abtc.ng/volodymyr-zelensky-approval-rating-2022>
- 5- <https://jacobinmag.com/2022/02/us-russia-nato-donbass-maidan-minsk-war>
- 6- www.mintpressnews.com/volodymyr-zelensky-secret-police-hunted-down-opposition-anatoly-shariy/280200/
- 7- <https://newleftreview.org/issues/ii133/articles/volodymyr-ishchenko-towards-the-abyss>
- 8- www.mintpressnews.com/volodymyr-zelensky-secret-police-hunted-down-opposition-anatoly-shariy/280200/
- 9- <https://youtu.be/Z-R4sh2z0EM>
- 10- <https://twitter.com/AlexGabuev/status/1501713416574193673?t=1ptOqAGL0irrL1aldOYbg&s=09>

* * *

لينک اصلی گفت و گو:

<https://thegrayzone.com/2022/04/28/zelensky-celebrity-populist-pinochet-neoliberal>

* * *

* **توضیح مترجم:** بیش از ۲۰۰ هزار نام از جمله نام‌های روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان، کمونیست‌ها و فعالین اتحادیه‌های کارگری در این سایت، به عنوان «دشمن اوکراین»، ثبت شده است. لیست مزبور حاوی اطلاعات فعالین کمونیست کشورهای دیگر، از جمله سه کادر «حزب کمونیست یونان»، گیورگوس لامرولیس، عضو مجلس و معاون رئیس پارلمان یونان، سوتیریس زاریانو پولوس، عضو سابق پارلمان اروپا، و گیورگوس ماگاناس، کادر این حزب، نیز می‌باشد. اسامی افراد مشهوری مانند جراردو پاریدو، هنرپیشه‌ی فرانسوی، و راجر واترز، بنیان‌گذار گروه موسیقی «پینک فلوید»، هم در این لیست وجود دارد. بسیاری از افرادی، که در این «لیست مرگ» ردیف شده‌اند، هدف خشونت قرار گرفته و برخی به قتل رسیده‌اند.

رو به معنای تایید «تهاجم نظامی» روسیه نیست. اما، تاییدی بر این واقعیت است که اوکراین هم مسئول آن می‌باشد. تعریف این جنگ با مفاهیمی مانند «جنگ بربریت علیه تمدن» یا «استبداد علیه دموکراسی» درست نیست. گفته‌ی بوش: «شما یا با ما هستید یا با تروریست‌ها»، که زلنسکی برای جلب نظر «دنیای متmodern» آن را به عاریت گرفته است، فقط برای پرهیز از پذیرش مسئولیت فاجعه‌ای - که در حال وقوع است - عمل می‌کند؛ آن هم به طور موثر! مهارت بازی‌گری زلنسکی در فروش این داستان یک بعدی به جهان، با ارزش بوده است. او سرانجام به صحنه‌ی جهانی وارد شده است و جهان او را به دیده‌ی تحسین می‌نگرد! و گمدين سابق ما حتا تلاشی هم نمی‌کند، که احساس رضایت‌اش از این وضعیت را پنهان دارد. او در پاسخ یک روزنامه‌نگار فرانسوی، در پنجم مارس ۲۰۲۲، که پرسیده بود: آیا زندگی او با جنگ دچار دگرگونی شده است، با لبخندی گفت: «امروز، زندگی من زیبات است! من فکر می‌کنم، که به من نیاز است. احساس می‌کنم این که دیگران به تو نیاز داشته باشند، مهم‌ترین معنای زندگی است. احساس این که تو فقط برای نفس کشیدن، قدم زدن، و خوردن، موجودیت نداری، بلکه تو زندگی می‌کنی!» (۹)

این سخنان برای من هشدارآمیز است؛ چرا که اشاره‌ای است به این مساله، که جنگ فرصت بی‌نظیری را در اختیار او در یک صحنه‌ی جهانی قرار داده است، تا خود را نمایش دهد! جنگ «زنگی‌اش را زیبا کرده است!» (او زندگی می‌کند!)، بر خلاف میلیون‌ها مردم اوکراین، که زندگی‌شان به هیچ رو زیبا نیست و هزاران نفرشان دیگر زنده هم نیستند!

- ناتیلی بالدوین: آلسکاندر گابواف معتقد است، که رهبری روسیه در مورد اوکراین اطلاعات کافی ندارد. (۱۰) هم‌چنین از سوی مفسران روسی شنیده‌ام، که اوکراین دچار ذهنیت برتری طلبانه‌ای نسبت به روسیه است، که ناشی از سمتی به غرب می‌باشد. آیا به نظر شما، این فاکتور مهمی در این جنگ از هر دو سو بوده است؟ ■ اولگا بایشا: در مورد عدم اطلاعات کافی بخشی از رهبری روسیه در مورد فرایندهای سیاسی و اجتماعی اوکراین، از زمان وقوع تحولات «میدان» موافق هستم. در واقع، نیمی از مردم اوکراین آن تحولات را تایید نکردن و میلیون‌ها مردمی که در جنوب شرق اوکراین زندگی می‌کردن هم تمایل داشتند که روسیه در آن تحولات دخالت کند. این را با اطمینان می‌گویم؛ زیرا اقوام و دوستان قدیمی من در این مناطق زندگی می‌کنند. اما، آنچه در سال ۲۰۱۴ و در جریان آن تحولات واقعیت داشتند، ممکن است امروزه واقعیت نداشته باشند. هشت سال از آن تحولات گذشته است؛ نسل جدیدی از جوانان، در محیط اجتماعی جدیدی، رشد کرده و پرورش یافته‌اند؛ بسیاری از مردم با واقعیت‌های جدیدی آشنا شده و به آن‌ها عادت کرده‌اند. هر چند اکثر مردم از ملی‌گرایان افراطی و سیاست‌های آن‌ها مبنی بر اوکراینی کردن جامعه متنفر هستند، اما، تغییرشان از جنگ حتاً از این هم بیش تر است. واقعیت‌های زمینی پیچیده‌تر از نظر گاههای تصمیم‌گیرندگان هستند.

- ناتیلی بالدوین: در مورد احساس برتری طلبی اوکراینی‌هایی، که خود را بیشتر به کشورهای غربی نزدیک می‌دانند تا روسیه، چه نظری دارید؟ ■ اولگا بایشا: این طور است. و این مساله، در واقع، تراژیک‌ترین قسم تحولاتی است که از پس از «میدان» ایجاد شد! این احساس

حال توسعه و جهان سومی نیست. این جا اروپاست». ماتیو رایت، روزنامه‌نگار تابلوید، در برنامه‌ی صحیح‌گاهی «آی تی وی نیوز»، از استفاده‌ی سلاح‌های ترموباریک در اوکراین، که پوتین به آن متهم شده است، ابراز ناراحتی کرد. او اذعان نمود: «باید منصفانه بگوییم، که ایالات متحده قبلاً از سلاح‌های ترموباریک در افغانستان استفاده کرده بود. اما این ایله که از آن در اروپا هم استفاده شده است، مایه‌ی تاسف است».

این گونه برخوردها، هم دردی با اوکراینی‌های تحت محاصره را «استانی» می‌سازد («استانی کردن» اشاره به گفت‌وگوهای پسااستعماری بی دارد که غالب اروپا را به مثابه مکان اصلی تمدن / مدرنیته در برابر تاریخ گذار به سرمایه‌داری در کشورهای غیرغربی تلقی

شهری آن با روش‌هایی که توسط ایالات متحده و متحدانش در فلوجه و تلغیر به کار گرفته شده است، قابل قیاس باشد. به همین خاطر است، که جو بایدن و نویسندگان مُهمّه کارانی مانند نایل فرگوسن معتقدند، پوتین در تلاش است اتحاد جماهیر شوروی را احیا کند، حتاً اگر او «کمونیسم زدایی» را از جمله اهداف خود در اوکراین اعلام نماید. اگرچه اکثر سیاستمداران و روزنامه‌نگاران در آشکار ساختن چنین منطقی، بیش از حد معقول هستند؛ اما هیستری ضد روسیه‌ای از همان روز اول تهاجم روسیه به اکراین شتاب گرفت، به ویژه در بریتانیا. کریس برایانت، نماینده‌ی «حزب کارگر»، در توبیتی که اکنون حذف کرده است، خواستار آن شد که شهروندان دوتابعیتی بریتانیا و روسیه مجبور

حذف منزلت و عقل سليم، شاید جزو مصیب‌های کم‌تر جنگ باشد! اما در سرمایه‌داری متأخر، آدم‌های بدین، بدخواه و احمدق، تمایل دارند در همان مُحيط مُهلک جنگ محصور شوند. کافی است برای لحظه‌ای به ژست‌های اخیر همبستگی با مردم اوکراین، مردمی که در حال حاضر از تهاجم و حشیانه‌ی روزافزون روسیه در رنج هستند، توجه کنید. به محض این که کشورهای غربی تحریم‌های شدیدی را علیه روسیه، هرچند نه به شدت تحریم علیه ایران یا عراق، اعمال کردند، دیگران هم دست به ابتکار عمل زدند. در بریتانیا، برخی از سوپرمارکت‌ها، ودکای روسی را از قفسه‌های خود حذف کردند. شرکت «نت‌فلیکس» نسخه‌ی فیلم «آنا کارنینا»، اثر تولستوی، را که در کنار

روشن‌فکرانے کے جنگ، و امپریالیسم، را ترویج مے کنند!

ریچارد سیمور
برگردان: پروین اشرفی



می‌کند - مترجم)، و آنچه را که همبستگی خودشیفته با «کسانی مثل ما» ممکن است به یک انگیزه‌ی جهانی خطرناک تبدیل کند، کاهش می‌دهد. در عین حال، وابستگی به اروپا را از طریق چهره‌ی ریس جمهور اوکراین، ولودیمیر زلننسکی، که در صفحات اول روزنامه‌ها - با استناد به افسانه‌ی چرچیل - به عنوان «قهرمان» معرفی می‌شود، تقویت می‌کند. کیتلین موران، از روزنامه‌ی «تاپیمز» اعتراف می‌کند که زلننسکی را دوست دارد! «نیویورک پست» گزارش می‌دهد، که زنان در نمایش‌های ویدئویی در رابطه با اوکراین - که در پلاتفرم اجتماعی «تیک تاک» منتشر می‌شون، «وحشی» می‌گردند. کاتلین پارکر، در «واشنگتن پست»، نیز زلننسکی را به عنوان یک «هنرمند جنگ‌جوی مدرن» می‌ستاید!

در مورد زلننسکی، به عنوان یک رهبر، به نُدرت حتاً درک واقع‌بینانه‌ای وجود داشته است. یکی از سردرگمی‌هایی که در مورد

به انتخاب ملیت خود گردند! تام توگندا، نماینده‌ی «حزب محافظه‌کار»، پیشنهاد داد: «ما می‌توانیم همه‌ی شهروندان روسیه را اخراج کنیم!» او بعداً ادعا کرد، که منظورش فقط دیپلمات‌ها و ایگارش‌های روسی بود، اما این چیزی نیست که او گفت. از سوی دیگر، از رهبری اوکراین هم به راحتی چهره‌ی دیگری به دست داده می‌شود، تا اوکراین به مثابه پایگاهی از «اروپایی» ایده‌آل شناخته شود. دانیل هنان، که در روزنامه‌ی «تلگراف» فلم می‌زند، نوشت: «آن‌ها خیلی شبیه ما هستند و این چیزی است، که بسیار تکان دهنده است». چارلی داگاتا، خبرنگار «سی بی اس»، که از پایتخت اوکراین گزارش می‌داد، تحت تاثیر همان درک نادرست، نوشت: «اوکراین مثل عراق و افغانستان نیست، که دهه‌ها شاهد مناقشه و تنش بوده است. این یک کشور نسبتاً متمدن و اروپایی می‌باشد». یک روزنامه‌نگار دیگر نیز در «آی تی وی نیوز» تأکید کرد: «این یک کشور در

دیگر درام‌های روسی زبان جای داشت، کنار گذاشته است. مجله‌ی «ساختارهای مولکولی» برای این که چوب لای چرخ نظامی گری روسیه بگذارد، مقالات موسسات دانش‌گاهی روسیه را ممنوع کرده است. در نهایت، مجموعه‌ای از شرکت‌های چندملیتی مانند کوکاکولا و مک دونالد، نیز فعالیت‌های تجاری خود را در روسیه به حالت تعليق در آوردن. مک دونالد در توجیه کار خود، به «ارزش‌های ما» اشاره کرده است. این اقدامات، درست مانند خود تحریم‌ها، به مثابه نوعی از جنگ اقتصادی - که (در واقعیت امر) به مردم عادی روسیه آسیب می‌زند - تفاوت مادی چندانی در توانایی پوتین برای پیش‌برد جنگ ایجاد نمی‌کند، بلکه این تحریم‌ها به نوعی از هویت‌سازی تبدیل می‌شوند. ما از «وال استریت ژورنال» می‌شنویم، که روسیه تحت رهبری پوتین در حال بازگشت به «گذشته‌ی آسیایی» خود است، حتاً اگر چنان‌چه روش‌های حملات

معضل مینسک اساسا، همان طور که ولودیمیر ایشچنکو استدلال کرده است، شکست گسترده‌تر پروژه‌های ملی گرایانه در اوکراین پس از شوروی را انعکاس می‌داد. هیچ پروژه‌ی واحدی، بخشا به دلیل تکه تکه شدن طبقه‌ی سرمایه‌دار، نتوانسته است رضایت بیش از نیمی از جمعیت اکراین را جلب و تضمین کند. جناح لیبرال - ناسیونالیستی که پس از واقعه‌ی «میدان»، با دخالت یک جریان راست افراطی کوچک اما با نفوذ، قدرت را به دست گرفت، هرگز توسط اکثریت مردم در دونتسک و لوہانسک -، که از لحاظ تاریخی، مرغه‌ترین و از نظر صنعتی، پیش‌رفته و جزو مناطق طرف‌دار روسیه هستند - پذیرفته نشد. اگرچه اقدامات روسیه، از سال ۲۰۱۴، باعث کاهش حمایت از آن در داخل اوکراین گشت، و تهاجم روسیه احتمالاً این حمایت را برای همیشه نابود کرد، اما این بدان معنا نیست که زلنسکی هرگز می‌توانست - حتی اگر می‌خواست - فرصتی برای میانجی‌گری در این تنافضات داشته باشد. این شکست باعث شد محبوبیت او فرو بزید. اگرچه او با آرای چشم‌گیر ۷۳ درصدی انتخاب شد، اما تا زوئن ۲۰۲۱ بیش از نیمی از رای‌دهندگان به وی نمی‌خواستند او دوباره نامزد ریاست جمهوری شود و تها ۲۱ درصد گفتند که به او رای خواهند داد.

روزنامه‌نگاران رها شده از تفکر رسمی، ممکن است هم‌چنان در عشق به مقاومت سهیم باشند. یان دانت، کشیش لیبرال سکولار، ضمن تمجید از اوکراین به عنوان «گوشت و خون ساخته شده برای آرمان‌های اروپا»، پیشنهاد می‌کند «اروپائیان پُر شور برای ارتش اوکراین پول بفرستند». هرچند که این امر یک خیال است، اما هم‌دردی قابل توجهی برای داوطلبانی ایجاد می‌کند که به درخواست دیمیترو کولیا، وزیر خارجه‌ی اوکراین، و به درخواست همتای بریتانیایی وی، لیز تراس، در حمایت از زلنسکی به جنگ رفتند. «آی تی وی نیوز» ما را به دیدن یک مصاحبه‌ی غیرانتقادی با داوطلبان انگلیسی در این جنگ دعوت می‌کند، داوطلبانی که توسط «لژیون گرجستان» در اوکراین آموزش داده می‌شوند؛ همان لژیونی که قبل از ادغام در ارتش اوکراین، در ابتداء برای جنگ با روس‌ها و برای شرکت در «جنگ غرب»، توسط اقوام گرجی، راهاندازی شده بود!

بروز چنین احساساتی، به مطالبه‌ی ایجاد منطقه‌ی پرواز ممنوع در اوکراین - یعنی

عنوان اقدامی برای تصاحب قدرت محکوم نمود! زلنسکی هم‌چنین با انتصاب دهها تن از هم‌کاران سابق شرکت تولیدکننده‌ی برنامه‌های تلویزیونی خود در سمت‌های بر جسته‌ی دولتی، متوجه خود را در داخل دولت تقویت کرده است.

اما، صلح با روسیه چه شد؟ مبنای این امر می‌توانست «مینسک ۲» باشد، که در فوریه‌ی ۲۰۱۵ پس از فروپاشی پروتکل اولیه‌ی مینسک امضا شد. این توافق‌نامه‌ها به مثابه اهرم مسلحی بودند، که جدایی طلبان در دونتسک و لوہانسک با حمایت نظامی روسیه به آن رسیده بودند. در نتیجه، دولت‌های اوکراین ضمن این که مدعی بودند به این توافق‌نامه‌ها احترام می‌گذارند، همواره از شرایط وضع شده در آن‌ها ناراضی بوده‌اند. در حالی که روسیه بر پایندی «مینسک ۲» به «خودگردانی محلی» و انتخابات در استان‌های دونتسک و لوہانسک اصرار داشت، اوکراین تلاش می‌کرد اجرای چنین مقرراتی را حداقل تا زمان خروج نیروهای روسی به تعویق بیندازد. زلنسکی در مذاکره برای صلح با همسایه‌ی بزرگ‌تر خود، ضرورتاً با یاد اولویت‌های دومی را رعایت می‌کرد، که با توجه به وضعیت پارلمان اوکراین بسیار دشوار بود. (او به خاطر موافقت با مذاکره با روسیه، که همزمان به اشغال کریمه توسط نیروهایش ادامه می‌داد، با انتقاد شدید روبرو بود.) بنابراین، زلنسکی با تسلیم شدن در برابر فشارهای داخلی و بین‌المللی، به همان موضع سنتی اوکراین پاییند ماند. و این موضع، یعنی امتناع از مذاکره با رهبران دونباس، رد فدرالیزاسیون، و مخالفت با اشغال کریمه توسط روسیه. نه تنها این، بلکه او هم‌چنین هم‌کاری نظامی با ایالات متحده و بریتانیا را افزایش داد و پایگاه‌های دریایی جدیدی در نزدیکی دریای سیاه ساخت، که روسیه آن‌ها را به مثابه پایگاه‌های متخصص غربی قلمداد می‌کرد.

به احتمال زیاد، نه روسیه و نه اوکراین خواهان اجرای کامل «مینسک ۲» نبودند. روسیه می‌توانست برای خروج نیروهای خود موقعتاً تلاش کند و در عین حال نفوذ خود را در دونتسک و لوہانسک افزایش دهد و آن‌ها را به مناطق تحت کنترل خود کامته‌تری تبدیل نماید. اوکراین تا زمانی که قدرت نظامی و سیاسی روسیه در منطقه، «خودگردانی محلی» را به استقلال بالفعل تبدیل می‌کرد، تمایلی به تصویب مقررات سیاسی نداشت.

رئیس جمهور اوکراین وجود دارد، رابطه‌ی متناقض بین منابع مالی او و وعده‌های انتخاباتی وی است. کمک کننده‌ی مالی اصلی به کارزار انتخاباتی زلنسکی، یک الیگارش ددمتش به نام ایهور کولومایسکی بود، که صاحب‌گروه رسانه‌ای ۱+۱ می‌باشد؛ رسانه‌ای که گُمدی محظوظ «زلنسکی، خدمت کار مردم» را پخش می‌کرد. کولومایسکی، یکی از حامیان فعال جنگ با روسیه در دونباس بود، که از گردن نئونازی «آزوف» و دیگر شبه نظامیان مسئول جنایات جنگی حمایت مالی می‌کرد. با این حال، زلنسکی با تکیه بر پلاتفرم مخالفت با فساد الیگارشی، پایان دادن به جنگ در دونباس، و برقراری صلح با روسیه، به ریاست جمهوری انتخاب شد. از سال ۲۰۱۹ تاکنون، اما، رئیس جمهور زلنسکی پیش‌رفت اندکی در تحقیق مفاد برنامه‌ی انتخاباتی خود داشته است. اگرچه او از تعهد خود به الیگارشی‌زدایی صحبت کرد، اما در عمل این امر به معنای تعقیب کسانی بود که اعداً می‌شود با روسیه ارتباط دارند؛ تحریم ویکتور مدوچوک، سیاست‌مدار مخالف و متهم به داشتن روابط مالی با جدایی طلبان دونباس؛ و تعطیلی ناگهانی سه ایستگاه تلویزیونی به دلیل پخش «اطلاعات نادرست» روسی! دارایی‌های پترو پوروشنکو، رئیس جمهور پیشین اکراین، نیز به دلیل اعداً‌هایی مبنی بر تامین مالی شورشیان جدایی طلب در دونتسک و لوہانسک، یعنی اعداً‌هایی که هنوز به اثبات نرسیده است، توقیف شد! و در آخر، هفت‌هی گذشته، زلنسکی فعالیت یازده حزب سیاسی هم‌سو با روسیه را هم ممنوع ساخت! در واقع، به نظر می‌رسد که پلاتفرم مخالفت با فساد الیگارشی، فقط به عنوان تلاشی برای ریشه‌کن کردن نفوذ روسیه، تشییت قدرت زلنسکی، و در عین حال محافظت از کولومایسکی، مدون شده است. رئیس جمهور زلنسکی، در اویل سال ۲۰۲۰، روسلان ریابوشاپکا، دادستان گل اکراین، را از کار برکنار کرد. وی یک برنامه‌ی مبارزه با فساد به راه اندخته بود، که از جمله کولومایسکی را مورد هدف قرار می‌داد. یک مشاور سابق زلنسکی جایگزین دادستان گل شد. زلنسکی هم‌چنین هم‌کلاسی قدیمی خود، ایوان باکانوف، را به ریاست سرویس امنیتی اوکراین منصب کرد. و وی نیز وکیل کولومایسکی را به عنوان رئیس دفتر خود استخدام نمود و تغییرات گسترده‌ای را در سرویس‌های امنیتی آغاز کرد، که «دیده‌بان حقوق بشر» آن را به

به منظور تسليح مجدد اخلاقی «غرب»، پس از عراق و افغانستان، تحت عنوان یک جنگ سرد جدید می‌باشد؛ جنگ سردی که پوتین را وارث استالین، خواهان احیای آتالاتیسیسم رو به احتصار، طالب احیای یک اروپایی گرایی اخلاق‌گرا پس از فروپاشی آرمان باقی‌مانده، و بدنام سازی چپ پس از شوک رهبری کوربین در «حزب کارگر»، اعلام می‌کند. این جنگ فرهنگی، هویت‌های تمدنی مُهلکی که به متابه نیروی محركه‌ای در طول «جنگ علیه ترور» عمل کردند و اخیراً به هم ریخته بودند را به طور گستردگتری در یک چشم‌انداز جدید احیا می‌نماید.

بیست و دوم مارس ۲۰۲۲

New Left Review مذبح:

* * *

توضیع: ریچارد سیمور، Richard Seymour، نویسنده‌ی مارکسیست، از ایرلند شمالی و از اعضای پیشین «حزب کارگران سوسیالیست» است. او فعال سیاسی و صاحب وبلاگ «آرام‌گاه لینین» و سردبیر مجله‌ی «سالویج» می‌باشد، که متعدد به انتشار هنر و ادبیات انقلابی و مقالات رادیکال است. ریچارد سیمور کتاب‌های متعددی در زمینه‌ی مسائل سیاسی به چاپ رسانده است. از جمله می‌توان از «معنای دیوید کامرون»، «علیه ریاضت‌کشی»، «کوربین: تجدید حیات عجیب سیاست‌های رادیکال»، «افسوزدایی از زمین: تاملاتی در مورد اکوسوسیالیسم یا بربریت»، «شورشیان آمریکا: تاریخ چهی مختصر ضدیت با امپریالیسم آمریکا»، «دفاع لیبرالی از کشتار» و «ماشین تؤییر» نام برد. نوشته‌های او در «نیو لفت رویو»، «نیویورک تایمز»، «نقد کتاب در لندن»، «گاردن»، «پرسپکت»، «ژاکوبین» و... به چاپ می‌رسد. او از جمله در مجله‌ی «پاترئون» نیز به انتشار مقالات، کتاب و خاطرات سیاسی می‌پردازد. سیمور دکترای خود را در رشته‌ی جامعه شناسی در مدرسه‌ی اقتصاد لندن اخذ کرده است.

* * *

ماذکره می‌باشد. زلنسکی که ممکن است از ویرانی شورش‌هایی به سبک افغانستان استقبال نکند، در حال حاضر به خود فضایی برای عقب‌نشینی دیپلماتیک می‌دهد، در حالی که موقعیت روسیه در ماذکره به دور از حد اکثر گرایی است. به نظر می‌رسد، که پوتین مجبور است حاکمیت تقلیل یافته‌ی اوکراین را به رسمیت بشناسد؛ ضمن آن که زلنسکی باید بدزیرد کریمه به روسیه تعلق دارد و وضعیت ویژه‌ای را برای «جمهوری‌های» شرقی لوہانسک و دونتسک قائل شود. با توجه به این که اوکراین نمی‌تواند در این جنگ پیروز شود، «ناتو» مستقیماً مداخله نمی‌کند، و روسیه فقط می‌تواند با صرف هزینه‌های گراف برای حفظ موقعیت خود (و جایگاه پوتین در رهبری خوفناک نظامی) پیروز شود، طولانی شدن جنگ هیچ مزیتی ندارد.

اگرچه هیجان فرهنگی کنونی، اوکراین را از بمب‌های خوش‌های و گلوله‌باران روسیه نمی‌رهاند، اما تا حدودی به جنگ فرهنگی بریتانیا دهنده زده است. یک مثال معمولی در این مورد توسط نیک کوهن ارائه شده است، کسی که به نظر می‌رسد همان سه یا چهار مقاله را مکررا می‌نویسد. او در روزنامه‌ی «آیزرور» ادعا می‌کند، که چپ‌های افراطی و راست افراطی که از لحاظ تاریخی طرفدار پوتین هستند، در یک مرکز حیاتی جدید با هم همراهی می‌نمایند. این امر طبیعتاً و از نظر سیاسی ناوارد است. مدافعان پوتین در آن روزهای اولیه، یعنی زمانی که روسیه چچن را پودر می‌کرد، ستრیستهای قرن نوزدهمی‌ی چون کلیتون و بلر بودند. پوتین خود یک شرکت کننده‌ی فعال در جنگ علیه ترور بود، چیزی که کوهن هم علاقه‌مند ویژه، و البته بی فکر، آن محسوب می‌شد. بلر، در اواخر سال ۲۰۱۴، خواستار پیگیری انگیزه‌های مشترک با پوتین بود. اما این ادعا که چپ ضد جنگ طرفدار پوتین است، مکمل حیاتی بی‌باشد؛ سیاستی اقدامات سیاسی اخیر بریتانیا می‌باشد؛ سیاستی که به ویژه با تلاش استارمر در شکار فعالان ائتلاف توقف جنگ و سرکوب کارگر جوان به دلیل انتقاد از «ناتو»، همراه است. روزنامه‌ی «تلگراف» گامی فراتر از این برمی‌دارد و اتحادیه‌ی «آر ام تی» - اتحادیه‌ی کارگران راه‌آهن - را متمهم می‌کند که «الشمن زیرزمینی» و «مدافع پوتین» است!

تا همین‌جا هم جنگ فرهنگی بر سر روسیه و اوکراین بیش از این که در مورد آن‌ها باشد،

جنگ هوابی - و همچنین به افزایش هزینه‌های نظامی تبدیل شده است. روزنامه‌نگاران معمولی شاکی هستند، که مخالفت با «منطقه‌ی پرواز ممنوع» به معنای «مماثلات» با روسیه است و خاطرات عامه از جنگ جهانی دوم را زنده می‌کنند؛ تو گویی که آن‌ها اولین کسانی هستند، که به «منطقه‌ی پرواز ممنوع» فکر می‌کنند! آن‌ها، همچنین، از قدرت‌های غربی می‌خواهند با «بلوف هسته‌ای» روسیه مقابله کنند. با این حال، واضح است که در حال حاضر دیوان‌سالاران مسئول جنگ در (ناتو)، خواهان ایجاد «منطقه‌ی پرواز ممنوع» نیستند؛ زیرا این امر مستلزم تقابل مستقیم با یک قادر مسلح هسته‌ای، روسیه، می‌باشد.

(پیتاگون) حتاً پیشنهاد لهستان مبنی بر ارسال «ام آی جی ۲۹»، ساخت شوروی، به اوکراین را به این دلیل که به یک اقدام جنگی نزدیک است، و تو کرد. این برای اولین بار نیست، که صاحب‌نظران سیزیگ (پیتاگون)، سلطنت‌طلب‌تر از پادشاه شده‌اند. کمک نظامی‌ای که کشورهای (ناتو) قصد دارند به اوکراین ارائه دهند، تنها به منظور تحریک گردن کشی‌های طولانی‌مدت است. درست مانند پیشنهادی که هیلاری کلیتون با اشاره به نمونه‌ی افغانستان، در دهه‌ی هشتاد، با خوشحالی ارائه داد؛ و آن هم بدون هیچ نشانه‌ای از تأسف در مورد بیش از دو میلیون جان از دست رفته و تولد یک جنبش جهادی جهانی خشونت‌آمیز. این پیشنهاد، روسیه را به خون خواهد کشید و اوکراین را نیز نابود خواهد کرد.

روشن‌فکران، و نویسنده‌گان، مروج جنگ تجاوز کارانه با تقاضا برای هزینه‌های نظامی پیش‌تر، شروط مطمئن‌تری در سر دارند. در بریتانیا، هم محافظه‌کاران و هم حزب کارگر در اپوزیسیون، در این امر مشارکت دارند. جان کمپفرن چرخش سخت آلمان به سوی تسلیحات را به عنوان یک خبر بد برای پوتین، در روزنامه‌ی «تایمز»، جشن می‌گیرد. در سوئد، جایی که افکار عمومی در حال حاضر در زمینه‌ی عضویت در (ناتو) در نوسان است، دولت سوئیل دموکرات افزایش بودجه‌ی نظامی را اعلام کرده است. (اکونومیست) شادمانه خاطرنشان می‌کند، که تسلیحات اروپایی باعث می‌شود بازار سهام دفاعی در اروپا سر به فلک بکشد.

این امر، با نجات مردم اوکراین از دست تهاجمات روسیه، ارتباط چندانی ندارد. البته محتمل‌ترین پایان بازی، یک توافق از طریق

پادداشت مترجمین:

این نوشه‌ی مایکل هادسون حامل اطلاعات و تحلیل جالبی از اهداف نظامی، اقتصادی و سیاسی بلوک آمریکا- ناتو و متحدین اروپایی آن در مقابل با بلوک بنده روسیه، چین، هندوستان و دیگر متحدین آنها به دست می‌دهد؛ به خصوص تحلیل و برجهسته کردن نقش دلار آمریکایی در رقابت با یورو اروپا فکرانگیز است.

اما برخی از اظهارات او، که بعد دیگری از درک او از پیشنهای این دو بلوک رقیب و آینده‌ی آنها را نشان می‌دهد، با سنت‌های سیاسی تئوریک نشریه‌ی «نگاه» تفاوت بسیار دارند. مقوله‌ی «صنعتی شدن سوسیالیستی» ظاهرن اشاره به اقتصاد چین و روسیه دارد. دو الگوی اقتصادی‌ی که در ابتدا سرمایه‌داری دولتی تحت کنترل حزب حاکم بوده‌اند و در سی سال گذشته به تدریج به یک سرمایه‌داری ناب تبدیل شده‌اند. کی و کجا در چین و روسیه، کار مزدی و اصل تولید برای سود از بین رفت؟ در جای دیگر این نوشه، به جنگ بین «تلیبرلیسم و سوسیالیسم» اشاره می‌شود، این سوسیالیسم کجا است؟ از همه بدتر به خصلت امپریالیستی روسیه و چین امروز مطلقن اشاره نمی‌شود. نکت جمهوری اسلامی در ایران، ۴۳ سال با پشتیبانی سیاسی، اقتصادی و نظامی روسیه و چین دوام آورده است. ما ضمن تشویق خوانندگان «نگاه» به خواندن این مقاله، در ضمن توجه آنها را به این اشکالات این نوشه جلب می‌کنیم.

بعیدن یورو توسط دلار

مایکل هادسون

ترجمه‌ی: محبوبه مشکین - فرهاد پشارت



یا کشورهایی که به آن برای بقای اقتصادی کمک می‌کردند و یا در آفریقای شرقی-آغاز شود. نقشه برای کودتاها، انقلابات رنگی، تغییر رژیم‌ها برای تمام این مناطق طرح ریزی شده‌اند. و ارتض آفریقایی آمریکا، به خصوص، به سرعت در یکی دو سال گذشته سازمان یافته است. اما اوکراین که، با دخالت آمریکا، از زمان کودتای «میدان» در ۲۰۱۴، به مدت هشت سال درگیر جنگ داخلی بود، بزرگ‌ترین شانس پیروزی در این تقابل علیه چین، روسیه و متحدین آنها را به دست داد.

به این ترتیب، مناطق روس‌زبان دونتسک و لوہانسک به طور فزانیده‌ای مورد بمباران قرار گرفتند. وقتی که روسیه هنوز از مقابله امتناع کرد، نقشه‌هایی برای یک قدرت‌نمایی بزرگ در اواخر فوریه از طریق حمله‌ی اوکراین غربی به این مناطق طراحی شدند. این نقشه‌ها توسط مشاورین آمریکایی و تسلیحات «ناتو» تدارک شده بودند.

دفاع پیش‌گیرانه‌ی روسیه از دو استان اوکراین شرقی، و در ادامه نابود کردن ارتض اوکراین، نیروهای دریایی و هوایی آن، در دو ماه، گذشته بهانه‌هایی برای تحمل کردن

سیستم‌های اقتصادی است- صنعتی کردن سوسیالیستی در مقابل سرمایه‌داری مالی نسلیبرال. این، آن چیزی است که می‌تواند جنگ سرد نوین علیه چین را به عنوان آغاز یک جنگ جهانی سوم طولانی مشخص کند. استراتژی آمریکا این است، که محتمل‌ترین متحدین اقتصادی چین - به خصوص روسیه - و آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و آسیای شرقی را از آن جدا کند. سوال این بود، از کجا می‌شود این ممانعت و ایزوپلیسیون را شروع کرد؟

به نظر می‌رسید، که روسیه به عنوان بزرگ‌ترین شانس برای ایزوپلیسیون، هم از چین و هم چین از منطقه‌ی اروپایی «ناتو» - باشد. زنجیره‌ای از حصارهای اقتصادی شدید و رشدیابنده - احتمالن گشتنده - علیه روسیه طرح شد، تا مانع تجارت با آن شود. همه‌ی آن چیزی که لازم بود تا یک زمین لرزه‌ی ژئوپلیتیک را دامن زند.

این هدف به سهولت ممکن شد. جنگ سرد نوین رشدیابنده می‌توانست در خاورمیانه - به دلیل مقاومت در مقابل تلاش آمریکا برای غصب میدان‌های نفتی عراق یا علیه ایران

الان دیگر معلوم شده است، که گسترش امروزین جنگ سرد جدید بیش از یک سال پیش برنامه‌ریزی شده بود. نقشه‌ی آمریکا برای مسدود کردن خط لوله‌ی گاز «نورد استریم دو» (لوله‌ی گاز دومی که قرار بود مستقیم از روسیه به آلمان و اروپا گاز صادر کند)، در واقع بخشی از استراتژی آمریکا بود برای جلوگیری از این که اروپای غربی (ناتو) نتواند به رفاه بیشتری از طریق تجارت و سرمایه‌گذاری دوجانبه با چین و روسیه دست یابد.

همان طور که پژوهیدن بایدند و گزارشات امنیت ملی آمریکا اعلام کردند، چین به عنوان دشمن اصلی قلمداد شد. علی‌رغم این که چین در کمک به شرکت‌های آمریکایی برای کاهش دست‌مزدها از طریق صنعت‌زدایی از اقتصاد آمریکا به نفع صنعتی کردن چین نقش بزرگی داشت؛ رشد چین به عنوان بالاترین خطر اعلام شد: رفاه از طریق سوسیالیسم! صنعتی شدن سوسیالیستی همیشه به عنوان دشمن بزرگ کل اقتصادی که اغلب کشورها از زمان جنگ اول جهانی را در برگرفته بود، قلمداد شد؛ به خصوص از ۱۹۸۰ به بعد. امروز، نتیجه یک درگیری

این امر توانایی آن را برای چاپ پول جهت خرج کردن برای اقتصاد محدود می‌کند. قوانین منطقه‌ی یورو، اجازه‌ی قرض دولتی بیش از سه درصد تولید ناخالص ملی را نمی‌دهند. در این وضعیت چرا عطای یورو را به لقایش نبخشند و از دلار آمریکایی استفاده نکنند؛ مانند اکوادور، سومالی، ترکیه و جزایر کای کوسن. این به سرمایه‌گذاران خارجی در مقابل افت ارزش پول، امنیت در تجارت هر دم افزون با اروپا و تامین مالی صادرات اش را می‌دهد.

برای اروپا، آلتنتاتیو این است که هزینه‌ی قرض خارجی آن، به دلار، در عرصه‌ی مالی بیشتر شود. در این صورت، کسری موازنی تجاری اروپا با ایالات متحده به خاطر واردات نفت، اسلحه و غذا به حالت انفجاری خواهد رسید. هزینه‌ی این کار به یورو، با توجه به افت ارزش پول آن در مقابل دلار، حتا بیشتر خواهد بود. نرخ بهره افزایش خواهد یافت و این به نوبه‌ی خود سرمایه‌گذاری را کمتر کرده و اروپا را بیشتر از گذشته وابسته به واردات خواهد کرد. منطقه‌ی یورو تبدیل به یک منطقه‌ی مُرده از نظر اقتصادی خواهد شد. این پدیده برای ایالات متحده‌ی آمریکا هژمونی تقویت شده‌ی دلار، دست‌کم در مقابل اروپا، را به بار خواهد آورد. و گل قاره‌ی اروپا به نوعی تبدیل به نمونه‌ی بزرگتری از پورتوريکا خواهد شد.

دلار در مقابل ارزهای نیم‌گُردی جنوبی

مشکل کامل‌نیز بزرگ شده‌ی این پدیده، تبدیل جنگ سرد جدید به شعله‌های جنگ جهانی سوم خواهد بود. «جنگ اوکراین»، که آغازگر این تحول خواهد بود، به نظر می‌رسد حداقل یک یا دو دهه ادامه خواهد داشت. در این دوره، ایالات متحده جنگ بین نیولیبرالیسم و سویسیالیسم را به جنگی که تمام دنیا در برابر می‌گیرد، گسترش خواهد داد. علاوه بر تسخیر اقتصادی اروپا توسط آمریکا، استراتژه‌ای آن تلاش می‌کند چنگالهای خود را بر کشورهای آفریقایی، آمریکای جنوبی و آسیایی بیاندازند. چیزی شبیه آن چه که برای اروپا تدارک دیده‌اند. افزایش سریع قیمت انرژی و غذا به اقتصادهایی که کمبود غذا و نفت دارند،

«ناتو»، همچنین، باید خرید تسلیحات از شرکت‌های صنعت نظامی آمریکا را افزایش دهند. این خرید شتاب‌زده، قیمت تسلیحات را بالا خواهد برد. و قیمت غذا هم در نتیجه‌ی کمبود غلات بالا خواهد رفت. این کمبود غلات ناشی از توقف واردات غله از روسیه و اوکراین از یک طرف، و از طرف دیگر کمبود کودهای آمونیاکی کشاورزی - که از گاز تولید می‌شوند - خواهد بود.

همه‌ی این سه دینامیسم تجاری باعث تقویت دلار در مقابل یورو خواهد شد.

حال سئوال این است، که آیا اروپا خواهد توانست پرداخت‌های بین‌المللی خود را با آمریکا توازن دهد؟ اروپا چه چیزی را

برنامه‌های حصر اقتصادی‌یی است که امروز شاهد آن هستیم. این نقشه‌ها توسط آمریکا طراحی شده بودند. اروپایی‌گری در سراسر این زمان به انجام وظیفه برای اجرای این طرح آمریکا مشغول بودند. به جای خرید گاز، نفت و مواد غذایی از روسیه، اروپایی‌گری این مایحتاج خود را - در کنار واردات شدت یابنده‌ی تسلیحات نظامی - از آمریکا وارد می‌کند.

چشم انداز افت در نرخ تبدیل از بین

یورو و دلار

بنابراین، لازم است نگاهی بیاندازیم به این که این پدیده چگونه بر توازن پرداختی‌های اروپایی‌گری، وار آن جا نرخ تبدیل یورو با دلار، تاثیر خواهد گذاشت.

قول داده شده بود، که تجارت و سرمایه‌گذاری در اروپا، قبل از جنگ حصر اقتصادی تحمیلی، یک بهبود متقابل رشد یابنده بین آلمان، فرانسه و دیگر کشورهای «ناتو» با روسیه و چین را پدید خواهد آورد. روسیه انرژی وافری، با قیمتی مناسب، به اروپا تحويل می‌داد و این انرژی قرار بود یک جهش بزرگ با راه افتادن «نورداستیریم دو» پدید آورد. قرار بود اروپا ارز خارجی، برای پرداخت جهت این تجارت وارداتی، را با ترکیبی از صادرات بیشتر محصولات صنعتی به روسیه و سرمایه‌گذاری در توسعه‌ی اقتصاد روسیه به دست آورد؛ از جمله از طریق کمپانی‌های خودروسازی آلمان و سرمایه‌ی مالی. این تجارت

و سرمایه‌گذاری دوجانبه هم‌اکنون متوقف شده است و برای سال‌های طولانی متوقف خواهد ماند. مصادرهای ذخیره‌های ارزی روسیه، در قالب یورو و استرلینگ بریتانیایی، توسط «ناتو»، و روسیه‌هراستی اروپا - که توسط رسانه‌های تبلیغاتی آمریکا باد زده می‌شوند - ادامه خواهد داشت.

به جای آن، کشورهای عضو «ناتو» گاز طبیعی مایع را از آمریکا خواهد خرید. اما، آن‌ها نیاز دارند بیلیون‌ها دلار برای بالا بردن کافی ظرفیت پذیرش بنادرشان خرچ کنند. این کار دست‌کم تا سال ۲۰۲۴ طول خواهد کشید؛ البته اگر شانس بیاورند. کمبود انرژی، قیمت بین‌المللی گاز و نفت را شدیداً بالا خواهد برد. کشورهای عضو



است، که تا وقتی این درک حاصل شود که اوضاع از چه قرار است، شکاف‌های جهانی، روسیه، چین و اروپا-آسیا را قادر خواهد کرد یک نظم جهانی نوین حقیقتن غیرنولیبرال را درست کنند. نظم نوینی، که احتیاج به کشورهای «ناتو» ندارد و اعتماد و امیدش را به دستاوردهای اقتصادی بی که برای همه مفید باشد از دست داده است. تا آن زمان، میدان‌های جنگ نظامی پُر از اجساد مردگان اقتصادی خواهد بود.

* * *

مایکل هادسون (Michael Hudson)، ۸۳ ساله، پروفسور اقتصاد در دانشگاه میسوری کانزاس، محقق انسنتیوی اقتصاد در دانشگاه بارد، تحلیلگر سابق وال استریت، مشاور سیاسی، خبرنگار و پروفسور مدرسه‌ی مطالعات مارکسیستی در دانشگاه پکن چین است. از او صدها مقاله و چندین کتاب - از جمله «سرنوشت تمدن: سرمایه‌داری مالی، سرمایه‌داری صنعتی یا سوسیالیسم»، «سوپر امپریالیسم، استراتژی اقتصادی امپراتوری آمریکا»، «حباب و فراتر از آن»، «کشن میزان: چگونه انگل‌های مالی و بدھی‌ها از بین می‌روند؟»، «شکست جهانی: نظم جدید اقتصاد بین‌المللی»، و...- منتشر شده است.

آماده می‌کند؛ از این جمله است، تجارت اسلحه و گذاشتمن شرطی برای سایر کشورهای جهان، تا جای خود را در یکی از دو سوی «پرده‌ی نوین آهنین» انتخاب کنند. اما، در این میان برای اروپا چه می‌ماند؟ اتحادیه‌های کارگری یونان هم‌اکنون مشغول تظاهرات علیه حصر اقتصادی تحمیلی هستند. ویکتور اوریان، نخست وزیر مجارستان، بُرد انتخاباتی اخیر خود را مدیون یک جهان‌بینی ضداروپای واحد و ضد آمریکایی است. کاربرد این جهان‌بینی فعلن خود را با پرداخت روبل بابت خرید گاز روسیه نشان داده است. چند کشور دیگر صفت‌بندی قدیمی را ترک خواهند کرد. این کار چقدر طول خواهد کشید؟ چه چیزی عاید کشورهای نیم‌گرهی جنوبی خواهد شد؟ این فقط یک «صدمه‌ی جنبی» در مورد کمبود کالاها و بالا رفتن روزافزون قیمت انرژی و غذا خواهد بود. هدف استراتژی آمریکا، آغاز تقسیم کردن بزرگ اقتصاد جهانی به دو بخش است. هم‌اکنون هندوستان به دیپلماتهای آمریکایی اعلام کرده، که اقتصاد آن طبیعتاً به اقتصاد روسیه و چین گره خورده است. از موضع بالاتر آمریکا سوال این است: «ما چه روش‌های باید به سیاست‌مداران و الیگارک‌های وابسته‌شان بدھیم، تا کشورشان را در اختیار ما بگذارند؟»

این، آن مساله‌ای است که جنگ جهانی سوم را واقع‌بین به جنگ سیستم‌های اقتصادی تبدیل خواهد کرد. کشورها کدام طرف را انتخاب خواهند کرد: منافع اقتصادی و انسجام اجتماعی خودشان، یا دیپلماسی آمریکا که با دستان رهبران سیاسی این کشورها به اجرا در می‌آید. به این دیپلماسی آمریکا، دخالت‌های نظامی آن را هم باید اضافه کرد. ویکتوریا نولاند، معاون وزیر خارجه‌ی آمریکا، اخیرین با تبخیر اعلام کرد که آمریکا از هشت سال پیش مبلغ پنج بیلیون دلار برای کمک به احزاب دست‌راستی اوکراین سرمایه‌گذاری کرده، تا جنگی که امروز در آن‌جا جریان دارد آغاز شود. چنین اظهاراتی خیلی قابل تعمق هستند.

با توجه به همه‌ی این دخالت‌های سیاسی و تبلیغات رسانه‌ای، پرسیدنی است چقدر طول خواهد کشید بقیه‌ی جهان درک کنند، که این یک تقابل جهانی است که به جنگ جهانی سوم منجر خواهد شد. مساله این

شدیداً ضربه خواهد زد. همزمان قرض‌های خارجی آن‌ها، که به دلار حساب می‌شوند، به صاحبان اوراق قرضه‌ی دولتی و بانک‌ها افزایش خواهد یافت. علت این امر، افزایش نرخ برابری دلار نسبت به ارزهای داخلی این کشورها خواهد بود. بسیاری از کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین، به خصوص در شمال آفریقا، در مقابل یک دوراهی قرار خواهند گرفت: یا باید گرسنگی بکشند و مصرف بنزین و برق خود را کاهش دهند و یا باید دلار قرض کنند، تا وابستگی تجارتی بی که آمریکا به وجود آورده را پوشاند.

صحبت این است، که صندوق بین‌المللی پول در پی گشایش اعتبارات مالی (اس. د. ار.)، بیش‌تر برای کمک به پرداخت کسری‌های افزایش یابنده‌ی تجارتی و بدھی‌های است. اما چنین اعتباراتی همیشه با شرط و شروطی می‌آیند. صندوق بین‌المللی پول همیشه سیاست محدود کردن کشورهایی را داشته، که سیاست‌های ایالات متحده‌ی آمریکا را دنبال نمی‌کنند. اولین خواست ایالات متحده این خواهد بود، که این کشورها تجارت و هم‌کاری ارزی با روسیه، چین و موتلفین جهانی آن‌ها را بایکوت کنند. مقامات ایالات متحده می‌پرسند، ما چرا به شما اعتبارات مالی (اس. د. ار.) و قرض به دلار بدھیم؛ در حالی که شما قرار است این اعتبارات را در اختیار ما بگذارند؟

این، آن مساله‌ای است که جنگ جهانی سوم را واقع‌بین به جنگ سیستم‌های اقتصادی تبدیل خواهد کرد. من شگفت‌زده نخواهم شد، که یک کشور آفریقایی، «اوکراین آینده» بشود. این کار می‌تواند از طریق یک نیروی نیابتی آمریکا صورت پذیرد. هنوز هم تعداد زیادی وهابی‌های پشتیبان و مزدور وجود دارند، که علیه ارتش‌ها و مردم کشورهایی می‌جنگند، که تلاش می‌کنند غذای خود را از گندم روسی تامین کنند و اقتصاد خود را با نفت و گازی که از چاههای روسیه می‌آیند نیرو پختند. یا کشورهایی که در پروژه‌ی «جاده و مسیر» جدید چین («راه ابریشم نوین») شرکت می‌کنند. این هم‌کاری با چین باعث شد، که آمریکا جنگ جدید خود برای کسب هژمونی نولیبرال جهانی را آغاز کند.

اقتصاد جهانی دچار تشنج است و آمریکا خود را برای یک حرکت نظامی و مسلح کردن صادرات نفت و مواد غذایی خویش

غرب در بیاید، روسیه را آنقدر تضعیف می‌کند که اگر تجزیه نشود، لاقل به افسار کشیده می‌شود. این امر همیشه هدف برنامه‌ریزان راهبردی آمریکا و مقامات آمریکایی، همراه با متحده‌نیز «ناتو»، بوده است. آن‌ها مکررا گفته‌اند، که می‌خواهند اوکراین را به عضویت «ناتو» در بیاورند. «ناتو» این هدف را در سال ۲۰۰۸ علني کرد. فقط چند ماه پیش، در نوامبر ۲۰۲۱، در منشور راهبردی بین دولت بایدن در واشنگتن و دولت زلنسکی در کیف، به توافق رسیده شد که هدف فوری الحقاق اوکراین به «ناتو» است. این امر، اما، هم‌چنین برای مدت طولانی سیاست «ناتو» بوده است. آمریکا در ماه‌های آخر سال ۲۰۲۱ و در آغاز سال ۲۰۲۲ با سرعت در حال تجهیز نظامی اوکراین و تکمیل آن به عنوان عمل انجام شده بود.

از انحلال شوروی، در فوریه‌ی ۱۹۹۲، به وسیله‌ی پال ولفوویتز اعلام شد. استراتژی بزرگ امپراطوری که در آن مقطع اتخاذ و بعد از آن پیگیری شد، به این شکل بود که آمریکا باید از نظر ژئوپلیتیکی به سرزمین شوروی سابق و هم‌چنین آن‌چه که حوزه‌ی نفوذ شوروی محسوب می‌شد، پیش‌رفت کند. هدف این بود، که از ظهور مجدد روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جلوگیری شود. فرایند گسترش ژئوپلیتیک آمریکا/ناتو سریعاً شروع شد، که در همه‌ی جنگ‌های آمریکا/ناتو در آسیا، آفریقا، و اروپا که در سه دهه‌ی گذشته به وقوع پیوسته بود، قابل رویت بود. جنگ «ناتو» در یوگسلاوی در دهه‌ی نود در این رابطه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. حتا در حالی که تجزیه‌ی یوگسلاوی در

از دعوت تان برای ارائه‌ی این سخنرانی سپاس‌گزارم. در موضوع جنگ اوکراین، چیز عمده‌ای که در ابتدا باید شناخته شود این است که این یک جنگ نیابتی است. در این رابطه، حتا نون پنیتا، که رئیس «سیا» و وزیر دفاع وقت در دولت او باما بود، اخیراً اذعان کرد که جنگ اوکراین «جنگ نیابتی» آمریکاست؛ گرچه این به نُدرت پذیرفته می‌شود. به بیان صریح، آمریکا (با حمایت اعضای «ناتو») در یک جنگ نیابتی طولانی، با استفاده از اوکراین به عنوان میدان جنگ، با روسیه است. آن طوری که پنیتا تاکید می‌کند، نقش آمریکا در شکل دادن به این ایده این است که تسلیحات بیشتر و بیشتر و سریع‌تر و سریع‌تر مهیا کند، در حالی که اوکراین

جنگ نیابتی آمریکا در اوکراین!

جان بلامی فاستر
ترجمه‌ی: علی اورنگ



همان‌طوری که برزینسکی و دیگران توضیح داده‌اند، ایده این بود که وقتی عضویت اوکراین در «ناتو» قطعی شود، روسیه کارش تمام می‌شود. نزدیکی به روسیه، با اوکراین به عنوان سی و یک امین کشور عضو «پیمان ناتو»، یک مرز ۱۲۰۰ مایلی با روسیه در اختیار «ناتو» می‌گذارد؛ همان مسیری که از آن ارتش هیتلر به شوروی حمله کرد. اما در این سناریوی جدید، روسیه با بیشترین تعداد بمب اتمی مواجه است. این هدف، گل نقشه‌ی ژئوپلیتیک را عوض کرده و کنترل اوراسیا و غرب چین را در اختیار غرب می‌گذارد.

بررسی این که در واقع چطور حوادث پیش رفتند، اهمیت دارد. جنگ نیابتی در سال ۲۰۱۴ شروع شد، وقتی که کودتای «میدان» با مدیریت آمریکا در اوکراین به وقوع پیوست. رئیس جمهوری که به طور دموکراتیک انتخاب شده بود، حذف شد. و عمدتاً تندروهای ناسیونالیست را بر سر کار آوردند. نتیجه‌ی فوری این وقایع، شروع فروپاشی اوکراین بود.

جريان بود، آمریکا فرایند توسعه‌ی «ناتو» را، با حرکت هرچه بیشتر به شرق که در برگیرنده‌ی همه‌ی کشورهای «پیمان ورشو» و بخش‌هایی از شوروی سابق بود، در پیش گرفت. بیل کلیتون در کمپین انتخاباتی ۱۹۹۶، توسعه‌ی «ناتو» را بخشنی از برنامه‌ی انتخاباتی اش کرد. واشنگتن در سال ۱۹۹۷ شروع به اجرای آن کرد و در نهایت پانزده کشور دیگر را به عضویت «ناتو» افزود، اندازه‌ی آن را دو برابر کرد و «اتحادیه‌ی آتلانتیک» با سی عضو را با هدف قرار دادن روسیه به وجود آورد. در حالی که به «ناتو» هم‌چنان نقش بیشتری را در دخالت‌های جهانی - مثل دخالت در یوگسلاوی، سوریه و لیبی - داد.

اما هدف، اوکراین بود. زیگنیف برزینسکی، که مهم‌ترین استراتژیست همه‌ی این‌ها بود و مشاور امنیت ملی جیمی کارترا هم بود، در کتاب «۱۹۹۷، تخته‌ی شطرنج بزرگ» گفت که اوکراین «محور ژئوپلیتیک» به ویژه در غرب است، که اگر به عضویت «ناتو» و تحت کنترل

مجری جنگ باشد و به وسیله‌ی مزدوران خارجی تقویت شود.

* * *

چطور این جنگ نیابتی به وقوع پیوست؟ برای درک این موضوع ما باید نظری به استراتژی بزرگ امپراطوری آمریکا بیندازیم. در این جا باید به سال ۱۹۹۱ وقتی که شوروی منحل شد (یا حتاً به قبل از دهه‌ی ۱۹۸۰) بازگردیم. این استراتژی بزرگ امپراطوری آمریکا دو شاخک دارد، یکی توسعه و تثیت موقعیت ژئوپلیتیک، شامل توسعه‌ی «ناتو»، دیگری حرکت آمریکا برای برتری هسته‌ای (توانایی نابودی نیروهای هسته‌ای رقیب م.) است. بخش سوم مربوط به اقتصاد است، ولی آن را در این جا بررسی نمی‌کنیم.

شاfk اول: توسعه‌ی ژئوپلیتیک
شاfk اول در سند «راهنمای سیاست‌گذاری دفاعی برای آمریکا»، درست چند ماه بعد

نیابتی دیگر بین کشورهای سرمایه‌داری، این جنگ در مرازهای یکی از قدرت‌های بزرگ اتمی در حال وقوع است و نتیجه‌ی استراتژی بزرگ امپراطوری در واشنگتن می‌باشد، که از مدت‌ها پیش با هدف دست‌یابی به اوکراین – به وسیله‌ی «ناتو» – برای نابودی روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ و برباری برتری آمریکا بر جهان (همان طور که برژیستسکی بیان کرد)، مطرح شده بود. مشخصاً، این جنگ نیابتی توأم با خطرات بزرگی است، که از زمان بحران موشکی کوبا تاکنون شاهد آن نبوده‌ایم. بدنبال حمله‌ی روسیه، فرانسه اعلام کرد که «ناتو» یک قدرت اتمی است و بلافاصله بعد از آن، در بیست و هفتم فوریه، روس‌ها نیز نیروهای اتمی شان را در حالت آماده باش کامل گذاشتند. چیز دیگری که در مورد جنگ نیابتی باید درک شود، این است که روس‌ها با موقفيت قابل ملاحظه‌ای از تلفات غیرنظمیان اجتناب کرده‌اند. واقعیت این است، که مردم روسیه و اوکراین پیوستگی‌های عمیقی دارند و مسکو تلاش کرده است تلفات غیرنظمیان را پایین نگه دارد. ارقام ارتتش آمریکا و ارتش‌های اروپایی نشان می‌دهد، که تلفات غیرنظمیان در مقایسه با استاندارد جنگ‌های آمریکا به طور قابل توجهی پایین بوده است. یک علامت این است، که تلفات غیرنظمیان روسی بیشتر از تلفات غیرنظمیان اوکراینی است، بر عکس آن‌چه که در جنگ‌های آمریکا عمل می‌کند. اگر نظری به این که آمریکا چطور می‌جنگد بیندازیم، متوجه تفاوت می‌شویم. مثلاً در عراق، آمریکا به تسهیلات برق و آب و گل زیرساخت‌های غیرنظمی زمینی حمله می‌کند، برای این که در میان مردم نفاق به وجود آورد تا بر علیه دولت شورش کنند. اما هدف قرار دادن زیرساخت‌های غیرنظمی طبیعتاً تلفات غیرنظمیان را بالا می‌برد. مثلاً در عراق، تلفات غیرنظمیان در اثر حمله‌ی آمریکا صدها هزار نفر بود. روسیه، برخلاف آمریکا، در پی نابودی زیرساخت‌های اوکراین، که انجام آن برایش کار آسانی بود، نیست. حتا در حال جنگ، آن‌ها هنوز به کیف گاز می‌فروشند و قراردادشان را اجرا می‌کنند. آن‌ها اینترنت اوکراین را نابود نکرده‌اند.

روسیه عمدتاً با هدف آزاد کردن دونباس، که بخش عده‌اش در اشغال نیروهای اوکراین بود، اقدام به دخالت نظامی کرد. به تحت کنترل در آوردن ماریپول اولویت داده شد؛ بندر عده‌ای که دونباس را محل مناسبی برای توسعه و پیش‌رفت می‌کند. ماریپول در اشغال

را در خلال سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۱ در اختیار گذاشت. کمک نظامی مستقیم از جانب آمریکا به کیف در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۴، به میزان ۳۸ بیلیون دلار و از ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۱ به ۲.۶ بیلیون دلار بود، که بر سرعت اش افزوده شد و در نهایت، وقتی که جو بایدن به دفتر ریاست جمهوری در واشنگتن آمد، کمک‌های نظامی آمریکا سر به فلک کشید. بنابراین، آمریکا با سرعت زیادی در حال نظامی کردن اوکراین بود. انگلستان و کانادا هم حدود پنجاه هزار نفر از ارتش اوکراین را تعلیم دادند. این ارقام شامل آن‌هایی که به وسیله‌ی آمریکا تعلیم داده شدند، نیست. «سیا»، در واقع، گردان «آزووف» و شبیه نظامیان جناح راست را تعلیم می‌داد. همه‌ی این‌ها، در واقع، روسیه را مورد هدف قرار داشت.

از آن‌جایی که «ناتو» یک اتحادیه‌ی اتمی است، روس‌ها به ویژه نگران جنبه‌ی اتمی این تحولات بودند. اگر اوکراین به «ناتو» ملحق می‌شد و موشک‌ها در اوکراین قرار می‌گرفتند، یک حمله‌ی اتمی قبل از این که کرملین فرصت جواب‌گویی داشته باشد، می‌توانست به وقوع پیوندد. تسهیلات دفاعی موشک‌های ضد بالستیک در لهستان و رومانی وجود دارند، که اهمیت حیاتی به عنوان تسليحات نیروی مقابل (پیش‌ستی در حمله) در حمله‌ی اول «ناتو» را دارند. ولی درک این که سیستم‌های دفاعی موشک «ایجیس»، که در آن‌جا نصب شده‌اند و قابلیت پرتاب موشک‌های تهاجمی را هم دارند، مهم است. همه‌ی این‌ها در ورود روسیه به جنگ داخلی اوکراین نقش داشتند.

در فوریه‌ی ۲۰۲۲، کیف در تدارک یک حمله‌ی عده‌ای، با ۱۳۰ هزار نیروی نظامی در مرازهای دونباس، شرق و جنوب دونباس را با حمایت مداوم آمریکا/ناتو زیر شلیک گلوله قرار داد. این حرکت از خطوط قرمز روسیه، که به روشنی پیش از این توضیح داده بود، عبور کرد. در واکنش به آن، روسیه ابتدا اعلام کرد که توافقنامه‌های «مینسک» شکست خورده‌اند و جمهوری‌های دونباس به اجبار باید ایالت‌های مستقل و خودمختار محسوب شوند. بعد از آن، در جنگ داخلی اوکراین در حمایت از جبهه‌ی دونباس، و در جهت آن‌چه منافع دفاع ملی خود می‌دانست، دخالت کرد.

نتیجه، یک جنگ نیابتی بین آمریکا/ناتو و روسیه شد، که در اوکراین در حال وقوع است. این جنگ، در واقع، ادامه‌ی جنگ داخلی اوکراین است، که شروع اش کودتای مهندسی شده به وسیله‌ی آمریکا بود. اما برخلاف جنگ‌های

کریمه یک ایالت مستقل و خودمختار از سال ۱۹۹۱ تا سال ۱۹۹۵ بود. در سال ۱۹۹۵، اوکراین به طور غیرقانونی قانون اساسی کریمه را به دور اندخت و کریمه را بر خلاف میل آن ضمیمه کرد. مردم کریمه خود را اوکراینی نمی‌دانستند و عمدتاً روسی زبان با ارتباطات عمیق فرهنگی با روسیه بودند. وقتی که کودتا به وقوع پیوست و کنترل آن به دست ناسیونالیست‌های تندروی اوکراین افتاد، خواست مردم کریمه جدایی بود. روسیه فرصت رفاندوم برای ماندن در اوکراین با الحقیق روسیه را به آن‌ها داد. و آن‌ها الحال به روسیه را انتخاب کردند؛ اگرچه، در شرق اوکراین اهالی عمدتاً روسی آن به وسیله‌ی تندروهای ناسیونالیست و نئونازی‌های کیف سرکوب شدند. روس هراسی و سرکوبی مفرط جمعیت روسی زبان در شرق اوکراین شروع شد (با مورد نگینی که چهل نفر در یک ساختمان دولتی به وسیله‌ی نئونازی‌های وابسته به گردان «آزووف» به آتش کشیده شدند). در شروع ماجراه، تعداد بیشتری از جمهوری‌های جدایی طلب وجود داشتند، ولی در نهایت دو جمهوری در منطقه‌ی دونباس، با جمعیت غالب روسی زبان – جمهوری‌های لوهانسک و دونتسک – باقی ماندند.

بنابراین، جنگ داخلی در اوکراین بین کیف در غرب و دونباس در شرق شروع شد. اما این جنگ هم یک جنگ نیابتی همراه با حمایت آمریکا/ناتو از کیف و حمایت روسیه از دونباس بود. جنگ داخلی درست بعد از کودتا شروع شد، وقتی که زبان روسی اساساً منوع شد؛ طوری که افراد به خاطر صحبت کردن به زبان روسی در یک معازه می‌توانستند جریمه شوند. این حمله به زبان و فرهنگ روسی و سرکوب خشونت‌آمیز مردم در مناطق شرقی اوکراین بود. در ابتدا، حدود چهارده هزار تن جان خود را در جنگ داخلی از دست دادند. و این تلفات در شرق کشور بود؛ همراه با چیزی شبیه به دو و نیم میلیون نفر پناهنده، که به روسیه سرازیر شدند. توافقنامه‌های «مینسک» در سال ۲۰۱۴ با میانجی‌گری فرانسه و آلمان و با حمایت شورای امنیت سازمان ملل، منجر به آتش‌بس شد. در این توافقنامه‌ها به لوهانسک و دونتسک در چهارچوب اوکراین خودمختاری داده شد. اما کیف قراردادهای «مینسک» را مکررا به زیر گذشت و به حملات اش به جمهوری‌های جدا شده‌ی دونباس، گرچه در مقیاس کمتری، ادامه داد. آمریکا هم به آموزش‌های نظامی و تسليحاتی با سرعت هرچه بیشتر ادامه داد. واشنگتن مقادیر عظیمی از کمک‌های نظامی



است، که اساساًش بر «نابودی حتمی طرفین» (MAD) قرار دارد. نوع دیگر حمله‌ای هسته‌ای، «جنگ نیروی متقابل» است، که نابودی نیروهای هسته‌ای دشمن را قبل از این که آن‌ها بتوانند حمله کنند، مورد هدف قرار می‌دهد. و البته استراتژی جنگ نیروی متقابل همان استراتژی حمله‌ای اول است. آمریکا تحت نظر مک نامارا شروع به بررسی استراتژی نیروی متقابل کرد. مک نامارا در آن مقطع می‌اندیشید چنان‌ایده‌ای دیوانگی است، پس تصمیم گرفت «نابودی حتمی طرفین» (MAD) را سیاست بازدارنده‌ی آمریکا کند. آن سیاست بخش عمدی دهد و هسته‌ای را در بر گرفت. ولی در سال ۱۹۷۹، وقتی که برژینسکی مشاور امنیت ملی دولت کارتر بود، آن‌ها تصمیم گرفتند استراتژی جنگ نیروی متقابل را پیاده کنند. آمریکا در آن مقطع تصمیم گرفت، که موشک‌های «پرشینگ ۲» و موشک‌های «کروز» مسلح به گلاهک هسته‌ای را در اروپا قرار دهد. این امر منجر به عروج جنبش خلع سلاح هسته‌ای، جنبش بزرگ صلح اروپا، شد.

واشنگتن در ابتدا موشک‌های هسته‌ای میان‌برد «پرشینگ ۲»، و هم‌چنین موشک‌های «کروز» را در اروپا قرار داد. و این تبدیل به مساله‌ای بزرگ برای جنبش صلح، هم در اروپا و هم در آمریکا، شد. خطر جنگ هسته‌ای به مقدار عظیمی بالا رفت. سپس، دولت رونالد ریگان استراتژی جنگ نیروی متقابل را به شدت ارتقا داد و به آن دفاع راهبردی موسوم به «جنگ ستارگان» علمی-تخیلی‌شان را هم اضافه کرد، که سیستمی را متصور می‌شد که همه‌ی موشک‌های دشمن را ساقط می‌کند. این تا حد زیادی یک فانتزی بود. بالاخره به خاطر

شترنج بزرگ» برژینسکی، در مورد استراتژی ژئوپلیتیک آمریکا را خوانده باشید، یک کلمه در مورد تسليحات هسته‌ای در آن پیدا نمی‌کنید. معتقدم که کلمه‌ی «هسته‌ای» مطلقاً در هیچ کدام از کتاب‌هایی ظاهر نمی‌شود. ولی البته این در کُل استراتژی آمریکا در رابطه با روسیه بسیار اهمیت دارد. در سال ۱۹۷۹، در دوران ریاست جمهوری جیمز کارتر، وقتی که برژینسکی مشاور امنیت ملی او بود، تصمیم گرفته شد که «نابودی حتمی طرفین» (MAD) را دور زده و آمریکا استراتژی نیروی متقابل برتری هسته‌ای را دنبال کند. این سیاست منجر به کار گذاشتن موشک‌های اتمی در اروپا می‌شود. در «نامه‌ای برای آمریکا»، که در «مانتلی ریویو پرس» در سال ۱۹۸۱ ظاهر شد، تاریخ‌دان مارکسیست و فعال ضد هسته‌ای ای. پی. تامسون از برژینسکی نقل قول می‌کند، که او تایید کرد استراتژی آمریکا به سمت استراتژی جنگ نیروی متقابل حرکت کرده است.

برای توضیح این لازم است کمی به عقب‌تر برگردیم. در دهه‌ی شصت، شوروی با آمریکا به توازن اتمی رسید. یک بحث بزرگ در پتانگون و تشکیلات امنیتی در این مورد به وجود آمد؛ چرا که توازن اتمی، یعنی «نابودی حتمی طرفین» (MAD)، یعنی این که اگر هر طرف، مهم نبود چه طرفی، به دیگری حمله می‌کرد، هر دو طرف کاملاً نابود می‌شدند. رابرت مک نامارا، وزیر دفاع جان اف کنی، شروع به ترویج ایده‌ی نیروی متقابل برای دور زدن «نابودی حتمی طرفین» کرد. اساساً دونوع حمله‌ای اتمی وجود دارد. اولی «ضد ارزش» نام دارد، که شهرها، مردم، و اقتصاد دشمن را مورد هدف قرار می‌دهد. این آن چیزی

نمونازی‌های گردن «آزوF» بوده است. گردن «آزوF» در حال حاضر کمتر از ۲۰ درصد شهر را کنترل می‌کند. آن‌ها در پناهگاه‌های قدیمی شوروی، در بخشی از شهر، پنهان شده‌اند. شبه نظامیان، مردم دونتسک و روس‌ها، بقیه‌ی شهر را کنترل می‌کنند. حدود صد هزار نیروهای شبه نظامی وابسته به دولت اوکراین وجود دارند. بیشتر شبیه نظامیان در بین نیروهای اوکراینی، که بخش عمده‌ی ۱۳۰ هزار نظامی ای که دونباس را محاصره کرده بودند، شامل می‌شوند، در حال حاضر به وسیله‌ی روسیه ضربه خورده‌اند. علاوه بر کسب کنترل دونباس، همراه با شبیه نظامیان مردم دونباس، مسکو در پی این است که اوکراین را وادر به غیرنظامی شدن (کاهش نیروهای نظامی) و بی‌طرفی کرده و آن را خارج از «ناتو» نگه دارد.

اگر وضعیت فعلی را از نقطه نظر توافق‌نامه‌های صلح بررسی کنیم («گلوبال تایمز» گزارش خوبی در سی و یکم مارس در این باره داشت)، می‌توان دید که ریشه‌ی این جنگ در کجاست. کیف قبلاً با بی‌طرفی موافقت کرده است، که به وسیله‌ی تعدادی از کشورهای غربی (مثل کانادا) تضمین شده و نظارت شود. ولی مساله‌ی مذکورات این است، که کیف آن را «خودمختاری» می‌نامد. این کُل موضوع دونباس و جنگ داخلی است. اوکراین اصرار دارد، که دونباس بخشی از سرزمین مستقل‌اش است، قطع نظر از خواست مردم جدایی طلب جمهوری‌های دونتسک و لوہانسک! مردم جمهوری‌های دونباس و روس‌ها نمی‌توانند این موضوع را پیذیرند. در واقع، شبیه نظامیان دونباس و روس‌ها هنوز در حال آزاد کردن بخش‌هایی از دونباس هستند، که در اشغال شبیه نظامیان اوکراینی است. مشکل اصلی مذکورات در این جاست، و این حقیقت جنگ داخلی در اوکراین را آشکار می‌کند. نقش آمریکا در این جا به عنوان برهم زننده‌ی مذکورات است.

شافک دوچه: حرکت درجهت برتری هسته‌ای
این جا لازم است، که به شاخک دوم استراتژی امپراطوری پیروزیم. تاکنون، در مورد استراتژی بزرگ امپراطوری در رابطه با ژئوپلیتیک، توسعه به سرزمین شوروی سابق و حوزه‌ی نفوذ شوروی، بحث کرده‌ام، که به طور خیلی موثری به وسیله‌ی برژینسکی مطرح شده است. ولی شاخک دیگری هم در استراتژی بزرگ امپراطوری وجود دارد، که در این چهارچوب احتیاج به بحث دارد. و آن حرکت به سمت برتری هسته‌ای می‌باشد. اگر شما کتاب «تخته‌ی

سیستم‌های موشک ضد بالستیک قابل توقف نیستند. و نتیجتاً قابلیت نیروی مقابله امریکا را تضعیف می‌کنند. امریکا هنوز به تکنولوژی موشک‌های «هاپرسونیک» دست نیافرته است. این نوع اسلحه آن چیزی است، که چین اسماش را «گرز آدم‌کش» گذاشته است. و به معنای آن است، که با استفاده از قدرت کمتر می‌تواند با قدرت نظامی غالب طرف مقابل مواجه شود. این اسلحه بازدارندگی پایه‌ای روسیه و چین را، با حفاظت از ظرفیت‌های تلافی جویانه‌شان در صورت حمله اول بر علیه آن‌ها، بالا می‌برد. و در واقع یکی از فاکتورهای عمدۀ‌ای است، که با قابلیت‌های حمله اول امریکا مقابله می‌کند. جنبه‌ی دیگر این «بازی جوجه» هسته‌ای، تسلط ماهواره‌های امریکا/ناتو است. این تسلط عمدتاً به خاطر این است، که هدف‌گیری «پتاگون» آن‌قدر دقیق است که می‌تواند امکان نابودی سیلوهای سخت شده برای موشک را با گللهک‌های کوچک‌تر، به خاطر دقت مطلق آن، در نظر بگیرد؛ در حالی که زیردریایی‌ها را هم هدف قرار می‌دهد. همه‌ی این‌ها به نحوی به سیستم‌های ماهواره‌ای ربط دارند. این به امریکا، به اعتقاد خیلی‌ها، به خاطر بالا رفتن دقت عملیات، قابلیت نابودی سیلوهای سخت شده برای موشک‌ها را یا حداقل مراکز فرماندهی و کنترل را با تسليحاتی که هسته‌ای نیستند، یا با گللهک‌های هسته‌ای کوچک‌تر، می‌دهد. بنابراین، نظامیان روسی و چینی به این خاطر به مقدار زیادی بر تسليحات ضد ماهواره‌ای برای مواجه شدن با این مزیت امریکا تمرکز کرده‌اند.

زمستان هسته‌ای و انقراض هسته

همه‌ی این‌ها به اندازه‌ی کافی ناخوشایند هستند، ولی باید در مورد زمستان هسته‌ای هم صحبت کرد. اگر مدارک از طبقه‌بندی خارج شده را بخوانید، ارتش امریکا (و می‌توان تصور کرد، که در مورد ارتش روسیه هم این درست است)، علوم مربوط به جنگ هسته‌ای را کاملاً ترک کرده است. در مدارک از طبقه‌بندی خارج شده، در مورد تسليحات هسته‌ای و جنگ هسته‌ای، صحبتی راجع به طوفان‌های آتش در هسته‌ای، هیچ جایی از بحث‌های جنگ هسته‌ای نشده است. ولی، در واقع، این طوفان‌های آتش هستند که بیش ترین تعداد مرگ و میر را در حمله هسته‌ای باعث می‌شوند. طوفان‌های آتش در یک حمله‌ی مربوط به حرارت هسته‌ی اتمی (ترمو نوکلیر) به یک شهر می‌تواند تا ۱۵۰ مایل پخش شود. تشکیلات نظامی، که در

را برای مدتی به تعویق انداخت و استراتژی بزرگ امریکا/ناتو را بی‌ثبات کرد؛ چرا که گسترش «ناتو» بخش اصلی استراتژی برتری هسته‌ای بود. وقتی که دولت بایدن بر سر کار آمد، سعی بر این شد که وقت از دست رفته در زمان ترامپ با تنگ کردن طناب دار او کراین روی گردن روسیه جریان شود.

در این فرایند، روس‌ها که حالا تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری شده‌اند و در حال احیای قدرت بزرگ خود هستند، فریب نخورند. آن‌ها پیش‌بینی این دوران را کرده بودند. در سال ۲۰۰۷، ولاڈیمیر پوتین اعلام کرد جهان تک قطبی غیرممکن است و امریکا قادر نخواهد بود به برتری هسته‌ای دست یابد. هم روسیه و هم چین شروع به تولید تسليحاتی کردن، تا بتوانند استراتژی نیروی مقابل را دور بزنند. ایده‌ی حمله‌ی اول این است، که حمله کننده (و فقط امریکا نزدیکی به این ظرفیت است) به موشک‌های نصب شده روی زمین حمله می‌کند - چه در سیلوهای سفت شده یا متخرک - و با رديابی زيردریايی‌ها، آن‌ها را هم نابود می‌نماید. نقش موشک‌های ضد بالستیک این است، که موشک‌های باقی مانده را - که به تلافی شلیک شده‌اند - نابود کند. طبیعتاً، طرف مقابل، یعنی روسیه و چین از کشورهای قدرت‌های هسته‌ای بزرگ، همه‌ی این‌ها را می‌دانند. بنابراین، هرچه که برای محافظت از بازدارندگی هسته‌ای یا توانایی حمله‌ی تلافی جویانه خود از دستشان بر بیاید را نجام می‌دهند. در سال‌های گذشته، روسیه و چین موشک‌های «هاپرسونیک» تولید کرده‌اند. این موشک‌ها از سرعت خارق العاده‌ای برخوردار هستند، بالای «ماخ ۵» (Mach 5) و هم‌زمان قابلیت مانور دارند. بنابراین، به وسیله‌ی

جنپش‌های انبوه در اروپا، در دو طرف دیوار برلين، و جنبش ضد هسته‌ای در امریکا، و ظهور گوریاچف در روسیه، مسابقه‌ی تسليحاتی در این دوران متوقف شد. ولی بعد از انحلال شوروی، واشنگتن تصمیم گرفت استراتژی جنگ نیروی مقابل، حرکت به سوی برتری هسته‌ای، را هم‌چنان به پیش ببرد.

در سه دهه‌ی بعد، واشنگتن به توسعه‌ی تسليحات استراتژی جنگ نیروی مقابل ادامه داد. توانایی امریکا در این زمینه آن‌قدر بالا رفت، که در سال ۲۰۰۶ اعلام شد امریکا نزدیک به برتری هسته‌ای است؛ همان‌طور که در آن مقطع در مقاله‌ای به وسیله‌ی شورای روابط خارجی (مرکز اصلی درجهت استراتژی بزرگ امریکا) در نشریه‌ی «فارن افرز» درج شد. مقاله‌ی «فارن افرز» اعلام می‌کرد، که چین با توجه به پیش‌رفت امریکا در زمینه‌ی تکنولوژی رديابی هدف، قابلیت بازدارنده‌ی هسته‌ای بر علیه حمله‌ی اول آمریکا را ندارد. و حتا روس‌ها دیگر نمی‌توانند روح قابلیت بقای بازدارنده‌ی هسته‌ای خود حساب کنند. واشنگتن در جهت رسیدن به برتری کامل هسته‌ای در حرکت پاسخ دهد - بود.

روسیه، هدف اولیه در این استراتژی بود. در حالی که چین، آشکارا، هدف بعدی بود. اما وقتی که ترامپ آمد، تصمیم گرفت که راه تشنجم‌زدایی با روسیه را انتخاب کند و روی چین تمرکز نماید. عمل کرد ترامپ، کارها



طرف آمریکا، برای ایجاد نیروی مقابل طراحی شده است. و بنابراین، حمله‌ی هسته‌ای اول آن ممکن است. به خاطر همین، واشنگتن از پیمان‌های هسته‌ای - مثل پیمان موشک‌های ضد بالستیک و پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میانبرد - خارج شد. این پیمان‌ها به صورت موانعی در توسعه‌ی تسلیحات نیروی مقابل دیده می‌شدند، که در حرکت «پتاگون» به طرف برتری هسته‌ای عمل می‌کرد. واشنگتن از همه‌ی این پیمان‌ها خارج شد و بعد همزمان به قبول محدودیت بر روی مجموع تسلیحات هسته‌ای تعایل نشان داد؛ چرا که به این ترتیب بازی به شکل دیگری به پیش برد می‌شد.

استراتژی آمریکا روی نیروی مقابل (نابودی نیروهای اتمی دشمن) ضد ارزش (هدف قرار دادن شهرها و مردم) است.

جدب همه‌ی این اطلاعات در زمانی محدود آسان نیست، ولی فکر می‌کنم فهم دو ساختک استراتژی بزرگ امپراطوری آمریکا/ناتو برای درک این که چرا کمیلین خودش را در خطر می‌بیند، اهمیت دارد؛ و این که چرا این جنگ نیابتی برای جهان تا این حد خطرناک است. آن‌چه که ما در حال حاضر باید به خاطر داشته باشیم، این است که این مانور برای برتری مطلق جهانی، ما را به ورطه‌ی یک جنگ جهانی «ترمونو کلر» و نابودی جهانی انسان پیش می‌برد. تنها راه حل ایجاد یک جنبش جهانی در راه صلح، محیط زیست و سوسیالیسم است.

آن‌چه خواندید، متن سخنرانی جان بلازمی فاستر، در تاریخ سی و یکم مارس ۲۰۲۲ در موسسه‌ی Tricontinental: Institute for Social Research است.

جان بلازمی فاستر، پروفسور جامعه‌شناسی در دانشگاه اورگن و سردبیر «مانتلی ریویو»، مجله‌ی ماهانه‌ی مستقل سوسیالیست، چاپ نیویورک، می‌باشد. از او کتاب‌ها و مقالات متعددی در زمینه‌ی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، بحران‌های اقتصادی، محیط زیست، بحران محیط زیست، و تئوری مارکسیسم، منتشر شده است.

متن بالا برگردانی است از:

The U.S. proxy war in Ukraine

برگرفته از: «آفبار (۹۰)»

نشریات علمی آن را دقیقاً بررسی کرده، پذیرفته و انتشار داده‌اند و یافته‌های را مکررا تایید کرده‌اند. کاملاً آشکار است، که از دیدگاه علمی اگر ما تبادل «ترمونوکلر» داشته باشیم، همه‌ی مردم گوهری زمین را کشته می‌شوند. ممکن است بقایای گونه‌های انسانی در بخش‌هایی از نیم‌کره‌ی جنوبی زنده بمانند، ولی نتیجه‌اش نابودی جهانی خواهد بود.

در بدلو امر، مک نامارا فکر می‌کرد نیروی مقابل ایده‌ی خوبی است؛ چون این طور تصور می‌شد، که یک استراتژی «بدون شهر» است. آمریکا می‌توانست تسلیحات هسته‌ای طرف مقابل را نابود کند و شهرها را دست نخورده باقی بگذارد! ولی این فکر سریعاً محدود شد و اکنون کسی دیگر به آن اعتقاد ندارد؛ چون بیشتر مراکز فرماندهی و کنترل در شهرها یا نزدیک شهرها قرار دارند. هیچ راهی وجود ندارد، که این مراکز فرماندهی و کنترل را بدون حمله به شهرها، در حمله‌ی اول هسته‌ای، نابود کرد. علاوه بر این، راهی وجود ندارد که بازدارندگی هسته‌ای طرف مقابل را کاملاً نابود کرد. در رابطه با قدرت‌های اصلی هسته‌ای، فقط یک بخش نسبی کوچک از مهمات هسته‌ای قدرت‌های بزرگ می‌تواند همه‌ی شهرهای اصلی طرف مقابل را نابود کند. هر نوع فکر دیگری در این رابطه، فانتزی خطرناکی را دنبال می‌کند و احتمال جنگ جهانی «ترمو نوکلیر»، که باعث نابودی انسان می‌شود، را بالا می‌برد. این امر به منزله‌ی آن است، که تحلیل گران نیروی مقابل درگیر هستند - دیوانگی کامل را ترویج می‌دهند. برنامه‌ریزان جنگ هسته‌ای وانمود می‌کنند، که در یک جنگ هسته‌ای می‌توانند چیزهای شوند. ولی ما حالا می‌دانیم، که «نابودی حتمی طرفین» (MAD)، آن‌طور که در بدلو امر متصور می‌شد، از آن‌چه که امروز یک جنگ جهانی «ترمو نوکلیر» عرضه می‌کند، بالتبه بهتر است. «نابودی حتمی طرفین» منجر به نابودی صدها میلیون نفر از هر دو طرف می‌شود، ولی زمستان هسته‌ای یعنی عملات تمام استراتژی نیروی مقابل، حرکت به سوی قابلیت حمله‌ی اول یا برتری هسته‌ای، به این معناست افزایش است؛ به امید آن که از «نابودی حتمی طرفین» جلوگیری کند، در حالی که در واقع انفراض انسان را تهدید می‌کند. حتاً اگر تعداد تسلیحات هسته‌ای محدود باشد، به اصطلاح «نوسازی» زرادخانه‌ی هسته‌ای، به ویژه در

مورد جنگ‌گیری و پیروزی در یک جنگ هسته‌ای شکل گرفته است، طوفان‌های آتش را در تحلیل خود و حتا در محاسبات نابودی حتمی طرفین (MAD) به حساب نمی‌آورد. دلیل دیگری هم البته برای این وجود دارد: طوفان‌های آتش به وجود آورنده‌ی زمستان هسته‌ای هستند!

در سال ۱۹۸۳، وقتی که تسلیحات نیروی مقابل در اروپا کارگذاشته شد، دانشمندان امور اتمسفر شوروی و آمریکا، با هم، اولین نمونه‌های زمستان هسته‌ای را به وجود آورده‌اند. تعدادی از دانشمندان عمد، هم در شوروی و هم در آمریکا، در پژوهش تغییرات آب و هوایی درگیر بودند، که اساساً بر عکس زمستان هسته‌ای بود، اگرچه به سرعت آن بود. این دانشمندان کشف کردند، که یک جنگ هسته‌ای با طوفان‌های آتش در صد شهر، تاثیری معادل سقوط درجه‌ی حرارت جهان - آن‌طوری که کارل ساگان مطرح کرد - تا «دها درجه‌ی سانتی‌گراد» می‌گذارد. آن‌ها پس از مطالعات پیش‌تر، اما، از آن ارقام عقب‌نشینی کردند و گفتند که پایین رفتن درجه‌ی حرارت تا ۲۰ درجه‌ی سانتی‌گراد خواهد بود. می‌توانید تصویر کنید معنی آن چیست؟ طوفان‌های آتش، دود و دوده‌ها را به اتمسفر پرتاب می‌کنند. و این امر جلوی رسیدن ۷۰ درصد انرژی خورشید به زمین را می‌گیرد، که به معنای پایان کشاورزی در گرهی زمین می‌باشد. زندگی گیاهی، تقریباً نابود می‌شود؛ به طوری که اثرات مستقیم بمب هسته‌ای در نیم‌کره‌ی جنوبی همراه خواهد بود. فقط تعداد کمی از مردم در گرهی زمین زنده می‌مانند.

مطالعات زمستان هسته‌ای با عنوان این که اغراق‌آمیز بوده است، به وسیله‌ی ارش و نخبگان در آمریكا مورد انتقاد قرار گرفت. ولی در قرن بیست و یکم، از سال ۲۰۰۷، مطالعات زمستان هسته‌ای گسترش پیدا کرد و چندین بار تکرار و تایید شد. آن‌ها نشان دادند، که حتاً به کارگیری بمبهای هسته‌ای - در سطح پاکستان، هر چند که نتیجه‌اش یک زمستان هسته‌ای نه به آن شدت خواهد بود، ولی تاثیرش کاهش انرژی خورشیدی به میزانی خواهد بود که باعث مرگ میلیاردها نفر خواهد شد. در مقابل، در یک جنگ «ترمونوکلر» جهانی، همان‌طور که مطالعات نشان داده است، زمستان هسته‌ای به بدی (یا حتا بدتر) از آن‌چه که مطالعات دهه‌ی هشتاد در این باره نشان داده است، می‌باشد. و این علم است. به وسیله‌ی

نگاه _ دفتر سی و نهم

است آن‌ها با قطع رابطه‌ی اقتصادی با روسیه دست به فدایکاری‌های پُر هزینه‌ای به بهانه‌ی حفظ «نظم کشوری مبتنی بر قانون» بزنند. این انتظار غرب و اکتشی حساسیت برانگیز ایجاد کرده است؛ زیرا نظم کشوری تا به حال به ایالات متحده امکان داده، که بدون هیچ گونه کیفری به حقوق بین‌المللی تجاوز کند.»^(۵)

نمونه‌ی این امر، موضع گیری عربستان سعودی است که از شرکت در کارزار خدمت روسی خودداری نموده و خواهان انجام گفت‌وگو بین دو طرف در بحران اوکراین شده است. در این «بی طرفی» یکی از متحده اصلی ایالات متحده در خاورنیزدیک، رشته‌ای از عوامل نقش داشته است. در درجه‌ی اول، ایجاد «اوپک+» در سال ۲۰۲۰، که مسکو

و این کشور هم آن‌ها را محکوم نمی‌کند. اگر در کشورهای «شمال»، صدای معتبر به جنگ در اوکراین به دلیل تسلط نوعی «تفکر واحد» زمان جنگ نادر است^(۶)، در «جنوب» این صدای غله دارد و «بیانی دنیا» یعنی که اکثریت جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهد، به این جنگ با عینک دیگری می‌نگرد. آقای تدروس ادهانوم قبیرسوس، رئیس «سازمان جهانی بهداشت»، این دیدگاه را تشریح و از این که دنیا اهمیتی یکسان برای زندگی سیاه و سفید، اوکراینی‌ها و یمنی‌ها و تیگرهای‌ها یکسان نیست و «رقابت با نوع انسان به شکل قایل نیست و برخی را از دیگران برابرتر می‌شمارد»^(۷)، اظهار تاسف می‌کند. او این موضوع غمانگیز را پیش‌تر نیز در زمان بحران کووید-۱۹ ابراز کرده بود. این یکی از دلایلی

به خلاف اکثر کشورهای غربی، در راس آن‌ها ایالات متحده، کشورهای «جنوب» نسبت به درگیری مسلحه‌ای مسکو با کیف موضعی محظوظ در پیش گرفته‌اند. رفتار کشورهای سلطنتی و امیرنشین خلیج [فارس]^(۸)، که متحد واشنگتن نیز هستند، نمونه‌ی این خودداری از پیروی از غرب است. آن‌ها، در عین حال، هم از اشغال اوکراین و هم از تحریم‌ها علیه روسیه انتقاد می‌کنند. به این ترتیب، دنیایی چند قطبی سر بر می‌آورد که به رغم اختلاف‌های ایدیولوژیک، در آن منافع حکومت‌ها است که حرف اول را می‌زنند. آیا جنگ اوکراین، چنان که جو بایدن رئیس جمهوری آمریکا مدعی است و تحلیل گران

به سوی یک نظم ژئopolitic نو!

آل گرش
برگردان: شهباز نخعی



را نیز در زمرة‌ی کشورهایی درآورده که در مورد میزان تولید نفت مذاکره می‌کنند و باعث ایجاد هماهنگی پُر بار بین روسیه و عربستان سعودی شده و از نظر ریاض این رابطه «رامبردی»^(۸) است. به عقیده‌ی ناظران، نشانه چرخش دیدار شاهزاده خالد بن سلمان، معاون وزارت دفاع عربستان سعودی، از نمایشگاه سلیحات در مسکو است و امضای یک قرارداد هم‌کاری نظامی بین دو کشور، که مکمل هم‌کاری پیشین در زمینه‌ی توسعه‌ی هسته‌ای غیرنظامی است. در سطح گستردگر، روسیه به صورت یک مخاطب غیرقابل چشم‌پوشی در همه‌ی بحران‌های منطقه‌ای در آمده؛ زیرا تنها قادری است که روابط پیگیر با همه‌ی بازیگران دارد، حتا هنگامی که این روابط سرد یا خصوصات آمیز است: مانند اسرائیل و ایران، حوثی‌ها با امارات متحده‌ی عربی و ترکیه با گروههای کرد.

به موازات این امر، روابط بین ریاض و واشنگتن سرد شده است. در خلیج [فارس]^(۹)

است، که تعداد مهمی از کشورها - به ویژه آفریقایی - در رای‌گیری قطع نامه‌ی سازمان ملل متحده درباره‌ی اوکراین، به آن رای ممتنع دادند. البته پیش‌تر این کشورها دیکتاتوری هستند، اما آفریقای جنوبی، هند، ارمنستان، مکزیک، سنگال و بربادی هم در شمار آن‌ها بودند^(۱۰) و هیچ کشور غیر غربی، به استثنای سنگاپور، حاضر به شرکت در اعمال تحریم علیه روسیه نشد.

این واقعیت را تریتا پارسی^(۱۱) معاون اندیشکده‌ی «انستیتو کوینسی برای دولت مسئول» (واشنگتن)، در بازگشت از همایش دوحه (بیست و هشت) - بیست و نهم مارس ۲۰۲۲ - که در آن پیش از دو هزار مسئول سیاسی، روزنامه‌نگار و روشن‌فکر از چهار گوشی جهان شرکت کرده بودند - بیان می‌کند که کشورهای «جنوب» با:

«رنج مردم اوکراین احساس هم دردی می‌کنند و روسیه را متزاور می‌دانند. اما الزامات غرب را نمی‌پذیرند، که متوقع

و سیاست‌مداران غربی نیز مرتب آن را تکرار می‌کنند، یک رودروری جهانی بین «دموکراسی و اقتدارگرایی» است؟ رابرت کاپلان، روزنامه‌نگار آمریکایی از محدود کسانی است که به این پرسش پاسخ منفی می‌دهد. او می‌گوید:

«حتا اگر این موضوع خلاف گمان غالب به نظر بررسد، خود اوکراین هم در سال‌های دراز گذشته یک دموکراسی ضعیف، فاسد و از نظر نهادی، کم توسعه بوده است.» این کشور به گزارش «گزارش گران بدون مرز»، در سال ۲۰۲۱، در رده‌بندی آزادی مطبوعات در ردیف ۹۷ بوده است. کاپلان می‌افزاید:

«جنگ بر سر چیزی بزرگ و اساسی‌تر، یعنی حق مردم در تصمیم‌گیری برای آینده و آزادسازی خود از بند هر گونه تجاوز است.»^(۱۲)

او به این امر بدیهی اشاره می‌کند، که «دیکتاتورهای» بسیاری متحد واشنگتن هستند

سیاه و سفید از پوتین اختصاص داده، که در جای مغز او یک تانک قرار دارد و می‌نویسد: «او در کجا متوقف می‌شود؟»

فلسطین چندین دهه است که به طور کامل اشغال شده، در صورتی که تنها بخشی از اوکراین چند هفته است که به اشغال روسیه در آمده است. اشغال فلسطین زخم زنده‌ای بر پیکر خاور نزدیک است، که هیچ گونه احساس همبستگی در دولت‌های غربی ایجاد نمی‌کند و آن‌ها هم‌چنان بی قید و شرط از اسرائیل حمایت می‌کنند. یک روزنامه‌نگار می‌نویسد:

«یادآوری این نکته بی فایده نیست، که شعارهای سرداده شده در هنگام تظاهرات، سخنان پُر از خشمی که در طول سال‌ها و دهه‌ها درخواست کمک برای مردم فلسطینی بی می‌کند که در غزه بمباران می‌شوند یا در ساحل غربی رود اردن زیر تهدید یورش‌ها، قتل‌ها، ضبط زمین‌ها و تخریب خانه‌ها زندگی می‌کنند، بدون نتیجه مانده است. منطقه‌ای که در همهٔ قطعه‌نامه‌های بین‌المللی «سرزمین‌های اشغالی» خوانده شده است.» (۱۳)

سخنان ریس جمهوری ولادیمیر زلنسکی در برابر مجلس اسرائیل «کنست»، که وضعیت کشور خود را موازی با وضع اسرائیل و «در معرض تهدید تخریب» توصیف کرد، ناخشنودی بسیاری برانگیخت، بدون آن که حمایت اسرائیل را به دست آورد که وابسته به روابط تنگاتنگ خود با مسکو است. (۱۴) سرانجام، رفتار متفاوتی که با پناهندگان سفیدپوست و اروپایی اوکراینی در قیاس با پناهندگان «بقیه‌ی دنیا» که تیره و سیاه پوست یا غیراروپایی هستند، می‌شود، ریشخندی تلخ در خاور نزدیک و همه‌ی کشورهای «جنوب» برانگیخته است.

متهدان شناور و متغیر

گفته خواهد شد که این چیز تازه‌ای نیست، افکار عمومی (و رسانه‌های) عرب همیشه ضد غربی بوده‌اند. افکار در «خیابان عرب» - چنان که گاه به صورت تحقیرآمیز در مراجع اروپایی و آمریکای شمالی خوانده می‌شود - وزن و اهمیت چندانی ندارد. از همه چیز گذشته، در زمان نخستین جنگ خلیج [فارس] در سال‌های ۱۹۹۱ - ۱۹۹۰، عربستان سعودی، مصر و سوریه، برخلاف نظر مردم خود، در کنار ایالت متحده در جنگ شرکت کردند. بر عکس، در مورد اوکراین،

بزرگ بر سر برتری جویی جهانی است که موضوع آن ربطی به محترم شمردن حقوق بین‌المللی ندارد و به دنیای عرب مربوط نمی‌شود.

یک عضو تحریریه‌ی «الاھرام»، روزنامه‌ی رسمی دولت مصر، متحده ایالت متحده، می‌نویسد:

«رودرورویی از یک سو بین ایالت متحده و کشورهای غربی و از سوی دیگر کشورهایی است، که برتری جویی آن‌ها را رد می‌کنند. ایالت متحده پس از آن که متوجه شده که در شکل کنونی، نظام موجود منافع اش را تامین نمی‌کند، می‌کوشد نظام جهانی نویی ترسیم کند. اما بیش تر باعث تقویت چین می‌شود. آمریکا از نزدیک شدن به پایان سلطه‌ی خود بر جهان به وحشت افتاده و از این نکته آگاه است، که درگیری اوکراین آخرین بخت آن برای حفظ این موضع است.» (۱۰)

- استدلال دیگر رسانه‌های عرب، انتقاد از زبان دوگانه‌ی «عربی‌ها» است. دموکراسی؟ ازادی؟ جنایات جنگی؟ حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت؟

ایالات متحده‌ای که صربستان و لیبی را بمباران کرده، افغانستان و عراق را اشغال نموده، آیا صلاحیت دفاع از حقوق بین‌المللی را دارد؟ آیا این کشور نیز از بمب‌های خوش‌ای، بمبهای فسفری (۱۱)، گلوله‌های حاوی اورانیوم ضعیف شده استفاده نکرد؟ جنایات ارتشد آمریکا در افغانستان و عراق با استناد و شواهد فراوان مستند شده، بدون آن که هرگز متنه به کیفر شود. و این یک اهانت به اوکراینی‌ها نیست، که یادآوری شود که ویران‌گری هایی که در حال حاضر به این کشور تحمیل می‌شود با فاصله‌ی زیاد کمتر از آن چیزی است که افغانستان و عراق قربانی آن بوده‌اند.

آیا ولادیمیر پوتین باید به دادگاه کیفری بین‌المللی کشانده شود؟ مژاج تاریخ آن که واشنگتن هنوز این دادگاه را به رسیت نشناخته است (مقاله‌ی ویلیام بوردون را بخوانید). یک سرمقاله‌نویس با ریشخند یادآوری می‌کند (۱۲)، که هفته‌نامه‌ی «اکونومیست»، در سال ۲۰۰۳، پس از اشغال عراق همراه با چاپ عکسی رنگی از جرج دبلیو بوش نوشت: «اکنون زمان برقراری صلح است.» (Now, the waging of peace) از سوی دیگر، امروز این هفته‌نامه‌ی مخالف بازركانی، پشت جلد خود را به چاپ عکسی

این فکر رواج دارد، که ایالات متحده دیگر یک متحد قابل اعتماد نیست. به عنوان نمونه، از رها کردن حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر در سال ۲۰۱۱، عقب‌نشینی خفت‌بار از افغانستان، اصرار در مذاکره با ایران در مورد مساله‌ی هسته‌ای بدون در نظر گرفتن اعتراض‌های متحده ایالات متحده، افعال در برابر حمله‌ی پهپادی حوثی‌ها به تاسیسات نفتی عربستان سعودی حتا در زمانی که دونالد ترامپ، دوست نزدیک ریاض بر سر کار بود، یاد می‌شود. انتخاب آقای بایدن فضا را مسوم کرد. او وعده داده بود، که به خاطر قتل جمال خاشقجی، روزنامه‌نگار در اکتبر ۲۰۱۸، که دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا مسئولیت آن را به محمد بن سلمان (MBS) و لیعهد قدرتمند سعودی نسبت می‌دادند، این کشور را «طرد» کند. بایدن هم‌چنین از جنگ یمن نیز انتقاد می‌کرد.

تغییر به سوی یک نظام چند قطبی

این وعده‌ها به هیچ وجه عملی نشد و فقط آقای بایدن از داشتن هر گونه تماس مستقیم با محمد بن سلمان خودداری کرد، ولی هنگامی که راضی به گرفتن تماس شد تا درباره تحریم علیه روسیه گفت و گو کند، به نوشته‌ی نشریه‌ی «وال استریت ژورنال» (۸)، و لیعهد عربستان از گفت و گو با او خودداری کرد. در ریاض گفته می‌شود:

«ایالات متحده چرا این قدر دیر و پس از همه‌ی متحده پرونمی‌کنند. از جمله روزنامه‌ی منتفذ (الریاض)، که می‌نویسد:

«نظم قدیم جهان که پس از جنگ جهانی دوم ظهرور یافت، دو قطبی بود و پس از فروپاشی اتحاد شوروی، تک قطبی شد. امروز ناظر آغاز تغییراتی به سوی یک نظم جهانی چند قطبی هستیم.» و خطاب به غربی‌ها می‌افزاید:

«موضوع برخی از کشورها درباره‌ی این جنگ، نه دفاع از اصول آزادی و دموکراسی، بلکه منافع شان برای حفظ نظم کنونی است.» (۹)

این موضع گیری، که در خاور نزدیک رواج دارد، بر پایه‌ی دو استدلال است:

- نخست این که، روسیه تنها مسئول جنگ نیست و این جنگ رودرورویی بین دو قدرت

-۱۰

Cité par Mideast Mirror, Londres, 7 avril 2022.

۱۱- مقاله‌ی «به کارگیری فسفر سفید در فلوجه»، لوموند دیپلماتیک، ژانویه‌ی ۲۰۰۶ <https://ir.mondediplo.com/2006/01/article830.html>

-۱۲

Al-Quds Al-Arabi, Londres, cité par Mideast Mirror, 3 mars 2022.

Ibid -۱۳

۱۴- مقاله‌ی «دلیل مماثلات اشرائیل با مسکو چیست»، اوریانت ۲۱

<https://orientxxi.info/magazine/article5473>

* * *

آلن گرش (Alain GRESH): مسئول هیات تحریریه‌ی «لوموند دیپلماتیک» و مؤلف کتاب «اسرایل و فلسطین»، انتشارات فایارد، پاریس است. این کتاب به ترجمه‌ی آقای بهروز عارفی، توسط «انتشارات خاوران» در پاریس، به چاپ رسیده است.

برگفته از «لوموند دیپلماتیک»

قانون هر که قوی‌تر است- اداره شود.

* * *

توضیمات:

-۱

Robert D. Kaplan, «To save democracy, we need a few good dictators», Bloomberg, 1 er avril 2022, www.bloomberg.com

۲- مقاله‌ی «رویداد کامل، سقوط تحریریه» لوموند دیپلماتیک، آوریل ۲۰۲۲. <https://ir.mondediplo.com/2022/04/article4023.html>

-۳

Cité dans «Ukraine attention shows bias against black lives, WHO chief says», British Broadcasting Corporation (BBC), 14 avril 2022, www.bbc.com

۴- ما وارد بحث به این موضوع نمی‌شویم که دموکراسی چیست، اما منظور ما در این جا کشورهایی است که در آن انتخابات منظم و رفاقتی برگزار می‌شود.

-۵

Trita Parsi, «Why non-Western countries tend to see Russia's war very, very differently», Quincy Institute for Responsible Statecraft, 11 avril 2022, <https://quincyinst.org>

-۶

Regroupement entre les pays membres de l'Organisation des pays producteurs de pétrole (OPEP) et dix autres producteurs, dont la Russie et le Mexique.

-۷

Konstantin Truevtsev, «Russia's new Middle East strategy: Countries and focal points», Valdai Discussion Club, février 2022, <https://valdaiclub.com> Valdai est un think tank russe de politique internationale.

۸- مقاله‌ی «بندبازی خطرناک عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی»، اوریانت ۲۱

<https://orientxxi.info/magazine/article5476>

-۹

Cité par BBC Monitoring – Saudi

همه‌ی این کشورها - و نه فقط عربستان سعودی- با آن که از دیرباز متحد و اشنگتن هستند از عمو سام فاصله گرفتند. در بیست و سوم فوریه، شیخ عبدالله بن زاید آل نهیان، وزیر امور خارجه‌ی امارات متحده‌ی عربی، با همتای روس خود سرگشی لاوروف در مسکو دیدار و از وجود روابط تنگاتنگ بین دو کشور ابراز خشنودی کرد. و مصر از پیوستن به بیانیه‌ی نه چندان دیپلماتیک سفیران کشورهای گروه هفت در قاهره، که اشغال‌گری روسیه را محاکم می‌کردند، خودداری نمود. حتا مراکش، که متحد وفادار و اشنگتن است، به قطعنامه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره‌ی اوکراین در دوم مارس رای ممتنع داد.

در همین زمان، ایالات متحده با دهها هزار سرباز مستقر در خلیج [فارس]، داشتن پایگاه‌های نظامی در بحرین، قطر و امارات متحده‌ی عربی و حضور ناوگان پنجم، بازیگری بزرگ در منطقه است که نادیده گرفتن یا ناراحت کردن آن می‌تواند خطرآفرین باشد. این امر تا حدی است، که موضع کیری کشورهای مختلف عرب، و در حد گسترده‌تر «جنوب»، به نام یک سازمان‌دهی جدید دنیا یا تقابل را بُردی با «شمال» انجام نمی‌شود - مانند آن‌چه که در جنبش غیرمعهدهای در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، که متحد «اردوگاه سوسیالیست» بودند، رُخ داد- بلکه به عنوان آن‌چه که این کشورها منافع خود می‌پنداشتند، صورت می‌گیرد. می‌توان گفته‌ی لرد گولدستون انگلیسی را تکرار کرد، که در عصر پس از جنگ سرد، حکومت‌ها دیگر دوست و پدرخوانده‌ی همیشگی ندارند، بلکه متحдан شناور و مُتغيری برای مدت زمان محدود دارند. آیا روی دیگر سکه تحریم‌های اعمال شده درباره‌ی روسیه، این نیست که برخی از این کشورها درمورد مسکو موضع نرم‌تری بگیرند؟

در حالی که خطوط اشتراک ایدیولوژیک گذشته بهم خورده و وعده‌های «نظم نوین جهانی» و اشنگتن در فردای نخستین جنگ خلیج [فارس] (۱۹۹۰-۱۹۹۱) در صحراهای عراق فرو رفته، دنیایی چند قطبی در فضایی از هرج و مرج ظاهر می‌شود. این دنیای چند قطبی امکان مانور بیشتری به «باقیه‌ی دنیا» می‌دهد. اما پرچم شورش علیه «غرب» و نظم آن (هنوز؟) یک نقشه‌ی راه برای ایجاد دنیایی ندارد، که بر اساس حقوق بین‌المللی - و نه

فُطی شدن اجتماعی، با یک تقسیم جغرافیایی نیز همپوشانی داشت. «غرب گرایان» در غرب کشور زندگی و به زبان اوکراینی صحبت می‌کردند، «روس گرایان» بیشتر در شرق و جنوب کشور زندگی و به زبان روسی صحبت می‌کردند. این واقعیت که در صد بسیار زیادی از جمعیت اوکراین به زبان روسی صحبت می‌کنند و بخش قابل توجهی از آنها احساس می‌کنند اصالتاً روسی هستند، به روسیه در درگیری‌یی که حول هویت ملی و حاکمیت اوکراین می‌چرخد، امتیاز قابل توجهی دارد.

پایان سیاست تعادل
ویکتور یانوکوویچ، که در سال ۲۰۱۰ به عنوان ریس دولت اوکراین انتخاب شد، گفت که به این سیاست تعادل و بی‌طرفی

شورروی سابق صحبت کنیم، محتمل ترین گزینه جنگ بین روسیه و اوکراین است.

ایستادن بین غرب و (روسیه)
اوکراین بخش قابل توجهی از تاریخ دولت خود را پس از جنگ سرد، زیرا این تنفس سپری کرد. تشدید تنفس‌ها بین روسیه و غرب در دهه ۲۰۰۰ به طور مستقیم و همیشه اوکراین را تحت تاثیر قرار داد. اوکراین مشکلات تاریخی، فرهنگی و جمعیتی خود را این بار از طریق تقسیم ژئوپلیتیکی بین غرب و روسیه بازسازی کرد.

اولین بحران بزرگ بین روسیه و اوکراین در سال ۲۰۰۴ با انقلاب نارنجی تجربه شد، که به دلیل فساد انتخاباتی رُخ داد. انقلاب نارنجی با پیروزی غرب گرایان به پایان رسید و سال‌های

چرا مرزا که میراث گذشتگان هستند، امروز موضوع مناقشه شده‌اند؟ به عبارت دیگر، سؤال ما باید این باشد که چرا روسیه به اوکراین حمله کرد و هم‌چنین این سؤال که چرا اکنون به اوکراین حمله کرد؟

دبیود لایتن در کتاب خود «هویت در حال شکل‌گیری» (Identity in Formation)، ۱۹۹۹، بیان می‌کند که رابطه‌ی اتحاد جماهیر شوروی با جمهوری‌های تشکیل دهنده‌ی آن برای هر جمهوری یکسان نیست. اوکراین جایگاه ویژه‌ای در میان این جمهوری‌ها دارد. این وضعیت که لایتن از آن به عنوان مقوله‌ی «محبوب‌ترین ملت» نام می‌برد، استراتژی نُخبگان اتحاد جماهیر شوروی است تا با ادامه‌ی روندی به روشنی متفاوت و برابرتر



سرنوشت اوکراین و یک جنگ (سرد؟) کاملاً جدید!

اورن بالتا

ادame خواهد داد. از یک سو به مذاکرات با اتحادیه‌ی اروپا ادامه داد و از سوی دیگر روابط خود را با روسیه عمیق‌تر کرد. این سیاست موازن‌های طلبانه زمانی به پایان رسید، که یانوکوویچ توافق‌نامه‌ی اتحادیه‌ی اروپا و اوکراین را که شامل یک پارچگی تدریجی اقتصادی و تعمیق همکاری‌های سیاسی بود، تحت فشار روسیه به حالت تعلیق در آورد. این وضعیت موج بزرگی از شورش را در داخل ایجاد کرد و با استیضاح رئیس جمهوری که طرف‌دار روسیه به حساب می‌آمد، از سوی مجلس خاتمه یافت. روسیه مدعی شد که این انتقال قدرت، نتیجه‌ی کودتای نيونازی‌های مورد حمایت غرب بوده است. الحاق کریمه در سال ۲۰۱۴ نیز در این درگیری گسترش داد و به شدت خونین و در پی همه‌پرسی‌یی، که اکثریت قریب به اتفاق به جدایی از اوکراین رای دادند، رُخ داد.

اوکراین از این شکست بزرگ به لزمه در آمد و بخش مهمی از سرزمین‌های خود را از دست

۲۰۰۶-۲۰۰۴ سال‌های طلایی روابط غرب و اوکراین بود. این دوره‌ی طلایی اولین شوک خود را در سال ۲۰۰۶ تجربه کرد. روسیه برای زهرچشم گرفتن از اوکراین، برای اولین بار قیمت گاز را - که سال‌ها عین قیمت‌های بازار داخلی خود بود - افزایش داد. در سوم ژانویه‌ی ۲۰۰۶، «لوموند» نوشت: «این اعلام اولین جنگ قرن بیست و پنجم است».

پس از این دوره، دولتهای طرف‌دار غرب و روسیه در اوکراین تاسیس شدند. این دولت‌ها سیاست نسبتاً متعادلی را بین دو طرف دنبال کردند. از یک سو نُخبگان سیاسی ملی گرای اوکراینی بودند، که می‌خواستند با تشدید روابط با اتحادیه‌ی اروپا و «ناتو» امنیت خود را در برابر روسیه حفظ کنند؛ و از سوی دیگر کسانی بودند، که می‌خواستند روابط اقتصادی خود را با روسیه بهبود بخشندا.

علاوه بر این، نظرسنجی‌ها نشان داد که تنها نیمی از جمعیت اوکراین از پیوستن به «ناتو» و اتحادیه‌ی اروپا حمایت می‌کنند. این دو

از سایر جمهوری‌ها، اوکراین را در مرکز قرار دهنده. فراموش نکنیم، که همین استراتژی در روسیه‌ی تزاری نیز مسلط بود. اگرچه این گرایش هر از گاهی با وقوع برخی درگیری‌ها دچار سکته می‌شود، اما این واقعیت که این مرکز به عنوان یک «برادر کوچک» یا «در امتداد مرکز» دیده شود، اوکراین را قادر ساخت تا سهم بسیار بیش‌تری هم از صنعتی شدن و هم از مدیریت اداری اتحاد جماهیر شوروی در مقایسه با ملل دیگر ببرد. با این حال، به نظر لایتن، روند ملت‌سازی که با پایان جنگ سرد آغاز شد، دقیقاً به دلیل منحصر به فرد بودن این یکسان‌سازی تاریخی، مسیری پُر از دست‌انداز را دنبال کرد. نزدیکی زبانی و تمرکز تعداد زیادی از گروه‌های روسی زبان در مناطق خاص، ساختار اوکراین را به عنوان یک ملت پیچیده کرد و باعث تشدید ناسیونالیسم اوکراینی شد. حتاً، از منظر لایتن، اگر بخواهیم در مورد جنگ بین جمهوری‌های

استعمارگران بین ملت‌های اسلام ترسیم شده‌اند، تمرکز کنیم، هنوز دهه‌ها پس از استقلال، جنگ‌های خونینی به راه می‌انداختیم. در عوض، تصمیم گرفتیم به مرزهایی که به ارث برده‌ایم بسته کنیم و به یکپارچگی سیاسی، اقتصادی و حقوقی این قاره با این مرزها ادامه دهیم».

زندگی با مرزهای موروثی

پس چرا مرزها که میراث گذشتگان هستند، امروز موضوع مناقشه شده‌اند؟ به عبارت دیگر، سوال ما باید این باشد، که چرا روسیه به اوکراین حمله کرد و هم‌چنین این سوال که چرا اکنون به اوکراین حمله کرد؟ هیچ پاسخ جامع و مانع برای این سوال وجود ندارد. اما بالاتر از همه، می‌توان گفت که تغییر موازنه قوا در نظام بین‌الملل و انحصار هنجرهای هم‌را، محاسبه‌ی فrust/هزینه را برای روسیه تغییر داده است.

بحران سال ۲۰۰۸ باعث شد، که تعهدات جهانی ایالات متحده (البته به اشکال مختلف، کشورهای اتحادیه‌ی اروپا) کاهش یابد و دینامیک رژیم موقت جهانی بر منطقه و جهان مسلط شود. دوره‌ی ترامپ این تمایل آمریکا به عقب‌نشینی را نهادینه کرد. در حالی که ترامپ گفته بود: آمریکا دیگر نقش زاندارم نظام جهانی را بازی نخواهد کرد، تعهد آمریکا به «ناتو» را نیز زیر سوال برد. در نتیجه، دوره‌ی رژیم موقت جهانی فrust/هزینه بزرگی را برای قدرت‌های منطقه‌ای و بازیگرانی مانند روسیه، که هرگز از ادعاهای جهانی خود دست برنداشتند، باز کرد.

تمایل آمریکا به عقب‌نشینی، روسیه را در یک منطقه‌ی درگیری تنها گذاشت. و در عین حال، به آن اجازه داد تا خود را به عنوان یک قدرت نظارتی بازسازی کند. روسیه اکنون با بسیاری از کشورهای منطقه‌ی خود قراردادهای هم‌کاری نظامی/تجاری امضا کرده است و اعتبار و موقعیت خود را به عنوان یک کشور قدرت‌مند بسیار بیشتر از یک دهه پیش افزایش داده است. تمام قاره‌ی اروپا را با موقعیت خود به عنوان مدافعان هنجرهایی که غرب آن‌ها را پشت سر گذاشتند، و به متابه مُنجی کشورهایی که به حال خود رها شده‌اند، احاطه کرده است.

پوتین با ایجاد قدرت نظامی خود و حمایت مستقیم یا غیرمستقیم کشورهایی که فکر می‌کنند او در منطقه تهافت و اعتبار منطقه‌ای (و حتا جهانی) خود را ایجاد کرده است،

که نه جریان سرمایه و نه سرمایه‌گذاری داشت، با کمک روسیه ایستاده بود. نه ارتش اوکراین قادر به بازپس‌گیری مناطق تحت کنترل جدایی طلبان بود و نه جدایی طلبان موفق به ایجاد یک دولت قوی و کارآمد در منطقه شدند.

پوتین به متابه یک مواف آماته

سال گذشته، یک بحث قدیمی به این بحث اضافه شد، که برای مدت طولانی عمدتاً بر سر تنش ژئوپلیتیکی بین غرب و روسیه و گسترش «ناتو» ادامه داشت: حق وجود اوکراین در گل. پوتین در اولین پاراگراف مقاله‌ی خود با عنوان «اتحادیه‌ی تاریخی روس‌ها و اوکراینی‌ها»، که در دوازدهم ژوئیه ۲۰۲۱ منتشر شد، اظهار داشت که روس‌ها و اوکراینی‌ها یک ملت و یک گل هستند. علاوه بر این، در نوشته‌اش از این احتمال جلوگیری کرد که بتوان آن را به عنوان ابزاری در بازی قدرت خودش درک کرد. او گفت: «حرف‌های من ناشی از برخی ملاحظات کوتاه‌مدت یا شرایط سیاسی فعلی نیست. این چیزی است که من کاملاً به آن اعتقاد دارم».

به گفته‌ی پوتین، سه کشور بЛАروس، اوکراین و روسیه یک ملت بودند که از نظر تاریخ، زبان و فرهنگ مشترک با هم مرتبط بودند. سخنرانی پوتین، که در آن تصمیم خود را برای حمله به اوکراین اعلام کرد، مملو از دهه‌اشاره بود که اوکراین یک دولت نیست و اوکراینی‌ها یک مردم جدا از روسیه نیستند. همه‌ی ما خطرات تبدیل سیاست‌مداران به مورخان آماتور و برقراری مجدد پارامترهای سیاست از طریق ایده‌ی وحدت تاریخی را می‌دانیم. مشروعیت بخشیدن به تهاجم و تجاوز با تفسیری آماتور از تاریخ، به رسمیت شناختن حق موجودیت یک کشور دیگر به هر دلیلی، ادعای عدم وجود یک ملت در واقع به هر دلیلی، اقداماتی هستند که نه تنها دو کشور را به چنگ می‌کشانند، بلکه زیر آن نظام جهانی که بر فراز «مرزهای ملی» مستقر شده است، دینامیت‌گذاری می‌کنند. مهم نیست این اشتباه از سوی روسیه اتفاق بیافتد یا از سوی آمریکا؛ نتیجه همیشه یکسان است.

مارتین کینامی، نماینده‌ی دائم کنیا در سازمان ملل، در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به درستی گفت: «اگر تصمیم می‌گرفتیم بر مشکلاتی که از تاریخ به ارث برده‌ایم، یعنی مرزهایی که توسط

داد و دولت‌هایی که پس از این تاریخ روی کار آمدند، گفتند که سیاست موازنی در برابر یک قدرت متجاوز امکان‌پذیر نیست و نگرش خود را نسبت به روسیه سخت تر کردند. آنان به دنبال یک پارچگی عمیقت‌تری با غرب بودند.

توافقنامه‌ی تعلیق شده‌ی ارتباط با اتحادیه‌ی اروپا پذیرفته شد، مانند «هویت اروپایی اوکراین اضافه شد، مانند «هویت اروپایی مردم اوکراین و برگشت‌ناپذیری مسیر اروپایی و یورو آتلانتیک اوکراین». دولت‌های اوکراین رسمًا تعداد زیادی از گروه‌های راست افراطی سازمان یافته را به عنوان گردندهای داوطلب در ساختارهای دولتی خود ادغام کردند. این گروه‌های شبه نظامی با حمایت دولت به تظاهرات ضد فاشیستی، جلسات شورای شهر، رسانه‌ها، نمایش گاه‌های هنری و داشن‌جویان خارجی حمله کردند.

علاوه بر این، محدودیت‌هایی بر وضعیت رسمی و استفاده از زبان روسی اعمال شد که روس‌ها را در این کشور بسیار ناراحت کرد و شکاف‌ها را در اوکراین عمیق‌تر کرد. از سوی دیگر، روسیه با دادن پاسپورت روسی به اوکراینی‌های روسی زبان تلاش کرد نفوذ خود را در این کشور افزایش دهد. در ضمن، حمایت خود را از نیروهای شبه نظامی در شرق کشور افزایش داد و مجدداً خواستار حذف عضویت اوکراین در «ناتو»، خروج «ناتو» و تشکیلات نظامی اش از مناطق شوروی سابق و اروپای شرقی، و به رسمیت شناختن خودمختاری کامل منطقه‌ی دونباس توسط اوکراین شد. روسیه به استقرار نیروها در مناطق در مرز و تقویت روابط اقتصادی و نظامی خود با کشورهای منطقه، مانند بЛАروس، ادامه داد. این حرکات متقابل نظامی سازی در نهایت با تقویت نظامی گستردگی روسیه در مرزهای شرقی اوکراین به اوج خود رسید.

معاهده‌ی «مینسک ۲» نیز، که در سال ۲۰۱۵ برای حل این موضوع از طریق دیپلماسی امضا شد، به دلیل سه موضوع درهم تنیده فرو پاشید: شکست کف و مسکو در توافق بر سر خودمختاری دائمی دونباس؛ دو مساله‌ی دیگر این بود، که ترتیب بین انتخابات و خلع سلاح چگونه خواهد شد؟ و چگونه می‌توان خودمختاری بلندمدت منطقه را تأمین کرد؟ به دلیل این وضعیت طولانی مدت بدون بُرد، دونباس سال‌ها در فروپاشی کامل قرار داشت؛ خدمات زیربنایی اش به شدت آسیب دید؛ حقوق‌ها پرداخت نمی‌شد؛ مشاغل در حال ورشکستگی بودند؛ بخش بزرگی از منطقه،

سلط نظامی بر تمام اوکراین، تلاش می کند یک دولت دست نشانده ایجاد کند. پیوستن اوکراین به فدراسیون روسیه نیز یک تمایل بسیار قوی است.

اما اوکراین فقط نوک کوه یخ است. امروز، ما دورهای از رژیم موقع جهانی را سپری می کنیم که در آن رژیم خلع سلاح بین المللی فروپاشیده است؛ هنجارها و قوانینی که از قبل به گذی عمل می کنند، کمتر و کمتر بازیگران را ملزم می کنند؛ و تسلیحات برای کشورهای بزرگ و کوچک به طرز باورنکردنی بی سرعت می گیرد. این دوره جای خود را به دهه جنگ بزرگ و کوچک می دهد و مکانیسم های دیپلماسی را، که از جنگ ها جلوگیری می کند، تضعیف می کند. جنگ یک رویداد اجتماعی با ساز و کارهای خاص خود و مستقل از نیات رهبران است. مکانیزمی غولپیکر که به محض این که فکر می کنید می توانید آن را کنترل کنید، از شما فرار می کند و قوانین خودش را بر تمام دنیا تحمیل می کند. ما در این مرحله فقط می توانیم حدس بزنیم که نتیجه هی دقیق این جنگ چه خواهد بود؛ اما یک چیزی که به یقین می دانیم، این است که هر اتفاقی هم بیفتاد، در این جنگ برندهای وجود خواهد داشت.

* * *

اورن بالتا (Evren Balta)، نویسنده این مقاله، استاد روابط بین الملل و رئیس بخش روابط بین الملل دانشگاه اوزیگین ترکیه است. تحصیلات اش را در دانشگاه کلمبیا به پایان برده و زمینه هی فعالیت اش سیاست تطبیقی، مطالعات امنیتی، شهر و ندی، پوپولیسم، و سیاست جهانی روسیه است.

اصل مقاله به زبان ترکی:
Ukrayna'nın Kaderi ve Yepyeni bir
(Soğuk?) Savaş

برگرفته از: «ادیه زمانه»

نمی توان آن را دست کم گرفت.

دنیای جدید، بی (همانه و بسیار فطرناک)؟ پوتین در سخنرانی معروف خود در کفرانس موئیخ، در سال ۲۰۰۷، گفت که استفاده ای غرب از مکانیسم های «ناتو» را، مانند آن چه در نمونه کوزوو دیدیم، به جای مکانیسم های سازمان ملل برای استفاده از قدرت نظامی غیرقانونی می داند و گفت که رژیم او را تضعیف خواهد کرد. به گفته ای وی، تنها نهادی که می تواند استفاده از قدرت نظامی را مشروع بداند، سازمان ملل است و حق حاکمیت باید به عنوان مقدس ترین اصل سیاست بین المللی جهان مورد پذیرش قرار گیرد.

در ده سال گذشته خیلی چیزها تغییر کرده است. پوتین به عنوان مدافعان سرخست حق حاکمیت و کانون مقاومت در برابر توسعه طلبی غرب، که قلب بسیاری از سیاستمداران پیرامونی را تسخیر کرد، جنگی را در اوکراین آغاز کرد که در کشور خود و نه در جهان حمایتی پیدا نکرد. او، در واقع، با ادعای این که کشوری در همسایگی اش حق وجود ندارد، ساختمنهای آن جا را بمباران و پل ها را ویران کرد. روسیه با ویران کردن زیرساخت های اقتصادی و نظامی اوکراین، هزاران غیرنظامی را از محل زندگی خود آواره کرد و بار دیگر جهان را به آستانه ای درگیری قدرت های بزرگ کشاند. و نیز مشکل اوکراین حل نشدنی تر شد. این مشکل بار دیگر به یک جنگ فیل ها تبدیل شده است؛ جنگی که بر اساس گرفتن حق زندگی غیرنظامیان پیش می رود و همهی طرف ها در آن از تمام تاکتیک های کثیف جنگی تا انتها استفاده می کنند.

غرب سعی خواهد کرد پوتین را در داخل با تحریم های اقتصادی در این جنگ غیر مردمی تضعیف کند؛ و پوتین سعی خواهد کرد تصویر غرب توسعه طلب / منفعت طلب را تقویت کند، غربی که در موعد نیاز به کمک شرکای خود نمی آید. این اقدام تا حدی شکاف بین کشورهای مأمور اقیانوس اطلس را مرمت می کند و روابط تجاری / نظامی روسیه با چین را بهبود می بخشد. بنابراین، طرف های جنگ کاملاً جدید (سرد؟) کمی واضح تر خواهند شد. در اوکراین، روسیه یا بر سر میز مذاکره با دولت فعلی می نشیند و از اوکراین برای دونباس خود مختاری می خواهد و ضمانت بی طرفی دریافت می کند، یا با

اکنون شاهد یک مرحله ای بهبود نسیبی است که مصادف با روی کار آمدن دولت جو باشد. در جهان، این دوره ای است که در آن ایالات متحده بر وعده های جهانی و منطقه ای خود تاکید می کند، بر تعهد خود به نهادهای چند جانبه و «ناتو». و تلاش می کند اتحاد «ترانس اتلانتیک» را بر سر تهدید چین و روسیه تحریم کند. در این دوره، شکاف بین «ناتو» و کشورهای منطقه شروع به بسته شدن کرد و متحده آمریکا شروع به کاهش تنش بین آن ها در جغرافیای وسیعی از خلیج تا آفریقا کردند.

در جبهه ای اوکراین نیز به موازات آن، گام هایی برای گسترش هم کاری های نظامی / تجاری با بسیاری از کشورها، از جمله ترکیه، برداشته شد. در همان زمان، رهبران «ناتو» (به عنوان یک کشور مستقل با حق تعیین سرنوشت) هم چنان بر اهمیت روابط قوی بین اوکراین و ائتلاف «ناتو» در برابر توسعه طلبی روسیه تاکید کردند. نیازی نیست که شما ارتشی باشید تا بدانید که تحقق عضویت اوکراین در «ناتو»، که روسیه آن را به عنوان کارت قرمز خود اعلام کرده است، مستلزم بازدارندگی جدی نظامی است.

علاوه بر این، برای تشکیلات روسیه، که بی میلی غرب برای جنگیدن در جنگ از سوریه تا لیبی را تجربه کرده است، بله گفتن غرب به عضویت اوکراین در «ناتو» فراتر از آمین گفتن به دعای غیر ممکن نیست. با این حال، برای روسیه - که اوکراین را به عنوان حیاط خلوت خود می بیند - به نظر می رسد همهی این نشانه های بهبود، چه جهانی و چه منطقه ای، به استدلالی منجر شده است که می توان آن را در دو کلمه خلاصه کرد: یا حالا بجنب یا هیچ وقت!

به این باید تاثیر سن و سال پوتین را اضافه کرد، که گفته می شود ماهها خود را وقف تاریخ خوانی کرده است و این واقعیت که پوتین دیگر خود را از چشم زمان حال نمی بیند، بلکه به قول یکی از هم کاران روسی من از چشم آینده می بیند. با علم به این که سال های قدرت او به شماره افتاده است، هرگز نباید قدرت میل یک رهبر برای حمل میراثی بزرگ برای حرکت تاریخ را دست کم گرفت. البته خواسته های رهبران همیشه به ظرفیت هاشان محدود می شود. در مورد روسیه، فرایندهای تصمیم گیری مت مرکز و قرار گرفتن در راس یک کشور بزرگ با سلاح هسته ای، ظرفیتی است که

جواب پس دادن!

مایا گوفسکی
ترجمه: شهاب آتشکار

طلب جنگ می‌غُرد و می‌غُرد
ندا سر می‌دهد؛ آهن‌ها را فرو کنید در زندگی.

از تمام گشوارها
برده در برابر برده
به فولاد سرنیزه هم را می‌درند.

به چه دلیل؟
زمین پاره‌های
گرسنه
و لفت.

شریت در حمامی از فون دود می‌شود
تنها چون کسی
در جایی

تصرف آلبانی را هوس کرده است.
کینه در جلد آدمیان فرو رفته.

انفجار از پس انفجار زمین را می‌درد
 فقط برای آن که
کسی

تسفير بسفور را طلب کرده است.
همین (وزها)
پیکر جهان

دیگر یک دنده سالم هم نفواهد داشت.
و همیش بیرون گشیده و

در زیر پاهای له فواهد شد.
 فقط برای آن که کسی

دراز کرده
دستش را بر بین‌النهادین.

چرا
چکمه‌ای

زمین را له می‌کند، می‌شکافد و در هم می‌بیزد.
بر اوچ آسمان جنگ چیست؟
آزادی؟

فدا؟
پول!

کی می‌فواهید برپا قیزد، تمام قد
با شما هستم!
تا زندگی تان را از چلتال‌شان بیرون گشید
کی می‌فواهید سئوال تان را بر صورت‌شان پرتاب کنید؟

ما
برای چه
می‌خنگیم؟

یک تقاضا از مسئولین محترم سایت‌های اینترنتی

دنیای اینترنت، دنیای عجیبی است! به همان اندازه که امکان تبادل اطلاعات را در گستره‌ی جهان به سهولت و سرعت امکان پذیر می‌کند، اما مزه‌های قانون مندی را نیز در هم می‌شکند و به هرج و مرچ غریبی دامن می‌زند. به ویژه وقتی که صحبت از کاربرد اینترنت در جایی است، که نه عایت قانون کپی رایت الزامی است و نه عرف دیگری پاس داشته می‌شود.

برخی از سایت‌های اینترنتی، پاره‌ای از مقالات دفترهای «نگاه» را با مذف لوگو و مشخصات آن بر روی سایت خود قرار می‌دهند. و بعضی دیگر از سایت‌ها نیز، بدون آن که لطف خود را شامل مال «نگاه» کنند و آگهی انتشار دفترهای آن را درچ نمایند و یا متأمیس برای درچ این یا آن مقاله‌ی این دفترها در سایت خود بگیرند، گاه هتا به فاصله‌ی یکی دو ساعت از انتشار آن‌ها، دست پیش از مقالات «نگاه» را به میل و افتیار فویش (روی سایت خود می‌گذارند).

این وضعیت نابسامان و نادرست، ارائه‌ی این توضیع را ایماب می‌کند که «نگاه» یک نشریه‌ی سوسیالیستی است، که با عطف توجه به ضوابط شناخته شده فعالیت مطبوعاتی منتشر می‌شود. فرمت اینترنتی دفترهای «نگاه» - که ناشی از فحص بنیه‌ی مالی برای انتشار چاپی و هم زمان اینترنتی آن، عدم وجود یک شبکه‌ی قانون مند توزیع کتب و نشریات سیاسی و فرهنگی و بازگشت بی دردسر و منصفانه‌ی پول فروش آن‌ها، و مهمنه‌تر از همه‌ی این‌ها: خبرورت (ساندند سریع نشریه به دست فعالین جنبش کارگری در ایران است - ذره‌ای از با این ضوابط نمی‌گاهد و استفاده‌ی غیر مجاز و بعضی غیر اصولی (مذف لوگو و مشخصات) آن را فراهم نمی‌آورد.

در همین مدت، اما برخی دیگر از سایت‌های اینترنتی بدون هیچ گونه ارتباطی با «نگاه»، با اعلام انتشار و درچ جلد هر دفتر «نگاه»، به ابتکار خود به آن لینک داده‌اند، و ضمن رعایت ضوابط فعالیت مطبوعاتی، این امکان مناسب را هم برای مراجعت کنندگان به سایت‌های خود به وجود آورده‌اند که با مجموعه‌ی مقالات این دفترها آشنا و فوائدن یکی یا هندی این مقالات را به تشفیض خود انتخاب نمایند. ضمن تشکر فراوان از به کارگیری این روش اصولی، از مسئولین ممتازه آن سایت‌هایی که به طور غیر مجاز به درچ مقالاتی از دفترهای «نگاه» مبادرت می‌کنند، تقاضا می‌کنیم که بر ما منت بگذارند و به دفترهای «نگاه» لینک بدهند. به این ترتیب، نه فقط به یک تلاش جمعی برای انتشار یک نشریه‌ی سوسیالیستی اهتمام گذاشته می‌شود؛ نه فقط امکان مناسبی برای مراجعت کنندگان به این سایت‌ها برای فوائدن مقاله یا مقالاتی از دفترهای «نگاه» برای شکستن سانسور جمهوری اسلامی که کمک ارزنده‌ای نیز به نشریه‌ی سوسیالیستی می‌شود.

در پیش گستردگی یک نشریه‌ی سوسیالیستی و حاصل یک کار جمعی است، آن را مثله نکنیدا و به مثله شدن آن هم اجازه ندهید!

- اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه:
- در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده‌ی آن فواهد (سید):
- فقط مقالاتی را درچ می‌کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت‌های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند;
- در تلفیض مطالب آزاد است. اگر نمی‌فواهید مطلب شما تلفیض شود، هتما این را قید کنید؛
- تنها مقالات و نوشه‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛
- نصفه‌ی ارسالی را پس نمی‌فرستد؛
- مطالب تزمانتی تنها در صورتی درچ می‌شوند، که یک نصفه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛

نگاه

دفتر سی و نهم

تحولات سرمایه‌داری جهانی؛ رقابت، جنگ، پیامد!

مدیر مسئول و سردبیر: بیژن هدایت

همکاران این دفتر: پروین اشرفی، فرهاد بشارت، محبوبه مشکین، پیام دیرین، سینا نیاکان، لیلا دانش، پوران نوایی

طراح و صفحه آرا: نیما برومند

تلفن:

(46) 733 - 10 83 17

آدرس سایت الکترونیک:

www.negah1.com

آدرس پست الکترونیک:

negah1@hotmail.com

info@negah1.com

صفحه‌ی «نگاه» در فیسبوک:

www.facebook.com/NegahJournal

ISBN 1403-8471

مسئولیت مقالاتی که در «نگاه» درچ می‌شوند، با نویسنده‌ی آن هاست. تنها مطالبی که با نام «نگاه» امضا شده باشند، مبین نظرات (سمی نشریه هستند. مسئولیت نظرات و سیاست رسمی «نگاه»، تماماً، با سردبیر است.

NEGAH

JOURNAL OF NEGAH RESEARCH CENTRE, ISSUE 39, AUGUST 2022

Editor: *Bizhan Hedayat*

Contributors to this issue: *Parvin Ashrafi, Farhad Besharat, Mahbobe Meshkin, Payam Dyrin, Sina Niakan, Leila Danesh, Pouran Navaei,*

Table of Contents:

Development of global capitalism; Competition, war and the consequences!

- * War and reorganization of the global capitalism! *Bizhan Hedayat*
- * War, economic sanctions and the hunger crisis! *Parvin Ashrafi*
- * Interview with Jafar Rasa, Mohammad Reza Shalgoni, Farhad Besharat, Saeed Rahnam, Hamed Saeidi, Leila Danesh about:
Development of global capitalism; Competition, war and the consequences!
- * Europe, Eurasia and the return of geopolitics *Mathias Cederholm*
- * War, mass media, propaganda and responsibility! *Noam Chomsky*
- * The real Zelensky: from celebrity populist to unpopular Pinochet-style neoliberal *Natylie Baldwin interview with Olga Baysha*
- * The Belligerati *Richard Seymour*
- * The U.S. proxy war in Ukraine *John Bellamy Foster*
- * Towards a new geopolitical order! *Alain Gresh*
- * The fate of Ukraine and a new (Cold?) War! *Evren Balta*